



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

زندگانی
حضرت امام حسین

تالیف
پروفیسر قریشی

جلد
پہلے حصے

پتیاء سائنس اسلام آباد

حصہ سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی حضرت امام حسین (علیه السلام)

نویسنده:

باقر شریف قرشی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام جلد ۳
۲۵	مشخصات کتاب
۲۵	مقدمه مؤلف
۳۱	انتخاب هجرت به عراق
۳۱	اشاره
۳۷	روی گردانی از حجاز
۳۸	روی گردانی از مصر
۳۹	روی گردانی از یمن
۴۰	روی گردانی از ایران
۴۱	روی گردانی از بصره
۴۲	دلسوزان و منتقدان
۴۲	اشاره
۴۳	دلسوزان
۴۳	اشاره
۴۳	۱- مسور بن مخرمه
۴۴	۲- عبد الله بن جعفر
۴۵	۳- عبد الله بن عباس
۴۸	۴- ابو بکر مخزومی
۴۹	۵- عبد الله بن جعده
۴۹	۶- جابر بن عبد الله
۵۰	۷- عبد الله بن مطیع
۵۰	۸- عمرو بن سعید
۵۱	۹- محمد بن حنفیه

۵۳	۱۰- جناب ام سلمه
۵۴	۱۱- عبد الله بن زبير
۵۶	انتقاد کنندگان
۵۶	اشاره
۵۶	۱- عبد الله بن عمر
۵۸	۲- سعيد بن مسيب
۵۸	۳- ابو واقد ليثي
۵۸	۴- ابو سلمه
۵۹	۵- ابو سعيد
۵۹	۶- عمره دختر عبد الرحمن
۶۱	متأخرين
۶۱	اشاره
۶۱	۱- شيخ محمد خضري
۶۱	۲- محمد نجار
۶۳	۳- محمد غزالي
۶۳	۴- احمد شبلي
۶۵	به سوی عراق
۶۵	اشاره
۶۷	نامه امام به بنی هاشم
۶۸	پیوستن بنی هاشم به امام حسين عليه السلام
۶۹	علل هجرت از مکه
۶۹	اشاره
۶۹	۱- محافظت بر حرم
۷۰	۲- هراس از ترور
۷۱	۳- نامه مسلم
۷۱	سخنرانی امام حسين عليه السلام در مکه

۷۵	انجام عمره
۷۷	خروج قبل از حج
۷۸	همراه با فرزند زبیر
۷۹	سفر به سوی عراق
۸۰	تعقیب امام حسین علیه السلام از سوی حکومت
۸۱	تماس دمشق با کوفه
۸۴	موضعگیری امویان
۸۴	اشاره
۸۴	۱- نامه ولید بن عتبه
۸۴	اشاره
۸۵	اشتباه ابن کثیر
۸۶	۲- نامه اشدق
۸۶	مصادره اموال یزید
۸۷	همراه با فرزندق
۹۰	نامه حضرت حسین علیه السلام به مردم کوفه
۹۳	همراه با ابو هره
۹۳	همراه یکی از شیوخ عرب
۹۴	پریشانی حضرت زینب علیها السلام
۹۴	همراه با زهیر بن قین
۹۷	خبر فاجعه آمیز شهادت حضرت مسلم
۱۰۰	رسیدن خبر شهادت عبد الله
۱۰۳	رؤیای امام حسین علیه السلام
۱۰۴	روبه رو شدن با حز
۱۰۶	سخنرانی امام علیه السلام
۱۰۷	خطبه امام علیه السلام
۱۰۸	مشاجره میان حضرت حسین علیه السلام و حز

- ۱۱۰ گفته ای نادرست
- ۱۱۱ خطای ابن عنبه
- ۱۱۲ خطبه امام عليه السلام
- ۱۱۵ پیوستن گروهی از مردم کوفه به امام عليه السلام
- ۱۱۷ همراه با طرماح
- ۱۲۱ همراه با عبید الله بن حر
- ۱۲۴ همراه با عمرو بن قیس
- ۱۲۵ نامه ابن زیاد به حر
- ۱۲۸ جایگاه خیمه ها
- ۱۳۰ در کربلا
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۵ مردی از بنی اسد در انتظار امام عليه السلام
- ۱۳۵ نامه امام عليه السلام به ابن حنفیه
- ۱۳۷ همراه با هرثمه بن سلمی
- ۱۳۷ پیوستن انس بن حارث به امام عليه السلام
- ۱۳۸ نامه ابن زیاد به حضرت حسین عليه السلام
- ۱۳۹ لشکرکشی کوفیان برای جنگ
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۴۰ انتخاب ابن سعد به عنوان فرمانده کل
- ۱۴۰ خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از فرجام شوم ابن سعد
- ۱۴۰ نفرت سعد از فرزندش عمر
- ۱۴۱ لعن هارون الرشید بر عمر سعد
- ۱۴۵ عجلی، ابن سعد را معتبر می شمارد!
- ۱۴۶ خوی و سرشت ابن سعد
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۷ الف- سرسپردگی به نظام حاکم

- ۱۴۷ ----- ب- حرص شدید برای دستیابی به حکومت
- ۱۴۸ ----- ج- فرومایگی
- ۱۴۹ ----- د- بزدلی و ترسو بودن
- ۱۴۹ ----- ه- شک در معاد
- ۱۵۱ ----- انگیزه های انتخاب ابن سعد
- ۱۵۱ ----- سرگردانی ابن سعد
- ۱۵۲ ----- بازدارندگان ابن سعد
- ۱۵۳ ----- سان و رژه نامی
- ۱۵۴ ----- سخنان فرزند مرجانه
- ۱۵۵ ----- سمره به جنگ با امام تشویق می نمود
- ۱۵۵ ----- شبت بن ربیع خود را به مریضی زد
- ۱۵۵ ----- بسیج عمومی
- ۱۵۷ ----- نظارت شدید بر کوفه
- ۱۵۸ ----- فرار سپاهیان
- ۱۵۸ ----- ابن زیاد ستمگر در نخيله
- ۱۵۹ ----- اقدام برای کشتن ابن زیاد
- ۱۵۹ ----- تعداد سپاهیان اموی
- ۱۶۰ ----- تحقیقی در این موضوع
- ۱۶۳ ----- فرماندهان نظامی
- ۱۶۵ ----- جنگ افزارها
- ۱۶۵ ----- اشاره
- ۱۶۶ ----- ۱- تیراندازان
- ۱۶۶ ----- ۲- پیادگان
- ۱۶۶ ----- ۳- زره پوشانیدگان
- ۱۶۷ ----- تعداد یاران حضرت حسین علیه السلام
- ۱۶۸ ----- فرستاده ابن سعد در برابر امام علیه السلام

- ۱۶۹ ابن سعد در برابر امام علیه السلام
- ۱۷۰ نامه ابن سعد به ابن زیاد
- ۱۷۰ افترای ابن سعد
- ۱۷۲ شمر، تلاش در راه صلح را به تباهی می کشاند
- ۱۷۴ ابن زیاد راه حلهای مسالمت آمیز را رد می کند
- ۱۷۶ امام علیه السلام با ابن سعد
- ۱۷۹ امان نامه شمر برای برادران حضرت عباس
- ۱۷۹ جلوگیری از مدد رسانی
- ۱۷۹ اشغال فرات
- ۱۸۲ سرشتهای پست
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۳ ۱- مهاجر بن اوس
- ۱۸۳ ۲- عمرو بن حجاج
- ۱۸۳ ۳- عبد الله بن حصین
- ۱۸۴ اعتراض بر ابن سعد
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۴ ۱- یزید بن حصین
- ۱۸۴ ۲- بریر بن خضیر
- ۱۸۵ ۳- حر
- ۱۸۶ یافتن یک چشمه آب
- ۱۸۶ جنگ بر سر آب
- ۱۸۷ حبیب از خاندانش کمک می جوید
- ۱۸۹ همراه با دو اردوگاه
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ اردوگاه حسینی
- ۱۸۹ اشاره

- ۱۹۰ هدفهای عظیم
- ۱۹۰ اشاره
- ۱۹۰ ۱- دفاع از اسلام
- ۱۹۱ ۲- حمایت و دفاع از امام حسین علیه السلام
- ۱۹۳ ۳- رهایی امت از ستم
- ۱۹۳ ۴- سرشتهایی بی نظیر
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۳ الف- بزرگ منشی و عزت نفس
- ۱۹۴ ب- شجاعت و پایداری
- ۱۹۹ عناصر تشکیل دهنده سپاه امام علیه السلام
- ۱۹۹ اشاره
- ۱۹۹ الف- غلامان
- ۲۰۰ ب- عربها
- ۲۰۱ اردوگاه اموی
- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۱ ۱- نداشتن اراده
- ۲۰۱ ۲- اضطراب و سرگردانی
- ۲۰۴ ۳- بی بندوباری
- ۲۰۴ عناصر سپاه
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۴ ۱- فرصت طلبان
- ۲۰۵ ۲- مزدوران
- ۲۰۵ ۳- مسخ شدگان
- ۲۰۶ ۴- مجبورشدگان
- ۲۰۶ ۵- خوار
- ۲۰۷ فاجعه جاوید

- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۷ پیشروی لشکر
- ۲۱۲ تأخیر انداختن جنگ تا بامداد
- ۲۱۲ امام به یارانش اجازه رفتن می دهد
- ۲۱۵ پاسخ اهل بیت امام حسین علیه السلام
- ۲۱۶ پاسخ یاران امام حسین علیه السلام
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۷ ۱- مسلم بن عوسجه
- ۲۱۷ ۲- سعید بن عبد الله
- ۲۱۸ ۳- زهیر بن قین
- ۲۱۸ امام علیه السلام نیرنگ کوفیان را آشکار می سازد
- ۲۱۹ همراه با محمد بن بشیر
- ۲۱۹ گریختن فراس مخزومی
- ۲۲۱ امام به اشخاص بدهکار رخصت شهادت نداد
- ۲۲۲ امام علیه السلام از مرگ خود سخن می گوید
- ۲۲۴ برنامه ریزی نظامی
- ۲۲۵ شب را به عبادت بیدار ماندن
- ۲۲۵ شادمانی یاران امام علیه السلام
- ۲۲۷ شمر، امام را به تمسخر می گیرد
- ۲۲۷ رؤیای امام حسین علیه السلام
- ۲۲۹ پریشانی بانوان وحی
- ۲۲۹ امام خود را معطر ساخت و حنوط گرفت
- ۲۳۰ روز عاشورا
- ۲۳۱ دعای امام علیه السلام
- ۲۳۲ روشن کردن آتش در خندق
- ۲۳۲ هیاهوی مسخ شدگان

- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۳ ۱- شمر بن ذی الجوشن
- ۲۳۳ ۲- محمد بن اشعث
- ۲۳۳ ۳- عبد الله بن حوزه
- ۲۳۵ آماده باش کامل در هر دو اردوگاه -
- ۲۳۵ اعتراضات شدید -
- ۲۳۶ خطبه امام علیه السلام -
- ۲۴۲ (۴) سخنان زهیر -
- ۲۴۵ سخنان بریر -
- ۲۴۶ سخنان امام حسین علیه السلام -
- ۲۵۱ اجابت حز -
- ۲۵۲ سخنرانی حز برای سپاهیان -
- ۲۵۵ پیوستن سی سوار به امام علیه السلام -
- ۲۵۵ جنگ -
- ۲۵۶ شهادت یاران -
- ۲۵۶ اشاره -
- ۲۵۷ حمله عمومی -
- ۲۵۷ تعداد قربانیان از یاران امام علیه السلام -
- ۲۵۸ جنگ تن به تن میان دو اردوگاه -
- ۲۶۰ حمله ای بی نتیجه -
- ۲۶۰ مباحله بریر با یزید -
- ۲۶۳ شهادت بریر -
- ۲۶۴ شهادت عمرو انصاری -
- ۲۶۵ سپاه اموی، جنگ تن به تن را نپذیرفت -
- ۲۶۶ حمله عمرو بن حجاج -
- ۲۶۶ شهادت مسلم بن عوسجه -

- ۲۶۹ هجوم شمر
- ۲۶۹ شهادت عبد الله کلبی
- ۲۷۰ کمک خواستن عروه
- ۲۷۱ گشودن جبهه ای دیگر
- ۲۷۲ تلاش شمر برای سوزاندن بانوان وحی
- ۲۷۳ اعتراض حمید بن مسلم
- ۲۷۳ سرزنش شبث بن ربعی
- ۲۷۴ فرا رسیدن وقت ظهر
- ۲۷۵ شهادت حبیب
- ۲۷۷ شهادت حر
- ۲۷۹ ادای فریضه نماز
- ۲۸۱ شهادت زهیر
- ۲۸۲ شهادت نافع بن هلال
- ۲۸۴ عابس و شوذب
- ۲۸۵ شهادت عابس شاکری
- ۲۸۷ فرار ضحاک
- ۲۸۷ شهادت جون
- ۲۹۰ شهادت حنظله شبامی
- ۲۹۲ شهادت حجاج
- ۲۹۲ شهادت عمرو بن جناده
- ۲۹۴ شهادت انس کاهلی
- ۲۹۵ شهادت ابو الشعثاء
- ۲۹۶ شهادت دو جابری
- ۲۹۸ شهادت دو غفاری
- ۲۹۸ شهادت دو انصاری
- ۲۹۸ شهادت انیس

- ۲۹۹ شهادت قره غفاری
- ۳۰۱ شهادت یحیی مازنی
- ۳۰۱ امام علیه السلام و یارانش
- ۳۰۳ شهادت عبد الله یزنی
- ۳۰۳ امام علیه السلام در کنار شهیدان
- ۳۰۴ شهادت سوید
- ۳۰۵ شهادت عترت پاک علیهم السلام
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۶ علی اکبر علیه السلام
- ۳۱۴ شهادت خاندان عقیل
- ۳۱۵ عبد الله بن مسلم
- ۳۱۷ جعفر بن عقیل
- ۳۱۹ عبد الرحمن بن عقیل
- ۳۲۰ محمد بن عقیل
- ۳۲۰ عبد الله اکبر
- ۳۲۰ محمد بن ابی سعید بن عقیل
- ۳۲۰ محمد بن مسلم
- ۳۲۱ علی بن عقیل
- ۳۲۱ فرزندان حضرت حسن علیه السلام
- ۳۲۱ عبد الله بن حسن
- ۳۲۱ قاسم بن حسن علیه السلام
- ۳۲۴ حسن فرزند امام حسن علیه السلام
- ۳۲۵ عبد الله بن حسن علیه السلام
- ۳۲۶ فرزندان عبد الله بن جعفر
- ۳۲۶ اشاره
- ۳۲۶ ۱- عون بن عبد الله

- ۳۲۷ - محمد بن عبد الله
- ۳۲۹ - عبید الله بن جعفر
- ۳۲۹ - برادران حضرت حسین علیه السلام
- ۳۲۹ - حضرت عباس علیه السلام و برادرانش
- ۳۲۹ - سخنی بی ارزش
- ۳۳۱ - شهادت عبد الله فرزند امیر المؤمنین علیه السلام
- ۳۳۲ - شهادت جعفر
- ۳۳۲ - شهادت عثمان
- ۳۳۲ - شهادت حضرت عباس علیه السلام
- ۳۴۱ - محمد اصغر
- ۳۴۱ - ابو بکر
- ۳۴۲ - عباس اصغر
- ۳۴۳ - شهادت امام بزرگوار علیه السلام
- ۳۴۳ - اشاره
- ۳۴۶ - یاری طلبیدن امام علیه السلام
- ۳۴۶ - شهادت طفل شیرخوار
- ۳۴۹ - پایداری امام علیه السلام
- ۳۵۳ - موضعگیری افراد مجبور
- ۳۵۴ - هراس ابن سعد
- ۳۵۵ - دستیابی امام علیه السلام بر آب
- ۳۵۵ - یورش بر خیمه گاه امام حسین علیه السلام
- ۳۵۸ - آخرین خطابه امام حسین علیه السلام
- ۳۵۸ - امام علیه السلام جامه ای کهنه می طلبد
- ۳۵۹ - وداع امام حسین علیه السلام با خانواده اش
- ۳۶۵ - امام علیه السلام به همراه ابن ریاح
- ۳۶۵ - مناجات امام حسین علیه السلام با خداوند

- ۳۶۷ یورش بر امام حسین علیه السلام
- ۳۷۰ خارج شدن حضرت زینب علیها السلام
- ۳۷۰ فاجعه عظیم
- ۳۷۴ قاتل جنایتکار
- ۳۷۴ اشاره
- ۳۷۴ ۱- سنان بن انس
- ۳۷۴ ۲- شمر بن ذی الجوشن
- ۳۷۵ ۳- عمر بن سعد
- ۳۷۵ ۴- خولی بن یزید اصبحی
- ۳۷۵ ۵- شبل بن یزید اصبحی
- ۳۷۶ ۶- حصین بن نمیر
- ۳۷۶ ۷- مردی از مذحج
- ۳۷۶ ۸- مهاجر بن اوس
- ۳۷۸ عمر و سال شهادت امام حسین علیه السلام
- ۳۸۰ پیدا شدن سرخی در آسمان
- ۳۸۲ اسب امام حسین علیه السلام
- ۳۸۳ سوزاندن خیمه ها
- ۳۸۴ غارت نمودن پیکر امام علیه السلام
- ۳۸۵ غارت نمودن آزادزان نبوت
- ۳۸۶ یورش بر امام زین العابدین علیه السلام
- ۳۸۷ اسبها پیکر امام بزرگوار را پایمال می کنند
- ۳۸۹ حضرت زینب علیها السلام در برابر پیکر با عظمت امام حسین علیه السلام
- ۳۸۹ سنان، جایزه طلب می کند
- ۳۹۲ قبایل، سرها را میان خود قسمت می نمایند
- ۳۹۳ مراجعه این زیاد ستمگر به کوفه
- ۳۹۴ شب یازدهم

- تعداد قربانیان اهل بیت علیهم السلام - ۳۹۵
- زخمی شدگان از یاران امام حسین علیه السلام - ۳۹۹
- اشاره - ۳۹۹
- ۱- سوار بن حمیر جابری - ۳۹۹
- ۲- عمرو بن عبد الله - ۴۰۰
- ۳- حسن بن حسن - ۴۰۰
- نجات یافتگان از مرگ - ۴۰۰
- اشاره - ۴۰۰
- ۱- عقبه بن سمعان - ۴۰۱
- ۲- مرقع بن قمامه - ۴۰۱
- ۳- مسلم بن رباح - ۴۰۱
- ۴- حضرت امام زین العابدین علیه السلام - ۴۰۱
- ۵- حسن بن حسن - ۴۰۲
- ۶- عمر بن حسن - ۴۰۲
- ۷- قاسم بن عبد الله - ۴۰۲
- ۸- محمد بن عقیل - ۴۰۲
- ۹- زید بن حسن «۱» - ۴۰۲
- تلفات لشکر ابن سعد - ۴۰۳
- رؤیای ابن عباس - ۴۰۳
- رؤیای ام سلمه - ۴۰۴
- حمل سر امام حسین علیه السلام توسط خولی - ۴۰۶
- طاغوت و قاتل امام علیه السلام - ۴۰۷
- انتقام گرفتن ابن زیاد از سر امام حسین علیه السلام - ۴۰۸
- بازگشت نیروهای مسلح - ۴۱۰
- بی تابی امام زین العابدین علیه السلام - ۴۱۱
- دفن اجساد پاک - ۴۱۲

- ۴۱۸ فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام
- ۴۱۹ دعای امام صادق برای زائران امام حسین علیه السلام
- ۴۲۲ اسیران اهل بیت علیهم السلام در کوفه
- ۴۲۲ اشاره
- ۴۲۴ خطبه حضرت زینب علیها السلام
- ۴۲۶ بازتاب خطبه حضرت زینب علیها السلام
- ۴۲۷ سخنان حضرت فاطمه دختر امام حسین علیه السلام
- ۴۳۱ بازتاب خطابه حضرت فاطمه علیها السلام
- ۴۳۱ خطبه حضرت ام کلثوم علیها السلام
- ۴۳۳ خطبه امام زین العابدین علیه السلام
- ۴۳۴ در مجلس ابن زیاد
- ۴۳۵ ابن زیاد ستمگر در برابر بزرگ بانوی وحی
- ۴۳۸ برخورد ستمگر، با زین العابدین علیه السلام
- ۴۳۹ قیام ابن عقیف
- ۴۴۵ بخشیدن ابن معقل
- ۴۴۵ دستگیری جندب
- ۴۴۶ ابن زیاد در برابر قیس
- ۴۴۷ قطعه قطعه ساختن سر مبارک امام حسین علیه السلام
- ۴۴۷ گرداندن سر مبارک امام حسین علیه السلام
- ۴۴۹ زندانی ساختن بانوان وحی
- ۴۵۱ ربودن حضرت علی بن الحسین علیه السلام
- ۴۵۲ پشیمانی ابن سعد
- ۴۵۲ ابن زیاد، نامه را از ابن سعد طلب کرد
- ۴۵۴ محکوم نمودن ابن زیاد
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۵ ۱- مرجانه

- ۴۵۵ ----- ۲- عثمان بن زیاد
- ۴۵۵ ----- ۳- معقل بن یسار
- ۴۵۶ ----- اعتراض بر ابن سعد
- ۴۵۶ ----- ناخشنودی فراگیر
- ۴۶۰ ----- پشیمانی اهل کوفه
- ۴۶۰ ----- اشاره
- ۴۶۱ ----- ۱- براء بن عازب
- ۴۶۱ ----- ۲- مستیب بن نجبه
- ۴۶۲ ----- ۳- سلیمان بن سرد
- ۴۶۲ ----- ۴- عبید الله بن حر
- ۴۶۴ ----- هجرت از کوفه
- ۴۶۶ ----- اسیران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در دمشق
- ۴۶۶ ----- اشاره
- ۴۶۶ ----- حرکت دادن سرها
- ۴۶۷ ----- حرکت دادن خانواده نبوی صلی الله علیه و آله
- ۴۶۷ ----- بدرقه نمودن اسیران توسط اهل کوفه
- ۴۶۹ ----- آذین بندی شام
- ۴۷۲ ----- مرد شامی در برابر امام زین العابدین علیه السلام
- ۴۷۴ ----- شادمانی یزید
- ۴۷۵ ----- سر امام علیه السلام در برابر یزید
- ۴۷۷ ----- گذاشتن سر امام علیه السلام در مسجد دمشق
- ۴۷۷ ----- سر امام علیه السلام نزد همسران یزید
- ۴۷۸ ----- اسیران در مجلس یزید
- ۴۸۰ ----- سخنرانی حضرت زینب علیها السلام
- ۴۸۷ ----- مضامین خطابه حضرت زینب علیها السلام
- ۴۹۰ ----- پاسخ یزید

- ۴۹۰ بازتاب خطبه حضرت زینب علیها السلام
- ۴۹۳ خطبه امام زین العابدین علیه السلام
- ۴۹۸ بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام
- ۴۹۸ مرد شامی و فاطمه
- ۵۰۱ امام سجاد علیه السلام و منهال
- ۵۰۲ نوحه سرایی بر حضرت حسین علیه السلام
- ۵۰۳ پادشاه دادن به فرزند مرجانه!
- ۵۰۴ پیشیمان شدن یزید ستمگر
- ۵۰۵ منتقدان و معترضان
- ۵۰۵ اشاره
- ۵۰۵ ۱- نماینده پادشاه روم
- ۵۰۶ ۲- یک روحانی یهودی
- ۵۰۸ ۳- قیصر، پادشاه روم
- ۵۰۸ ۴- رأس الجالوت
- ۵۰۸ ۵- وائله بن اسقع
- ۵۰۹ ۶- ابن عباس
- ۵۱۱ ۷- فرزند زبیر
- ۵۱۲ ۸- ابو برزه
- ۵۱۲ ۹- خاندان اموی
- ۵۱۳ ۱۰- معاویه پسر یزید
- ۵۱۵ یاوه ها و چرندها
- ۵۱۵ اشاره
- ۵۱۵ ۱- ابن تیمیه
- ۵۱۷ ۲- غزالی
- ۵۱۷ ۳- ابن عربی «۱»
- ۵۱۸ ۴- ابن حجر

- ۵- انیس زکریا ۵۱۹
- ۶- دکتر نجار ۵۱۹
- ۷- محمد عزت دروزه ۵۱۹
- نظر دکتر طه حسین ۵۲۱
- سخن تفتازانی ۵۲۲
- نظر یافعی ۵۲۲
- نظر احمد بن حنبل ۵۲۲
- سخن معتضد عباسی ۵۲۴
- به سوی مدینه ۵۲۶
- اشاره ۵۲۶
- عذرخواهی یزید ستمگر از امام زین العابدین علیه السلام ۵۲۶
- عرضه نمودن اموال بر اهل بیت علیهم السلام ۵۲۸
- پاسخ حضرت ام کلثوم علیها السلام ۵۲۸
- درخواست امام زین العابدین علیه السلام ۵۲۸
- سفر به سوی مدینه ۵۳۰
- رسیدن خبر مراجعت اهل بیت علیهم السلام به مدینه ۵۳۰
- سخنرانی اشدق ۵۳۱
- داغدار شدن هاشمیان ۵۳۳
- عزاداری عبد الله بن جعفر ۵۳۴
- عزادار شدن ابن عباس ۵۳۶
- مسور و فرزند زبیر ۵۳۸
- سر امام حسین علیه السلام در مدینه ۵۳۸
- بازگشت اسیران به کربلا ۵۴۰
- به طرف مدینه ۵۴۱
- خبر دادن بشیر از شهادت امام حسین علیه السلام ۵۴۲
- سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام ۵۴۴

- ۵۴۶ پاداش دادن به نگاهبانان
- ۵۴۷ اندوه امام زین العابدین علیه السلام
- ۵۴۸ به سوگ نشستن هاشمیان
- ۵۴۸ اندوه حضرت زینب علیها السلام
- ۵۴۹ به سوگ نشستن رباب
- ۵۵۱ غمهای ام البنین
- ۵۵۲ فرجام سر مبارک امام حسین علیه السلام
- ۵۵۲ اشاره
- ۵۵۲ ۱- در کربلا
- ۵۵۴ ۲- در بقیع
- ۵۵۴ ۳- در نجف
- ۵۵۶ ۴- در دمشق
- ۵۵۷ ۵- در ایران
- ۵۵۷ ۶- در مصر
- ۵۶۰ آثار انقلاب حسینی
- ۵۶۰ اشاره
- ۵۶۱ پیروزی جریان اسلامی
- ۵۶۲ شکست امویان
- ۵۶۲ اشاره
- ۵۶۳ الف- جدا شدن آنان از واقعیت اسلام
- ۵۶۴ ب- عمومیت یافتن انتقاد و اعتراض بر آنان
- ۵۶۴ ج- انتقال خلافت از بنی امیه
- ۵۶۴ راهنمایی به واقعیت اهل بیت
- ۵۶۵ مرکزیت یافتن تشیع
- ۵۶۶ وحدت بخشیدن به صفوف شیعیان
- ۵۶۷ به وجود آوردن شعور اجتماعی

- ۵۶۸ شکوفا نمودن استعدادها
- ۵۷۰ منبرهای وعظ و ارشاد
- ۵۷۱ استمرار انقلاب
- ۵۷۱ اشاره
- ۵۷۱ ۱- قیام عبد الله بن عفیف
- ۵۷۱ ۲- قیام مدینه
- ۵۷۳ ۳- قیام توابین
- ۵۷۳ اشاره
- ۵۷۴ مصوّبات کنفرانس
- ۵۷۴ اعلام قیام
- ۵۷۶ در کربلا
- ۵۷۷ در عین الوردہ
- ۵۷۷ ۴- قیام مختار
- ۵۷۷ اشاره
- ۵۷۹ پریشان شدن آدمکشان جنایتکار
- ۵۸۰ نابودی فراگیر
- ۵۸۲ استمرار انقلاب
- ۵۸۴ درباره مرکز

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی، باقرشریف، - ۱۹۲۶

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی حضرت امام حسین بن علی (علیه السلام) (بررسی و تحلیل) / مولف باقرشریف قرشی؛ مترجم حسین محفوظی (اهوازی)

مشخصات نشر: قم: بنیاد معارف اسلامی، مرکز نشر، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ج ۳

فروست: (بنیاد معارف اسلامی؛ ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷)

شابک: ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹ (دوره)؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹ (دوره)؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹ (دوره)؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹ (دوره)؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۸۱-۰ (ج. ۱)

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت: عنوان اصلی: حیاة الامام الحسین (ع).

یادداشت: کتابنامه

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: محفوظی موسوی، حسین، مترجم

شناسه افزوده: بنیاد معارف اسلامی. مرکز نشر

رده بندی کنگره: BP۴۱/۴ق ۳۷ ح ۹۰۴۱ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۳۱۹۲-۷۹

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) (۱) امام حسین علیه السلام در روز طف «۱»، کرامت انسانی را ساخت که هر انسانی بدان می بالد. همین او را بس که وی به تنهایی، در تاریخ این دنیا، در راه آنچه ضمیرش از گسترش حق و عدالت میان مردم می پذیرد، والاترین فداکاریها را تقدیم نمود.

(۲) نمونه های فداکاری که امام برای بپا کردن زندگی شرافتمندانه در اسلام، تقدیم کرد، حیرت آفرین و شگفتی زا بود؛ زیرا وجدان جهان در برابرش به لرزه درآمد و اثری عمیق از اندوه در درون دلها باقی گذاشت و حتی در دل کم احساس ترین انسانها، مؤثر واقع شد.

(۳) مطلب مهمی که مسأله حضرت حسین به آن ممتاز گردید، پایداری اعجاب انگیز آن حضرت در برابر حوادث هولناک می باشد؛ زیرا امام با صبری بی کران مسلح بوده و آن گونه که مورخان می گویند، محنتهای کوبنده را که پی در پی به سوی آن حضرت روی می آوردند، با رضایت و تسلیم در برابر امر

(۱) طفّ: ساحل دریا، یکی از نامهای کربلاست، به این اسم نامیده شده چون در ساحل فرات قرار گرفته است. «مجمع البحرین».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶

استقبال می نمود، بدون اینکه هیچ گونه نشانه ای از نشانه های ضعف و درماندگی بر او ظاهر شود و هرگاه فاجعه ای صبرشکن بر او وارد می شد، لبانش به سخن ایمان عمیقی که از برجسته ترین ذاتیات آن حضرت گردید، باز می شدند و می گفت:

«هَوْنٌ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينُ اللَّهِ...؛ بودن در دید خداوند، آنچه بر من وارد شده است را آسان کرده است».

(۱) این ایمان، همان راز اعجاز و سرّ جاودانگی در کار حسین است که با نمونه های والایش مدرسه ای برای نسلها باقی می ماند تا راه را برای آنها روشن کند و عطیه اش را فراوان گرداند، در حالی که همچنان سخاوتمندانه، سرچشمه های خیر و اصلاح را جوشان سازد تا آنگاه که خداوند، زمین و آنچه را که بر آن است، وارث شود.

(۲) روز طف، به حق، صحنه ای از ارزشهای والایی بود که با وفاداری و اخلاص و از خودگذشتگی تمیز پیدا کرد. این روز، اختصاصی به مسلمانان یا گروهی از آنها ندارد بلکه متعلّق به همه ملت‌های جهان و مردم روی زمین است که با الهام و بینش و آزادگی، آنان را از بند بندگی و بردگی بیرون می کشد.

(۳) رسالت حسین، پیروز شد و همراه با یارانش، در عرف جامعه انسان، به عنوان نخستین پرچمداران حق و عدالت میان مردم جای گرفت که دیگر، چیزی بلندتر و اعجاب انگیزتر از این پیروزی وجود ندارد.

(۲) (۴) هنوز روز طف، با سوگها و اندوههایش به پایان نرسیده بود که مردم، با

زندگانی حضرت امام حسین

اشتیاق به سوی آشنا شدن با مسائل این حادثه، روی آوردند، حادثه ای که افتخاری را برای اسلام و عزتی را برای مسلمین به ثبت رساند، به طوری که علما و نویسندگان از گروههای مختلف، بدان توجه کردند و در رأس آن سری از حوادث جهانی که جریان تاریخ را دگرگون ساختند، قرار گرفت.

(۱) پیشینیان، به عنوان موضوعی مستقل اهتمام ورزیدند و همه امور و مسائل دقیق آن را به نگارش آوردند و از میان آنان، مورخ بزرگ اسلامی، «ابو مخنف، سوط بن یحیی بن مخنف ازدی» «۱» است که کتابی به نام «مقتل الحسین» تألیف نمود. طبری در آنچه از حوادث کربلا- ثبت و ضبط نموده، به وی استناد کرده است، هر چند نسخه چاپ شده منسوب به وی با روایات طبری که از او نقل نموده، مطابقت نمی کند و گمان غالب آن است که این کتاب مربوط به شخص دیگری است که درباره مقتل حضرت حسین علیه السلام تألیف نموده و به وی نسبت داده شده است.

(۱) «ابو مخنف»، روایت کننده ای آگاه به سیره ها و اخبار است. او، شیعه و از اهل کوفه بود که فضیلت تدوین بیشتر حوادثی که در روزگار او جریان داشت، به وی برمی گردد.

خاورشناسان او را مورد ستایش قرار داده اند. «موسین» می گوید: «اگر ابو مخنف چیزی نمی نوشت، تاریخ، زیان بزرگی می کرد».

«فلهوزن» می گوید: «طبری، قسمتهای بسیار بزرگی از روایت ابو مخنف راوی محقق را برای ما حفظ کرده به همین خاطر قدیمی ترین و بهترین مطلبی را که یک نویسنده عرب- تا آنجا که ما می شناسیم- نوشته، حفظ نموده است».

«پل»، خاورشناس، در دائرة المعارف اسلامی بریتانیا ۱/ ۳۹۹ می گوید: «ابو مخنف

۳۲ رساله در تاریخ، از حوادث مختلفی که در قرن اول هجرت اتفاق افتاده نوشته است که طبری بیشتر آنها را برای ما حفظ نموده است».

شرح حال مفصل ابو مخنف در معجم الادباء ۱۷/ ۴۱، تاج العروس ۶/ ۱۰۵ (ط ق)، فوات الوفيات ۳/ ۲۲۵ رقم ۴۰۵، النجاشی، ص ۳۲۰، رقم ۸۷۵ فهرست طوسی، ص ۲۰۴، رقم ۵۸۴ الذریعه ۱/ ۳۴۸، یافت می شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸

(۱) از جمله کسانی که در مقتل حضرت حسین علیه السلام تألیف نموده اند، «نصر ابن مزاحم بن سیار تمیمی کوفی» است «۱» که اثری از این کتاب در کتابخانه هایی که به آنها مراجعه نمودیم، دیده نمی شود. واقدی، محمد بن زکریا و جابر بن یزید» و دیگران از شخصیت‌های آن روزگاران نیز بیش از شصت تألیف، همگی با عنوان «مقتل الحسین» نوشته اند ولی ما با وجود تتبع و جستجوی فراوان در کتابخانه ها، هیچ یک از آنها را به دست نیاوردیم و شاید بعضی از آنها در کتابخانه های خارجی که سرشار از کتابهای خطی عربی است، پیدا شوند.

(۳) (۲) در این جلد، بحث ما درباره زندگی امام حسین علیه السلام به پایان می رسد، در حالی که کوششی سخت و دشوار در مراجعه به کتابهای خطی عربی و فیلمهای تهیه شده ای که از خارج آورده شده و در کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السلام و کتابخانه امام حکیم و کتابخانه امام کاشف الغطاء، فراوان یافت می شوند، تحمل نمودم و خواننده، نام آن کتابها را که بدانها مراجعه نمودم، در حاشیه کتاب، ملاحظه می نماید و با وجود این جستجوی خسته کننده، مدعی نیستم که موضوع را به

(۱) «نصر بن مزاحم» از مورخان پیشین

شیعه است که از کتابهای وی «الجمل»، «اخبار المختار الثقفی»، «وقعه صفین»، «النهران» و غیره می باشد، بعضی از نویسندگان شرح حال وی، او را متهم کرده اند که از غلات شیعه بوده و گفته اند: «وی انسانی منحرف و به دور از حق» بوده است، خطیب بغدادی در تاریخ خود ۱۳/۲۸۲-۲۸۳ این مطلب را ذکر کرده، در حالی که ابن ابی الحدید در مورد او گفته است: «وی انسانی مثبت است که نقلی صحیح و غیر منسوب به میل شخصی دارد».

شرح حال وی در میزان الاعتدال ۴/۲۵۳ رقم ۹۰۴۶ لسان میزان ۶/۱۵۷، رقم ۵۵۱، الذریعه ۱/۱۴۷، زرکلی، الاعلام ۸/۳۵۰ و روضات الجنات، وجود دارد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص ۹:

طور کامل دریافته و یا بر آن احاطه پیدا نموده ام چرا که - بنابر اعتقاد خود- در مطالعاتم پیرامون امام حسین علیه السلام به چیزی جز پرتوهایی کم فروغ از شخصیت بزرگش در اثر خود دست نیافتم، شخصیتی که تاریخ او را در هدایای فکری و اجتماعی اش به مردم شناسانده است که شناخت کامل آن شخصیت یا چیزی نزدیک به آن، نیازمند مراجعه به کتابهای خطی عربی موجود در خارج است.

(۱) به هر حال، این کتاب، جز صفحه ای از زندگی امام حسین علیه السلام و نمونه ای مختصر از زندگی پاک آن حضرت که هر انسانی بدان افتخار می کند، چیزی دیگری نیست.

(۲) و پیش از آنکه این مقدمه را به پایان برسانم، سپاس فراوان خود را نسبت به بزرگ مرد نیکوکار، «حاج رشاد عجینه»، تکرار می نمایم به جهت احسانی که در تألیف این کتاب به این جانب نموده و انفاقی که در چاپ آن از

میراث پدر مرحومشان، «حاج محمد جواد عجینه» داشته است و از خداوند متعال مسئلت دارم که ثواب جزیل این عمل را به ایشان عنایت فرماید و نیز وظیفه من است که ذکر خیری داشته باشم از الطافی که «حضرت حجّه الاسلام، برادر علامه ام، شیخ هادی قرشی» در مراجعه به بسیاری از منابعی که به موضوع ارتباط دارد و ملاحظات ارزشمند ایشان در بسیاری از مباحث نسبت به من داشته است.

خداوند خود، پاداش این کار را بر عهده خواهد داشت که او توفیق دهنده است.

نجف اشرف ۱۶ / صفر / ۱۳۹۶ ه. ق باقر شریف قرشی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۱

(۱)

انتخاب هجرت به عراق

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳

(۱) امام حسین علیه السلام هجرت به عراق را انتخاب کرد نه جای دیگری از سرزمینهای جهان اسلام، در حالی که می دانست اهل عراق به چه وضعی از یا در هوایی و اضطراب در رفتار، گرفتار شده بودند. شاید انتخاب عراق - نه هر جای دیگر - از سوی امام، به عوامل زیر برگردد:

اول: عراق، در آن روزگار، قلب دولت اسلامی و جایگاه ثروت و مردان بود که در آن، کوفه به عنوان پادگانی برای سپاهیان اسلام تأسیس گردید و نقش مهمی در حرکت فتح اسلامی داشته و در فتح «رامهرمز، شوش، شوشتر و نهاوند» مشارکت نموده که عمر بن خطاب از آن یاری می جسته است.

(۲) عمر به والیش «سعد بن ابی وقاص» نوشت: «نیروی فراوانی همراه نعمان بن مقرن، به اهواز بفرست». و در اخبار فتوحات اسلامی به این عبارت، فراوان برخورد می شود که «عمر، از اهل کوفه به آنان مدد رساند». عمر آنها را ستایش نموده می گفت: «خداوند، اهل کوفه

را جزای خیر دهد که حوزه خود را کفایت می کنند و به مردم سرزمینهای دیگر مدد می رسانند».

(۳) مردی از اهل شام در مورد آنها گفته: «شما گنجینه اسلام هستید، هرگاه اهل بصره از شما یاری بخواهند، به آنان کمک می کنید و اگر مردم شام از شما کمک بطلبند، به آنان مدد می رسانید» (۱).

(۴) علاوه بر اینکه عراق، پایگاهی نظامی بود که از قدیم به میراثش معروف

(۱) الطبقات الکبری ۶/ ۱۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴

گشته «آنجا قلب زمین و خزانه بزرگ مملکت است به اضافه آن نعمتهای اختصاصی که خداوند جلیل به اهل کوفه داده است که عبارتند از: ساخت لباسهای رنگی و ابریشمی و چیزهای دیگری مثل انواع میوه ها و خرماها» (۱).

(۱) امویان آن را به عنوان منبع درآمد مهمی برای بیت المال دمشق (۲) به کار گرفته بودند که درآمد مالیاتی معاویه از کوفه و نواحی آن به پنجاه میلیون درهم بالغ گردیده بود (۳).

و خراج بطائح (۴) به پنج میلیون درهم رسیده بود (۵).

(۲) عراق، قلب تپنده دنیای اسلام بود که گوی سبقت را در صحنه های سیاست، اقتصاد و اجتماع از سایر مناطق ربود و همه انقلابیون به سوی آن می شتافتند (۶) تا آن را به عنوان محلی جهت آغاز حرکت به سوی اهداف سیاسی خود قرار دهند ... و کوفه، تنها شهر در سرزمینهای اسلامی بود که ارزش حوادث و اهداف جریانهای سیاسی را درک می کرد؛ زیرا بینش اجتماعی تا حد زیادی بر آن حاکم شده بود و کوفیان، خواستههای خود را بر حکامشان تحمیل می کردند و هرگاه خواستههایشان را محقق نمی ساختند، به روی آنان شمشیر می کشیدند و بر علیه

آنان پیا می خاستند.

(۳) به هر حال، امام، هجرت به کوفه را برگزید، به اعتبار اینکه آن شهر، مرکز

(۱) همدانی، مختصر کتاب البلدان، ص ۵۲.

(۲) فتوح البلدان، ص ۲۹۳.

(۳) یعقوبی ۲/۲۱۸.

(۴) «بطائح» زمین گسترده ای میان واسط و بصره که روستاهایی به هم متصل و وسیع بوده است (معجم البلدان ۱/۶۶۶).

(۵) قدامه بن جعفر، الخراج و صنعه الکتابه، ص ۱۶۹.

(۶) العراق فی ظل الحکم الأموی، ص ۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵

قدرت در جهان اسلام بود. «عبد المتعال صعیدی» می گوید: «امام حسین، به خطا نرفت، هنگامی که تصمیم گرفت به عراق هجرت کند؛ زیرا عراق، مرکز مناسبی برای برپایی حکومتی شامل بود که امر مسلمین را دربرگیرد و لذا آن را خود انتخاب نمود تا روزگار بعدا، این حکومت را برای عراق محقق ساخت و دولت عباسی در آن به وجود آمد که نزدیک به پانصد سال بر مسلمین حکومت راند» (۱).

(۱) دوّم: کوفه، مهد تشیّع و موطنی از موطن علویان بود که در بسیاری از مواقع، اخلاص خود را نسبت به اهل بیت اعلام نمود؛ گروه‌های انقلابیون به فرماندهی «مالک اشتر نخعی» یکی از بزرگان شیعه، به سوی مدینه حرکت کردند و عثمان را محاصره و بر او یورش بردند و امام را برای خلافت نامزد نمودند که بذر تشیّع در کوفه از زمان خلافت عمر کاشته شد؛ زیرا از والیان کوفه، «عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود» بودند که بزرگواریها و فضایل امام را در محافل کوفه منتشر می ساختند و آنچه را که از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او روایت شده بود، برای مردم می گفتند

تا آنجا که بر محبت و دوستی آن حضرت بار آمدند، به طوری که کوفیان در جنگ جمل و صفین همراه امام شرکت نمودند و به حضرتش می گفتند: «یا امیر المؤمنین! ما را به هر جا که خواهی بپر که ما حزب و یاران تو هستیم، با هر که دشمن تو است، دشمنیم و با هر کس که به سوی تو باز آید و از تو اطاعت کند، همراهی می نماییم» (۲).

(۲) امام امیر المؤمنین علیه السلام به نیکی آنها را می ستود، زیرا معتقد بود آنان یاران

(۱) مجله الغری، سال نهم، شماره ۱۱-۱۴، ص ۱۰۸.

(۲) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶

و همدستان مخلص وی هستند و به آنان می فرمود: «ای اهل کوفه! شما برادران، یاران و همدستان من برای حق هستید و اجابت کنندگان برای جهاد با حلال کنندگان حرام هستید، به کمک شما آن کس که روی برتافته را می زنم و امید اطاعت کامل روی آورنده را دارم» (۱).

و می فرمود: «کوفه گنجینه ایمان و مجموعه اسلام و شمشیر و نیزه خداوند است که هر جا بخواهد آن را قرار می دهد» (۲).

(۱) عراق، در سخت ترین جنگها و شدیدترین نبردها به خاطر اهل بیت، شرکت کرد و از قاتلان آنان انتقام گرفته به دست انقلابی بزرگ، «مختار ابن ابی عبیده ثقفی»، به خونخواهی آنان برخاست، بنابراین، انتخاب هجرت به کوفه از سوی امام به سبب این بوده که اهالی این شهر به دوستی عمیق نسبت به اهل بیت، شناخته شده بودند.

(۲) سوّم: کوفه جایگاه اصلی مخالفت با حکومت اموی بود؛ زیرا کوفیان در طول مدت حکومت امویان، دست از معارضة با آنان برنداشته،

آرزومند زوال دولتشان بودند. «فلهوزن» سبب دشمنی کوفیان نسبت به امویان را ناشی از این می داند که خلافت از «کوفه» به «دمشق» منتقل گردید و اینکه آنان پس از آنکه خود صاحب دولتی بودند، اینک شهرشان تنها ولایتی در دولت جدید گردیده و درآمدشان را از خراج سرزمینی که خود فتح کرده بودند، از دست دادند و حال باید به ته مانده ای که از سفره های اربابان اموی بر آنها فرو می افتاد، قناعت می کردند و متأسفانه، این تلخی را تنها پس از گذشت فرصت، احساس نمودند

(۱) همان، ص ۱۲۴.

(۲) ابن فقیه، مختصر البلدان، ص ۱۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷

بنابراین عجیب نبود اگر مردم کوفه حکومت اهل شام را یوغی سنگین بر گردن خود ببینند و در انتظار فرصت مناسبی باشند که خود را از آن رها سازند و آن را دور بیندازند.

(۱) از عواملی که خشم کوفیان را بر امویان شدت بخشید این بود که معاویه افراد شناخته شده بی صلاحیتی همچون مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه را بر آنها حاکم ساخت و آن دو جور و ستم را در میان آنان گسترش دادند و آسایش و آرامش را از آنها گرفتند و در محرومیت اقتصادی آنان، کوشیدند و سیاست گرسنگی و محروم سازی را در بین آنان به اجرا گذاشتند ... کوفه مرکزی برای توطئه بر ضد حکومت اموی گردید و شکنجه، قتل و ستمی که از دست والیان کشیدند نیز آنان را از این کار، بازداشت.

(۲) پس هجرت امام به کوفه و انتخاب آن به عنوان مقری برای انقلاب به اعتبار این بوده است که آنجا تنها شهر دشمن امویان بود که هیجان مخالفت

با امویان در آن شهر، پس از مرگ معاویه، به اوج خود رسیده بود.

(۳) چهارم: امام حسین علیه السلام هجرت به عراق را به خاطر دعوت‌های مکرر و اصرار فراوان اکثریت غالب مردم کوفه برای آمدن آن حضرت، حتی در زمان معاویه، انتخاب کرد؛ زیرا نامه‌های آنان پی در پی به حضرتش می‌رسید و او را به حرکت به سوی آنان تشویق می‌نمود. اگر امام از پاسخ مثبت دادن به آنان خودداری می‌کرد در برابر خدا و مردم مسئول می‌بود، خصوصاً پس از آنکه سفیرش «مسلم بن عقیل» به وی نامه نوشت و او را از یک دست بودن مردم در بیعت با آن حضرت و انتظار قدوم او باخبر ساخت و وی را به سفر به جانب آنان تشویق نمود و آن حضرت علیه السلام چاره‌ای جز اجابت آنان نداشت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۸

(۱) «دکتر محمد حلمی» می‌گوید: «حسین، از حجاز به سوی کوفه برای اجابت دعوت‌هایی که از مردمش به وی رسیده بود و آمدن وی را به سوی آنان تقاضا می‌کرد تا انقلابشان بر ضد خلافت یزید را رهبری کند، خارج نشد، مگر پس از آنکه آمادگی کوفیان را برای اقدام به این قیام با اعزام نماینده‌ای امتحان کرد تا میزان این آمادگی را بشناسد. مسلم بن عقیل بن ابی طالب برای این مأموریت رفت و در مدت کوتاهی، موفق شد دوازده هزار نفر را در قیامی خروشان برای بیعت با حسین و خلع بیعت یزید، رهبری کند. مسلم این امر را به حسین گزارش نمود و او تصمیم گرفت حرکت کند تا شخصا آن قیام را رهبری نماید و لذا حسین در

قیام خود، دست پاچه و شتابزده نبوده است؛ زیرا نامه‌ها برایش آمده بود، حضرت خواست از میزان جدی بودن آنها مطلع شود که با قیام هزاران نفر در آن مدت کوتاهی که نماینده اش فعالیت داشته، مطمئن گردیده بود» (۱).

(۲) پنجم: امام حسین علیه السلام اگر به منطقه دیگری غیر از کوفه می‌رفت، سپاه امویان، حتما در پی او می‌رفتند و به ناچار شهید شده و مورد سرزنش و نکوهش واقع می‌گردید و به او گفته می‌شد: چرا به عراق نرفتی، سرزمینی که یاران و شیعیان تو را دربردارد و مردم آن، هزاران نامه برایت فرستادند و شما را به رفتن نزد آنان تشویق نمودند؟ در آن صورت، آن حضرت چه پاسخی می‌داشت اگر به سرزمین دیگری می‌رفت و لشکریان اموی در پی او می‌رفتند؟

اینها بعضی از عواملی است که امام را به انتخاب هجرت به کوفه کشاند تا آنجا را مقری برای انقلاب خویش قرار دهد.

(۱) الخلافة و الدولة فی العصر الاموی، ص ۱۱۵-۱۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۹

(۱)

روی گردانی از حجاز

در اینجا یک مطلب باقی می‌ماند و آن این است که چرا امام در حجاز باقی نماند تا آنجا را جایگاهی برای شروع انقلاب خود قرار دهد؟ شاید علت رد کردن آن از سوی حضرت، به موارد زیر برگردد:

(۲) الف- محیط حجاز، با اندک بودن منابع اقتصادی روبه‌رو بود؛ زیرا معاویه، فقر و بینوایی را در آن گسترش داده بود و طبیعی است که انقلاب به پشتیبانی مالی زیادی نیازمند بود و با عدم وجود سرمایه در حجاز، امام چگونه می‌توانست انقلاب خود را شعله‌ور سازد؟

(۳) ب- عدم وجود بینش سیاسی در حجاز؛ زیرا اکثریت

غالب آن از مسائل سیاسی دوری گزیده بودند، در حالی که عراق، مشعل آگاهی سیاسی در سرزمینهای عربی بوده است.

(۴) ج- حجاز، برای مرکزیت انقلاب، مناسب نبود؛ زیرا پیوسته در معرض حمله نیروهای اموی قرار داشت، به همین خاطر بود که یزید نیروهای فراوانی را برای جنگ با ابن زبیر، به فرماندهی برادرش «عمرو بن زبیر»، اعزام نموده بود.

(۵) د- حجاز، دارای پادگان نظامی نبود تا امام به آن پناه ببرد تا دفاع و حمایت از او را بر عهده گیرد.

(۶) ه- اکثریت غالب مردم حجاز نسبت به اهل بیت علیهم السلام کینه توز و نسبت به بنی امیه متمایل بودند.

«ابو جعفر اسکافی» می گوید: «اما اهل مکه، همگی با علی دشمنی داشتند و همه قریش با وی مخالف و اکثریت مردم با بنی امیه بودند» (۱).

(۱) شرح نهج البلاغه، ۴/۱۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰

(۱) امام علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: «در مکه و مدینه بیست نفر هم دوستدار ما نیستند» (۱). با وجود شایع بودن دشمنی اهل بیت علیهم السلام در حجاز، چگونه امام آن را مقرری برای خود انتخاب کند؟ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳، ۲۰ روی گردانی از حجاز ص: ۱۹

ام، در حالی که همه حجازیان می دیدند و می شنیدند، از آنجا خارج شد ولی آنان برای همراهی با وی نشتافتند و هیچ یک از آنان، جز اهل بیتش، برای یاری و دفاع از آن حضرت، به دنبالش نرفتند.

(۲)

روی گردانی از مصر

امام، از مصر، روی گردان شد و با کسی در آنجا مکاتبه ننمود؛ زیرا مردمش، در طول روزگار خلفا و در طول حکومت اموی، به آسایش و آرامش و دوری از

جریانهای سیاسی، علاقه داشتند و هیچ نامه ای از آنان به امام نرسید که او را برای رفتن نزد آنها دعوت کنند، پس امام، چگونه به سوی آنان هجرت کند؟ به علاوه در مصر، گرایش عثمانی وجود داشت و والی آن «عمرو بن عاص» بود که دشمنی و عداوت نسبت به اهل بیت علیهم السلام را در آنجا شایع گردانیده دوستی نسبت به بنی امیه را برقرار کرده بود، پس چگونه امکان داشت امام عازم آنجا شود؟

(۳)

روی گردانی از یمن

«ابن حنفیه» و دیگران به امام پیشنهاد کردند که به یمن هجرت کند؛ زیرا در آنجا شیعیانی برای آن حضرت و پدرش بودند، ولی امام، این نظریه را

(۱) همان، ص ۱۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱

پذیرفت. علت روی گردانی حضرت از آن، به نظر ما به موارد زیر برمی گردد:

(۱) ۱- در یمن، پادگان نظامی وجود نداشت که بتواند هنگام یورش بنی امیه از آن حضرت، حمایت و دفاع کند زیرا یمنیها، دارای سلاح و ساز و برگ نظامی نبودند و قدرتی برای دست زدن به عملیات نظامی نداشتند.

(۲) ۲- توده های مردم در یمن، هنگامی که سپاهیان معاویه به فرماندهی «بسر ابن ابی ارقاه» ستمگر بر آنها حمله ور شدند، به حمایت از سرزمین خویش نپرداختند تا آنجا که آن ستمگر، بسیاری از آنان را کشت و زنان را به اسارت گرفت و آنها را در بازارها به فروش رساند و هر کدام که ساقی درشت تر داشتند به قیمتی بیشتر، فروخته شدند ولی مردم یمن برای دفع از اعراض خود پنا نخواستند بلکه خونها و مالهایی را که خواسته دشمن اموی بود، تسلیمشان کردند، با این حال، امام چگونه به یمن

(۳) ۳- یمن، دچار فقر و بینوایی شد و زندگی اقتصادی آن فلج گردیده بود و مردم آن قدرتی برای تهیه اموال و سلاح لازم برای انقلاب نبودند و بسیاری از مردم آن در طلب روزی و رفاه به کوفه آمده بودند.

(۴) ۴- اگر امام به یمن می رفت، یزید او را رها نمی کرد و لشکریانش را برای جنگ با وی می فرستاد و در این راه خونها ریخته می شد و امام به ایجاد فتنه و تفرقه متهم می گشت و بدین ترتیب، عدالت قیام حضرت، بنا به گفته «دکتر احمد محمود صبحی»، از بین می رفت «۱».

از آنچه گفتیم سستی نظریه دکتر «علی حسین خربوطلی» آشکار می شود، وی از امام انتقاد می کند که چرا به یمن نرفت و حجاز را ترک کرد، چون در این

(۱) نظریه امامت نزد شیعه اثنا عشری، ص ۲۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲

دو مکان، یاران حقیقی وی و شیعیان مخلص پدرش وجود داشتند، به علاوه، امتیاز یمن این بود که از مرکز خلافت دور، دژهایش محکم، و درّه هایش «۱» فراوان بود. این نظریه هیچ گونه نشانی از تحقیق ندارد؛ زیرا امام یارانی حقیقی در حجاز نداشت و اگر می داشت هنگامی که حرکت به سوی عراق را اعلان نمود، همراه وی بیامی خاستند و او را طعمه ای تنها در دست فرزند مرجانه، رها نمی کردند. یمن را هم بیان کردیم که از نظر مسائل استراتژیک، مناسب نبوده است تا امام آن را مقری برای انقلابش قرار دهد.

(۱)

روی گردانی از ایران

امام، از «ایران» روی گردان شد؛ زیرا هیچ پشتوانه ای در آن نداشت و دعوت به سوی اهل بیت علیهم السّلام هنوز در آن، متبلور نشده بود تنها پس از

گذشت مدتی، مرکزی برای دعوت علویان شد، یعنی هنگامی که مجموعه بزرگی از شیعیان که زیاد، آنان را به ایران تبعید کرده بود، به این سرزمین آمدند و به نشر تشیع در آن پرداختند و داعیان بنی عباس، ثمره ای را که داعیان شیعه در ایران به وجود آورده بود، برداشت کرده ایران را مقری برای خود قرار دادند و از آنجا بود که قیام بر ضد بنی امیه آغاز شد و حکومت و سلطنت آنان را برانداخت.

روی گردانی از بصره

(۲) امام، از بصره روی گردان شد، زیرا گرایشی عثمانی داشت و بسیاری از

(۱) تاریخ عراق در سایه حکومت اموی، ص ۱۲۱. صولی نیز در کتاب خود الدوله الامویه فی الشام، ص ۵۳ همین نظر را داشته است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۳

مردم آن، پیرو زبیر و طلحه بودند.

(۱) «ابو جعفر اسکافی» می گوید: «اهل بصره، همگی علی را دشمن می داشتند» (۱) و سبب آن، جنگ جمل بود که سرهای بسیاری از مردم بصره را درو کرد و دل‌هایشان را از دشمنی نسبت به امام و فرزندانش، انباشت، البته جمعی از شیعیان در آنجا بودند که امام وقتی می خواست به سوی کوفه حرکت کند، با آنان مکاتبه نمود.

(۲) به هر حال، کوفه مناسب ترین مرکز برای اعلام انقلاب بر ضد امویان بود؛ زیرا این شهر انقلابی، حرکت مخالفت با بنی امیه را رهبری کرده و پس از هلاک شدن معاویه به طور کامل برای دعوت از امام، آماده شده بود، همچنانکه وطن اصلی شیعیان آن حضرت شمرده می شد؛ دل‌های مردمانش مالا مال از محبت و دوستی نسبت به حضرتش بود.

(۳) انتخاب هجرت به کوفه و نه جایی غیر از آن، از

سوی امام علیه السّلام مبتنی بر مطالعه ای عمیق نسبت به واقعیت مناطق اسلامی و احاطه داشتن آن حضرت بر جهت گیریهای شهروندان آنها، خواه در صحنه های سیاسی و خواه عقیدتی و میزان قدرت اقتصادی و نظامی آنان بود؛ زیرا امام از همه آن موارد اطلاع و آگاهی پیدا کرده بود و هیچ سرزمینی را به غیر از کوفه نیافته بود که استراتژی کامل برای حمایت از انقلاب و تضمین پیروزی در آن فراهم باشد و نیروهای طرفدار آن حضرت و مخالف حکومت اموی را دربرگیرد، بنابراین، حرکت به سوی آنجا، ضرورتی بوده که جایگزینی برای آن وجود نداشته است.

(۱) شرح نهج البلاغه ۴/۱۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵

(۱)

دلسوزان و منتقدان

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷

(۱) هنگامی که تصمیم حضرت حسین علیه السلام و عزم وی بر ترک حجاز و حرکت به سوی کوفه منتشر شد، جمعی از اهل بیت و شیعیانش بر او دل سوختند و عده ای از صاحبان طمعهای سیاسی، ریاکارانه همچون «عبد الله بن زبیر» برای وی اظهار اخلاص نمودند و یا چون «اشدق» از ترس اینکه حکومت اموی سرنگون شود برای خارج شدن وی دلسوزی نمودند. آنها امام را برحذر داشتند و از برگشتن اهل کوفه و خیانت آنان نسبت به وی ترسیدند، آن گونه که قبلاً نسبت به برادرش خیانت ورزیدند و به وی پیشنهاد کردند که به سوی این منطقه نرود و به آن نزدیک نشود.

(۲) همچنین، جمعی از عمّال حکومت و دنباله روان آن، از ترس لطمه خوردن حکومت اموی و فروپاشی آن، از خروج وی انتقاد نمودند. جمعی از مخالفان اهل بیت در بسیاری از زمانها نیز گفتاری همچون

گفته های آنان داشته اند که نظریات هر دو گروه بدین شرح می باشد.

(۳)

دلسوزان

اشاره

«دلسوزان» از شیعیان امام حسین و اهل بیت وی، دل‌هایشان در اندوه و غم حرکت امام از حجاز می سوخت و با زبان عاطفه سخن می گفتند و به چیزی می اندیشیدند که امام در اندیشه آن نبود. آنان به وی پیشنهاد ترک مخاصمه با حکومت و بیعت با یزید می کردند تا آن حضرت از شر وی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۸

و تجاوزاتش در امان باشد، ولی آن حضرت می دید دین جدش صلی الله علیه و آله بازیچه دست نوه ابو سفیان شده است و باید برای حفظ کرامت این دین، بپاخیزد و همه چیز را در راه حمایت از آن، فدا کند و این همان هدفی بود که هیچ کس نمی توانست او را از آن بازدارد ... اینک به سخنان دلسوزان و بازدارندگان گوش فرا دهیم:

(۱)

۱- مسور بن مخرمه

هنگامی که «مسور بن مخرمه» (۱) از تصمیم امام بر ترک حجاز و حرکت به سوی عراق آگاه شد، به شدت پریشان گشت و این نامه را به آن حضرت نوشت:

«مبادا به نامه های اهل عراق و به سخن ابن زبیر که به تو می گوید: به آنها ملحق شو که آنان تو را یاری می دهند. فریفته شوی. مبادا از حرم دور گردی که آنان- یعنی اهل عراق- اگر به تو نیازی داشته باشند بر اشتران خواهند نشست و به سوی تو خواهند شتافت و در آن صورت با نیرو و ساز و برگ به سوی آنان خارج می شوی».

هنگامی که امام، نامه اش را خواند، عواطفش را ستایش نموده به فرستاده اش فرمود: «در این باره از خداوند طلب خیر خواهم کرد» (۲).

(۱) «مسور بن مخرمه بن نوفل قرشی زهری»، دو سال بعد از

هجرت، به دنیا آمد و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد و از اهل دین و فضیلت بود، همراه ابن زبیر بود و هنگامی که محاصره مکه پیش آمد، سنگی از سنگهای منجنیق به وی اصابت کرد و درگذشت، الاصابه ۳ / ۴۰۰.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۰۸ - ۲۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹

(۱)

۲- عبد الله بن جعفر

«عبد الله بن جعفر» نیز بر عموزاده اش ترسید، هنگامی که از تصمیم آن حضرت برای حرکت به سوی عراق، باخبر شد، امواجی از اندوه، وی را در بر گرفت. دو فرزندش، «عون و محمد» را نزد حضرت فرستاد و همراه آنان این نامه را نوشت:

«اما بعد: من تو را به خدا سوگند می دهم که هنگام خواندن این نامه ام، منصرف شوی، زیرا من بر تو از این جهت بیمناکم که در این راه جان بازی و اهل بیت ریشه کن بشوند، اگر تو امروز نابود شوی، نور زمین خاموش می شود، تو پرچم هدایت شونندگان و امیر مؤمنان هستی، پس در حرکت شتاب مکن که من در پی نامه ام می آیم، و السلام».

(۲) فرزند جعفر، در حالی که توانش را از دست داده و حیران و سرگشته شده بود، نزد عمرو بن سعید، حاکم مکه شتافت و از او امان نامه ای برای حضرت حسین گرفت و به سرعت نزد آن حضرت رفت در حالی که یحیی بن سعید بن عاص همراه وی بود، او اقامت در مکه و عدم حرکت به عراق را بر امام عرضه داشت ولی امام از وی نپذیرفت. وی به التماس از امام پرداخت و به او متوسل شد که از نیتش منصرف گردد.

امام فرمود: «من، رسول خدا را در خواب

دیدم و مرا دستوری فرمود که باید به سوی آن بشتابم...».

(۳) ابن جعفر از او درباره آن خواب پرسید، ولی امام از بیان آن خودداری کرد و به او گفت: «با هیچ کس درباره آن سخن نگفته ام و با هیچ کس درباره آن سخن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰

نخواهم گفت تا اینکه به لقای خدای عزیز و جلیل برسم» (۱).

پسر جعفر، غرق در غم و اندوه محل را ترک گفت در حالی که یقین کرده بود مصیبت خردکننده نازل خواهد شد. وی دو پسرش را دستور داد تا در خدمت دایی شان حضرت حسین علیه السلام باقی بمانند.

(۱)

۳- عبد الله بن عباس

«عبد الله بن عباس»، غمگین و اندوهناک نزد امام شتافت و به وی گفت:

«مردم بیهوده شایع کرده اند که تو عازم عراق هستی، آیا چنین تصمیمی گرفته ای؟».

«آری، تصمیم گرفته ام در یکی از این دو روز، به کوفه حرکت کنم.

می خواهم ان شاء الله تعالی به عموزاده ام مسلم، ملحق شوم».

(۲) ابن عباس، پریشان شد و به امام گفت: «من تو را از آن، به خدا پناه می دهم، مرا خبر ده، آیا به سوی قومی می روی که امیرشان را کشته و منطقه خودشان را در اختیار گرفته اند که اگر چنین کرده باشند، به سوی آنان حرکت کن اما اگر تو را دعوت کرده اند، در حالی که امیرشان بر سر آنهاست و بر آنها حاکم و عمالش مالیات شهرهایشان را جمع آوری می کنند و خراجشان را می گیرند، اینها تو را به جنگ فرا خوانده اند و من از اینکه تو را فریب دهند، به تو دروغ بگویند، تو را رها کنند و بفروشند و خود از بدترین مردم بر ضدت شوند، بر تو

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۷، البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۳ و ۱۶۷، سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱

(۱) این نکات حساس بر امام پنهان نبوده؛ زیرا آن حضرت از وضعیت خود کاملاً آگاه بود، لذا به ابن عباس فرمود: «من از خداوند طلب خیر (استخاره) خواهم کرد و خواهم دید که چه می شود؟» (۱).

(۲) ابن عباس، پریشان و مضطرب بود و نمی توانست خود را آرام کند، پس بازروی به امام کرد و گفت: «من سعی می کنم صبر کنم ولی نمی توانم صبر کنم، من برای تو از این تصمیم، نیستی و نابودی را هراس دارم ... مردم عراق، اهل بی وفایی و خیانت هستند، به آنها نزدیک مشو، در این شهر اقامت گزین که تو سرور اهل حجاز هستی، پس اگر اهل عراق، آن گونه که ادعا کرده اند، تو را می خواهند، به آنها بنویس تا والی و دشمنشان را تبعید کنند و سپس به سوی آنان برو، پس اگر می خواهی خارج شوی، به سوی یمن حرکت کن که در آن، دژها و دره ها وجود دارد و آن سرزمینی عریض و طویل است و پدرت در آنجا شیعیانی دارد و تو از مردم به دور خواهی بود، آنگاه برای مردم نامه می نویسی و برایشان ارسال می کنی، مبلغینت را منتشر می سازی و من امیدوارم آنچه را دوست داری به سلامت به دست آوری ...».

(۳) امام، او را از تصمیم و عزم جزمش بر مسافرت آگاه کرد. ابن عباس به وی گفت: «اگر قصد رفتن داری، زنان و کودکان را همراه نبر که من می ترسم کشته شوی، همان گونه که عثمان کشته شد، در حالی

که زنان و فرزندانش به او می نگریستند ... تو با خارج شدن از حجاز، چشم فرزند زبیر را روشن کرده ای، امروز با وجود تو، کسی به وی نگاه نمی کند».

(۱) وسیله المآل فی عد مناقب الآل، ص ۱۸۷ از کتابهای کپی شده کتابخانه امیر المؤمنین علیه السّلام و نیز در الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۲۸۵ از سید محمود شیخانی قادری، از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲

(۱) آنگاه ابن عباس، اختیار از کف بداد و با حالتی هیجان زده، آن گونه که مورخان روایت می کنند، گفت: «به خدایی که جز او پروردگاری نیست، اگر می دانستم موی و پیشانی تو را بگیرم تا اینکه مردم بر ما جمع شوند، تو از من اطاعت می کنی و می مانی، این کار را می کردم».

همه آنچه را ابن عباس گفت، بر امام پنهان نبود و آن حضرت بر هدف خود که پیروزی اسلام را در برداشت، عازم بود.

(۲) ابن عباس، در حالی که به سختی قدم بر می داشت و اندوه، قلبش را می فشرد، به طرف فرزند زبیر رفت و به او گفت: «ای فرزند زبیر! چشمت روشن شد»، آنگاه این شعر را خواند:

یا لک من قنبره بمعمر خلالک الجو فیضی و اصفری

و نقری ما شئت ان تنقری

«ای چکاوک! اینک تو تنها مانده و اطراف تو خالی شده است، پس تخم بگذار و چهچه بز» «و هر چه می خواهی نوک بر زمین بز».

این حسین است که دارد به سوی عراق می رود و تو را با حجاز می گذارد ... «۱».

(۳) اگر امام، خواهان ملک و سلطنت بود، نظر ابن عباس را می پذیرفت، ولی

آن حضرت علیه السّلام خواهان اصلاح و بازگرداندن زندگی اسلامی به واقعیت درخشان آن بود و یقین داشت که این کار، جز با فداکاری سرخ، تحقق نمی یابد، این تنها کاری بود که هدفش را محقق می ساخت.

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۹. انساب الاشراف ۳/ ۳۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳

(۱)

۴- ابو بکر مخزومی

«ابو بکر بن عبد الرحمن مخزومی» «۱» به سوی امام شتافت و به آن حضرت گفت: «خویشاوندی مرا به دلسوزی برای تو وامی دارد و نمی دانم که من در نصیحت چگونه ام؟ پدرت شجاعت تر بود و مردم به او امیدوارتر و از او حرف شنوتر و بر او فراهم تر بودند. او به سوی معاویه حرکت کرد در حالی که مردم جز اهل شام، همراه وی بودند و او از معاویه گرامی تر بود، اما او را وا گذاشتند و به طمع دنیا، همراهی او را رها کردند و جرعه های خشم به وی چشانندند و با وی مخالفت کردند تا رسید به آنچه رسید از کرامت و رضوان خدا ... سپس با برادرت عمل کردند آنچه را عمل کردند و تو همه آن را مشاهده کردی و دیدی.

(۲) اینک تو به سوی کسانی که بر پدر و برادرت تعدی کردند می روی تا با آنها به جنگ اهل شام و اهل عراق در آیی، به جنگ کسی می روی که از تو آماده تر و قوی تر است و مردم از وی ترسان ترند و به او امیدوارتر، اگر خبر حرکت تو به آنها برسد، مردم را با اموال به طمع می کشانند که آنان بردگان دنیا هستند، آنگاه آنان که به تو وعده یاری داده اند، با تو خواهند جنگید و تو را وامی گذارد کسی که

تو در نزد وی از آنکه یاری اش می کند، محبوبتر هستی، پس در دل، خدا را یاد کن...».

امام از نصیحت و عواطف وی سپاسگزاری کرد و او را آگاه کرد که بر عزمش مصمم است.».

(۱) «ابو بکر بن عبد الرحمن بن حارث مخزومی قرشی»، یکی از فقهای سبعه است که در خلافت عمر به دنیا آمد و به سبب کثرت نمازش، به او «راهب قریش» می گفتند. وی نابینا و از بزرگان قریش بود و در سال ۹۵ هجری درگذشت (تهذیب التهذیب ۱۲ / ۳۰).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴

ابو بکر ناامید شد و گفت: «ای ابا عبد الله! تو را به خدا می سپاریم.».

(۱) آنگاه ابو بکر نزد والی مکه رفت، در حالی که می گفت:

کم تری ناصحا يقول فيعصى و ظنين المغيب يلفى نصيحا «چه بسیار نصیحت کننده را می بینی که حرفش را نمی شنوند اما متهمی که در پنهان است ناصح می گردد.».

- «چه شده است ای ابو بکر؟!».

وی گفتار خود با حضرت حسین را به اطلاعش رساند، او به وی گفت:

«به خدای کعبه! او را مخلصانه نصیحت کرده ای.» (۱)

(۲)

۵- عبد الله بن جعده

«عبد الله بن جعده بن هبیره» بر او دل سوخت، پس پسرش «عون» را خدمت آن حضرت فرستاد و نامه ای به وی نوشت و از او تقاضای بازگشت کرد و ترس خود را از حرکت حضرتش به عراق بیان نمود، ولی این امر، مورد پسند امام قرار نگرفت (۲).

(۳)

۶- جابر بن عبد الله

«جابر بن عبد الله انصاری» نیز به سوی امام شتافت و از او تقاضا کرد که خارج نشود، ولی امام نپذیرفت (۳).

(۱) مروج الذهب ۳/ ۵۶. طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۲.

(۲) انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۷.

(۳) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵

(۱)

۷- عبد الله بن مطيع

امام بر سر راه خود به عراق با «عبد الله بن مطيع» روبه رو شد و عبد الله، قصد امام را دانست و به او گفت: «ای فرزند رسول الله! درباره حرمت اسلام خداوند را به یاد تو می آورم که مبدا هتک گردد و موضوع حرمت قریش و عهد عرب تو را به خدا سوگند می دهم، به خدا! اگر آنچه را که در دست بنی امیه است طلب کنی، تو را می کشند و اگر تو را بکشند، بعد از تو از هیچ کسی پروایی نخواهند داشت ... به خدا! این حرمت اسلام و حرمت قریش ... و حرمت عرب است، پس خدای را! خدای را! این کار را نکن و به کوفه برو و خود را در معرض بنی امیه قرار مده» (۱).

(۲)

۸- عمرو بن سعيد

«عمرو بن سعيد اشدق»، نامه ای برای امام فرستاد که در آن امنیت، و متعرض هیچ مشکلی برای حضرت نشدن را تعهد نمود، در آن آمده: «من از

(۱) وسیله المال فی عد مناقب الال، ص ۱۸۹. و در تاریخ ابن عساکر ۱۴/ ۲۰۷ آمده است:

«عبد الله بن مطيع» به حضرت حسین گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! ما را به وجود خویش بهره مند ساز و به سوی عراق سفر مکن که به خدا! اگر این قوم تو را بکشند، ما را بنده و برده خواهند ساخت».

و در عقد الفرید ۴/ ۳۷۶ است که وی با امام روبه رو شد و به آن حضرت گفت: یا ابا عبد الله! خداوند بعد از تو آب گوارایی به ما ندهد، به کجا می روی؟ حضرت علیه السلام فرمود:

معاویه مرده و بیش از یک بار شتر، نامه به من

رسیده است.

عبد الله گفت: این کار را مکن که به خدا! پدرت را محافظت نمودند با اینکه از تو بهتر بود، پس چگونه تو را حفظ خواهند کرد؟ به خدا! اگر کشته شوی، بعد از تو حرمتی نماند که حلال شمرده نشود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶

خداوند می خواهد که به تو صلاح را الهام فرماید و تو را از آنچه برایت در نظر دارند، آشنا سازد. شنیده ام تو تصمیم گرفته ای به سوی عراق بروی. من تو را از فتنه به خدا پناه می دهم، پس اگر ترسیده باشی، نزد من بیا که برای تو نزد من امان و صله خواهد بود».

(۱) چگونه ممکن بود سرور آزادگان در برابر اشدق، خاضع شود و از او امان بخواهد؟ اشدق، می خواست امام در قبضه او باشد تا اختیاری از خود نداشته باشد که این امر بر امام پنهان نبود و به وی پاسخ داد:

«اگر با نامه ات، قصد صله دادن به من داشته ای، خداوند در دنیا و آخرت، تو را جزای خیر دهد ... و آنکه به سوی خدا دعوت کند و عمل صالح انجام دهد و بگوید که من از مسلمانانم، فتنه جو نیست، و بهترین امان، امان خداوند است و به خدا ایمان ندارد آنکه در دنیا از او نترسد و ما از خداوند می خواهیم در دنیا ترسی داشته باشیم که موجب امان آخرت نزد او باشد» (۱).

(۲)

۹- محمد بن حنفیه

«محمد بن حنفیه» در مدینه بود و هنگامی که از تصمیم برادرش برای حرکت به سوی عراق آگاه شد، به طرف مکه حرکت کرده «۲» و یک شب قبل از حرکت امام به سوی عراق، به مکه رسید و به

محض رسیدن، نزد آن حضرت رفت و به او گفت: «ای برادرم! اهل کوفه، خیانتشان نسبت به پدر و برادرت را دانستی، ترسیده ام که حال تو همچون حال گذشتگان باشد، پس اگر قصد

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۰۹ - ۲۱۰.

(۲) ذهبی، تاریخ اسلام ۵ / ۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷

اقامت در حرم را داشته باشی، تو عزیزترین و ایمن ترین فرد در حرم هستی».

امام از عواطف و نصیحت وی تشکر کرد و به او گفت: «ترسیده ام که یزید ابن معاویه مرا ترور کند آنگاه کسی باشم که حرمت این خانه به وی شکسته شده باشد».

محمد گفت: اگر از این امر بیمناکی، به سوی یمن یا بعضی از نواحی صحرا برو که در آنجا بهتر از همه می توانی از خود دفاع کنی و کسی بر تو چیره نخواهد گشت».

حضرت حسین علیه السلام فرمود: «در آنچه گفتم، خواهم اندیشید» (۱).

(۱) هنگام سحر که فرا رسید، به وی خبر دادند امام به سوی عراق حرکت کرده است. وی در حال وضو گرفتن بود که به گریه افتاد تا آنجا که صدای افتادن قطرت اشکش را در طشت، شنیدند (۲).

محمد به سوی برادرش شتافت و افسار ناکه اش را گرفت و به آن حضرت گفت: «ای برادرم! مگر مرا وعده ندادی در آنچه از تو درخواست کرده بودم؟».

- «بله، ولی پس از آنکه از تو جدا شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و به من فرمود: «ای حسین! خارج شو که خداوند خواسته است تو را کشته ببیند».

(۲) محمد پریشان شد و لرزه سر تا پایش را گرفت و اشکهایش بر گونه هایش جاری گشت در حالی

که می گفت: «پس، بردن این زنان و کودکان، چه معنا

(۱) الدر المسلوک ۱/ ۱۰۹ و نزدیک به این گفتگو میان امام و برادرش هنگامی که در مدینه بود، اتفاق افتاد.

(۲) انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۷. و در «صواعق المحرقة»، ص ۱۹۶ است که وی گریه کرد تا آنجا که طشت را از اشکهایش پر ساخت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸

دارد، در حالی که تو با این وضع خارج می شوی؟».

امام با عزم و اطمینان به وی پاسخ داد و گفت: «خداوند خواسته است که آنان را در اسارت ببیند» (۱).

(۱)

۱۰- جناب ام سلمه

ام المؤمنین «جناب ام سلمه»، هنگامی که از عزم امام بر حرکت به سوی عراق باخبر شد، به شدت پریشان گشت و این موقعی بود که آن حضرت در مدینه اقامت داشت و هنوز به سوی مکه نرفته بود، پس نزد حضرتش شتافت و با صدایی پر از حزن و اندوه گفت:

«ای فرزندم! مرا با خارج شدن به سوی عراق غمگین مساز که من شنیدم جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله را می فرمود: پسرم حسین در سرزمین عراق در زمینی به نام کربلا کشته می شود و من تربت تو را در شیشه ای دارم که پیغمبر آن را به من سپرده است».

(۲) امام؛ با عزم و اراده ای محکم به وی پاسخ داد و فرمود: «ای مادر! من نیز می دانم که به ظلم و تعدی سر بریده شوم و عزیز و جلیل خواسته است که خانواده و اهل بیتم را آواره کودکانم سربریده و اسیر شده و در بند ببیند در حالی که کمک می طلبند و یآوری نمی یابند...».

«ام سلمه» سخت ناراحت شده و با صدای

بلند گفت: «شگفتا! پس به کجا می روی در حالی که می دانی کشته می شوی؟!».

(۳) امام، در حالی که مرگ را به مسخره گرفته و زندگی را استهزا می نمود، به

(۱) الدر المسلوک ۱/ ۱۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۹

وی پاسخ داد و گفت: «ای مادر! اگر امروز نروم، فردا خواهم رفت و اگر فردا نروم، پس فردا می روم و از مرگ، چاره ای نیست و من روزی را که در آن کشته می شوم و ساعتی را که در آن به قتل می رسم و گودالی را که در آن دفن می گردم، می شناسم آن گونه که تو را می شناسم و به آن می نگرم، آن طور که به تو نگاه می کنم» (۱).

(۱)

۱۱- عبد الله بن زبیر

هنگامی که امام تصمیم گرفت از مکه خارج شود، «عبد الله بن زبیر» از باب مجامله به دیدار آن حضرت شتافت.

«بلاذری» گفته است: ابن زبیر بدین وسیله می خواست آن حضرت وی را متهم نکند و از جهت گفتار، معذور باشد (۲)، پس نسبت به حضرت اظهار دلسوزی و محبت نمود و گفت: «کجا می روی؟ به سوی قومی که پدرت را کشتند و به برادرت ضربه زدند؟».

امام علیه السلام فرمود: «اگر در فلان جا کشته شوم، برای من دوست داشتنی تر است از اینکه اینجا- یعنی مکه- به سبب من، بی حرمتی ببیند» (۳).

(۲) امام، بر تصمیمش پای فشرد و منع مانعان و دلسوزی دلسوزان، او را از اندیشه اش بازداشت؛ زیرا وی یقین کرده بود که ممکن نیست مسأله اسلام پیروز شود و سخن خداوند در زمین بلندی یابد مگر به جان باختن و فداکاری کردن.

(۱) مقرر، مقتل، ص ۱۳۶. و «خوارزمی» گفته است: این گفتگو میان حضرت حسین علیه السلام و فرزند عمر

در مکه بود، هنگامی که از آن حضرت دعوت کرد تا با وی به مدینه برود.

(۲) أنساب الأشراف ۳/ ۳۷۵.

(۳) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰

(۱) «استاد خالد محمد خالد» می گوید: «مسأله ای که آن قهرمان، پرچمش را برافراشت، مسأله ای شخصی نبود که به حق وی در خلافت مربوط شود ... و یا به عداوتی شخصی که نسبت به یزید در دل داشت باز گردد، همچنانکه آن قضیه یک فکر بلندپروازانه نبود که بر صاحبش چیره گردد و او را به اقدامی متهورانه سوق دهد تا احتمال سود و زیان در آن برابر باشد. آن قضیه ای برتر، والاتر و عظیم تر بود، قضیه اسلام و سرنوشت آن و مسلمین و آینده آنان بود.

وقتی مسلمانان همگی در برابر این باطلی که بعضی به زبان از آن انتقاد کردند و بقیه در دل آن را ناپسند دانستند، خاموش ماندند، معنای آن این است که اسلام، از تربیت مردان، بازمانده بود.

(۲) معنای آن این است که مسلمانان اهلیت انتساب به این دین عظیم را از دست داده بودند ... و نیز معنایش این است که سرنوشت اسلام و مسلمین هر دو وابسته به قدرت تازنده ای شده بود، هر که غالب می شد، سوار می گشت و دیگر برای اسلام و حقیقت، هیچ قدرتی باقی نمانده بود ... مسأله، در اندیشه حسین، این بود و با این منطق است که حسین، بر قیام اصرار ورزید» «۱».

(۳) دلسوزان، آن حضرت را ترغیب کردند که به داعیان کوفه پاسخ ندهد و در خانه خویش بنشیند و با یزید صلح کند، اما سرور آزادگان به چیزی می اندیشید که آنان در فکر آن

نبودند. آن حضرت می دید که زندگی اسلامی به شدت به کم خونی مبتلا گردیده و این کار منجر به هلاکت و نیستی آن شده است و اینکه وی باید آن را با خون پاکش سیراب سازد تا زندگی فعال به مسلمین بازگردد و شادابی به سوی آنان با خون وی که خون جدش حضرت پیغمبر بود، روی آور شود.

(۱) فرزندان پیامبر در کربلاء، ص ۱۲۳-۱۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱

(۱)

انتقاد کنندگان

اشاره

گروهی نیز از قیام امام انتقاد کردند و اعلام جهاد از سوی آن حضرت را محکوم نمودند؛ زیرا این کار، باعث تضعیف حکومت اموی می شد که آنان از خیرات و جوایزش بهره مند بودند. بعضی از متأخران نیز گفتاری همچون سخن آنان داشتند، از نویسندگانی که قلمهایشان با شراره هایی آتشین، از خروج امام بر ضد حکومت یزید- که هیچ نشانی شرعی دربرداشت- به انتقاد پرداختند، نظریات آنها بدین شرح است:

(۲)

۱- عبد الله بن عمر

«عبد الله بن عمر» از قیام امام انتقاد نمود و وارد شدن آن حضرت در نبرد سیاسی را بر او خرده گرفت و گفت: «حسین با قیام خود بر ما پیروز شد و به جانم سوگند که وی در پدر و برادرش عبرتی دید و فتنه و یاری نکردن مردم نسبت به آنان را مشاهده کرد و شایسته نبود تا وقتی که زنده بود، حرکتی کند و باید در مصلحتی که مردم دیده اند وارد می شد که جماعت بهتر است!» «۱».

(۱) تهذیب الکمال ۴۱۶/۶. تاریخ اسلام ۸/۵. ابن عساکر، تاریخ ۲۰۸/۱۴. در تهذیب التهذیب ۱/ ۱۵۵ آمده شعبی گفت: «ابن عمر به مدینه آمده بود که خبر یافت، حسین به سوی عراق رفته، پس در مسافت حرکت دو شب به وی رسید، او را نهی کرد و گفت: این دولت آنان است و خداوند پیامبرش را میان دنیا و آخرت مخیر ساخت و وی، آخرت را برگزید و شما هم پاره تن او هستید، هیچ یک از شما آن را به دست نمی آورد، او آن را از شما دور نساخت مگر برای چیزی بهتر، پس بازگرد.»

امام، خودداری نمود و آنگاه این عمر او را در

آغوش گرفت و گفت: «تو را که کشته خواهی شد، به خدا می سپارم».

در الدر المنلوک حر عاملی ۱/۱۰۶ آمده است: عبد الله بن عمر به حضرت علیه السلام

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲

(۱)

۲- سعید بن مسیب

«سعید بن مسیب» قیام امام را محکوم کرد و گفت: «اگر حسین حرکت نمی کرد، برای وی، بهتر بود» (۱).

(۲)

۳- ابو واقد لثی

«ابو واقد لثی» از هواداران بنی امیه بود. وی نزد امام آمد و او را به خداوند سوگند داد که بر ضد یزید قیام نکند. وی، این کار را به انگیزه دوستی نسبت به امام انجام نداد بلکه وی بر سلطنت بنی امیه می ترسید. امام، توجهی به او نکرد و از او روی گردانید (۲).

(۳)

۴- ابو سلمه

از کسانی که خروج امام بر ضد یزید را محکوم کردند، «ابو سلمه بن عبد الرحمن» است (۳) که گفت: «حسین باید اهل عراق را می شناخت و به سوی

پیشنهاد کرد که با اهل ضلالت، صلح کند و او را از کشته شدن و جنگیدن بر حذر نمود.

حضرت حسین به وی گفت: «ای عبد الرحمن! ندانسته ای که از ناچیز بودن در نزد خداوند است که سر یحیی بن زکریا به ستمگری از ستمگران بنی اسرائیل اهدا می شود؟

ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر را کشتند و پس از آن در بازارهایشان، به خرید و فروش نشستند، گویی که کاری انجام نداده اند؟ خداوند بر آنها شتاب ننمود، بلکه آنها را مهلت داد و پس از آن، آنها را گرفت؛ همچون گرفتن بزرگواری قدرتمند. ای پدر عبد الرحمن! از خدا پروا کن و یاری مرا از دست مده».

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۰۸، ذهبی، تاریخ اسلام ۸ / ۵.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۰۸ ابن کثیر، تاریخ ۸ / ۱۶۲. تاریخ اسلام ۸ / ۵.

(۳) ابو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف زهری مدنی را سعد، در طبقه دوم از مدنیین شمرده،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳

آنان حرکت نمی کرد، ولی ابن زبیر او را تشویق کرده است! «۱».

(۱)

۵- ابو سعید

«ابو سعید» قیام امام را محکوم کرد و گفت: «حسین، ما را به قیام فراخواند، من به او گفتم: از خدا پروا کن و در خانه ات آرام گیر و علیه رهبرت قیام مکن!» «۲».

(۲)

۶- عمره دختر عبد الرحمن

«عمره دختر عبد الرحمن» «۳» به دوستی بنی امیه پایبند بود و بر سلطنت آنان بیم داشت. وی، نامه ای به امام نوشت و قیامش بر ضد یزید را امری خطرناک دانست و آن حضرت را به فرمانبرداری و همراهی جماعت، تشویق نمود و از قیام برحذر داشت چرا که وی به سوی قتلگاهش سوق داده خواهد شد. وی در نامه اش نوشت از عایشه شنیده است که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کرد که حضرت فرمود: «پسرم حسین کشته خواهد شد».

(۳) هنگامی که امام نامه وی و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کشته شدنش را خواند، فرمود: «در این صورت چاره ای جز کشته شدنم نیست» «۴».

در سال ۱۰۴ ه فوت کرده، تهذیب التهذیب ۱۲ / ۱۱۶.

(۱) ابن کثیر، تاریخ ۸ / ۱۶۲.

(۲) ذهبی، تاریخ اسلام ۸ / ۵.

(۳) عمره دختر عبد الرحمن بن سعد انصاری مدنی، در دامن عایشه رشد کرد و از او روایت کرد. وی داناترین مردم به

احادیث عایشه بود، در سال ۱۰۳ هـ. درگذشت (تهذیب التهذیب ۱۲ / ۴۳۸).

(۴) ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴

(۱) اینها بعضی از معاصرین حضرت حسین علیه السلام بودند که قیام آن حضرت را محکوم نمودند و به حرکت آن حضرت، از زاویه حکم شرعی ننگریستند، بلکه با چشم منفعت مادی به آن نگاه کردند؛ زیرا حکومت اموی، اموال فراوانی را در اختیار آنان قرار

می داد و آنان از سقوط و نابودی آن حکومت، بیمناک بودند.

(۲)

متأخرین

اشاره

گروهی از متأخرین، حرکت امام حسین بر ضد یزید را محکوم کردند و آن را قیام بر اراده ائمت دانستند، ذیلاً به این گروه اشاره می شود:

(۳)

۱- شیخ محمد خضری

«شیخ خضری» شیخ الازهر، در مباحث تاریخی اسلامیش، اهل بیت علیهم السّلام را که خداوند وی را به مودت و اخلاص نسبت به آنان دستور فرموده است، نادیده گرفته و در مورد حضرت حسین گفته: «حسین، در قیامش اشتباه بزرگی مرتکب شد، این حرکت برای ائمت، وبال تفرقه و اختلاف ائمت را در پی داشت و پایه الفتش را تا به امروز متزلزل ساخت» (۱).

امام کاملاً درست عمل کرد و در قیامش به ائمت، احسان نمود و وی بر هر مسلمانی برتری دارد؛ زیرا اگر فداکاری او نبود، برای اسلام نه اسمی می ماند و نه رسمی. آن حضرت علیه السّلام برنامه های اموی را که هدفش محو اسلام و از بین بردن همه ذخایرش بود، از میان برداشت. حضرت حسین با فداکاری اش، خود را قربانی دین اسلام و کلمه توحید نمود.

(۱) تاریخ الامه الاسلامیه ۱/ ۵۱۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵

(۱)

۲- محمد نجار

«محمد نجار» می گوید: «اما حقایق حسین علیه السّلام در خلافت، مسأله ای است که دل‌های اکثریت مردم آن را می پذیرد، ولی این دل‌ها چه ارزشی دارند، اگر شمشیرها آن را تأیید نکنند، با این وصف قیام لازم نیست؛ زیرا رهبری پایین تر با وجود فرد برتر، جایز است چرا که علی بن ابی طالب علیه السّلام معتقد به حقایق خود در خلافت بود، ولی بر کسی قیام نکرد» (۱).

(۲) نجار، معتقد است که خلافت یزید شرعی بوده! و از نوع امامت ضعیف تر می باشد که نزد آنها، جایز است ... ولی، امامت

ضعیف تر با وجود برتر، با ادله فراوان علمی، بطلانش محرز گشته و متکلمان شیعه، ادله قاطعی بر نادرستی آن اقامه نموده و گفته اند التزام به

آن، قیام بر منطق و شورش بر هدایت اسلام است که در احکامش، از سنتهای زندگی و آنچه مصلحت عامه اقتضایش را منطق ندارد؛ زیرا این امر، نابودی شایستگیها و شورش بر مصلحت امت را دربردارد و قرآن کریم، برابر شمردن این دو را ناپسند دانسته است آنجا که خدای تعالی می فرماید: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ «۲».

«آیا کسانی که دانا هستند با آنها که نادانند، برابرند؟».

(۳) و آن گونه که اصولیون می گویند، اگر این قاعده را بپذیریم، بازهم بر خلافت یزید، منطبق نمی شود، زیرا وی، به اجماع مسلمین، فضلی نداشته، بلکه انسانی مسخ شده بوده که دست در کار جنایت داشته و در منکرات، غوطه ور گشته بود و قیام بر وی، شرعا واجب بوده است.

(۱) الدولة الامويه في الشرق، ص ۱۰۲-۱۰۳.

(۲) سوره زمر / ۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶

(۱)

۳- محمد غزالی

«شیخ محمد غزالی» نیز نهضت امام حسین را محکوم کرده و آن را گزافه کاری فاقد حسن سیاست می داند! «۱» و بر حسین- بنا به عقیده غزالی- لازم بوده است که با یزید بیعت کند و فرمانبردار رهبری این بی بندوبار گستاخ گردد که هیچ گونه شایستگی برای رهبری امت نداشته است. و این چیزی است که حضرت حسین و ارزشهای والایش آن را نمی پذیرند؛ زیرا آن حضرت، در درجه نخست، در برابر صیانت اسلام و محافظت از مقدّسات و ارزشهایش، مسئول بوده است.

(۲)

۴- احمد شبلی

«احمد شبلی» از کسانی است که دیوانه وار از یزید دفاع می کند و از امام، در قیامش بر ضد یزید، انتقاد می نماید و می گوید: «به سوی حسین می آییم تا- متأسفانه- اعتراف نماییم که اقداماتش در بعضی از جنبه های این مسأله، غیر قابل قبول بوده است؛ زیرا وی اولاً: نصیحت ناصحان و خصوصا ابن عباس را نپذیرفت و مستبد به رأی بود! ثانیاً: اخلاق مردم کوفه و آنچه را با پدر و برادر و خودش، انجام داده بودند، فراموش کرد و یا آن را نادیده انگاشت. ثالثاً: زنان و کودکان را با خود می برد، گویی که به تفریحی اختصاصی یا دیدار خویشاوندی می رفته است و در میان راه، از بی وفایی و خیانت مردم کوفه با خبر می شود و با این وجود، به حرکت خود به سوی آنان ادامه می دهد و از نظریه

(۱) من معالم الحق، ص ۱۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷

خاندان عقیل، پیروی می کند و گروهی از کودکان و زنان و اندکی از مردان را می برد تا انتقام مسلم را بگیرد. شما را به خدا
ممکن است تصدی یزید، عملی خطاکارانه باشد ولی آیا

راه مبارزه با خطا و بازگشت به صواب، چنین است؟» (۱).

(۱) «شبللی» با تعمق و مطالعه به واقعیت زندگی اسلامی در روزگار یزید، ننگریسته بلکه بنا به تمایلات سنتی و عاطفی خود به آنها نگاه کرده است، لذا از راه، به در رفته و کج راهه ها را در نوشته اش، مأخذ قرار داده است.

اسلام، در روزگار یزید، در معرض خطر و نیستی قرار داشت و قیام امام، به خاطر اعاده زندگی به شریانیهای امت اسلامی بود و آن حضرت علیه السلام اعلام نمود که خودسرانه و از روی سبک مغزی و تبهکاری حرکت نکرده، بلکه قیام کرد تا امر به معروف و نهی از منکر نماید و نشانه های زندگی جاهلی را که حکومت اموی، آن را مبنای کار خویش قرار داده بود، از میان بردارد. ما در جلد دوم این کتاب، علل نهضت امام را به نحوی که هدف را روشن می سازد و شبهات را از بین می برد، بیان کردیم.

در اینجا سخن از انتقاد کنندگان قیام امام بر حکومت یزید، به پایان می رسد.

(۱) التاريخ الاسلامی و الحضاره الاسلامیه ۲ / ۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹

(۱)

به سوی عراق

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱

(۱) آه از این دنیا! و دور باد این زندگی در حالی که دنیا بر کسی همچون فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و ریحانه آن حضرت، تنگ می شود و امواج غمها او را دست به دست می کنند و نمی داند که به کجا برود و به کجا روی آورد؛ زیرا خبرهایی دریافت داشته است که یزید ستمگر به مأمورانش دستور داده او را ترور کنند هر چند به پرده های کعبه آویزان شده باشد.

(۲) سبط

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یقین پیدا کرده بود که یزید او را به حال خود نخواهد گذاشت و حتماً خونش را خواهد ریخت و حرمتش را خواهد شکست و این مطلب را در موارد بسیاری بیان فرموده بود، از آن جمله:

۱- «جعفر بن سلیمان ضبعی» روایت کرده که آن حضرت علیه السلام فرمود: «به خدا مرا رها نخواهند کرد تا این خون را- در این حال به قلب شریفش اشاره نمود- از درونم خارج کنند و هرگاه این کار را بکنند، خداوند کسی را بر آنها مسلط می کند که آنان را ذلیل سازد تا آنجا که از کهنه کنیزان هم خوارتر شوند» (۱).

۲- امام علیه السلام به برادرش «محمد بن حنفیه» فرمود: «اگر وارد لانه یکی از این خزندگان شوم، مرا خارج خواهند ساخت تا بکشند» (۲).

۳- «معاویه بن قره» روایت کرده که حضرت حسین علیه السلام فرمود: «به خدا! به من ستم می کنند آن گونه که بنی اسرائیل در روز شنبه، ستم کردند» (۳).

(۱) ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۶۹، ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۶.

(۲) بحار ۴۴/ ۳۷۵.

(۳) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۶، ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲

(۱) حیرت، بر امام مستولی شد و امواجی از حزن و اندوه، آن حضرت را فرا گرفت. فضا در برابرش با ابرهای تیره ای از مشکلات هولناک و حوادث سهمگین پوشیده گردید؛ زیرا امام، اگر در مکه می ماند، از ترور، هراسان بود، اگر به سوی عراق می رفت، از اهل کوفه مطمئن نبود چون آنان به وی بی وفایی و خیانت خواهند کرد و امام، این مطلب را به کسی که او را

در راه دیده بود، بیان کرد، «یزید رشک» در این باره روایت می کند کسی که با حسین برخورد کرده بود، گفت: من چادرهایی را دیدم که در منطقه ای از صحرا، برپا شده بودند، گفتم: اینها برای کیست؟

گفتند: اینها برای حسین علیه السلام هستند.

(۲) پس به سوی او رفتم و دیدم پیرمردی است که قرآن می خواند در حالی که اشک بر گونه ها و محاسنش سرازیر است. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد! ای فرزند دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله! چه چیزی تو را به این سرزمین و صحرائی که کسی در آن نیست، آورده است؟ فرمود: اینها نامه های اهل کوفه به من است، من آنها را جز قاتلان خویش نمی بینم، وقتی این کار را کردند دیگر هیچ حرمتی برای خدا باقی نخواستند گذاشت، مگر آنکه آن را می درند، خداوند هم بر آنان کسی را مسلط می سازد که خوارشان نماید تا جایی که از کهنه کنیزی هم پست تر گردند «۱».

(۳) آن حضرت، نسبت به اهل کوفه دلخوش نبود؛ زیرا از حيله و بی وفایی آنان آگاه بود که آنها دشمنانی بر ضد وی خواهند بود و همدست دشمنانش خواهند شد.

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۱، ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۶۹، تذهیب التهذیب ۱/ ۵۶، ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۶، الدرّ النظیم، ص ۵۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳

به هر حال، ما به بعضی از حوادثی که در مکه پیش از سفر آن حضرت بر او گذشت، اشاره ای می نماییم و انگیزه های هجرتش به عراق و ماجراهای میان راه را بیان می کنیم.

(۱)

نامه امام به بنی هاشم

هنگامی که امام بر ترک مکه به سوی عراق تصمیم گرفت، این

نامه را به بنی هاشم نوشت که در آن، بعد از نام خدا آمده بود: «از حسین بن علی به برادرش محمد و هر که از بنی هاشم نزد وی باشد، اما بعد: هر کس به من بیوندد، شهید می گردد و هر کس به من ملحق نشود، به پیروزی نخواهد رسید، و السَّلام» (۱).

(۲) امام علیه السَّلام خاندان نبوی را مطلع ساخت که هر کس از آنان به وی ملحق شود، شهادت را به دست می آورد و هر کس به وی نیوندد، پیروزی را به دست نخواهد آورد، اما این کدام فتح است که امام آن را در نظر داشته است؟

(۳) این همان فتحی است که هیچ یک از رهبران جهان و قهرمانان تاریخ، بجز آن حضرت، آن را به دست نیاورده اند؛ زیرا عقاید وی پیروز گشت و ارزشهای او به بار نشست و دنیا با فداکاریش درخشان شد و نام وی سبب حق و عدالت گردید و شخصیت عظیمش اینک از آن یک اُمَّت و نه اُمَّتی دیگر و یا طایفه ای و نه طایفه ای دیگر نیست، بلکه از آن همه انسانیت بی همتا در هر زمان و مکان می باشد، پس کدام فتحی، از این عظیم تر و کدام پیروزی از این پیروزی والاتر است؟

(۱) کامل الزیارات، ص ۱۵۷. دلائل الامامه، ص ۱۸۷-۱۸۸، ح ۱۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۴

(۱)

پیوستن بنی هاشم به امام حسین علیه السلام

هنگامی که نامه امام در مدینه به بنی هاشم رسید، گروهی از آنان برای پیوستن به وی شتافتند تا فتح و شهادت را در خدمت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست آورند، عموزادگان و برادرانش «۱» در میان آنان بودند همچنانکه محمد

بن حنفیه نیز همراه آنان، حرکت کرد تا امام را از سفر به عراق بازدارد، ولی امام پیشنهاد وی را نپذیرفت، گفتگوی او را در مباحث پیشین بیان کردیم.

(۲)

علل هجرت از مکه

اشاره

اما انگیزه های هجرت امام از مکه و خارج شدنش به سوی عراق با این سرعت، به نظر ما، به این موارد برمی گردد:

(۳)

۱- محافظت بر حرم

امام ترسید بیت الله الحرام- که هر کس بدان وارد شود، ایمن می گردد- مورد هتک حرمت واقع شود، زیرا بنی امیه، حرمتی برای آن نمی شناختند و یزید به عمرو بن سعید اشدق دستور داده بود با امام به جنگ پردازد و اگر از این کار عاجز است، او را ترور کند و اشدق با سربازان زیادی به مکه وارد شد و هنگامی که امام، مطلع شد، از آن، خارج گردید «۲» و در بیت الحرام پناه نگرفت تا قداست آن را محافظت نماید.

آن حضرت علیه السلام می فرماید: «اگر یک وجب خارج از آن (یعنی مکه) کشته

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۱۱.

(۲) مرآه الزمان، ص ۶۷ از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السلام.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۵

شوم، برایم دوست داشتنی تر است».

(۱) حضرتش علیه السلام به فرزند زبیر می گوید: «اگر فلان جا کشته شوم، برای من دوست داشتنی تر از آن است که حرمت آنجا (یعنی مکه) شکسته شود» «۱»، گذشت ایام روشن ساخت که امویان، این بیت عظیم را مقدس نمی شمارند؛ زیرا به هنگام جنگ با پسر زبیر، با منجنیق آن را سنگباران نمودند و در آن آتش افروختند، همان گونه که پیش از آن، حرمت مدینه را شکسته بودند ...

امام به شدت پرهیز می کرد که مبادا حرمت بیت الله شکسته شود، لذا از آنجا سفر کرد تا خونس در آن ریخته نشود.

۲- هراس از ترور

امام از این می ترسید که مبادا در مکه ترور شود و یا اینکه چون طعمه ای آسان به دست امویان بیفتد؛ زیرا یزید مأمورانش را برای ترور آن حضرت فرستاده بود.

(۳) «عبد الله بن عباس» در نامه اش به یزید می نویسد: «و هر چه را

فراموش کنم، این را فراموش نخواهم کرد که تو حسین بن علی را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به حرم خدا طرد نمودی و سپس افراد خود را برای ترور وی فرستادی و او را از حرم خدا به سوی کوفه روانه نمودی که ترسان و احتیاطکنان از آن خارج شد، در حالی که او خواه در گذشته و خواه هم اکنون در سرزمین بطحا عزیزترین فردش بود و در میان اهل حرمین بیش از همه اطاعت می شد، اگر در آنجا جای می گرفت و نبرد در آن را جایز می شمرد» (۲).

(۱) ابن عساکر تاریخ ۲۰۳/۱۴.

(۲) یعقوبی، تاریخ ۲/۲۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۶

(۱)

۳- نامه مسلم

از دیگر عواملی که امام را به خروج از مکه فرا خواند، نامه سفیرش «مسلم ابن عقیل» بود که او را برای سفر به عراق تشویق می کرد و در آن آمده بود: همه اهل کوفه همراه وی هستند و تعداد بیعت کنندگان با وی بیش از هیجده هزار نفر می باشد ...

(۲) اینها بعضی از عواملی هستند که امام را به خروج به سوی عراق، واداشتند و از سست ترین اقوال، این قول است که حرکت امام از مکه، به وجود فرزند زبیر در آن مربوط است؛ زیرا پسر زبیر، اهمیتی نداشت تا امام به خاطر وی از مکه خارج شود، تنها عواملی که به آنها اشاره نمودیم، مطرح بوده اند، چون مکه بعد از آنکه در معرض حمله لشکریان اموی قرار گرفت، به صورتی درآمده بود که دیگر برای مرکزیت حرکتهای سیاسی مناسب نبود.

(۳)

سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه

هنگامی که امام بر ترک حجاز و حرکت به سوی عراق تصمیم گرفت، دستور داد مردم را جمع کنند تا سخنرانی تاریخی خود را در میان آنان ایراد فرماید. جمع کثیری از حجاج و مردم مکه، در مسجد الحرام نزد آن حضرت فراهم آمدند و حضرت، در میان آنان به سخن ایستاد و سخنان خود را چنین آغاز فرمود:

(۴) «سپاس خدای را و آنچه را خدا خواهد آن شود و جز به خدا قدرتی نباشد و صلوات خداوند بر پیامبرش، مرگ بر فرزندان آدم رقم زده شده است همچون گردنبد بر گردن دختر جوان. چه مشتاق گذشتگانم هستم همچون اشتیاق

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۷

یعقوب به یوسف. و من در انتخاب شهادت، مخیر شده ام و گویی می بینم پاره های تنم را گرگان بیابان،

میان نوامیس و کربلا آنها را از هم می‌درند و شکمبه‌های خالی و شکمهایی گرسنه را از آنها پر می‌کند، از روزی که قلم زده شده است، گریزی نیست، رضای خداوند، رضای ما اهل بیت است که بر آزمایش صبر می‌ورزیم و پاداش صابران را به ما می‌دهد. پاره گوشت پیامبر صلی الله علیه و آله از او دور نشود بلکه برای وی در حفیره القدس فراهم می‌آید که چشمش به آنها روشن گردد و وعده اش به واسطه آنان وفا شود، هان! هر کس جان خود را به راه ما می‌بخشد و خود را برای دیدار خدا مهیا ساخته است، همراه ما حرکت کند که من در بامداد فردا حرکت می‌کنم، ان شاء الله تعالی» (۱).

(۱) خطابه ای بلیغ تر و اعجاب انگیزتر از این خطابه نمی‌شناسم که دعوت به حق و ناچیز شمردن زندگی برای خدا را دربردارد. در این خطابه، این نکات آمده است:

(۲) ۱- آن حضرت، از مرگ خویش خبر می‌دهد و مرگ را خوشامد می‌گوید و آن را زینتی برای انسان می‌شمارد آن گونه که گردن‌بند، گردن دختر جوان را زینت می‌بخشد و این تشبیه از دل انگیزترین و زیباترین تشبیهاتی است که در کلام عرب آمده و طبیعی است، مرگی که انسان بدان زیور یابد، همانا مرگ در راه خدا و حق است.

(۳) ۲- آن حضرت، اشتیاق فراوان خود را به گذشتگان پاکش نشان می‌دهد، آنها که در راه خدا شهید گشته بودند و اشتیاق وی همچون اشتیاق یعقوب به یوسف بود، آن گونه که خود فرموده است.

(۱) الحدائق الوردیه ۱/۱۱۴. مفتاح الافکار، ص ۱۴۸. کشف الغمه ۲/۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۸

۳- حضرت خبر داده است که خدای تعالی شهادت بزرگوارانه و مرگ شرافتمندانه در راه دفاع از حق و حمایت از اسلام، برای آن حضرت، برگزیده است.

(۲) ۴- آن حضرت، سرزمین پاکی را که خون مبارکش بر آن ریخته خواهد شد، معرفی فرمود که آن جایی است میان نوایس و کربلا و اعضایش در آنجا پاره پاره خواهد شد و نیزه ها بدن شریفش را از هم خواهند درید.

(۳) ۵- حضرت، خبر داد که گرگهای درنده از وحشیان بنی امیه و پیروانشان، هیچ گاه آرام نخواهند نشست تا اینکه شکمهایشان از گوشت و خون آن حضرت پر شود و این کنایه ای است از تسلط آنان بر امت پس از کشتن وی و تلاش پیگیر آنان در غارت نمودن ثروتها و اموال امت.

(۴) ۶- امام خبر داد که آنچه از مصیبتها و سختیها بر آن حضرت خواهد گذشت، امری است که گریزی از آن نباشد؛ زیرا در مورد وی قلم زده شده و در علم خداوند جاری گشته و به هیچ صورت تبدیل یا تغییر آنچه خداوند برایش مقدر فرموده است، ممکن نمی باشد.

(۵) ۷- امام، اعلام فرمود که خداوند، رضایتش را به رضایت اهل بیت مقرون نموده و طاعتش را با طاعت آنان همراه ساخته و سزاوار است که چنین باشد؛ زیرا آنان دعوت کنندگان به سوی دین خدا و راهنمایان بر رضای او هستند و در راه او متحمل شدایدی گشته اند که توصیف آنها ممکن نیست.

(۶) ۸- آن حضرت، یکی از صفات اهل بیت علیهم السّلام را بیان فرمود که همان صبر و شکیبایی آنان و تسلیم در برابر امر خداوند در هر چیزی است که از محتتها

و مصیبت‌های عظیم بر آنها جاری می‌شود و خدای تعالی، ثواب فراوان به آنان می‌دهد و پاداش شکیبایان را به آنها مرحمت می‌فرماید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۹

(۱) ۹- امام علیه السلام خبر داد که واقعیت درخشان اهل بیت، ادامه ذاتی واقعیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ زیرا آنان گوشت وی و فرعی از او هستند و فرع از اصل خویش متفاوت نمی‌گردد و چشم پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقه القدس به عترتش، روشن خواهد گشت، آنها برای ادای رسالتش، شبها را بیدار ماندند و در دفاع از دینش، عظیم‌ترین جهاد را متحمل شده‌اند.

(۲) ۱۰- آن حضرت، مسلمانان را برای نبرد در کنار وی در صحنه‌های جهاد، دعوت فرمود و اینکه هر کس به همراه او حرکت کند، جان خود را بخشیده و خویشتن را برای دیدار خداوند، مهیا ساخته است.

این نکات درخشان در سخنرانی آن حضرت، بر این دلالت دارند که حضرتش از زندگی ناامید گشته و عازم مرگ شده و بر فداکاری، عزم بسته بود و اگر آن حضرت خواهان سلطنت بود، چنین مطالبی را مطرح نمی‌فرمود و لازم بود که به همراهان خود وعده‌های شیرین و امیدهای پرزرق و برق بدهد.

هیچ یک از مردم مکه و نه کسی از حجاج، جز عده معدودی از مؤمنین، ندای امام را پاسخ ندادند، این نشان دهنده اندک بودن بینش دینی و تخدیر شدن آن جامعه و انحرافش از حق می‌باشد.

(۳)

انجام عمره

هنگامی که امام بر ترک مکه تصمیم گرفت، برای «عمره مفرده» احرام بست و طواف خانه خدا و سعی و تقصیر نمود و طواف نساء را به جای آورد

و از عمره خویش محل گشت. شیخ مفید نوشته است که امام حسین هنگامی که قصد حرکت به سوی عراق نمود، طواف خانه کعبه و سعی صفا و مروه را به جای آورد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۰

و احرام خود را گشود و آن را عمره قرار داد؛ زیرا نمی توانست حج خود را به پایان برساند از ترس اینکه مبادا در مکه دستگیر و به نزد یزید، فرستاده شود «۱» این مطلب خالی از تأمل نیست؛ زیرا کسی که از حج بازداشته می شود، بنابر آنچه فقها گفته اند، گشودن احرامش به قربانی کردن است، نه اینکه حج را به عمره بازگرداند که این امر، موجب بیرون آمدن از احرام حج نمی شود. آنچه بیان کردیم را دو روایت تأیید می کند که آنها را شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه، کتاب حج، باب «جایز بودن عمره مفرده در ماههای حج «۲» و رفتن به هر جا که می خواهد» آورده است. آن دو روایت عبارتند از:

(۱) الف «ابراهیم بن عمر یمانی» از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت، در مورد شخصی که در ماههای حج برای عمره خارج شود و سپس به سوی وطنش برگردد سؤال شد، فرمود: اشکالی ندارد، حتی اگر در آن سال به حج برود و حج افراد به جای بیاورد- که نیازی به قربانی ندارد- همانا حسین بن علی علیه السلام روز ترویبه به سوی عراق حرکت کرد در حالی که عمره مفرده به جای آورده بود.

(۲) ب- «معاویه بن عمار» می گوید: به امام صادق گفتم: فرق عمره تمتع و عمره مفرده در چیست؟ فرمود: عمره تمتع به حج مربوط

و متصل است اما عمره مفرده که انجام شد، می توان هر جا رفت، همانا حضرت حسین علیه السلام در ذیحجه، عمره مفرده به جای آورد سپس روز ترویه در حالی که مردم به منی می رفتند او به عراق رفت، به جای آوردن عمره مفرده در ذیحجه برای کسی که

(۱) شیخ مفید، الارشاد ۶۷/۲، و شیخ طبرسی آن را در اعلام الوری، ص ۲۲۷ ذکر نموده است.

(۲) ماههای: سوال، ذی قعدة و ذیحجه را ماههای حج گویند (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۱

قصد حج نداشته باشد، اشکالی ندارد «۱». این روایت، بر آنچه بیان کردیم، صراحت دارد «۲».

(۱)

خروج قبل از حج

مطلب سؤال برانگیز این است که امام علیه السلام مکه را در روز هشتم ذیحجه ترک و آن روزی است که حجاج برای رفتن به عرفه آماده می شوند، چرا حضرت، حج خود را تمام نکرد؟ و به نظر ما عوامل چندی وجود دارند که آن حضرت را برای خروج از مکه با این سرعت، فراخواندند که آنها عبارتند از:

(۲) ۱- حکومت چنان بر او سخت گرفته بود که آن حضرت مطمئن گردید باب جنگ با وی را خواهد گشود و یا او را در حال انجام مناسک حج، ترور خواهد کرد و بدین ترتیب حرمت حج را خواهد شکست. و اهداف مقدسش را برباد می دهد که از جمله آنها آزاد کردن امت به طور کامل از ذلت و بردگی بوده است.

(۳) ۲- اگر حکومت با وی در ایام مناسک حج به جنگ پردازد، پس از مراسم حج به جنگ می پرداخت آنگاه وی در مکه یا در حال جنگ خواهد بود و یا کشته می شد، در هر دو

حالت، در بیت حرام و ماه حرام، خونریزی پیش می آمد، آن حضرت برای حفظ مقدسات اسلامی، مکه را ترک فرمود.

(۱) وسائل الشیعه ۱۰/۲۴۶-۲۴۷.

(۲) مسائل مربوط به حج و عمره، احکام مفصلی دارد که باید به فتاوا و رساله های فقهای عظام مراجعه کرد (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۲

(۱) ۳- خروج آن حضرت در آن وقت حساس، از مهمترین وسایل تبلیغاتی بر ضد حکومت در آن روزگار بود، زیرا حجاج بیت الله الحرام، خبر خروج امام در آن وقت از مکه را در حالی که بر ضد حکومت اموی، خشمگین بود، به سرزمینهایشان بردند و اینکه آن حضرت، انقلاب بر ضد یزید را اعلام فرمود و در مکه، حفاظتی برای بیت حرام باقی نمانده است که به دست امویان مورد هتک حرمت واقع نشود .. اینها بعضی از عوامل هستند که امام را به خارج شدن پیش از انجام حج، واداشته بودند.

(۲)

همراه با فرزند زبیر

وقتی که «پسر زبیر» از حرکت امام به سوی عراق آگاه شد، نزد آن حضرت شتافت تا از وی درباره مسأله ای سؤال کند که هنوز پاسخ آن را نیافته بود، به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا! شاید ما بعد از امروز، با یکدیگر دیداری نداشته باشیم، پس به من خبر بده که نوزاد در چه صورتی ارث می برد و یا ارث می دهد؟ و جوایز سلطان، آیا حلال است یا خیر؟

امام علیه السلام به وی پاسخ داد: «اما نوزاد، در صورتی که گریه کنان به دنیا بیاید ... و اما جوایز سلطان، حلال است در صورتی که اموال را غصب ننموده باشد» (۱).

(۳) فرزند زبیر، سرمایه فقهی نداشت لذا در چنین

امور واضحی از امام استفتا نمود و عجیب آن است که وی با این وجود، چگونه می توانست امامت مسلمین و خلافت آنان را بر عهده بگیرد؟!

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۶۷ از کتابهای خطی کتابخانه امیر المؤمنین علیه السلام.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۳

(۱)

سفر به سوی عراق

پیش از آنکه امام از مکه حرکت کند، به سوی مسجد الحرام رفت و با طواف و نماز، به آن ادای احترام کرد و این آخرین وداع آن حضرت بود. امام، فریضه نماز ظهر را در مسجد به جای آورد و سپس مسجد را وداع گفت و خارج شد «۱». امام کعبه را وداع گفت، در حالی که روح آن را در بدن داشت و مشعل آن را با دو دست خویش، حمل می کرد در حالی که فرشتگان همراهِش می کردند و تبریک می گفتند و بر گردش طواف می کردند، گویی که بر او بیمناک بودند زیرا وی باقیمانده میراث آسمان بر زمین بود «۲».

(۲) امام، از مکه حرکت کرد در حالی که از نوه ابو سفیان بیمناک بود، همان گونه که جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ترس مشرکان به رهبری ابو سفیان، از مکه خارج شده بود. همراه امام، هشتاد و دو مرد از اهل بیت و خاصان و غلامانش بودند «۳» همچنانکه بانوان از مخدرات رسالت و زنان بزرگوار خاندان نبوت را همراه خویش برد. امام در حالی خارج شد که آزادی کامل امت اسلامی را با خود داشت و می خواست در سرزمین امت اسلام، حکومت قرآن و عدالت آسمان را برقرار سازد و مکر تجاوزکاران را از آن دور نماید.

(۳) خروج آن حضرت - بنا

(۱) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب، از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السلام.

(۲) عبد الله علائلی، امام حسین علیه السلام، ص ۵۵۷.

(۳) بستانی، دائره المعارف ۴۸/۷. وسیله المال فی عد مناقب الال، ص ۱۸۸. در تاریخ ابن عساکر ۲۱۲/۱۴ آمده است که: به سوی عراق خارج شد همراه با اهل بیت خود و شصت نفر از پیرمردان اهل کوفه. و در تاریخ اسلام ذهبی ج ۵، ص ۹ آمده است: از مکه حرکت کرد و نوزده نفر از مردان خاندان عبد المطلب و زنان و کودکان، به همراه وی شتافتند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۴

ذیحجه، سال شصت هجری بوده است «۱»، در حالی که اندوه بر مردم مکه سایه افکننده بود، کسی نماند که از خروج وی غمگین نشده باشد «۲» ...

کاروان از مکه جدا شد، امام در هیچ منزلی فرود نمی آمد مگر اینکه با اهل بیتش از کشته شدن یحیی بن زکریا سخن می گفت «۳» و بدین ترتیب، کشته شدن خود را آن گونه که بر حضرت یحیی گذشت، خبر می داد.

(۱)

تعقیب امام حسین علیه السلام از سوی حکومت

امام، مسافت زیادی از مکه دور نشده بود که دسته ای از مأموران به فرماندهی «یحیی بن سعید» آن حضرت را تعقیب نمودند تا او را از سفر به عراق بازدارند که میان آنان برخوردهایی صورت گرفت و مأموران از مقاومت، عاجز ماندند «۴». این اقدام به نظر ما صوری بوده است؛ زیرا امام در روز روشن بدون هیچ گونه مقاومت قابل ذکری، خارج گردید ... و هدف از اعزام این دسته نظامی، دور کردن امام از مکه و محاصره وی

در صحرا بود تا نابود کردن وی به آسانی صورت گیرد.

(۲) این مطلب را «دکتر عبد المنعم ماجد» مورد تأکید قرار می دهد و می گوید:

(۱) مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۶ بستانی، دائرة المعارف ۷/ ۴۸.

(۲) صواعق المحرقة، ص ۱۹۶. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۱۸۶.

(۳) نظم در السمطین، ص ۲۱۵.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۹. البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۶. و در سمط النجوم ۳/ ۵۷ و جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب، ۲/ ۲۶۴ آمده است: عمرو بن سعید هنگامی که از خروج حسین از مکه مطلع شد به مأمورانش گفت: هر شتری را که میان آسمان و زمین باشد، سوار شوید و او را تعقیب کنید و مردم از گفتار وی تعجب کردند. آنها در پی او رفتند ولی به وی نرسیدند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۵

«برای ما آشکار می شود که عامل یزید در حجاز، برای ممانعت از خارج شدن حسین از مکه به سوی کوفه، اقدامی جدی به عمل نیاورد چون بسیاری از شیعیان آن حضرت در استخدام وی بودند، بلکه شاید وی به این فکر افتاد که نابود ساختن حضرت در صحرا به دور از یارانش آسان باشد، به طوری که بنی هاشم، بعدا یزید را متهم ساختند به اینکه وی افرادی را نزد حضرت فرستاده بود تا خارج شود» (۱).

(۱)

تماس دمشق با کوفه

دمشق با کوفه، در تماس دائم بود، همچنانکه از همه تحرکات امام اطلاع داشت و از ناکام ماندن توطئه ای که برای ترور امام در مکه ترتیب داده بودند و اینکه حرکت امام علیه السلام به طرف عراق تا رهبری انقلاب را که امورش را به سفیر

خود مسلم بن عقیل واگذار کرده بود، شخصا بر عهده گیرد، پریشان گشته بود.

(۲) یزید، چندین نامه به حاکم طاغوتی کوفه ابن زیاد نوشت که برای وی برنامه ریزیهای هولناکی تعیین می کرد تا آنها را در پیش گیرد و به وی دستور داد تا در برابر حوادثی که بر سر راهش پیش می آیند، احتیاط و دوراندیشی لازم را داشته باشد که از میان آنها این نامه ها بوده است:

(۳) ۱- یزید، این نامه را پس از اینکه امام از مکه خارج شد به ابن زیاد نوشت که در آن آمده است: «اما بعد، حسین بن علی را داشته باش که از دست نرود تا پیش از آنکه به عراق برسد، به سوی وی بشتاب».

مفاد این نامه، حکومت کوفه را ملزم می سازد که فوراً در صحرا به جنگ با

(۱) تاریخ سیاسی دولت عرب ۲ / ۷۲ - ۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۶

حضرت حسین علیه السلام اقدام کند پیش از آنکه به عراق برسد و در این مورد درنگ روا ندارد.

(۱) ۲- در نامه آمده است: «اما بعد: به من خبر رسیده که حسین به سوی کوفه حرکت کرده است، روزگار تو از میان روزگاران و شهر تو از میان شهرها، به او مبتلا گشته است و تو از میان عاملان، گرفتار او شده ای و در آن وقت است که تو یا آزاد می شوی و یا برده ای می گردی همچنان که برده ای آزاد می گردد» «۱».

(۲) این نامه، دارای پیامی از قساوت و شدت است، زیرا در آن، یزید عامل خود ابن زیاد را اخطار می نماید که اگر در مأموریتش تقصیر روا دارد از عهده جنگ با حضرت حسین برنیاید، او

را از پیوندش با بنی امیه، جدا سازد و به جدش، «عبید رومی» باز می گرداند تا برده ای بشود همچون دیگر بردگان که فروخته می شود و آزاد می گردد... ابن زیاد، به محض رسیدن این نامه، حکومت نظامی اعلام کرد و همه مرزهای عراق را بست و میان واقعه تا شام و بصره را گرفت و نگذاشت کسی به صحرای عراق وارد و یا از آن خارج گردد «۲». نیز دسته هایی از سپاه را تشکیل داد که در سرتاسر عراق حرکت کنند و امام حسین علیه السلام را جستجو نمایند، از میان آنان دسته ای نظامی بود که حدود یک هزار سوار به فرماندهی «حر بن یزید ریاحی» را در برداشت که امام را به فرود آمدن در کربلا مجبور ساختند و او را از حرکت به سوی شهری دیگر، مانع شدند.

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۲۱۴/۱۴. ذهبی، تاریخ اسلام ۱۰/۵. طبرانی، معجم الکبیر ج ۳/۱۲۳. کفایه الطالب ص ۴۳۲، جواهر المطالب ۲/۲۷۱ فی مناقب الامام علی بن ابی طالب در متن عربی کتاب آمده: كما یعتقد العبد، اما در متن تاریخ ابن عساکر آمده «كما یعتقد العبید» که ظاهراً همین صحیح است، بنابراین ترجمه این چنین می شود: همانطور که عبید به بندگی درآمد (مترجم).

(۲) انساب الاشراف ۳/۳۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۷

(۱) ۳- یزید، به ابن زیاد دستور داد تا به زعمای بزرگان و دیگران، بخششهای فراوان بدهد تا دوستیشان را به دست آورد، متن نامه اش چنین است: «اما بعد: به اهل کوفه و افراد موافق و مطیع هستند، یکصد بیشتر بخشش پرداخت کن» «۱».

ابن زیاد اموال زیادی به اعیان و بزرگان

داد و آنان را به جنگ با فرزند رسول خدا کشاند.

(۲)

موضعگیری امویان

اشاره

موضعگیری امویان در قبال تحرک امام و سفر آن حضرت از حجاز به سوی عراق، مضطرب بوده است؛ زیرا گروهی از آنان عافیت طلب بودند و از عاقبت کارها می ترسیدند و بیم داشتند که مبادا ابن زیاد به امام آسیبی برساند و این کار، سبب زوال سلطنتشان گردد و گروهی بر سلطنت اموی بیمناک بودند و از اینکه سلطنتشان از دست برود، حذر می کردند و معتقد بودند که باید با امام به شدت برخورد کنند و با او مقابله نمایند تا حکومت و قدرتشان سالم بماند.

نماینده گروه اول، «ولید بن عتبه» بود و گروه دوم را «عمرو بن سعید اشدق» رهبری می کرد، هر کدام از آنان نامه ای به ابن زیاد نوشتند که نمایانگر نظریه آنان بوده است:

(۳)

۱- نامه ولید بن عتبه

اشاره

در میان بنی امیه کسی همچون «ولید بن عتبه»، از نظر اصالت نظر و عمق اندیشه وجود نداشت؛ او هنگام اطلاع یافتن از حرکت امام از حجاز و حرکت به سوی کوفه، پریشان گشت، زیرا وی از غرور یزید و ستمگری ابن زیاد آگاه بود،

(۱) انساب الاشراف ۳ / ۳۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۸

لذا نامه ای به ابن زیاد نوشت و او را از اینکه آسیبی به امام برساند، برحذر داشت؛ چون این کار زیان بزرگی به بنی امیه می رساند. متن نامه وی چنین است:

(۱) «از ولید بن عتبه بن عبید الله بن زیاد، اما بعد: حسین بن علی به سوی عراق حرکت کرده است، او فرزند فاطمه است و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس ای ابن زیاد! حذر کن از اینکه فرستاده ای به سوی وی بفرستی و ناخواسته از سوی خاص و

عام بر خودت راه (سرزنش) بگشایی، و السّلام...».

ابن زیاد، اعتنایی به وی نکرد، بلکه به گمراهی و ستمش ادامه داد و به اجرای فرمانی که حکومت دمشق به وی داده بود، پرداخت «۱».

(۲)

اشتباه ابن کثیر

«ابن کثیر» اشتباه نموده و ادعا کرده است که مروان، نامه ای به ابن زیاد نوشت و او را به عدم تعرض نسبت به حضرت حسین علیه السّلام، نصیحت کرده از عاقبت امر، بر حذرش داشته است و نامه ای که فرستاده، مشابه نامه پیشین ولید است با قدری اضافه بر آن که متن آن چنین است:

«اما بعد: حسین بن علی به سوی تو روی آورده و او حسین فرزند فاطمه است و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و به خدا! هیچ کس را خداوند سلامت ندهد که نزد ما از حسین، محبوبتر باشد، مبادا خود را به کاری بکشانی که نتوان جلویش را گرفت، مردم هم فراموشش نکنند و تا روزگار باقی است، یادش نمایند، و السّلام» «۲».

(۱) الفتوح ۵ / ۱۲۱-۱۲۲.

(۲) ابن کثیر، تاریخ ۸ / ۱۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۶۹

(۱) به طور قطع، این نامه از مروان نیست؛ زیرا وی به هیچ خیری که به اّمّت بر گردد، نمی اندیشید و در زندگی اش هیچ سودی به مسلمین نرسانده است، به این امر اضافه می شود، دشمنی وی نسبت به عترت پاک، خصوصا نسبت به امام حسین علیه السّلام؛ زیرا وی همان کسی بوده است که به حاکم مدینه پیشنهاد کشتن آن حضرت را داد و هنگامی که خبر کشته شدن امام به وی رسید، سرور و شادمانی خود را آشکار کرد، بنابراین، چگونه ممکن است که به ابن زیاد

سفارش کند تا رعایت امام را بکند و از او محافظت نماید؟

(۲)

۲- نامه اشدق

«عمرو بن سعید اشدق»، نامه ای به ابن زیاد نوشت که در آن، وی را دستور می داد شدیدترین اقدامات را بر ضد امام به کار گیرد. در آن نامه آمده است: «اما بعد: حسین به سوی تو حرکت کرده است و در چنین حالتی ست که تو یا آزاد می گردی و یا اینکه برده ای می شوی که چون بردگان با تو رفتار خواهد شد» (۱).

(۳)

مصادره اموال یزید

امام، هنوز مسافت زیادی از مکه نگذشته بود که در «تنعیم» (۲) کاروانی بر

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۲۱۲/۱۴.

(۲) «تنعیم» جایی است در مکه، خارج از حرم که میان مکه و سرف، به فاصله دو فرسخ از مکه واقع است و گفته اند که چهار فرسخ فاصله دارد و به این جهت تنعیم نامیده شده که در سمت راست آن کوهی به نام نعیم و در سمت چپ آن کوهی دیگر به نام ناعم است (معجم البلدان ۲/۴۹).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۰

او گذشت. این کاروان، حامل جامه هایی سرخ رنگ و لباسهای فراوانی بود که والی یمن «بجیر بن یسار» آنها را برای یزید ستمگر فرستاده بود، امام، دستور داد تا آنها را مصادره کنند و به شترداران فرمود، هر کدام از شما دوست داشته باشد که با ما به عراق برود، کرایه اش را کامل می دهیم و به خوبی با وی همراهی خواهیم کرد و هر کس بخواهد برگردد، کرایه مقدار راهی را که پیموده است به وی خواهیم داد. بعضی از آنان پس از دریافت کرایه، از آن حضرت جدا شدند و آنان که دوست داشتند، همراه آن حضرت رفتند (۱).

(۱) امام، این اموال را، از اینکه برای سفره های شراب و

کمک به ظلم و بد بدرفتاری با مردم، مصرف شوند نجات داد، پیش از آن نیز امام، همین اقدام را در زمان معاویه انجام داده بود که مرحوم «آیت الله سید مهدی آل بحر العلوم» به عدم صحت این خیر، معتقد است؛ زیرا مقام امام بالاتر و بلندتر از آن است که به چنین کارهایی دست بزند «۲»، ولی اعتقاد ما بر آن است که این عمل، به طور کلی مانعی ندارد؛ زیرا امام، حکومت موجود زمان معاویه و یزید را غیر شرعی می دانست و می دید که اموال مسلمین در راه فساد اخلاق و گسترش تبهکاری و بی بندوباری مصرف می شود و ضروری بود که آنها را نجات دهد تا بر فقرا و نیازمندان مصرف شود، در این راه چه مانع شرعی یا اجتماعی وجود دارد؟

(۲)

همراه با فرزددق

هنگامی که موبک امام به جایی به نام «صفاح» رسید «۳»، شاعر بزرگ

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۵-۳۸۶. البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۶.

(۲) بحر العلوم رجال ۴/ ۴۸.

(۳) «صفاح» محلی است میان حنین و انصاب الحرم، سمت چپ کسی که از مشاش به مکه وارد شود .. فرزددق دیدار خود با امام در آن محل را چنین به نظم آورده:

لقیته الحسین بارض الصفاح علیه الیلامق و الدرق

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۱

«فرزددق همام بن غالب»، با امام روبه رو شد و بر آن حضرت سلام کرده، او را درود گفت و به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیزی تو را از حج شتابزده ساخت؟

- «اگر عجله نمی کردم، گرفتار می شدم» «۱».

آنگاه امام از وی پرسید: ای

ابا فراس! از کجا می آیی؟ «۲»- از کوفه.

- «خبر مردم را برایم بیان کن».

- به فرد آگاهی دست یافتی. دلهای مردم با شماست و شمشیرهایشان همراه بنی امیه است و قضا از آسمان نازل می شود و خداوند هر چه خواهد می کند ... و پروردگار ما را در هر روز، امری باشد «۳».

(۱) امام، سخن فرزددق را درست دانست و به او فرمود: «راست گفتی، امر برای خداوند است چه قبل و چه بعد، خداوند آنچه را خواهد می کند و پروردگار ما را در هر روز، امری باشد. اگر قضای الهی بر آنچه دوست داریم نازل شود، خداوند را بر نعمتهایش سپاس می گوئیم و از او برای ادای شکر، یاری می جوئیم و اگر قضای الهی میان خواسته مان فاصله بیندازد، پس کسی که

«با حضرت حسین در صفاح، روبه رو شدم در حالی که قباها و سپرها بر آن حضرت بود».

این مطلب در معجم البلدان ۳/ ۴۱۲ آمده است و در تذکره الحفاظ ذهبی است که ملاقات امام با فرزددق در «ذات عرق» بوده و در مقتل خوارزمی ۱/ ۲۲۳، ملاقات در «الشقوق» و در اللهوف، ص ۱۳۴ در «زباله» ذکر شده است و صحیح آن است که در صفاح بوده که فرزددق آن را به نظم آورده است.

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۷.

(۲) «فراس»، به کسرفاء و تخفیف را.

(۳) وسیله المآل، ص ۱۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۲

قصدهش حق است و کردارش بر اساس تقوا، نباید تجاوز کند ... «۱».

(۱) آنگاه امام این شعر را سرود:

لئن كانت الدنيا تعد نفي سهفدار ثواب الله أعلى و انبل

و ان كانت الابدان للموت انشئت فقتل امرئ بالسيف في الله افضل

و ان

كانت الارزاق شيئاً مقدراً فقله سعی المرء في الرزق اجمل

و ان كانت الاموال للترك جمعها فما بال متروك به المرء يبخل «۲» «اگر دنیا چیزی با ارزش شمرده شود، سرای پاداش خداوند، عالیترو والاتر است».

«اگر بدنها برای مرگ آفریده شده اند پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا برتر است».

«اگر روزیها چیزی مقدر باشند، پس تلاش کمتر انسان برای روزی، زیباتر است».

«اگر داراییها را برای ترک کردن جمع می کنند، پس چرا انسان به چیزی که ترک شدنی است، بخل می ورزد؟».

(۲) «فرزدق»، بعضی از مسائل شرعی را از آن حضرت پرسید و امام به وی پاسخ داد. پس از آن، فرزدق بر امام سلام کرد و از آن حضرت دور شد ...

این دیدار، تصویری از سستی و خواری مردم و انگیزه نداشتن آنان برای یاری حق را به ما نشان می دهد؛ زیرا فرزدق که دارای بینشی اجتماعی و فرهنگی بود، با وجود اینکه می دانست امام کشته خواهد شد، به یاری آن حضرت

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۱۶۶. طبری، تاریخ ۵ / ۳۸۶. ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۴۰. الصواعق المحرقة، ص ۱۹۶.

(۲) الفتوح لابن الأعمش ۵ / ۱۲۵ - ۱۲۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۳

نشافت و به کاروان آن حضرت نپیوست تا از او دفاع کند، پس اگر حال فرزدق چنین باشد، حال عامه مردم و نادانان آنها چگونه خواهد بود؟

(۱) به هر حال، امام حرکت خود را با عزم و پایداری ادامه داد و گفتار فرزدق در مورد سستی مردم نسبت به آن حضرت و همراهیشان با بنی امیه، آن حضرت را از تصمیمش باز نداشت، اگر امام، خواستار سلطنت بود، گفتار فرزدق، او را از حرکت

به سوی

نامه حضرت حسین علیه السلام به مردم کوفه

هنگامی که امام حسین به «حاجر» در منطقه «ذی الرمه» - یکی از منازل حج از راه بادیه - رسید نامه ای به شیعیانش از اهل کوفه نوشت تا آنها را از حرکتش به سوی آنان باخبر سازد. در آن نامه، بعد از نام خدا آمده بود:

«از حسین بن علی به برادرانش از مؤمنین و مسلمین، سلام بر شما! من به همراه شما خدایی را که جز او معبودی نیست سپاس می گویم، اما بعد: نامه مسلم بن عقیل به من رسید و مرا از حسن نظر و فراهم آمدن اکثریت شما برای نصرت ما و گرفتن حقان آگاه کرد، پس از خداوند مسئلت می نمایم که ما را به نیکوکاری موفق نماید و به شما به خاطر آن، بزرگترین پاداش را منظور فرماید.

من روز سه شنبه، هشتم ذیحجه، روز ترویه، از مکه به سوی شما حرکت کرده ام، پس هرگاه فرستاده ام بر شما وارد شد، کارتان را پنهان بدارید و کوشش کنید که من ان شاء الله همین روزها بر شما وارد می شوم، و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» (۱).

(۱) البدایه و النهایه ۱۶۸/۸ و در فتوح ۱۴۳/۵ - ۱۴۵ نامه حضرت به صورت دیگری مفصل آمده است. انساب الأشراف ۳/۳۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۴

(۱) امام، نامه را به قهرمان بی همتا «قیس بن مسهر صیداوی» سپرد، او به سرعت راه را پیمود و بدون توجه به هیچ چیز، حرکت کرد تا اینکه به «قادسیه» رسید به جایی که گروهی از مأموران در آنجا برای بازرسی دقیق کسی که به عراق وارد و یا از آن خارج می گردید، قرار داده شده بودند، مأموران او

را دستگیر نمودند قیس به سرعت نامه را پاره کرد تا مأموران از مفاد آن مطلع نشوند، آنگاه او را تحت الحفظ، همراه با پاره های نامه، نزد ابن زیاد ستمگر فرستادند.

هنگامی که نزد وی قرار گرفت، ابن زیاد به او گفت:

- تو کیستی؟

- مردی از شیعیان امیر المؤمنین، حسین بن علی علیه السلام هستم.

- چرا نامه ای را که همراه داشتی، پاره نمودی؟

- از ترس اینکه از مفادش مطلع شوی.

- نامه از کیست و برای کیست؟

- از حسین است، برای جمعی از اهل کوفه که نامهایشان را نمی دانم.

(۲) - آن ستمگر به خشم آمد و از حالت عادی خارج شده بر او فریاد کشید: به خدا! هرگز از نزد من دور نمی شوی مگر اینکه افرادی را که این نامه به آنها نوشته شده است به من معرفی کنی و یا اینکه بالای منبر بروی و حسین و پدر و برادرش را ناسزا گویی تا از دست من نجات یابی و یا اینکه تو را قطعه قطعه خواهم ساخت.

قیس به وی گفت: «این عده را من نمی شناسم، اما لعن نمودن را انجام می دهم».

(۳) ابن زیاد گمان کرد که وی از نوع فرومایگان اهل کوفه است که مادیات، آنها را می فریبید و مرگ، آنان را می هراساند و نمی دانست که وی از آزادگان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۵

بی همتایی است که تاریخ امتهای و ملتها را می سازند و کلمه حق و عدل در زمین، به آنان بلندی می یابد ...

(۱) ابن مرجانه دستور داد مردم را در مسجد اعظم جمع کنند تا به گمان خویش از لعن کردن اهل بیت به وسیله قیس، نمونه هایی از پیمان شکنی را به آنان نشان دهد تا

آنها را بر آن وادار کند و آن را بخشی از اخلاق و سرشت آنان قرار دهد.

(۲) آن قهرمان بزرگ در حالی که مرگ را استهزا می نمود و زندگی را به تمسخر گرفته بود، از جای برخاست تا با امانت و اخلاص، رسالت خداوند را ادا نماید.

پس بالای منبر رفت و خدای را سپاس گفت و ستایش نمود و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درود فرستاد و علی و فرزندان را رحمت فراوان فرستاد «۱» و سپس عید الله و پدرش و ستمکاران بنی امیه همگی را لعنت کرد و صدای کوبنده اش را- که صدای حق و اسلام بود- بلند کرد و گفت:

«ای مردم! .. حسین بن علی، بهترین خلق خدا، فرزند فاطمه، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است، من فرستاده وی به سوی شما هستم، من در حاجر از او جدا شدم، پس او را اجابت نمایید...» «۲».

(۳) مزدوران ابن زیاد، به سوی وی شتافتند و او را از کار قیس، آگاه کردند، وی خشمگین شد و دستور داد تا او را بالای قصر ببرند و از آنجا، در حالی که زنده است وی را به پایین بیندازند.

مأموران او را گرفتند و از بالای کاخ بر زمین افکندند، اعضای وی از هم دریده شد و استخوانهایش در هم شکسته گردید و به مرگ قهرمانان، در راه ایمان

(۱) الفتوح ۵/ ۱۴۶-۱۴۷.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۶

و عقیده اش، درگذشت.

(۱) هنگامی که خبر کشته شدنش به حضرت حسین رسید، به شدت غمگین گشت و به گریه افتاد و فرمود: «خداوندا! برای ما

شیعیانمان نزد خودت، جایگاهی ارزنده قرار ده و ما و آنان را در جایگاه رحمت و در کنار هم فراهم آور که تو بر هر چیزی توانا هستی» (۱).

(۲)

همراه با ابوهره

هنگامی که امام به «ذات عرق» رسید، «ابوهره» نزد وی شتافت و به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول الله! چه چیزی تو را از حرم خدا و حرم جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج ساخت؟

امام متأثر گشت و به او فرمود: «شگفتا! ای ابوهره! بنی امیه، اموال مرا بردند، صبر کردم، عرض مرا ناسزا گفتند، صبر کردم، خون مرا خواستند، پس گریختم، به خدا سوگند! این گروه ستمگر، مرا خواهند کشت و خداوند ذلتی فراگیر بر آنها خواهد پوشانید و شمشیری بزنده به جانشان می اندازد، کسی را بر آنها مسلط می کند که آنها را خوار سازد تا آنجا که از قوم سبا خوارتر شوند؛ همانها که زنی از آنها مالکشان گشت و در اموال و خونهایشان حکومت کرد تا اینکه آنها را خوار نمود» (۲).

(۳) امام، در حالی که از آن مردمی که بینشی برای نصرت حق نداشتند، غمگین بود، از محل دور شد، غمگین از مردمی که آسودگی را پذیرفتند و جهاد در راه خدا را ناپسند دانستند.

(۱) الفتوح ۵/ ۱۴۷.

(۲) الدر المسلوک ۱/ ۱۱۰. الفتوح ۵/ ۱۲۳-۱۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۷

(۱)

همراه یکی از شیوخ عرب

هنگامی که کاروان امام به «بطن العقبه» رسید، یکی از شیوخ عرب، مقیم در آن محل، نزد آن حضرت شتافت و به او گفت: «تو را به خدا سوگند می دهم که باز گردی، تو به سوی نیزه ها و لبه شمشیرها می روی، این کسانی که تو را فراخواندند اگر تو را از جنگ بی نیاز می کردند و کارها را برای تو آماده می ساختند و تو بر وضعی بدون جنگ وارد می شدی، آن فکر خوبی بود و

اما بر این وضعی که می بینی، من آن را برای تو مناسب نمی بینم».

امام علیه السلام فرمود: «آنچه گفتم بر من پنهان نیست ولی من شکیبیا و صابر هستم تا اینکه خداوند کاری را که انجام شدنی است، به انجام رساند» (۱).

(۲)

پریشانی حضرت زینب علیها السلام

کاروان امام به حرکتش ادامه داد تا اینکه به «خزیمیه» رسید- که یکی از منازل حج بود- امام یک روز و یک شب در آنجا اقامت نمود تا از خستگی راه و زحمت سفر استراحت کند، در حالی که خواهرش بانوی بزرگوار بنی هاشم نزد وی شتافت به حالتی که دامن بر زمین می کشید و قلبش از اندوه و غم، پاره پاره می گشت. وی با صدایی گریه آلود به برادر خود گفت: من هاتفی را شنیدم که می گفت:

الا یا عین فاحتفلی بجهد فمّن یبکی علی الشهداء بعدی

علی قوم تسوقهم المنايا بمقدار الی انجاز وعدی «ای چشم! کوشا باش، چه کسی بعد از من بر شهدا خواهد گریست».

(۱) ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۱۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۸

«بر گروهی که اجل، آنها را برای انجام وعده ای مقدر به پیش می راند».

سرور آزادگان به وی فرمود: «خواهرم! هر آنچه قضای الهی باشد، انجام خواهد شد» (۱).

آن حضرت از خواهرش می خواست که شکیبیا باشد و با قدرت اراده و عزم، با سختیها و مصیبتها مقابله نماید تا بر ادای رسالتش توانا گردد.

(۱)

همراه با زهیر بن قین

کاروان امام به «زرود» رسید و مدتی در آنجا اقامت نمود، در حالی که «زهیر بن قین بجلی» که مشربی عثمانی داشت و در آن سال حج خانه خدا را به جای آورده بود، نزدیک وی فرود آمد. او در راه خود، امام را همراهی می کرد، ولی دوست نداشت با وی در یک محل فرود آید؛ زیرا از دیدار با امام بیمناک بود، ولی وی ناگزیر شد در نزدیکی حضرت، فرود آید و امام

فرستاده ای نزد وی ارسال داشت و او را نزد خود فرا خواند. زهیر، همراه

جماعتش مشغول خوردن غذایی بود که برای آنان تهیه شده بود، در این حال، آن قاصد، وی را از گفتار حضرت حسین علیه السلام آگاه کرد. آن گروه، پریشان شدند و غذایی را که در دست داشتند بر سفره افکندند، گویی که پرندگان بر سر آنان جای گرفته بودند.

(۲) همسر زهیر، این حالت را مورد انتقاد قرار داد و به او گفت: «سبحان الله! آیا فرزند دختر رسول خدا به تو پیغام می دهد و تو به سویش نمی روی؟ چرا نمی روی تا سخنش را بشنوی!»

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۴/ ۹۵ از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السلام.

الفتوح ۵/ ۱۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۷۹

(۱) زهیر، با اکراه به سوی امام رفت، طولی نکشید که به سرعت بازگشت در حالی که چهره اش می درخشید و بسیار شادمان بود. سپس دستور داد تا خیمه و متاعش را در کنار بارگاه حضرت حسین علیه السلام قرار دهند و به همسرش گفت:

«تو را طلاق گفته ام.»

(۲) ریحانه رسول خدا، چه رازی را با وی در میان نهاده بود که او اینگونه متحول شد؟ آیا به وی وعده مال و منال داد؟ اگر چنین وعده ای به وی داده بود، او همسرش را طلاق نمی گفت و با یارانش وداع آخرین را انجام نمی داد ...

(۳) امام او را به شهادت و رستگاری در بهشت وعده فرمود و او را به یاد حدیثی انداخت که روزگاری طولانی بر آن گذشته و وی آن را فراموش کرده بود ... زهیر آن داستان را این گونه برای همراهانش بازگو نمود:

«برای شما حدیثی خواهم گفت: ما به «بلنجر» برای جهاد رفتیم، خداوند پیروزی را نصیب ما

کرد و غنایمی به دست آوردیم و به آنها شاد گشتیم، سلمان فارسی همراه ما بود، به ما گفت: آیا به آنچه خداوند شما را پیروزی داده و غنایمی که به دست آورده اید، خوش حال شده اید؟ گفتم: آری. او گفت: هرگاه سرور جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دیدید از جنگ کردن در کنار وی بیش از غنایمی که امروز به دست آوردید، شادمان باشید» (۱).

(۴) «ابراهیم بن سعید» که همراه زهیر نزد امام علیه السلام رفته بود، روایت می کند که حضرت به وی فرمود: در کربلا کشته می شود و سر مبارکش را «زجر بن قیس» نزد یزید خواهد برد به امید آنکه جایزه ای از او به دست آورد ولی چیزی به وی

(۱) شیخ مفید، الارشاد، ۲/ ۷۲-۷۳، ابن اثیر، تاریخ، ۴/ ۴۲. انساب الاشراف ۳/ ۳۷۸-۳۷۹. الدر النظیم، ۵۴۷-۵۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۰

نخواهد داد «۱».

زهیر را بخت یار بود که به کاروان عترت پاک پیوست و از قوی ترین مدافعان آن و از درخشان ترین یاران امام شد، جان خود را فدای امام کرد و در راه هدف عادلانه اش شهید گشت.

(۱)

خبر فاجعه آمیز شهادت حضرت مسلم

خبر دردناک شهادت مسلم را «عبد الله بن سلیمان» و «منذر بن مشعل» که هر دو اسدی بودند، به امام رساندند «۲». آنان- بنا به گفته مورخان- مناسک حج را به جای آورده بودند و علاقه بسیار شدیدی داشتند که با امام تماس گرفته، از وضعیت آن حضرت آگاه شوند. پس به سرعت راه پیمودند تا اینکه در زرود، به امام ملحق شدند و در حالی که همراه آن حضرت بودند، ناگهان مردی را دیدند که

از سمت کوفه می آمد، ولی هنگامی که حضرت حسین را دید، راهش را تغییر داد. امام متوقف شده بود و می خواست از آن مرد، چیزی بپرسد اما هنگامی که دید وی از روبه رو شدن با او خودداری نمود، به راه خود ادامه داد.

(۲) آن دو مرد اسدی، وقتی علاقه امام را به پرسش از آن مرد دیدند، به دنبال وی رفتند و به او رسیدند. بر او سلام کرده، خاندانش را جویا شدند، به آنها خبر داد که او اسدی است. آن دو نیز نسبت خود را با وی بیان داشتند و اوضاع کوفه را از او جویا شدند. به آنها گفت: وی از آنجا خارج نگردید مگر اینکه

(۱) محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه ۱۸۲، ح ۹۷.

(۲) گفته شده مردی که خبر را به امام رسانید «ابن یزید تمیمی» است، آن گونه که در صواعق، ص ۱۹۶ آمده. و گفته شده وی «بکر بن معتقد» است، به گفته انساب الاشراف ۳/ ۳۷۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۱

مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شده بودند و آنها را دید که از پاهایشان، در بازارها کشیده می شدند. آنها با وی خداحافظی کرده و به سرعت آمدند و به امام پیوستند و هنگامی که امام در ثعلبیه، فرود آمد «۱»، به آن حضرت گفتند: «خداوند تو را رحمت فرماید! خبری داریم اگر بخواهی به طور آشکارا با تو در میان می گذاریم و یا اینکه محرمانه به اطلاع می رسانیم...».

(۱) امام علیه السلام به یاران خود تأملی فرمود و گفت: «با اینان، رازی وجود ندارد».

- «آیا آن سوار را که شامگاه دیروز با او روبه رو گشتی،

دیدی؟».

- آری، می خواستم از او چیزی پرسم».

- «به خدا ما خبرش را برای تو گرفتیم و تو را از پرسش وی بی نیاز ساختیم، او مردی از خاندان ماست که صاحب نظر، با صداقت و خردمند است، به ما گفت از کوفه خارج نگردید، مگر اینکه مسلم و هانی کشته شده بودند و آن دو را دیده است که از پاهایشان در بازار کشیده می شدند» (۲).

(۲) این خبر، همچون صاعقه، بر علویان فرود آمد و آنان بر از دست رفتن بزرگشان به گریه افتادند، آن محل از صدای گریه و زاری آنان به لرزه افتاد و اشکها چون سیل، روان شدند (۳). حيله و خیانت کوفیان، بر امام آشکار گشته آن حضرت یقین پیدا کرده بود که وی به همراه آن برگزیدگان از اهل بیت و یارانش، همان سرنوشتی را خواهند داشت که مسلم به آن رسیده بود.

(۳) یکی از همراهان امام خطاب به آن حضرت گفت: «تو را به خدا سوگند

(۱) «تعلیبه»، از منازل راه مکه به کوفه است بعد از شقوق و قبل از خزیمه، آنجا دو سوم راه است (معجم البلدان ۲ / ۷۸).

(۲) الارشاد، ص ۷۴.

(۳) الدر المسلوک ۱ / ۱۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۲

می دهیم که از همین جا مراجعت نمایی؛ زیرا در کوفه نه یآوری داری و نه پیروانی، ما می ترسیم که آنان بر ضد تو باشند».

(۱) امام به فرزندان عقیل نگاه کرد و به آنان گفت: «نظر شما چیست، مسلم کشته شده است؟».

آن جوانان در حالی که مرگ را ناچیز شمرده بودند، برخاستند و گفتند: «نه به خدا باز نمی گردیم تا انتقام خود را بگیریم و یا آنچه را مسلم چشید، ما

نیز بچشیم».

امام گفتاری همچون سخن آنان گفت و فرمود: «زندگی بعد از اینان، خیری نخواهد داشت» (۱).

(۲) آنگاه امام علیه السلام به این شعر تمثّل جست:

سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما

فان مت لم اندم و ان عشت لم الم كفى بك عارا ان تذلل و ترغما (۲) «خواهم رفت و از مرگ بر انسان ننگی نباشد اگر نیتش حق باشد و همچون يك مسلمان جهاد کند».

«پس اگر بمیرم پشیمان نگردم و اگر زنده بمانم، سرزنش نمی شوم، برای تو ای انسان، ننگ بس است که خوار و ذلیل گردی».

(۳) امام با چهره ای برافراشته به پیش رفت، در حالی که یقین پیدا کرده بود که به سوی فتوحی می رود که همانند آن فتوحی نباشد. او رفت تا با امانت و اخلاص، رسالت خدا را ادا نماید، آن گونه که جدش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از او آن را ادا کرده بود.

(۱) الارشاد، ص ۷۵.

(۲) الدر النظیم، ص ۵۴۸-۵۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۳

(۱)

رسیدن خبر شهادت عبد الله

هنگامی که امام به «زباله» رسید، خبر دردناک کشته شدن فرستاده اش، «عبد الله بن یقطر» را دریافت نمود. آن حضرت، وی را برای ملاقات با مسلم بن عقیل فرستاده بود که مأموران، او را در قادسیه دستگیر نمودند و تحت الحفظ نزد فرزند مرجانه فرستادند، وقتی نزد آن پلید حاضر شد، ابن زیاد بر او فریاد کشید: «بالای منبر برو و آن دروغگوی فرزند دروغگو را لعنت کن و پایین بیا تا درباره تو تصمیم خود را بگیرم...».

(۲) ابن مرجانه گمان کرد که وی چنان خواهد کرد و نمی دانست که او از

آزادگان بی نظیری است که کلام خدا به وسیله آنان، در زمین سربلند می گردد.

آن قهرمان عظیم بالای منبر رفت و صدای کوبنده اش را بلند نمود و گفت:

«ای مردم! من فرستاده حسین فرزند فاطمه به سوی شما هستم تا او را بر ضد فرزند مرجانه ناپاک، ناپاک زاده که خدایش لعنت کند، یاری کنید و نصرت دهید» (۱). آنگاه وی به لعن و نفرین ابن زیاد پرداخت و زشتکاریهای بنی امیه را بیان کرده مردم را به یاری دادن ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله فرا خواند. ابن زیاد به شدت خشمگین شد و دستور داد تا او را از بالای کاخ به پایین بیندازند، همان گونه که با «قیس بن مسهر صیداوی» عمل شد.

(۳) مأموران، او را از بالای کاخ به پایین انداختند و استخوانهایش شکسته شد، اما هنوز رمقی از زندگی در او باقی بود که فرومایه پلید، «عبد الملک لخمی» به سوی شتافت و سرش را برید تا نزد اربابش پسر مرجانه، تقرب جوید. مردم از این کار، بر وی خرده گرفتند و او عذر آورد که می خواست وی را راحت کند!! (۴) هنگامی که خبر شهادتش به امام علیه السلام رسید، این امر بر او گران آمده از

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۴

زندگی، نومید گشت و دستور داد تا یاران و کسانی را که در طلب آسودگی به دنبال وی آمده بودند- نه برای حق- فراهم آورند، آنگاه به آنها فرمود: «اما بعد:

پیروان ما از یاری ما دست کشیده اند، پس هر کس دوست دارد که برود، می تواند حرکت کند که از ما بر او عهدی نباشد».

(۱) مگسان اجتماع، همان

طمع ورزانی که به خاطر کسب غنایم به دنبال او آمده بودند، از دور آن حضرت پراکنده شدند و یاران برگزیده اش که با وی از مکه آمده بودند، همراه وی ماندند «۱». اگر حضرت حسین علیه السلام در اندیشه ملک و سلطنت بود، اینگونه به صراحت با کسانی که به دنبالش آمده بودند، اوضاع خود را در میان نمی گذاشت؛ زیرا آن حضرت به آنان اطلاع داد که هر کس به وی ملحق شود، منصب و یا مالی به دست نمی آورد، بلکه به صحنه های جهاد قدم می گذارد و با رسیدن به شهادت، رستگاری را از آن خود می سازد. اگر آن حضرت، از عاشقان سلطنت بود، در آن ساعات سختی که به شدت به یاور و دوستی که از او دفاع کند، نیازمند بود، چنین مطالبی را اظهار نمی فرمود.

(۲) امام، یاران و اهل بیتش را بارها نصیحت کرد که او را رها کنند و این تنها به خاطر این بود که آنان، آگاهانه و با اطلاع کامل از وضعیت خویش، وارد جنگ

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۴۲. انساب الاشراف، ۳/۳۷۹. وسیله المال، ص ۱۸۹. ابی الفداء، تاریخ ۱/۱۹۰ ذهبی، تاریخ اسلام ۵/۱۱. و در روضه الاعیان فی اخبار مشاهیر الزمان، ص ۶۷ آمده است، هنگامی که امام به مردم اجازه داد تا از اطراف وی متفرق شوند، آنان پراکنده گشتند و جز ۴۲ مرد از اهل بیتش، کسی باقی نماند.

در تاریخ طبری ۵/۳۹۹ آمده است: کسانی که امام را از مدینه همراهی کرده بودند، هنگامی که امام کشته شدن عبد الله بن یقظ را به آنان خبر داد، از دور او پراکنده شدند که

به نظر ما این اشتباهی از طبری است؛ زیرا امام هنگام آمدنش از مکه، بر مدینه نگذشته بود، مگر اینکه مقصود وی کسانی باشند که از مدینه به همراه وی تا مکه رفتند و یا در اثنای راه به آن حضرت ملحق شده بودند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۵

شوند و در عمل نیز بهترین مردان و پایدارترین آنان در راه دفاع از حق از او پیروی کردند، در حالی که جانهایشان سرشار از ایمان به خدا و اخلاص برای جهاد در راه او بود.

(۱)

رؤیای امام حسین علیه السلام

امام، هنگام ظهر، اندکی به خواب رفت و خوابی دید که او را پریشان ساخت، آن حضرت آشفته خاطر از خواب بیدار شد، فرزند نیکوکارش «علی اکبر» به سوی او آمد و گفت: چرا شما را آشفته خاطر می بینم؟

- خوابی دیدم که مرا پریشان خاطر ساخت.

- خیر باشد؟

(۲) پدرش، آن خواب هولناک را برایش تعریف کرد و فرمود: «سواری را دیدم که در کنارم ایستاده است در حالی که می گوید: شما با شتاب می روید و مرگ شما را با شتاب به سوی بهشت می برد، پس دانستم که این خبر مرگ ماست که به ما رسیده است» (۱). زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۸۵ رؤیای امام حسین علیه السلام ص: ۸۵

فرزند نیکوکار با سرعت گفت: «آیا ما بر حق نیستیم؟».

- «آری، هستیم، سوگند به آنکه بازگشت بندگان به سوی اوست».

آنگاه افتخار بنی هاشم، شگفت انگیزترین تصویرهای ایمان و فداکاری در راه خدا را به نسلها ارائه نمود و به پدر گفت: «ای پدر! اعتنایی به مرگ نخواهیم کرد».

(۳) حضرت حسین علیه السلام در وجود فرزندش، بهترین یاور را

برای ادای رسالت بزرگش یافت و لذا او را بر آن گفتار، سپاس گفت و فرمود: «پسرم! خداوند به تو

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۱۳/۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۶

بهترین پاداشی را که به فرزندی به خاطر پدرش می دهد، عنایت فرماید...» (۱).

(۱)

روبه روشن شدن با حرّ

موکب امام به «شراف» رسید، در آنجا چشمه آبی وجود داشت، امام به جوانانش دستور داد تا آب بگیرند و فراوان هم بگیرند، آنان چنین کردند و سپس قافله به راه افتاد و صحرا را درمی نوردید که ناگهان یکی از یاران امام تکبیر گفت. امام از این کار در شگفت شد و به او فرمود: «برای چه چیزی تکبیر گفتی؟».

- نخلها را دیدم.

مردی از یاران امام که راه را قبلا رفته و با آن آشنا شده بود، به وی گفت:

«در اینجا نخلی وجود ندارد، آنچه می بینی نیزه ها و گوشهای اسبان هستند».

(۲) امام قدری تأمل نمود و فرمود: «من نیز آن را می بینم» امام دانست آنها پیشقراولان سپاه دشمن هستند که برای جنگ با وی آمده اند، پس به یارانش فرمود: «آیا پناهگاهی نداریم که به آن پناه بریم و آن را پشت سر خود قرار دهیم و تنها از یک طرف با دشمن روبه رو گردیم؟» یکی از یارانش که وضعیّت راه را می دانست، به آن حضرت گفت: «آری، این ذو حسم» (۲) در کنار تو است، اگر به طرف آن در سمت چپ بروی و زودتر به آن برسی، آن گونه است که می خواهی».

(۳) کاروان امام به طرف آن حرکت کرد، ولی هنوز مقدار زیادی دور نشده بود

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۲. الدر المسلوک، ص ۱۰۹، الفتوح ۱۲۳/۵.

(۲) «ذو حسم»: به ضم

حاء و فتح سین، نام کوهی در آن منطقه است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۷

که سپاه فراوانی به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی به آنها رسید، ابن زیاد به وی فرمان داده بود تا در صحرای جزیره، حرکت کند و امام را جستجو نماید و او را دستگیر کند، تعداد سوارانش، حدود یک هزار سوار بودند. آنها هنگام ظهر در برابر امام ایستادند در حالی که هوا به شدت گرم بود. امام آنها را دید که از شدت تشنگی در حال تلف شدن هستند، دلش به حال آنان سوخت و از اینکه آنان برای کشتن وی و ریختن خونش آمده بودند، چشم پوشید و به یارانش دستور داد تا آنها را آب بدهند حتی به اسبانشان نیز آب بدهند. یاران امام به آن لشکر آب دادند و سپس به طرف اسبانشان رفتند و ظرفها و طشتها را پر از آب کردند و هرگاه سه یا چهار یا پنج بار آب می دادند، اسب را کنار می زدند و دیگری را آب می دادند تا اینکه همه اسبان را آب نوشاندند «۱».

(۱) امام در سفرش، آمادگی کامل داشت، زیرا تنها ظرفها برای آب دادن به هزار سوار همراه با اسبانشان کفایت می کرد و این علاوه بر سایر اثاثیه و متاعهای دیگر بود.

(۲) به هر حال، امام کرامت فرمود و آن سپاه را که برای جنگ با وی آمده بودند، نجات داد. مورخان می گویند: «علی بن طعان محاربی» در میان آن لشکر بود که از کرامت طبع و اخلاق عظیم امام، سخن به میان آورده می گوید: من از جمله کسانی بودم که تشنگی به آنان زیان رسانده بود، حضرت

حسین علیه السلام به من دستور داد تا راویه حامل آب را بخوابانم ولی من سخن حضرت را نفهمیدم؛ زیرا «راویه» در زبان اهل حجاز به معنای «شتر» بود و هنگامی که دانست من سخن وی را نفهمیده‌ام، به من فرمود: «شتر را بخوابان»، من آن را خواباندم

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۰۰-۴۰۱. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۸

و وقتی که خواستم آب بنوشم، آب از مشک جریان یافت، پس به من فرمود، مشک را بگیر، من ندانستم که چه کنم، پس سرور آزادگان، خود برخاست و مشک را گرفت تا من و اسبم هر دو سیراب شدیم.

(۱) این طبع بلند و عظمت نفس، آن سپاه را تکان نداد و هیچ کدام از آنان از این اخلاق والا متأثر نشد، مگر حرّ که ضمیر بیدار و حسّاسش، از این نیکی و احسان، اثر گرفته به ندای ضمیرش از جای جست و به امام پیوست و در خدمتش شهید شد.

(۲)

سخنرانی امام علیه السلام

امام، از واحدهای آن لشکر، استقبال نمود و برای آنان سخنانی شیوا ایراد فرمود و ضمن آن سخنان برایشان توضیح داد که آن حضرت برای جنگ نیامده، بلکه فرستادگان و نامه هایشان به وی رسید و او را به آمدن به سوی آنان تشویق نموده و او به آنان پاسخ مثبت داده است. آن حضرت پس از حمد و ستایش خداوند فرمود:

(۳) «ای مردم! نزد خدای عزیز و جلیل و شما عذر می گزارم ... که من به سوی شما نیامدم مگر وقتی که نامه هایتان به سوی من آمد و فرستادگانتان آنها را برایم آوردند که به سوی ما بیا، ما را امامی نیست، شاید

خداوند به وسیله تو ما را بر هدایت فراهم آورد. اگر بر آن پایبند هستید، من اینک نزد شما آمده‌ام، پس به من عهد و پیمانی بدهید تا مطمئن گردم و اگر آمدن مرا دوست ندارید، از نزد شما به جایی که از آنجا آمده‌ام، برمی‌گردم» (۴) آنان از جواب بازماندند؛ زیرا بسیاری از آنان با آن حضرت برای آمدن به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۸۹

سویشان مکاتبه نموده، توسط سفیرش مسلم بن عقیل، با وی بیعت کرده بودند... وقت نماز فرا رسید، آن حضرت به مؤذن خود، «حجاج بن مسروق» دستور داد تا برای نماز ظهر، اذان و اقامه بگوید. پس از اینکه وی این کار را انجام داد، امام به حرّ فرمود: «آیا می‌خواهی با یارانت نماز بخوانی؟».

- بله، با شما نماز را به جای می‌آوریم.

آنان به امام اقتدا نموده و نماز ظهر را به جای آوردند، پس از پایان نماز به چادرهایشان رفتند و وقتی که هنگام نماز عصر فرا رسید، حرّ به همراه افرادش آمدند و نماز عصر را به امام اقتدا کردند.

(۱)

خطبه امام علیه السلام

پس از آنکه امام نماز عصر را به پایان رساند، با عزمی محکم در میان آن لشکر، خطابه ای شایان ایراد فرمود و پس از حمد و ثنای خداوند، گفت:

«ای مردم! شما اگر از خداوند پروا کنید و حق را برای اهل آن بشناسید، این کار، خداوند را بیشتر راضی می‌سازد، ما اهل بیت، به سرپرستی این کار، شایسته‌تر هستیم از این کسانی که مدعی چیزی هستند که از آن ایشان نیست، آنان که با ستم و تجاوز در میان شما حکومت می‌کنند. اگر شما ما را نمی‌پسندید

و حق مرا نمی دانید و نظرتان اینک غیر از آن چیزی است که در نامه هایتان برای من آمده، از نزد شما برمی گردم».

(۲) امام، با این خطابه آنان را به طاعت خداوند و پیروی از داعیان حق و ائمه هدایت؛ اهل بیت علیهم السّلام فرا خواند؛ زیرا آنها به این کار از بنی امیه که ظلم و ستم را در میان آنان گسترش داده بودند، شایسته تر بودند. همچنین به آنها عرضه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۰

داشت که اگر نظرشان تغییر کرده و بیعت خود را شکسته اند، از نزد آنان برگردد.

حزّ که چیزی در مورد نامه ها نمی دانست و ظاهراً در آن اوقات از حرکت‌های سیاسی در کوفه دور بوده، روی به آن حضرت کرد و گفت: «این نامه هایی که از آنها سخن می گوئید، چیستند؟».

(۱) امام، «عقبه بن سمان» را دستور داد تا نامه ها را حاضر کند. وی، دو خورجین پر از نامه بیرون آورد و آنها را روبه روی حر بر زمین ریخت. حر، در شگفت شد و در آنها تأملی کرد و گفت: «ما از جمله این افراد که به تو نامه نوشته اند، نیستیم».

(۲)

مشاجره میان حضرت حسین علیه السلام و حرّ

میان امام و حرّ، مشاجره سختی روی داد؛ زیرا حرّ به امام گفت: دستور دارم که هرگاه تو را بینم از تو جدا نشوم تا اینکه تو را به کوفه، نزد ابن زیاد ببرم!! این کلمات، سخت بر امام گران آمد و در برابر حرّ بپاخاست و بر او بانگ زد: «مرگ، از این به تو، نزدیکتر است».

(۳) سرور آزادگان، از بیعت با یزید امتناع فرمود، پس چطور که با فرزند مرجانه، آن ناپاک و ناپاک زاده، بیعت کند؟ و چگونه نزد وی

اسیر برده شود. در این صورت، مرگ برای حر، از رسیدن به این خواسته دون، نزدیکتر بود ..

(۴) امام حسین علیه السلام به یارانش دستور داد تا بر مرکبهای خود سوار شوند و چون بر پشت مرکبها قرار گرفتند، به آنان فرمان داد به سوی مدینه حرکت کنند، ولی حر، مانع آنها شد، امام حسین روی به او کرد و بر او فریاد کشید:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۱

«مادرت به عزایت بنشیند! از ما چه می خواهی؟».

(۱) حرّ، سر به زیر افکند و به فکر فرورفت و سپس سر برداشت و مؤدبانه خطاب به امام گفت: «به خدا! اگر از عرب، شخصی غیر از تو چنین حرفی به من بزند، از یاد کردن مادرش به عزا، خودداری نمی کردم، هر که خواهد باشد، ولی به خدا! من راهی برای یاد کردن مادرت ندارم، جز به بهترین صورتی که بر آن توانا باشم ...».

خشم امام فرو نشست و به او فرمود: «از ما چه می خواهی؟».

- می خواهم که تو را نزد ابن زیاد ببرم.

امام بر او فریاد کشید: «به خدا! به دنبال تو نخواهم آمد».

- در آن صورت به خدا قسم! تو را رها نخواهم کرد.

(۲) نزدیک بود که وضعیّت به روشن شدن آتش جنگ بینجامد ولی حرّ، با آرامش به امام گفت: «من برای جنگ با شما دستوری ندارم ولی دستور داده شده ام که از تو جدا نشوم تا اینکه تو را به کوفه برسانم. پس اگر نمی پذیری، راهی را در پیش گیر که تو را به کوفه وارد نکند و به مدینه بازنگرداند تا اینکه من به ابن زیاد نامه بنویسم و تو نیز به یزید

یا ابن زیاد نامه بنویسی، شاید خداوند وضعی را پیش بیاورد که سلامت و عافیت- به جای برخورد کردن با شما- روزی من باشد».

(۳) آنان بر این امر، توافق نمودند و امام سمت چپ راه «عذیب و قادسیه» را در پیش گرفت، کاروانش، صحرا را درمی نوردید و حر، به دقت به دنبال او بود و به شدت از وی مراقبت می کرد (۱).

(۱) ابن اثیر، کامل ۴/ ۴۶-۴۸. طبری، تاریخ ۵/ ۴۰۱-۴۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۲

(۱)

گفته ای نادرست

از گفته های غیر صحیحی که مدرکی برای آنها نیست، مطلبی است که «بستانی» آن را نقل نموده، متن آن چنین است: «هنگامی که حسین به کوفه نزدیک شد، حر بن یزید ریاحی که هزار سوار از یاران ابن زیاد به همراهش بودند، با وی روبه رو شده به او گفت: عید الله مرا فرستاده است تا مواظب کارهایت باشم و به من گفته اگر بر او دست یافتی از او جدا مشو یا وی را نزد من بیاور، من دوست ندارم خداوند مرا به چیزی از کار تو مبتلا سازد، پس راهی غیر از این راه در پیش گیر و به هر جا خواهی برو، من به ابن زیاد می گویم که راه تو بر خلاف راه من بوده و من در مورد خود و همراهانت تو را به خدا سوگند می دهم.

(۲) حسین علیه السلام راهی غیر از جاده را در پیش گرفت و به همراه یارانش به سوی حجاز بازگشت. آن شب را حرکت می کردند. هنگامی که صبح فرا رسید، با حرّ روبه رو شدند، حسین به وی گفت: چه چیزی تو را آورده است؟ گفت: از من

نزد ابن زیاد سخن چینی شده است که من پس از آنکه بر تو دست یافته بودم تو را رها کرده ام، او به من نوشته به تو برسم و از تو جدا نشوم تا اینکه با سپاهیان بیایی...» (۱).

(۳) این سخن از جمله افسانه هاست؛ زیرا ملاقات امام با حر، نزدیک کوفه نبوده بلکه ضمن راه در محلی نزدیک به «شراف» بود، اضافه بر آن حر، به امام پیشنهاد نمود که هر جا می خواهد برود، بلکه دستورات مؤکدی از ابن زیاد به وی صادر شده بود که امام را دستگیر کند و او را چنانکه گفتیم، به کوفه ببرد، این مطلب مورد اتفاق مورخان و ارباب مقاتل می باشد.

(۱) بستانی، دائره المعارف ۷ / ۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۳

(۱)

خطای ابن عنبه

از خطاهای فاحش، مطلبی است که «ابن عنبه نسابه» ذکر نموده مبنی بر اینکه حر، می خواست امام را مجبور سازد که به کوفه وارد شود، ولی امام نپذیرفت و راه خود را به طرف شام به سوی یزید بن معاویه تغییر داد و هنگامی که به کربلا رسید، او را از حرکت بازداشتند و سی هزار نفر به فرماندهی «عمر بن سعد» به سوی او فرستاده، خواستند او را به کوفه ببرند تا از عبید الله بن زیاد اطاعت کند، ولی او خودداری کرد و رفتن به سوی یزید را برگزید، آنان مانع وی شدند و با او به جنگ پرداختند (۱).

(۲) هیچ یک از مورخان، این سخن را نپذیرفته و اتفاق نموده اند که امام بر تصمیم خود مبنی بر عدم بیعت با یزید باقی ماند و اگر می خواست با یزید بیعت کند، باب جنگ با وی را

نمی گشود و در برابرش شمشیرها را نمی کشید.

(۳)

خطبه امام علیه السلام

هنگامی که کاروان امام به «بیضه» رسید، آن حضرت علیه السلام خطبه ای برای حرّ و همراهانش ایراد کرد و انگیزه های خود را در قیام بر ضد یزید بیان نمود و آن قوم را به یاری خویش فرا خواند و پس از حمد و ستایش خداوند، فرمود:

«ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و پیمان خدا را شکسته و مخالف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله گشته و با بندگان خدا به گناه و تعدی عمل نموده ولی به عمل یا به سخن، بر ضد

(۱) عمده الطالب، ص ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۴

وی اقدامی ننماید، بر خداوند حق خواهد بود که او را به جایگاهش وارد نماید.

(۱) همانا این قوم، طاعت شیطان را گرفته و طاعت خداوند رحمان را ترک نمودند، فساد را آشکار کرده احکام خدا را تعطیل ساختند، دارایی عمومی را به خود اختصاص داده حرام خدا را حلال دانسته و حلال او را حرام کرده اند، من از آنکه (دین خدا را) تغییر داده است شایسته تر هستم. نامه های شما به من رسید و نمایندگان شما با بیعتشان نزد آمدند مبنی بر اینکه شما مرا تسلیم دشمن نمی کنید و رهایم نمی نمایید، پس اگر بر بیعت خود پایدارید، به نیکی و صلاح خود می رسید، من حسین فرزند علی و فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، جانم با جانهای شما و خانواده ام با خانواده های شماست، من الگوی شما هستم، اما اگر این کار را نکردید و پیمان

خود را شکستید و بیعتم را وا گذاشتید، سوگند به جانم که این از شما کار ناآشنایی نیست؛ زیرا شما با پدر و برادرم و عموزاده ام مسلم نیز چنین کرده اید، پس فریب خورده آن کسی است که به شما فریفته گردد. شما بهره خود را از دست داده و قسمت خود را تباه کرده اید، هر کس پیمان شکنند، با خود پیمان شکنی کرده است و خداوند ما را از شما بی نیاز خواهد کرد و السلام».

(۲) این سخنرانی درخشان، نکات مهم بسیاری را در برداشت که عبارتند از:

اول اینکه: آن حضرت به خاطر پاسخ به وظیفه دینی که بر عهده داشت، اقدام به قیام بر ضد حکومت یزید نمود؛ زیرا اسلام، سلطان ستمکار را نمی پذیرد و مبارزه با او را ملزم می سازد و هر کس به جهاد اقدام نکند، در گناه و اقدامات وی به ظلم و ستم شریک خواهد بود.

دوم اینکه: آن حضرت، امویان را محکوم کرد و سیاست آنان را که بر طاعت شیطان و معصیت خدای رحمان و اظهار فساد و انجام ندادن احکام خدا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۵

و به خود اختصاص دادن اموال عمومی و حلال دانستن حرام و حرام شمردن حلال، پایدار است، مورد انتقاد شدید قرار داد.

سوم اینکه: آن حضرت از دیگران بر اقدام جهت تغییر اوضاع موجود آن روزگار شایسته تر است که اعلام خطری برای اسلام بوده؛ زیرا آن حضرت علیه السلام نخستین فرد مسئول برای قبول این امر مهم بوده است.

چهارم اینکه: حضرتش علیه السلام بر آنها عرضه داشت که هرگاه زمام امور را به دست گیرد، خود را همراه آنها و خانواده اش را با خانواده هایشان قرار خواهد داد

بدون اینکه امتیازی برای وی در برابر آنها باشد.

پنجم اینکه: اگر آنان بیعت خود را شکستند و پیمانهای را که بسته بودند، بر هم زنند، از آنها امری عجیب نیست؛ زیرا آنان قبلاً با پدر، برادر و عموزاده اش نیز، پیمان شکنی نموده اند و بدین ترتیب بهره خود را از دست داده و خود را از سعادت، محروم ساخته اند.

(۱) امام با این خطبه، مسائل را آشکار نمود و روزنه های نور را برای آنها گشود و آنان را به اصلاح فراگیری فراخواند که در سایه آن آسوده به سر برند.

هنگامی که حر، خطاب به حضرت را شنید، روی به آن حضرت آورد و گفت: «من تو را در مورد خودت، به یاد خدا می اندازم؛ زیرا شهادت می دهم که اگر به جنگ اقدام کنی، کشته خواهی شد».

(۲) امام روی به او نمود و به وی فرمود: «آیا مرا با مرگ می ترسانی؟ آیا این برای شما مهم است که مرا بکشید؟ نمی دانم چه چیزی به تو بگویم؟ ولی به تو همان را می گویم که آن برادر اوسی به عموزاده اش هنگامی که می خواست به یاری رسول خدا برود، که کجا می روی؛ کشته می شوی؟ گفت:

سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى خیرا و جاهد مسلما

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۶ و آسی الرجال الصالحین بنفسه و خالف مشورا و فارق مجرما

فان عشت لم اندم و ان مت لم ألم کفی بک ذلا- ان تعیش و ترغما «۱» «می روم و در مرگ بر جوان مرد ننگی نیست اگر نیستش خیر بوده همچون مسلمانی، جهاد کرده باشد».

«با جان خود مردان نیکوکار را همراهی کند، با لعنت شدگان مخالفت کرده و از جنایتکاران دور گشته

باشد».

«اگر زنده بمانم پشیمان نمی شوم و اگر بمیرم سرزنش نمی کردم، ولی برای تو خواری همین بس که زنده بمانی و مجبور باشی».

هنگامی که حرّ این سخن را شنید، از کنار آن حضرت دور شد و دانست که وی بر مرگ مصمّم و بر فداکاری در راه هدفش برای اصلاح فراگیر، عازم است.

(۱)

پیوستن گروهی از مردم کوفه به امام علیه السلام

وقتی که امام به «عذیب هجانات» رسید، چهار نفر از مردم کوفه که برای یاری اش آمده بودند، به آن حضرت پیوستند، آنان سوار بر شترهای خود؛ یک اسب را که متعلق به «نافع بن هلال» بود، با خود همراه داشتند، از مردم کوفه، کسی جز آنان، برای استقبال از حضرت حسین علیه السلام نیامده بود، آنها عبارتند از:

۱- نافع به هلال مرادی.

۲- عمرو بن خالد صیداوی.

۳- سعد، غلام عمرو بن خالد.

۴- مجمع بن عبد الله عابدی، از مدحج.

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۴۹، و طبری ۵/ ۴۰۳-۴۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۷

(۱) حرّ، می خواست مانع پیوستن آنان به حضرت حسین گردد، ولی امام بر او بانگ زد: «در این صورت از آنها حمایت خواهم کرد به همان گونه که از خودم حمایت می کنم، اینان انصار و یاران من هستند، تو به من قول داده ای که تا رسیدن نامه ابن زیاد، متعرض من نشوی».

(۲) حرّ، آنان را رها کرد و آنها به امام پیوستند، آن حضرت ایشان را خوشامد گفت و از آنها در مورد اهل کوفه پرسید، آنان گفتند: «اما اشراف، رشوه شان عظیم گشته و کیسه هایشان انباشته شده تا دوستیشان به دست آید و نظرشان حاصل شود. آنها بر تو دشمنی واحد هستند و به تو نامه ننوخته اند مگر برای اینکه تو

را برای خود بازار و محل کسب درآمد قرار دهند ... و اما دیگر مردمان، دل‌هایشان تو را می‌خواهد و شمشیرهایشان، فردا بر ضد تو کشیده خواهد شد» (۱).

(۳) این سخن، نکات بسیار مهمی را مشخص می‌سازد که عبارتند از:

۱- حکومت، وجدانهای بزرگان و اشراف اهل کوفه را با پول، خریده و آنان را با جاه و نفوذ، فریفته و آنان یک دست، همفکر و متفق شده بودند تا با امام بجنگند، امویان در این سیاست حيله گرانه، مهارت یافته بودند و بزرگان را با همه وسایل ممکن به طرف خود می‌کشیدند، اما مردم عادی را با تازیانه‌هایی که بر پشت آنان می‌زدند، در آتش ستم خویش شعله ور می‌ساختند.

(۴) ۲- اشراف اهل کوفه، با حضرت حسین علیه السلام برای آمدن به سوی آنان، مکاتبه کرده بودند نه برای اینکه به عادلانه بودن هدف آن حضرت و بطلان امویان اعتقادی داشتند، بلکه به این سبب با حضرتش مکاتبه کردند تا برای آنها

(۱) انساب الاشراف ۳ / ۳۸۱-۳۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۸

بازار و محل کسب درآمدی برای دستیابی به اموال بنی امیه باشد، آنها به امویان اعلام می‌نمودند که اگر اموال فراوانی در اختیار ما قرار ندهید، از یاران حسین خواهیم شد! نامه‌های آنان به آن حضرت وسیله‌ای از وسایل کسب درآمد بود.

(۱) ۳- عامه مردم، دل‌هایشان با حضرت حسین علیه السلام بود، اما آنان به دنبال رهبران خود بودند بدون اینکه هیچ گونه اراده و اختیاری برای پیروی از آنچه بدان ایمان داشتند، دارا باشند، آنان سربازان حکومت و وسیله‌کوبنده آن بودند.

اینها بعضی از نکات مهم سخنان آن گروه بود که دلالت بر مطالعه دقیق

آنان نسبت به مسائل جامعه شان دارد.

(۲)

همراه با طرمّاح

«طرمّاح»، در اثنای راه به امام ملحق شد و مدتی همراه آن حضرت بود، امام روی به یارانش کرد و به آنان فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که به بیراهه آشنا باشد؟».

«طرمّاح بن عدی طائی» روی به آن حضرت کرد و گفت: «من راه را می دانم».

- «پیشاپیش ما حرکت کن».

(۳) طرمّاح، پیشاپیش کاروان عترت پاک به راه افتاد در حالی که غمها بر او دست یافته بودند، وی با صدایی اندوهبار در حالی که شعری حماسی می خواند، به حدی «۱» پرداخت:

یا ناقتی لا تذعری من زجری و امضی بنا قبل طلوع الفجر

(۱) حدی: سرودی که شتربانان عرب برای شتران می خوانند تا تیز روند (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۹۹ بخیر فتيان و خیر سفرآل رسول الله اهل الفخر

الساده البيض الوجوه الزهر الطاعنين بالرمّاح السمر

الضاربين بالسيوف البترحتي تحلى بكريم النجر

بما جد الجد رحيب الصدرا تي به الله لخیر امر

عمره الله بقاء الدهريا مالک النفع معا و الضر

امدد حسينا سيدى بالنصر على الطغاه من بقايا الكفر

على اللعينين سليلي صخريزيد لا زال حليف الخمر

و العود و الصنج معا و الزمرو ابن زياد العهر و ابن العهر «۱» «ای ناقه من از نهیب من پریشان مشو و مرا پیش از طلوع فجر، برسان».

«با بهترین جوانان و بهترین مسافران، خاندان رسول خدا، افتخار آفرینان».

«سروران سفید روی، چهره های چون گل که با نیزه های تیره، ضربه می زنند».

«با شمشیرهای برّان می ستیزند تا برسائی آن کس را که بهترین اصل و نسب را دارد».

«جدّی بزرگوار و سینه ای فراخ دارد که خداوند او را برای بهترین کار، آورده است».

«خداوند او را برای همیشه روزگار نگهدارد، ای آنکه سود و

زیان، هر دو به دست اوست!».

«سرورم، حسین را پیروزی ده، بر ستمگرانی که از باقیمانندگان کفر هستند».

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۲-۳۸۳. الفتوح ۵/ ۱۴۰-۱۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۰

«بر آن دو ملعونی که نسل ابو سفیاند، یزیدی که پیوسته هم پیمان شراب است».

«و عود و چنگ و سازها و ابن زیاد، آن ناپاک فرزند ناپاک».

(۱) شترها تحت تأثیر نغمه های این شعر حزن آلود، بر سرعت حرکت خود افزودند، در حالی که چشمان یاران حضرت حسین علیه السلام و اهل بیتش، پر از اشک شده بود. آنها دعای طرماح را برای نصرت و تأیید حضرت حسین، آمین می گفتند.

(۲) «دکتر یوسف خلف» این رجز را چنین مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد:

«رجز در اینجا- که شاید نخستین شعر کوفی باشد که سخن از حسین علیه السلام در آن آشکار می گردد- به سادگی بر ابراز عقیده، اعتماد دارد و آن چیزی بیش از صورتی از درود بدویها و خوشامدگویی آنان به میهمان عزیزی است که بر آنها وارد شده و آنان برای استقبال از او خارج گشته اند، رجزخوان، ناله اش را به حرکت سریع وامی دارد تا به جایگاه این میهمان برسد و مداحی مأنوس نزد بادیه نشینان را برایش کاملاً ادا گرداند و آن شایستگیها و فضائلی را که بدوی در مرد می شناسد، بر او می پوشاند؛ زیرا وی نزد او اصلی گرنامه دارد، او با شکوه و آزاده و گشاده سینه است ... که این میهمان، شخصی عادی نیست، بلکه نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و برانگیخته عنایت الهی برای آنان است به خاطر کاری که بهترین کارهاست. آنگاه، این درود گویی بدوی را با دعایی فطری

و ساده ولی بیان کننده آنچه در دل برای او دارد، یعنی محبت صادقانه و اخلاص عمیق، خاتمه می دهد. دعا می کند که خداوند او را برای همیشه روزگار نگاهدارد» (۱).

(۳) آنگاه طرمّاح، به امام گفت: «به خدا! من نگاه که می کنم کسی را همراه تو

(۱) حیاة الشعر فی الکوفه، ص ۳۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۱

نمی بینم، اگر جز این افرادی که همراه حر، مراقب تو هستند، کسی دیگر با تو نجنگد، بازهم گرفتاری وجود داشت، پس چگونه باشد در حالی که من یک روز قبل از خارج شدنم از کوفه، دیدم که بیرون کوفه پر از مردان است، من درباره آنان پرسیدم، گفته شد برای فرستادن به سوی حسین است، تو را به خدا سوگند می دهم که حتی یک وجب به طرف آنها نروم» (۱).

(۱) ولی امام به کجا برگردد؟ و به کجا برود؟ در حالی که زمین، همه در قبضه امویان بود، آن حضرت چاره ای نداشت جز اینکه سفرش به عراق را ادامه دهد.

طرمّاح به آن حضرت پیشنهاد کرد که همراه وی به کوه بنی طی برود و برای آن حضرت تعهد کرد که بیست هزار نفر طائی را برای جنگ در خدمت وی آماده نماید. اما امام به این وعده که ضمانت نشده، پاسخ مثبت نداد. طرمّاح از امام اجازه خواست تا نزد خانواده اش برود و کالاها را برساند و برای یاری آن حضرت بازگردد. امام به وی اجازه داد و او به سوی خانواده اش رفت و چند روزی توقف کرد و سپس به سوی امام بازآمد، ولی هنگامی که به «عذیب هجانات» رسید، خبر شهادت امام را دریافت کرد و از اینکه

شهادت همراه ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دست داده بود، به گریه مشغول شد «۲».

(۲)

همراه با عید الله بن حر

کاروان امام بر کاخ «بنی مقاتل» گذشت «۳»، امام در آن محل فرود آمده در

(۱) انساب الاشراف، ۳/۳۸۳.

(۲) طبری، تاریخ ۵/۴۰۶-۴۰۷.

(۳) خوارزمی در مقتلش ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹ گفته است: ملاقات امام با عید الله بن حرین ثعلبیه وزرود بوده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۲

نزدیکی آن چادری برپا شده، روبه رویش نیزه ای را در زمین فرو کرده بودند که نشانی از دلاوری و شجاعت صاحب آن چادر بود، اسبی نیز در مقابل آن دیده می شد. امام درباره صاحب آن خیمه پرسید. به او گفته شد که وی «عید الله بن حر» است. حضرت، حجاج بن مسروق جعفی را برای ملاقات با وی مأمور ساخت. او نزد وی شتافت و عید الله بی مقدمه به او گفت: چه خبری را آورده ای؟

- خداوند کرامتی به تو هدیه فرموده است.

- آن چیست؟

(۱)- این حسین بن علی علیه السلام است که تو را به یاری خود فرا می خواند، پس اگر در خدمتش بجنگی پاداش می بینی و اگر بمیری به شهادت رسیده ای.

(۲)- من از کوفه خارج نشده ام مگر از ترس اینکه حسین علیه السلام به آن وارد شده و من در آنجا باشم و او را یاری نکنم، زیرا در آنجا، نه شیعیانی دارد و نه یاورانی که همه به دنیا روی آورده اند جز آنکه خداوند او را نگهداشته است! (۳) حجاج بازگشت و سخن او را به امام علیه السلام رساند. امام علیه السلام بر آن شد که بر او حجّتی اقامه کند و او

را از وضعی که داشت، آگاهی دهد، پس همراه با برگزیده ای پاک از اهل بیت و یارانش به سوی او روان شد.

(۴) عید الله، استقبالی شایسته از آن حضرت به عمل آورد و مقدمش را بسیار گرامی داشت، در حالی که هیبت امام او را در خود فرو برده بود، او بعدها در آن باره چنین سخن به میان آورد:

«هرگز کسی را زیباتر و چشم گیرتر از حسین ندیده بودم و هرگز دلم برای کسی آن گونه که بر او دل سوزاندم، نشکسته است هنگامی که او را دیدم راه می رفت و کودکان در اطرافش بودند، به محاسنش نظر افکندم و آن را همچون

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۳

بال زاغ دیدم، به او گفتم: آیا این سیاهی است و یا خضاب کرده ای؟ فرمود: ای فرزند حُرّ! پیری بر من شتاب کرده است، آن وقت دانستم که آن خضاب بوده است «۱».

(۱) امام علیه السلام مسائل سیاسی و اوضاع موجود را با وی مورد بحث قرار داد و سپس او را به نصرتش فراخواند و به او فرمود: «ای فرزند حُرّ! مردم شهرتان به من نوشتند که آنها بر یاری ام فراهم آمده اند و از من خواستند به سویشان بیایم که آمده ام، اینک نظر آن قوم آن گونه که ادعا کرده بودند نیست؛ زیرا آنان به کشتن عموزاده ام مسلم و پیروانش کمک کرده و بر اطاعت از فرزند مرجانه، عید الله بن زیاد اجتماع نموده اند... ای فرزند حُرّ! بدان که خداوند عزیز و جلیل تو را به خاطر گناہانی که در گذشته مرتکب شده ای کیفر خواهد داد، من تو را به توبه ای فرامی خوانم که با آن، گناہانت را

شستشو دهی ... تو را به یاری ما اهل بیت فرا می خوانم» (۲).

(۲) فرزند حر، بهانه هایی واهی مطرح ساخت و خود را از سعادت، رستگاری و نصرت سبط رسول صلی الله علیه و آله محروم کرد و گفت: «به خدا من می دانم هر کس تو را همراهی کند در آخرت خوشبخت خواهد شد، ولی من به چه درد شما می خورم، در حالی که در کوفه برای تو یآوری نمی بینم، تو را به خدا سوگند می دهم که مرا بر این کار مجبور نسازی؛ زیرا دلم اجازه مردن نمی دهد، اما این اسب من «ملحقه» را در اختیار گیر» (۳)، به خدا سوگند در طلب چیزی بر آن سوار نشدم مگر اینکه به آن رسیدم و تاکنون هر گاه بر آن سوار بوده و کسی در طلبم

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۴. خزانه الادب ۲/ ۱۵۸.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۲۹-۱۳۱.

(۳) و در روایتی آمده است «این اسب عنان بسته و آماده است».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۴

بوده، پیوسته سبقت از آن من بوده است» (۱).

(۱) اسب وی نزد امام چه ارزشی داشت؟ لذا امام به وی پاسخ داد و فرمود: «ما نزد تو برای اسب و شمشیرت نیامده ایم، به طلب یاری تو نزدت آمده ایم، پس اگر بر جان خود در برابر ما بخل می ورزی، ما را نیازی به چیزی از دارایی تو نیست، من کسی نیستم که گمراهان را به یآوری گیرم» (۲) و من تو را نصیحت می کنم اگر بتوانی که فریاد ما را نشنوی و حادثه ما را نبینی، این کار را انجام ده که به خدا سوگند هر کس فریاد ما را بشنود و به یاری ما

نیاید، خداوند او را در آتش جهنم می افکند» (۳).

(۲) فرزند حر سر بزیر افکند و با شرمساری آهسته گفت هرگز چنین نخواهد شد ان شاء الله (۴) و البته نباید چنان کسی با آن همه جنایت موفق به یاری امام و شهادت در راه او شود. و بالأخره فرزند حر از این خسارتی که در نتیجه ترک یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دچارش شده بود به شدت پشیمان شد و شدیداً گرفتار ناراحتی وجدان بود و این ناراحتی را در ضمن اشعاری اظهار داشت که در فصل بحث از پشیمان شدگان از ترک نصرت امام حسین علیه السلام خواهد آمد.

(۳)

همراه با عمرو بن قیس

امام در «قصر بنی مقاتل» با «عمرو بن قیس مشرفی» روبه رو شد که یکی از عموزاده گانش همراهش بود. او بر امام سلام کرد و به آن حضرت گفت: یا ابا

(۱) الأخبار الطوال، ص ۲۵۱. الدرّ النظیم، ص ۵۴۹.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۳۲.

(۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۵

عبد الله! این را که می بینم خضاب است؟

(۱) حضرت علیه السلام فرمود: «خضاب است و موی سپید برای ما بنی هاشم، سریعتر و عاجلتر باشد».

آنگاه آن حضرت علیه السلام به آن دو روی کرد و فرمود: «آیا برای یاری من آمده اید؟».

- «خیر، ما بسیار عائله مندیم و کالاهایی از مردم در دست ماست و نمی دانیم که چه می شود و دوست نداریم امانت را تباه سازیم».

(۲) امام آن دو را نصیحت کرد و به آنان فرمود: «بروید که فریاد ما را نشنوید و سیاهی ما را نبینید؛ زیرا هر کس صدای فریاد ما را بشنود و یا

سیاهی ما را ببیند، ولی به ما پاسخ ندهد و به کمک ما نیاید، بر خداوند عزیز و جلیل حق است که او را به صورتش در آتش بیفکند» (۱).

(۳) امام، از قصر بنی مقاتل حرکت کرد و کاروانش صحراهای سوزان را درمی نوردید و از کنار باتلاقهایش با سختی و مشقت می گذشت و از بادهای گرم و کوبنده اش رنج می برد.

(۴)

نامه ابن زیاد به حرّ

کاروان امام حرکتش را در صحرا ادامه داد، گاه به راست و گاه به سمت چپ، متمایل می شد در حالی که سربازان، کاروان را از سمت صحرا دور می کردند و به طرف کوفه می بردند و کاروان در برابرشان مقاومت می کرد (۲).

ناگهان سواری را دیدند که به سرعت راه می پیمود و از میان شنزارها می گذشت.

(۱) کشی، رجال، ص ۱۱۳، شماره ۱۸۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۶

آنان اندکی منتظرش ماندند که متوجه شدند وی فرستاده ابن زیاد به سوی حرّ می باشد.

(۱) آن پلید، بر حرّ سلام کرد ولی بر حضرت حسین علیه السلام، سلام نکرد، او نامه ای از ابن زیاد به حرّ تحویل داد که در آن آمده بود: «اما بعد: هر وقت نامه ام به تو رسید و فرستاده ام بر تو وارد شد، حسین را از جاده دور ساز و او را تنها در بیابان فرود آور، در جایی که نه پناهی باشد و نه آبی، من به فرستاده ام دستور داده ام که ملازم تو باشد و از تو جدا نشود تا خبر اجرای دستورم از سوی تو را نزد من بیاورد و السلام» (۱).

(۲) فرزند مرجانه، در دستورش به حرّ، دستگیری امام و اعزام وی به صورت تحت الحفظ به کوفه

را لغو نمود، شاید وی از دگرگون شدن حوادث و برگشتن اوضاع بر ضد خود ترسید، لذا محاصره وی در صحرا را- دور از شهرها- در نظر گرفت تا مردم به یاری اش نشتابند و نابودی وی به آسانی صورت گیرد.

(۳) حرّ، نامه را برای امام حسین خواند و امام خواست که حرکتش را به سوی روستایی یا محل دارای آبی ادامه دهد، ولی حرّ مانع آنان شد و گفت: نمی توانم؛ زیرا چشمهای مراقبی که از سوی ابن زیاد آمده بود، به دنبال حرّ بود و هر حرکتی از حر را که مخالف اوامر ابن زیاد می بود، یادداشت می کرد ...

(۴) زهیر بن قین روی به امام کرد و گفت: «این صحنه که می بینیم، بعدش از آن سخت تر است ... ای فرزند رسول خدا جنگ با اینها در این ساعت، بر ما آسانتر است از جنگ با کسانی که بعد از آنان به سوی ما می آیند که ما را یاری برابری با آنها نباشد».

(۵) حضرت حسین علیه السلام فرمود: من آغاز کننده جنگ با آنان نخواهم بود.

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۵ ابن شهر آشوب، مناقب ۴/ ۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۷

«زهیر» سخنش را ادامه داد و گفت: «ما را به سوی این روستا حرکت ده تا در آنجا فرود آییم؛ زیرا جایی مستحکم است و در کنار فرات قرار دارد، پس اگر مانع ما شوند، با آنان می جنگیم که جنگ با آنها برای ما از جنگ با کسانی که بعد از آنان می آیند، آسانتر است».

(۱) امام از نام آن زمین پرسید: به او گفتند اینجا «عقر» نامیده می شود. امام آن را شوم گرفته حرکت کرد و

گفت: خداوندا! من از عقر، به تو پناه می برم» (۱).

حر، به امام اصرار کرد که در آن مکان فرود آید و از آن نگذرد. امام چاره ای جز فرود آمدن در آن محل نداشت. پس نگاهی به آن افکند و به یارانش روی نمود و گفت: «اسم این مکان چیست؟».

- «کربلا».

چشمان امام به اشک نشست و چنین گفت: «خداوندا! من از کرب و بلا، به تو پناه می برم» (۲).

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۲. معجم البلدان ۴/ ۴۴۵.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۴۹. در تذکره الخواص، ص ۲۵۰ آمده است: وقتی به حضرت حسین علیه السلام گفته شد که این زمین کربلاست، مشتی از خاک آن را برداشت و آن را بویید و گفت: «به خدا! این همان زمینی است که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده که من در آن کشته می شوم».

در حیاة الحیوان دمیری ۱/ ۸۷ آمده است: حضرت حسین، درباره نام آن محل پرسید، به او گفته شد اینجا کربلاست، پس گفت: «دارای اندوه و گرفتاری است، پدرم در حرکتش به سوی صفین در حالی که من همراهش بودم، بر این محل گذشت و ایستاد و درباره آن پرسید که نامش را به وی گفتند، فرمود: در اینجا بارهایشان را می نهند، در اینجا خونشان ریخته می شود. از او در آن باره پرسیدند، فرمود: جمعی از آل محمد در این محل فرود می آیند. سپس (حضرت حسین) دستور داد تا بارهایشان را در آن محل فرود آورند».

در مختصر صفوه الصفوه، ص ۲۶۲ نیز به همین صورت آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۸

(۱) آنگاه با یاران خود به گفتگو پرداخت و

در حالی که از پیش آمدن مصیبتی جانکاه مطمئن شده بود، چنین فرمود: «اینجا محل اندوه و گرفتاری است. اینجا مرکبهای ما بر زمین زانو خواهند زد، اینجا جایگاه فرود آوردن محملها و محل ریخته شدن خونهای ما می باشد...».

(۲) خاطرات گذشته برای امام زنده شد، روزی را به یاد آورد که پدرش امیر مؤمنان در سر راهش به صفین، در آن محل توقف کرده فرموده بود: «اینجا جایگاه فرود آوردن محملها و محل ریخته شدن خونهای آنان است... از آن حضرت درباره آن پرسیدند، فرمود: جمعی از آل محمد، در اینجا فرود می آیند...».

(۳) دنیا در چشم امام، ناچیز گشته امید وی به زندگی قطع شد و یقین دانست که اعضایش بر خاک این زمین پاره پاره خواهند شد، ولی شکیبایی پیشه نمود و در برابر قضا و قدر الهی تسلیم گشت.

(۴) امام، با قوت و عزم همراه یاران و اهل بیتش، به اسکان مخدرات رسالت و بزرگ بانوان وحی پرداخت و برای آنان چادرها را بپاکرد طوری که چادرهای اصحاب و چادرهای اهل بیت از راست و چپ، دور آنها را گرفته بود.

آنگاه جوانان بنی هاشم برای پایین آوردن، بانوان از محملها شتافته، آنان را به خیمه هایشان بردند در حالی که آن بانوان، دچار رعب و وحشت شده بودند؛ زیرا احساس کردند که در این سرزمین چه خطرهای هولناکی بر آنان خواهد گذشت.

(۵)

جایگاه خیمه ها

خیمه های اهل بیت علیهم السلام در سرزمین پاکی که آثار آن همچنان تا به امروز

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۰۹

باقی است «۱»، قرار داده شد. «سید هبه الدین شهرستانی» می گوید: «امام در زمینی دور از آب، اقامت نمود

که سلسله تپه ها هورهایی دور آن را گرفته اند که از شمال شرقی آغاز می شد و به محل باب السدره در شمال متصل بود، همچنین تا محل باب الزینبی در جهت مغرب و سپس تا موضعی در قبله از جهت جنوب ادامه می یابد که این تپه های نزدیک هم برای بینندگان، نیم دایره ای را تشکیل می دادند و در این دایره هلالی بود که ریحانه رسول صلی الله علیه و آله مورد محاصره واقع شد» (۲).

(۱) دوست ما «استاد سید محمد حسن کلیددار» این مطلب را نمی پذیرد که محل معروف به خیمه گاه حسین، همان محلی است که امام بارهایش را در آن بر زمین نهاده بود، بلکه خیمه گاه، در جایی دورتر نزدیک «بیمارستان حسینی» قرار داشت و در این مورد به آرایش نظامی مورد عمل آن روزگاران استناد می ورزد که جداسازی نیروهای رزمنده از یکدیگر را به مقدار دو میل، اقتضا می نمود. این کار به خاطر احتیاجات عملیات جنگی، از قبیل میدان گرفتن اسبها برای دویدن، و دیگر مسافتهای لازم بود. به علاوه داشتن چادرها باید دور از محل پرتاب تیر و زوبین که میان رزمندگان تبادل آن صورت می گرفت باشد، وی همچنین به بعضی از شواهد تاریخی که مؤید نظریه او می باشد، استناد جسته است (۳).

(۲) گمان غالب آن است که خیمه گاه، در محل فعلی آن و یا قدری دورتر بوده است؛ زیرا سپاه فراوان اموی که برای جنگ با امام حرکت کرد، در برابرش

(۱) بغیه النبلاء فی تاریخ کربلاء ۶/۲ تألیف: سید عبد الحسین تولیت حرم حسینی، در کتابخانه وکیل مدافع سید عادل کلیددار.

(۲) نهضه الحسین، ص ۹۰.

(۳) مدینه الحسین ۲/۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه

جز اردوگاه کوچک چیزی وجود نداشته که امام حسین علیه السلام از آن به خانواده تعبیر نمود و نیروهای نظامی از نظر تعداد، با هم برابری نداشتند تا میان آنها دو میل یا بیشتر فاصله ایجاد شده باشد.

(۱) سپاه اموی، اردوگاه امام را در محاصره داشت تا آنجا که وقتی ابن سعد، تیری را پرتاب نمود و شروع جنگ را با آن اعلام کرد و تیراندازان سپاه وی، تیرهای خود را پرتاب کردند، کسی در اردوگاه امام باقی نماند مگر اینکه تیری به وی اصابت نمود تا آنجا که تیرها به بعضی از چادرهای زنان اصابت نمود که اگر مسافت طولانی بود، زنان اهل بیت مورد اصابت تیرهای آنان قرار نمی گرفتند.

(۲) آنچه این مطلب را تأیید می نماید، این است که امام حسین علیه السلام هنگامی که برای لشکر اموی خطابه ایراد نمود، زنان، سخنانش را شنیدند و صدای گریه هایشان بلند گشت که اگر مسافت طولانی بود، صدای آن حضرت به آنان نمی رسید و نیز نشانه های بسیار دیگری وجود دارند که بر بودن خیمه گاه در محل فعلی اش دلالت می نماید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۱۱

(۱)

در کربلا

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۱۳

(۱) کاروان عترت پاک، در روز پنجشنبه برابر با دوّم محرم سال ۶۱ هجری در کربلا اقامت گزید «۱»، در حالی که وحشت بر اهل بیت، مستولی شده و به نازل شدن مصیبت جانکاه، یقین کرده بودند، امام، سختی کار را دانسته گرفتاریهای هولناک و حوادث ترسناکی که در سرزمین کربلا، بر وی خواهد گذشت، در نظرش تجلی یافت.

(۲) مورخان می گویند: آن حضرت، اهل بیت و یارانش را جمع کرد و نگاهی از روی

مهربانی و عطف بر آنان افکند و دانست که به زودی بدنهایشان پاره پاره خواهد گشت. آنگاه سخت گریست و دست خود را به دعا برداشت و با پروردگارش به راز و نیاز پرداخت و از مصیبت‌های عظیم و گرفتاریها که بر او دست یافته بود، به درگاه خداوند شکایت برد و گفت:

«خداوندا!! ما عترت پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم که بنی امیه ما را از حرم جدمان اخراج نموده، طرد کرده پریشان ساخته و بر ما تعدی نمودند. خداوندا! حق ما را برای ما بگیر و ما را بر قوم ستمکار پیروز فرما».

(۳) سپس روی به آن قهرمانان کرد و فرمود: «مردم، بندگان دنیا هستند و دین، (چون) ته مانده غذایی بر زبانهای آنان است که تا وقتی زندگی شان در رفاه بگذرد، آن را نگه می دارند اما هرگاه به بلا گرفتار آیند، دینداران، اندک

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۵، هلال محرم در آن سال روز چهارشنبه بوده است، این مطلب در الافاده فی تاریخ الائمة الساده آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۱۴

می گردند» (۱).

(۱) چه سخنان درخشانی که واقعیت مردمان را در تمام مراحل تاریخ بیان می دارد؛ زیرا آنان در هر زمان و هر مکان بندگان دنیا هستند اما دین، هیچ گونه سایه ای در اعماق وجودشان ندارد و هرگاه طوفانی از بلا بر آنها عارض شود، از دین، بیزار می شوند و از آن دور می گردند ...

(۲) آری، دین، در جوهره اش تنها نزد امام حسین و برگزیدگان از اهل بیت و یاران آن حضرت است که احساساتشان با آن ممزوج شده و عواطفشان با آن، درآمیخته است، لذا آنان به سوی صحنه های مرگ شتافتند

تا مقام آن را بالا برند و با فداکاریهایشان، درسهایی در وفاداری اعجاب انگیز نسبت به دین، ارائه نمایند.

(۳) امام، پس از حمد و ثنای پروردگار، خطاب به یارانش فرمود: «اما بعد:

آنچه را می بینید به ما رسیده است، دنیا دگرگون و ناآشنا گشته و معروف آن پشت کرده از آن نمانده است جز ته مانده ای همچون ته مانده ظرف و زندگی پستی همچون غذای ناخوشایند، آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل دوری نمی گردد تا انسان مؤمن به دیدار خداوند راغب شود که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز پستی نمی بینم» (۲).

(۴) امام، این سخنان را درباره آنچه از محتتها و بلاها بر آن حضرت وارد شده

(۱) ابو هلال حسن بن عبد الله عسکری در کتاب خود «الصناعتین»، سخن امام حسین را به این صورت ضبط کرده است که: «مردم، بندگان دنیا هستند و دین، بیهوده بر زبانهای آنان است، تا وقتی زندگی شان در رفاه بگذرد، آن را نگه می دارند و هرگاه گرفتار بلا شوند، دینداران اندک می گردند».

(۲) طبرانی، معجم ۳/ ۱۲۲، ترجمه الامام الحسین، ص ۲۱۴. ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۷-۲۱۸. ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۱۲. حلیه الاولیاء ۲/ ۳۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۱۵

بود، بیان کرد و آنان را آگاه فرمود که هر قدر شرایط، اوضاع و احوال پوشیده از مشکلات و مصیبتها باشد، آن حضرت از تصمیم سترگش برای برپا نمودن حق - که خود بدان اخلاص دارد - باز نمی گردد ...

(۱) امام علیه السلام این سخنان را خطاب به یارانش ایراد فرمود نه برای اینکه عواطف آنها را برانگیزاند و یا اینکه یاریشان را جلب کند؛ زیرا

آنان چه کاری برای او می توانستند انجام دهند پس از آنکه نیروهای فراوانی که صحرا را پر کرده، آن حضرت را به محاصره خویش درآورده بودند، بلکه این مطلب را از این جهت بر زبان آورد تا آنان با وی در مسئولیت اقامه حق که خود بدان ایمان آورده و آن را به عنوان پایه محکمی برای نهضت جاویدانش برگزیده بود، مشارکت نمایند، در حالی که آن حضرت، در این راه، مرگ را آرزوی فروزنده اش در زندگی قرار داده بود، که هیچ آرزوی دیگری با آن برابری نمی کرد.

(۲) هنگامی که آن حضرت، سخنانش را به پایان رساند، همه یارانش بپاخواستند، در حالی که شگفت انگیزترین نمونه ها را در فداکاری و جانبازی به خاطر عدالت و حقیقت، ارائه می نمودند ...

(۳) نخستین کس از یارانش که به سخن پرداخت، «زهیر بن قین» بود. وی که یکی از انسانهای بی همتای جهان بود، چنین گفت: «ای فرزند رسول خدا سخن تو را شنیدیم، اگر دنیا برای ما باقی می بود و ما در آن جاویدان بودیم، قیام به همراه تو را بر اقامت در آن، ترجیح می دادیم».

(۴) این سخنان، شرافت انسان و حرکتش در راه خیر را نمایان می سازد.

سخنان زهیر، بالاترین اثر خرسندی را در دل یاران امام داشت و از تصمیم آنان بر وفاداری نسبت به امام و جانفشانی در راه وی حکایت می کرد ...

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۱۶

(۱) آنگاه قهرمان دیگری از یاران امام، یعنی «بریر» - که جانش را در راه خدا ارزانی داشته بود- بپاخواست و خطاب به امام فرمود: «ای فرزند رسول خدا! خداوند به وسیله تو بر ما منت نهاده است که در خدمت

تو نبرد کنیم و در راه تو اعضای ما قطعه قطعه شوند و آنگاه در روز قیامت، جد تو شفیع ما گردد».

(۲) بریر، یقین داشت که یاریش نسبت به امام، تفضّلی از خداوند برای اوست تا به شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله رستگار شود.

(۳) سپس «نافع» که همان سرنوشت برگزیده شده برادران قهرمانش را تقریر و تثبیت می کرد، بپاخاست و گفت: «تو می دانی که جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله نتوانست محبتش را به مردم بنوشاند و آنان نیز به آنچه وی دوست می داشت مراجعه نمودند، برخی منافقانی بودند که به وی وعده یاری می دادند و در پنهان خیانت داشتند، در برخورد با آن حضرت شیرین تر از عسل بودند و در پشت سر، تلخ تر از حنظل (۱) تا اینکه خداوند او را به لقای خود برد.

(۴) پدرت علی نیز در وضعیتی مشابه آن بود؛ عده ای بر یاری وی فراهم آمدند و همراه وی با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدند تا اینکه اجل به سویش آمد و به رحمت و رضوان خدا رفت ...

(۵) تو نیز امروز در چنان حالتی نزد ما هستی، هر کس پیمان خود را بشکند و بیعت خود را فروگذارد، تنها به خویشتن زیان می رساند و خداوند هم از او بی نیاز است پس مقاوم و تندرست ما را رهبری فرما، به سوی شرق خواهی یا به طرف غرب به خدا سوگند ما از تقدیر الهی به ستوه نمی آییم و نه از دیدار

(۱) میوه ای است تلخ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۱۷

پروردگاران بیزاریم و ما اساس اهداف و بصیرت‌هایمان با آنکه دوست تو باشد، دوست هستیم و با

آنکه دشمن تو گردد، دشمن می باشیم» (۱).

بیشتر یاران امام، سخنانی از این گونه گفتند و امام آنان را بر این اخلاق و جانفشانی در راه خداوند، سپاس گفت.

(۱)

مردی از بنی اسد در انتظار امام علیه السلام

بلافاصله بعد از ورود امام به کربلا، مردی از بنی اسد به آن حضرت ملحق شد که مورخان نامش را ضبط ننموده اند. داستان وی را «عریان بن هیثم» نقل نموده و گفته است: پدرم در نزدیکی محلی که واقعه طف در آن اتفاق افتاد، سکونت داشت، ما هر وقت از آن محل می گذشتیم، مردی از بنی اسد را می دیدیم که در آنجا اقامت داشت، پدرم به او گفت: می بینم همیشه در این محل هستی.

(۲) وی به پدرم گفت: شنیده ام حضرت حسین علیه السلام در اینجا کشته می شود، من به اینجا می آیم، شاید او را ببینم و همراه او کشته شوم.

هنگامی که حسین کشته شد، پدرم به من گفت: همراه من بیا تا آن اسدی را ببینیم، آیا کشته شده است؟

ما به میدان نبرد آمدیم و در میان کشتگان به جستجو پرداخته آن اسدی را در میان آنان دیدیم (۲).

(۳) وی رستکاری شهادت را در خدمت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست آورد

(۱) مقرر، مقتل، ص ۱۹۳-۱۹۴.

(۲) تاریخ ابن عساکر ۲۱۶/۱۴-۲۱۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص ۱۱۸.

و بالاترین درجات را کسب نمود و در اعلی علین همراه پیامبران، صدیقان و شهیدان جای گرفت و آنان، چه نیکو همراهانی هستند.

(۱)

نامه امام علیه السلام به ابن حنفیه

امام علیه السلام از کربلا نامه ای به برادرش «محمد بن حنفیه» و دیگر افراد بنی هاشم نوشت و در آن از مرگ خویش سخن

گفت و نزدیکی اجل محتوم خویش را بیان فرمود که متن آن نامه چنین است: «اما بعد: گویی دنیا نبوده و آخرت همچنان باقی است، و السّلام» «۱».

این کوتاهترین نامه ای است که در خصوص چنین محتوای

سختی که شکیبایی را در هم می کوبد، نوشته شده است.

(۲)

همراه با هرثمه بن سلمی

«هرثمه بن سلمی» به اردوگاه ابن زیاد پیوست، هنگامی که به کربلا رسید، سخنی را به یاد آورد که چندین سال بر آن گذشته و آن را فراموش کرده بود؛ زیرا وی همراه امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از سفرهای جنگی بود که آن حضرت بر کربلا گذشت و در کنار درختی فرود آمده در زیر سایه اش به نماز ایستاد و پس از پایان یافتن نماز، مشتی از خاک آن زمین را برداشت و آن را بویید و گفت:

«افسوس بر تو ای خاک! قومی بر روی تو کشته می شوند و بدون حساب وارد بهشت گردند!».

(۱) کامل الزیارات، ص ۱۵۷، باب ۲۳، ح ۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۱۹

(۱) «هرثمه» به شتاب نزد حضرت حسین علیه السلام رفت و آنچه را از پدرش شنیده بود برای حضرت بازگفت.

امام علیه السلام به او فرمود: «تو همراه ما هستی یا بر علیه ما؟».

- «نه همراه تو هستم و نه بر علیه تو، من خانواده ای را پشت سر رها کرده ام».

(۲) امام او را نصیحت فرمود و به او دستور داد که از کربلا دور شود تا شاهد مصیبت اهل بیت نباشد و به او گفت: «از اینجا دور شو که سوگند به آنکه جان حسین در دست اوست، هر کسی که امروز نظارگر قتل ما باشد، به جهنم وارد می شود».

«هرثمه» از کربلا گریخت و خبرهای مربوط به شهادت امام را شنید «۱»، در حالی که از شهادت در کنار ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله محروم شده بود.

(۳)

پیوستن انس بن حارث به امام علیه السلام

صحابی جلیل القدر «انس بن حارث»، به امام پیوست و آنچه را از رسول خدا صلی الله

علیه و آله شنیده بود، برای امام بازگو نمود که حضرت فرموده بود: «این پسر (حضرت حسین) در زمینی که کربلا نامیده می شود، کشته خواهد شد، پس هر کس از شما او را ببیند، یاری کند».

آنگاه انس، ملازم خدمت امام ماند تا اینکه در خدمت آن حضرت، به شهادت رسید. «۲»

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/۲۲۲-۲۲۳. وسیله المآل فی عد مناقب الآل، ص ۱۷۹.

(۲) ابن عساکر، ۱۴/۲۲۳-۲۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۲۰

(۱)

نامه ابن زیاد به حضرت حسین علیه السلام

هنگامی که فرزند مرجانه دانست که حَزَّ، حضرت حسین علیه السلام را در کربلا- محاصره کرده است، نامه ای برای آن حضرت فرستاد که نمایانگر ستمگری و غرور وی بود، متن آن چنین است: «اما بعد: ای حسین! از فرود آمدن تو در کربلا باخبر شدم، امیر المؤمنین یزید به من نوشته است که بر بستر نرم نخوابم و از شراب سیر نشوم تا اینکه تو را به (خداوند) لطیف خیر برسانم و یا اینکه فرمان من و فرمان یزید را اطاعت کنی!...».

ای فرزند مرجانه! تو و اربابت یزید، شایسته آنید که از شراب سیراب نشوید و در خود آنید که به هر عمل ناشایستی در اسلام، دست یازید.

(۲) هنگامی که امام، نامه پسر مرجانه را خواند، به نشانه ناچیز و سست شمردن این انسان مسخ شده، نامه را بر زمین انداخت و فرمود: «رستگار نشدند قومی که خرسندی مخلوق را با خشم خالق خریدند».

فرستاده ابن زیاد از امام، پاسخ نامه را خواست تا آن را به ابن زیاد برساند، امام علیه السلام فرمود: «پاسخی نزد من ندارد؛ زیرا وی به حقیقت شایسته عذاب است».

فرستاده ابن زیاد نزد وی

بازگشت و فرزند مرجانه را از سخن امام آگاه کرد. این زیاد سخت به خشم آمد و برای جنگ آماده شده همه نیروهای نظامی خود را برای جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیج کرد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۲۱

(۱)

لشکرکشی کوفیان برای جنگ

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۲۳

(۱) هنگامی که خبر مستولی شدن سپاه ابن زیاد بر امام حسین علیه السلام و محاصره آن حضرت در کربلا منتشر گردید، ترس و وحشت فراوانی در همه محافل کوفه حکمفرما شد و توده های مردم در زیر فشار هولناک قدرت شمشیرها و نیزه ها تخدیر شدند؛ زیرا ابن زیاد، رعب و وحشت را گسترانیده حکومت نظامی را در همه مناطق کوفه اعلام کرد و به مجرد گمان و تهمت، حکم مرگ و اعدام افراد را صادر می کرد، در نتیجه مردم از خود اختیاری نداشتند.

(۲) فرزند مرجانه، وقتی که بر فرزند فاتح مکه و در هم شکننده بتهای قریش دست یافته بود، خواسته های خود و رؤیاهایش را محقق می دید، تا با کشتن وی، نزد نوه ابو سفیان- همان رهبر احزاب مخالف اسلام- تقرب جوید و از این کار، وسیله ای برای استحکام نسبت چسبانده شده خود به بنی امیه را بیابد که «ابو مریم» میخانه دار به آن گواهی داده بود «۱».

(۳) فرزند مرجانه، تمام اوقات خود را صرف آماده سازی برای جنگ و به کارگیری وسایل مختلف برای چیره شدن بر جریان حوادث نمود، در حالی که بزرگان و اشرافی که وجدانهای خود را به وی فروخته بودند، در اطرافش گرد آمده بودند تا برنامه های خطرناکی برای عملیات جنگی فراهم آورند.

(۱) روزی «معاویه» ... در حضور مردم به «ابو

مریم سلولی» گفت: به چه شهادت می دهی؟

گفت: شهادت می دهم که ابو سفیان نزد من آمد و از من زن بدکاره ای را طلب کرد، به او گفتم: به جز «سمیه» کسی نزد من نیست، گفت: او را بیاور، اگر چه کثیف و آلوده است، من آن زن را آوردم...! آنگاه معاویه، زیاد را برادر خویش و فرزند پدرش ابو سفیان نامید.

(النصائح الکافیه لمن یتولی معاویه، ص ۸۱).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۲۴

(۱)

انتخاب ابن سعد به عنوان فرمانده کل

فرزند مرجانه، «ابن سعد» را برای فرماندهی کل نیروهای مسلحش که به جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله اعزام کرده بود، انتخاب نمود که پیش از بیان علل انتخاب وی، به بعضی از مسائل خاص او، اشاره ای می نمایم.

(۲)

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از فرجام شوم ابن سعد

ابن سعد، بر پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت، وقتی آن حضرت وی را دید، از او متنفر گشت و از عاقبت شومش سخن گفته فرمود: «وی همراه کسانی خواهد بود که دنیا را با زبانهایشان می خورند آن گونه که گاو، زمین را با زبانش می لیسد».

«۱».

امیر المؤمنین علیه السلام نیز از عاقبت شوم خبر داده بود. راویان می گویند آن حضرت به وی نگاه کرد و با او سخن گفته خودسری و ناچیز شمردن حق و جرئت بر ارتکاب باطل را در وی مشاهده فرمود و به او گفت: «وای بر تو ای پسر سعد! چگونه باشی اگر در موقعیتی قرار بگیری که میان بهشت و جهنم مخیر باشی و تو جهنم را برگزینی؟» «۲».

(۳)

نفرت سعد از فرزندش عمر

سعد، هنگامی که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد فرزندش شنید، وی را سرزنش کرد. راویان می گویند که: او به وارثانش وصیت کرد که چیزی از میراثهایش به وی ندهند «۳».

(۱) ابن فقیه، مختصر البلدان، ص ۲۷۱.

(۲) اعیان الشیعه ۴/ ۴۳۷.

(۳) بلوی، الف باء.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۲۵

(۱)

لعن هارون الرشید بر عمر سعد

هارون رشید، عمر بن سعد را لعنت کرد و به الحاد وی و خارج شدنش از دین، حکم کرد و این جریان در قصه ای جالب بوده، که اشاره به آن خالی از فایده نخواهد بود و ما آن را برای خوانندگان بیان می کنیم.

راویان می گویند: اسحاق بن ابراهیم را دست بسته نزد هارون رشید آوردند، به اتهام اینکه وی از ملحدان می باشد.

اسحاق به او گفت: «ای امیر مؤمنین! من به خداوند و به همه فرستادگان و پیامبرانش ایمان دارم و این گناه من نیست، بلکه گناه دیگری دارم؟».

رشید، در شگفت شد و به او گفت: آن چیست؟

وفاداری و دوستی نسبت به شما اهل بیت، آیا کسی که به دوستی شما عقیده دارد و آن را بر خود واجب می داند، محکوم به الحاد می شود؟

(۲) رشید لبخندی زد و دستور داد تا پوست مخصوص اعدام و شمشیر، از او برداشته شود.

اسحاق به سخن پرداخت و به وی گفت:

ای امیر مؤمنین! نظر تو درباره عمر بن سعد، قاتل حسین چیست که می گوید:

ان الله خالق جنه نار و تعذیب و غل یدین «می گویند: خداوند بهشتی را آفریده است و آتشی و شکنجه ای و دست بند زدنی را».

(۳) رشید، سر به زیر افکند و مدتی طولانی به اندیشه فرو رفت، سپس گفت:

«خداوند، عمر بن سعد را

لعنت کند که او را به پروردگار، عقیده ای نبود و به زنده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۲۶

شدن پس از مرگ و یا نبوت، اعتقادی نداشت ... ای اسحاق! می دانی که این گفته اش را از کجا گرفته است؟

آری، ای امیر مؤمنین! آن را از شعر یزید بن معاویه گرفته است ...

(۱) یزید، چه گفته بود؟

وی گفته:

علیه هاتی ناولینی و اعلنی حدیثک انی لا احب التناجیا

حدیث ابن سفیان لما سجا به الی احد حتی اقام البواکیا

فرام به عمرو علیا ففاته و ادرکه الشیخ اللعین معاویا

فان مت یا ام الاحیمر فانکحی و لا تأملی بعد الممات تلاقیا

فان الذی حدثت فی یوم بعثنا احادیث زور تترك القلب ساهیا

و لو لا فضول الناس زرت محمدا بمشمو له صرف تروی عضامیا

و لا خلف بین الناس ان محمدا تبوا قبرا بالمدینه تاویا

فقد ینبت المرعی علی دمن الثری له غصن من تحته السربادیا

و نفنی و لا- تبقی علی الارض دمنهو تبقی حزازات النفوس کماهییا «ای علیه جام را به من بده سخنت را آشکار کن، که من رازگویی را دوست ندارم».

«سخن ابو سفیان را هنگامی که آن را در احد به کار گرفت تا آنجا که نوحه سرایی بپاکرد».

«و با آن سخن، «عمرو»، قصد جان علی را کرد ولی از دستش رفت، و پیر ملعون، معاویه او را گرفت».

«پس ای مادر کوچولوی سرخ رنگ! اگر بمیرم، ازدواج کن و در انتظار دیدار پس از مرگ مباش».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۲۷

«زیرا آنچه در مورد روز رستاخیزمان به تو گفته شده، سخنانی بیهوده است که دل را به اشتباه می اندازد».

«و اگر مردم فضول نمی بودند، محمد را دیدار می کردم، با شرابی خالص که استخوانها را سیراب می سازد».

«میان مردم اختلافی در این نیست

که محمد، قبری را در مدینه برگزیده است».

«گاه می شود که چراگاه بر زمین گندیده می روید، در حالی که برای آن شاخه ای باشد که رازی از زیر آن هویدا باشد».

«ما نابود می شویم و آثاری بر روی زمین نمی ماند ولی کینه دلها به حال خود باقی می ماند».

(۱) رشید، اندوهناک شد و گفت: خداوند، یزید را لعنت کند که به پروردگار، عقیده ای نداشت و به روز رستاخیز و نبوت نیز معتقد نبود. ای اسحاق! آیا می دانی که این را از چه کسی گرفته است؟

- آری ای امیر مؤمنین! آن را از شعر پدرش معاویه گرفته بود.

(۲) - معاویه چه گفته بود؟

گفته بود:

سائلوا الدیر من بصری صبابات فلا تلمنی فلا تغنی الملامات

قم نجل فی الظلماء شمس ضحی نجومها الزهر طاسات و کاسات

لعلنا ان یدع داع الفراق بنامضی و انفسنا منها راویات

خذ ما تعجل و اترك ما وعدت به فعل اللیب فلتأخیر آفات

قبل ارتجاع الليالی کل عاریهفانما خلع الدنیا استعارات «پرسید از دیر بصرای ته مانده ها، مرا نکوهش مکن که نکوهشها سودی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۲۸

نمی بخشد».

«برخیز تا در تاریکی، آفتاب درخشانی بپاکنیم، آنجا که جامها و کاسه هایش ستارگان تابانش باشند».

«شاید ما آنگاه که فراخوان جدایی ما را فراخواند، برویم در حالی که جانهایمان از آن سیراب باشند».

«آنچه را که هست برگیرد و آنچه را وعده داده شده ای، رها کن، این کار خردمندان است و تأخیر را آفتهایی باشد».

«پیش از آنکه شبها هر عاریه ای را بازگردانند؛ زیرا خلعتهای دنیا، عاریه ای هستند».

رشید، معاویه را لعنت کرد و آنچه را در مورد یزید گفته بود، درباره او گفت «۱».

عجلی، ابن سعد را معتبر می شمارد!

عجلی، عمر بن سعد را معتبر دانسته و گفته است: وی از پدرش احادیثی را روایت می نمود

و مردم از او روایت کرده اند، او یک تابعی مورد اعتماد بود، وی همان کسی است که حسین را کشت «۲»!! (۲) نمی دانیم که چگونه ابن سعد، مورد اعتماد بوده، در حالی که ریحانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ را کشته و عترت پاک را از بین برده بود با اینکه خداوند موذیشان را بر همه مسلمین واجب نموده است ...

(۱) شیخ مفید، الثاقب فی المناقب، از کتابهای خطی کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السلام.

(۲) تهذیب التهذیب ۷/ ۴۵۱. میزان الاعتدال ۳/ ۱۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۲۹

(۱) عجللی از راه حق منحرف بود، در نتیجه عادل دانستن راویان نزد وی، دشمنی آنان نسبت به اهل بیت و کینه توزی به آنان بود، همچنانکه معیار مردود بودن نزدش، وفاداری و دوستی نسبت به ایشان بوده است.

انسانهای درستکار و آنان که در دین خود به تقوا عمل می کنند، هر کس را که از ابن سعد روایت کند، مورد انتقاد قرار می دهند، از جمله آنکه: «عیزار بن حریث» از او (یعنی عمر بن سعد) روایت کرد، در همان مجلس، شخصی بر او اعتراض نمود و به وی گفت: آیا از خدا نمی ترسی؟ از عمر بن سعد، روایت می کنی؟ عیزار گریست و گفت: چنین کاری را تکرار نمی کنم. «۱» عجیب است که ابن حجر، شرح حال ابن سعد را در تهذیب التهذیب، آورده است در حالی که در این کتاب، تنها راویانی را نام می برد که نزد وی مورد اعتماد می باشند!!

(۲)

خوی و سرشت ابن سعد

اشاره

ابن سعد، در درون خود، هیچ خوی شرافتمندانه ای را به همراه نداشت؛ زیرا در وجدان همچون سنگش، هیچ گونه کورسویی از کرامت، شرف و بلند منشی

دیده نمی شد، بعضی از نشانه های ذاتی او بدین شرح می باشند:

(۳)

الف - سرسپردگی به نظام حاکم

سرسپردگی به نظام حاکم، نشانه بارز ذاتیات ابن سعد بود، وی بنا به اتفاق مورخان، در برابر حاکمان، ذوب می شد و توازن خود را از دست می داد، به طمع

(۱) میزان الاعتدال، ص ۱۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۰

اینکه منصب و ریاستی به دست آورد.

(۱) وی خود را به رنج و سختی افکند تا اعتماد فرزند مرجانه را به دست آورد.

ابن سعد، پس از اینکه حضرت حسین علیه السلام را به قتل رساند، به فرزند مرجانه گفته بود: به خدا! با تو چنان اخلاصی در مورد حسین روا داشتم که اگر با پدرم سعد بن ابی وقاص، چنان اخلاصی می داشتم، حقش را ادا کرده بودم «۱».

ابن سعد، شخصیتی مستقل و یا اراده ای کریمانه نداشت، بلکه یکی از دنباله روهای نظام حاکم بود و با هر وسیله ای که در اختیار داشت، برای کسب توجه آن، تلاش می کرد.

(۲)

ب - حرص شدید برای دستیابی به حکومت

نشانه دیگری از سرشتهای ابن سعد، حرص شدید وی برای رسیدن به قدرت و تلاش در راه کسب پست و مقام بود. مورخان می گویند: وی پدرش را تشویق می کرد تا در جریان حکمیت حاضر شود، شاید آن از علی و معاویه منصرف شوند و او را به خلافت برگزینند، ولی پدرش از این کار خودداری نمود و به آنچه خود داشت، قناعت ورزید «۲». و هنگامی که ابن زیاد او را به حکومت ری منصوب نمود و وی را تهدید کرد که اگر برای جنگ با حضرت حسین خارج نشود، او را معزول می نماید، خانواده اش صدای او را شنیدند که می گفت:

ا ترک ملک الری و الری بغیتی ام ارجع مأثوما بقتل حسین «آیا ملک ری را ترک کنم در حالی که

ری، آرزوی من است و یا اینکه از قتل حسین، گناهکار بازگردم؟».

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۷.

(۲) البدایه و النهایه ۷/ ۲۸۲

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۱

وی معتقد بود که اگر حکومت ری را به دست آورد، زندگی آسوده و ثروت بزرگی را نصیب خود می کند و بنابراین، به عظیم ترین جنایت در اسلام، اقدام نمود.

(۱)

ج- فرومایگی

فرومایگی، یکی از سرشتهای ابن سعد بود؛ زیرا همه نشانه های شرف و کرامت از جان وی محو گردیده بود؛ چون مسلم بن عقیل، هنگامی که به اسارت در دست ابن زیاد افتاده بود، از او خواست تا وصیتش را به وی بسپارد، ولی او برای تقرب یافتن به اربابش، فرزند مرجانه از پاسخ مثبت دادن به وی امتناع ورزید تا اینکه ارباب به او اجازه داد و هنگامی که مسلم، وصیت خود را محرمانه به او سپرد، به سرعت روی به ابن زیاد کرد و او را از آنچه مسلم وصیت کرده بود، آگاه نمود که ابن زیاد در این مورد بر او اعتراض کرد و گفت: «شخص امین به تو خیانت نمی کند، ولی ممکن است که خیانتکار، امین پنداشته شود».

(۲) از فرومایگی او این بود که هنگام شهید شدن حضرت حسین علیه السلام، به غارت کردن زره آن حضرت شتافت و آن را بر تن کرد که اگر اندک شرافت و کرامتی می داشت، به غارت نمودن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی پرداخت؛ زیرا وی با این کار، راه غارتگری را برای افراد ستمکار سپاهش باز کرد و آنان به غارت نمودن بانوان بزرگوار حرم نبوت، پرداختند به طوری که حتی ملحفه و رواندازی را برای آنان

باقی نگذاشتند، مگر اینکه آن را غارت نمودند.

(۳)

د- بزدلی و ترسو بودن

ابن سعد، هیچ نشانی از دلیری و شجاعت نداشت، بلکه ترسویی سست

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۲

اراده و ضعیف النفس بود. هنگامی که مسأله تواین پیش آمد، دچار ترس شدیدی شد، دیگر در خانه خود نمی خوابید، بلکه در کاخ فرمانداری می خوابید تا سربازان کاخ او را محافظت نمایند، در حالی که پریشان بود و شبها را از شدت ترس و اضطراب، بیدار می ماند و وقتی که مأموران مختار بر او تاختند، با اضطراب از بستر خود برخاست و به خاطر پریشانی فراوانی که بر او دست یافته بود، پیش از آنکه جنگ افزار خود را بردارد، بر زمین افتاد و مأموران، او را در بسترش کشتند و بدین وسیله، دعای حضرت حسین علیه السلام به اجابت رسید که دعا کرده بود خداوند او را در بسترش سر از تن جدا نماید.

(۱) عجیب این است که «خیر الدین زرکلی» او را از فرماندهان دلیر دانسته است «۱»، اگر وی - همانند گفته زرکلی - شجاع می بود، خانواده خویش را رها نمی کرد و به منظور دور ساختن و رعب و وحشت، به قصر حکومت پناهنده نمی گشت.

(۲)

ه- شک در معاد

ابن سعد، به معاد ایمان نداشت و به آن مشکوک بود، آن گونه که در شعر خود گفته هنگامی که برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام انتخاب گردید، در آنجا می گوید:

يقولون: ان الله خالق جنهو نار و تعذيب و غل يدین «می گویند: خداوند بهشتی را آفریده است و آتشی، شکنجه ای و دست بند زدنی».

بنابراین، وی نه به حساب ایمان داشت و نه به بهشت و جهنم، آن طور که

(۱) زرکلی، الاعلام ۲۰۵/۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۳

هارون رشید گفته بود ...

سرشتهای ابن سعد می باشد که نشان می دهد وی انسانی مسخ شده و فرورفته در جنایت و گناه بوده است.

(۱)

انگیزه های انتخاب ابن سعد

فرزند مرجانه، به این سبب او را برای جنگ با امام حسین علیه السلام برگزید تا عامه مردم و جاهلان آنان را بفریبد و آنها را به جنگ ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرستد؛ زیرا وی فرزند فاتح عراق و فرزند یکی از شش نفری بود که از سوی عمر بن خطاب برای منصب خلافت اسلامی، نامزد شده بودند و اینکه وی از قریش و از کسانی بوده که با امام، قرابتی داشته و علاوه بر آن، ابن زیاد با گرایشهای فکری وی آشنا شده و نقاط ضعف او را شناخته و دانسته بود که جز او، هیچ کس به این جنایت عظیم، دست نخواهد زد.

(۲)

سرگردانی ابن سعد

ابن زیاد، فرمان حکومت ری (۱) و حدود «دستبی» و «دیلیم» (۲) را به نام «ابن سعد» نوشته بود.

سپس از او خواست تا به جنگ حضرت حسین علیه السلام برود، ابن سعد عذر

(۱) «ری ری شهری معروف و از شهرهای بزرگ است با خوبیهها و میوه های فراوان که در ایران واقع است. «اصطخری» گفته است: پس از بغداد، شهری آبادتر از آن وجود ندارد.

و اصمعی گفته است: آنجا عروس دنیاست و مردم برای تجارت به سوی آن می روند. این مطلب در معجم البلدان ۳/ ۱۸۶-۱۱۷ آمده است.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۴

خواست، ولی ابن زیاد وی را تهدید نمود که حکومت ری را از او پس می گیرد. ابن سعد، یک شب از او مهلت خواست تا در مورد آن بیندیشد، او به وی مهلت داد.

(۱) ابن سعد، به خانه خود رفت و شب را بیدار ماند و در آن کار می اندیشید

که آیا به جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله اقدام کند که در قتل او، عذاب همیشگی و رسوایی جاویدان خواهد یافت و یا اینکه از این امر عذر بخواند، در آن صورت، حکومت ری را از دست می دهد که برای وی زندگی سرشار از مال و منال فراهم می آورد؟ خانواده اش صدای او را شنیدند که می گفت:

ا ترک ملک الری و الری بغیتی ام ارجع مأثوما بقتل حسین «۱»

و فی قتله النار الی لیس دونها حجاب و ملک الری قره عینی «آیا حکومت ری را از دست بدهم در حالی که ری خواسته من است، یا اینکه با کشتن حسین، گناهکار بازگردم».

«در کشتن او آتشی است که در برابر آن مانعی نباشد و از آن طرف، حکومت ری، نور چشم من است».

(۲)

بازدارندگان ابن سعد

مورخان می گویند: جمعی از دلسوزان ابن سعد، به سوی وی شتافتند و به او پیشنهاد کردند که از جنگ، دوری گزیند، از جمله کسانی که به وی پیشنهاد

(۱) مرآه الجنان ۱/ ۱۳۲. یافعی می گوید: اگر گفته بود:

ا ترک ملک الری بل هو بغیتی و ان عدت مأثوما بقتل حسین «آیا حکومت ری را از دست بدهم بلکه آن خواسته من است هر چند که با کشتن حسین، گناهکار بازگردم»، این نحوه سرودن، مقصود را بهتر نمایان می ساخت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۵

کرده بودند، خواهرزاده اش، «حمزه بن مغیره بن شعبه» می باشد، او به وی گفت: ای دایی! اگر به سوی حسین حرکت کنی نزد پروردگارت گناهکار خواهی بود و رحم خود را قطع نموده باشی. به خدا! اگر از دنیا و اموالت خارج شوی برای تو بهتر از این خواهد بود که

با خداوند روبه رو شوی در حالی که خون حسین را بر گردن داشته باشی «۱».

(۱) عده دیگری نیز او را نصیحت کرده به وی گفتند: از خدا پروا کن و دست به این کار نزن «۲». وی کوشید تا از جنگ برکنار بماند ولی طاق از دست دادن حکومت ری را نداشت؛ زیرا دهنش برای آن، آب افتاده و نفسش در برابر امیالش ناتوان گشته بود، و همین که صبح فرا رسید، تصمیم به جنگ با فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته نزد فرزند مرجانه شتافت تا او را از قبول خود آگاه کند! ابن زیاد از اینکه ابن سعد رضایت داده بود، شادمان گشت، زیرا در وجود وی چیزی یافته بود که اگر مردم او را بر جنگ با فرزند رسول خدا مورد نکوهش قرار می دادند، یاوه هایش را بالا می برد و اگر غیر از ابن سعد، کسی دیگر پیشنهادش را می پذیرفت، تا بدین حد، شادمان نمی شد.

(۲) ابن سعد، به همراه سپاهش که بالغ بر چهار هزار نفر بود، حرکت کرد، در حالی که مقصد خود را می شناخت و می دانست که برای جنگ با ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله- که بهترین انسانهای روی زمین بودند- خارج شده است.

ابن سعد، به کربلا رسید و به سپاهی که در آنجا به فرماندهی حر بن یزید ریاحی مستقر شده بود، پیوست.

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۵-۳۸۶.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۶

(۱)

سان و رژه نامی

فرزند مرجانه از همه واحدهای را که برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام فرستاده بود، سان دید تا قدرت آنها و میزان آمادگی ایشان برای شرکت در

نبرد را بررسی کند.

«طرماح» می گوید: یک روز پیش از خارج شدنم از کوفه، در خارج شهر، جمعی از مردم را دیدم که چشمانم جمعیتی بیشتر از آن را بر روی زمین ندیده بود. در مورد آنان پرسیدم، گفته شد آنان جمع شده اند تا مورد بررسی قرار گیرند و سپس برای جنگ با حسین اعزام شوند «۱».

ابن زیاد، همه قدرت نظامی اش را به جنگ فرستاده بود؛ زیرا از پیشامدها و دگرگونی اوضاع بیمناک بود.

(۲)

سخنان فرزند مرجانه

ابن زیاد ستمگر، دستور داد تا مردم در صحن مسجد اعظم فراهم آیند.

آنان نیز از ترس و بیم آن طاغوت، همچون گوسفندان به شتاب آمدند به طوری که مسجد از آنان پر شده بود. وی میان آنها به سخن ایستاد و گفت: «ای مردم! شما خاندان ابو سفیان را آزمودید و آنها را آن گونه که دوست داشتید، یافتید. این امیر مؤمنان یزید است که شما او را به سیرت نیکو و روش پسندیده شناخته اید؛ نسبت به رعیت نیکوکار است و پاداش را به حق می دهد و در روزگار وی، راهها امن گردیده همچنانکه پدرش معاویه در روزگار خود بود، این پسرش یزید،

(۱) طبری، تاریخ ۵/۴۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۷

بندگان را گرامی می دارد و آنان را با ثروتها، بی نیاز می سازد و اینک صد در صد به ارزاق شما افزوده و مرا دستور داده است تا آنها را برای شما فراهم کنم و شما را برای جنگ با دشمنش حسین، اعزام نمایم، پس از او بشنوید و او را اطاعت کنید «۱».

(۱) وی با آنان به زبانی سخن گفت که در برابرش خاضع می شدند؛ زیرا به آنها وعده ثروت داد و

ایشان را برای ارتکاب زشت ترین جنایت در تاریخ انسانیت، فرستاد.

وی، حصین بن نمیر تمیمی، حجار بن ابجر و شمر بن ذی الجوشن را دستور داد تا برای جنگ با امام خارج شوند، پس از آنکه فرماندهی یکی از یگانهای نظامی را به هر کدام از آنان سپرد، آنان به سوی کربلا حرکت کردند تا ابن سعد را یاری دهند.

(۲)

سمره به جنگ با امام تشویق می نمود

«سمره بن جندب» آن صحابی دروغگو، نقش مهمی را در تشویق مردم به جنگ با فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ایفا نمود؛ زیرا وی فرمانده پلیس عبید الله بن زیاد بود و مردم را به جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی انگیزت (۲).

(۳)

شبت بن ربیع خود را به مریضی زد

«شبت بن ربیع منافق» خارج شدن برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام را

(۱) الفتوح ۵/ ۱۵۷.

(۲) شرح نهج البلاغه ۴/ ۷۸-۷۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۸

دوست نمی داشت، لذا به طور ساختگی خود را به مریضی زد، ولی این امر بر ابن زیاد پنهان نبود، به وی پیغام داد که فرستاده ام مرا از تمارض تو باخبر ساخته است، من می ترسم که تو از کسانی باشی که هرگاه با مؤمنان روبه رو شوند، می گویند ایمان آوردیم و وقتی که با شیطانهای خود خلوت می کنند، می گویند ما همراه شما هستیم و (مسلمانان را) استهزا می نمایم، پس اگر در طاعت ما باشی به سرعت به سوی ما بشتاب. شبت، شب هنگام نزد وی رفت تا به صورتش - که اثری از بیماری بر آن نبود- ننگرد، وی به درخواست ابن زیاد پاسخ مثبت داد که برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام خارج شود و فرماندهی بعضی از لشکرها را بر عهده گیرد.

(۱)

ابن زیاد، دستورهای مؤکدی برای وادار نمودن مردم کوفه به جنگ و مجبور ساختن آنان برای وارد شدن به نبرد با امام، صادر کرد. وی، پیش از آنکه در نخيله اردو بزند، فرمانی را صادر کرد که در آن آمده بود: «هیچ کس از سرشناسان، بزرگان، بازرگانان و ساکنان باقی نماند مگر اینکه خارج شود و همراه من به اردوگاه بیوندند، هر کس را پس از امروز، بیایم که از اردوگاه ما تخلف نموده باشد، هیچ عهد و حمایتی برای وی نخواهد بود» (۱).

(۲) وی دستور داد تا این مطلب میان مردم پخش شود و به «کثیر بن شهاب حارثی»، «محمد بن اشعث»، «قعقاع بن سويد

بن عبد الرحمن منقری» و «اسماء بن خارجه فزاری»، دستور داد تا در میان مردم حرکت کنند و آنها را به اطاعت

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۳۹

تشویق نمایند و از مخالفت بر حذر دارند و آنان را از عاقبت کار بترسانند. آنان نیز در کوفه به حرکت پرداختند و آنچه را دستور داده بود، پخش کردند، سپس در نخيله به وی پیوستند مگر «کثیر بن شهاب» که در کوفه باقی ماند تا مردم را از یاری رساندن به امام بازدارد و ترس و وحشت را در میان کسانی که به سوی جنگ نرفته بودند، منتشر سازد «۱»، مأموران پلیس، مردی از طایفه همدان را دستگیر نمودند که برای مطالبه ارث خود به کوفه آمده بود و او را نزد ابن زیاد بردند، او دستور قتل وی را صادر نمود که با مشاهده این امر، مردم به سوی جنگ شتافتند تا آنجا که در کوفه فرد بالغی باقی نماند که به سوی اردوگاه نخيله خارج نشده باشد «۲».

(۱) این سیاست، خواست ابن زیاد را در واداشتن مردم به جنگ با امام حسین علیه السلام محقق ساخت و این در حالی بود که وی بر اوضاع کاملاً مسلط بود و برای هیچ کس آزادی و اختیاری را باقی نگذاشته بود.

(۲)

نظارت شدید بر کوفه

ابن زیاد، نظارت بسیار شدیدی بر کوفه اعمال نمود تا مبادا از آنجا کسی برای یاری امام علیه السلام خارج شود. وی جاسوسان و خبرگزارانی را برگماشت و نوعی حکومت نظامی بسیار شدیدی را برقرار کرد و هرگاه کسی متهم به کاری بر ضد سیاست دولت می شد، دستگیر می گردید و بی درنگ و بی رحمانه

به سوی اعدام یا زندان روانه می شد.

(۳) «عبد الله بن یسار» مردم را به یاری امام تشویق می نمود و از کمک به خاندان اموی بازمی داشت. ابن زیاد مطلع شد و دستور داد تا او را دستگیر

(۱-۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴۰

نمایند. وی خود را مخفی ساخت و مأموران به جستجوی او پرداختند تا اینکه عبید الله بن حر او را دستگیر کرد و به سوی سیخه برد و به قتل رساند «۱»، او غیر از «عبید الله بن حر جعفی» می باشد.

ابن زیاد، در اطراف کوفه، دیدبانها و اسلحه خانه هایی ترتیب داد و «زجر بن قیس - جعفی» را بر نگهبانان گماشت و میان وی و سپاه ابن سعد، اسبان آماده ای را مهیا کرد و هر اتفاقی که پیش می آمد، در همان وقت به اطلاع وی می رسید «۲».

(۱)

فرار سپاهیان

اکثریت قاطع سپاهیان ابن زیاد از یگانهای نظامی خود گریختند و بسیاری از آنان از جنگ با سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روی گردان شده، پای به فرار نهادند.

«بلاذری» می گوید: فرمانده ای که با هزار نفر حرکت می کرد، وقتی که به کربلا می رسید، تنها سیصد یا چهارصد نفر و یا کمتر از آن همراه وی بودند، زیرا آنان بخاطر ناخرسندی از آن عمل، پای به فرار می گذاشتند «۳».

آنان بدون هیچ شکی، یقین داشتند که این جنگی گمراهانه است آنها با خدا و رسولش می جنگند، با کسی نبرد می کردند که به مودت و طاعتش مأمور بودند.

(۲)

ابن زیاد ستمگر در نخيله

به نخيله «۴» رفت و در آنجا اردو زد، در حالی که دسته های فراوانی از

(۴) «نخيله»: در نزدیکی منطقه «ذی الکفل» بود که امروز به «عباسیات» معروف است، این

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴۱

سپاه، به همراهش بودند. وی «عمرو بن حریش» را در کوفه جانشین خود ساخت. به وی خبر رسیده بود که مردم، یک یک، یا دو به دو و یا سه نفر با هم از راه فرات به سوی اردوگاه امام می شتابند. لذا دستور داد تا پل را تحت مراقبت و نگهبانی شدید قرار دهند و دیگر نگذاشت کسی از آنجا عبور کند «۱».

(۱)

اقدام برای کشتن ابن زیاد

قهرمان دلیر، «عمار بن ابی سلامه دالابی»، تلاش کرد تا ابن زیاد را در نخيله به هلاکت برساند، ولی به سبب محافظت شدید و نگهبانان فراوان، موفق به این کار نشد و هنگامی که در این مهم ناکام ماند، کوشید تا به حضرت حسین علیه السلام ملحق شود و سرانجام در خدمت آن حضرت به شهادت رسید «۲».

(۲)

تعداد سپاهیان اموی

مورخان در تعداد سپاهیان که برای جنگ با امام علیه السلام خارج شدند اختلاف دارند، در اینجا به بیان بعضی از آنچه ذکر کرده اند، می پردازیم:

۱- هشتاد هزار سوار. «۳»

۲- پنجاه هزار سوار. «۴»

مطلب را مقرر، در مقتل الحسین، ص ۱۹۹ بیان داشته است.

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان (خطی).

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۸.

(۳) بغیه النبلاء، جزء دوم، به نقل از مقتل ابو مخنف، ص ۸۰.

(۴) ابن ضراس، شرح شافیه ۱/ ۹۳ از کتابهای تصویری برداری شده کتابخانه امام حکیم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴۲

۳- سی و پنج هزار سوار. «۱»

۴- سی هزار نفر. «۲»

۵- بیست و دو هزار نفر. «۳»

۶- بیست هزار نفر. «۴»

۷- شانزده هزار سوار. «۵»

۸- دوازده هزار نفر. «۶»

۹- هشت هزار نفر. «۷»

۱۰- شش هزار نفر. «۸»

۱۱- چهار هزار نفر. «۹»

اینها بعضی از گفته هایی است که مورخان بیان کرده اند. اقوال دیگری نیز وجود دارند که خالی از مبالغه نمی باشند.

(۱)

تحقیق در این موضوع

در اینجا لازم است برای تحقیق در گفته های مختلف پیرامون تعداد سپاهیان که به سوی کربلا سرازیر شدند و در عملیات جنگی شرکت کردند،

(۱) مناقب، ابن شهر آشوب ۴/ ۹۸.

(۲) مطالب السئول ۲/ ۳۶ (بیست و دو هزار نقل کرده). عمده الطالب، ص ۱۹۲.

(۳) مرآه الجنان ۱/ ۱۳۲. شذرات الذهب ۱/ ۶۷. مطالب السئول، ج ۲/ ۳۶.

(٤) الصواعق المحرقة، ص ١٩٧. ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ١٩١. لهوف، ١٤٥.

(٥-٦) الدر النظيم في مناقب الائمة، ص ٥٥١.

(٧) مرآة الزمان في تواريخ الاعيان، ص ٩٢.

(٨) الصراط السوي في مناقب آل النبي، ص ٨٧.

(٩) البدايه و النهايه ٨ / ١٦٩.

زندگانی حضرت امام حسين عليه السلام، ج ٣، ص: ١٤٣

توقفي داشته باشيم تا از ميان آنها آنچه را که دلایلی بر

آن مساعدت کرده اند، برگزینیم ...

(۱) پیش از هر چیز، نگاهی گذرا داشته باشیم بر تعداد سپاهیان که در کوفه؛ یعنی بزرگترین پایگاه نظامی در آن وقت، وجود داشتند، تعداد سپاهیان در اواسط قرن اول، چهل هزار نفر بودند که هر سال، ده هزار نفر از آنان در جنگ شرکت می کردند «۱».

این تعداد، از زمانی که امام، کوفه را به پایتختی برگزید، افزایش یافت؛ زیرا مهاجرت به سوی آن فزونی گرفت و همراه آن حضرت هزار نفر برای شرکت در جنگ صفین خارج شدند که هشت هزار نفر از غلامانشان همراه آنان بودند «۲».

(۲) بعضی از اظهار نظرها نیز وجود دارد که برخی از شخصیتها بیان کرده اند و دلالت بر این دارند که آمار سپاه در آن هنگام، به صد هزار نفر بالغ می شد، زیرا «سلیمان بن صرد خزاعی» در مورد صلح بر امام حسن علیه السلام اعتراض نمود و به آن حضرت گفت: «شگفتی من از بیعت تو با معاویه پایان نمی یابد در حالی که یکصد هزار رزمنده از مردم عراق، همراه تو هستند».

(۳) در بعضی از نامه های مردم کوفه به امام حسین نیز آمده است. «ما صد هزار نفر، همراه تو هستیم». و به نظر من، این رقم، خالی از مبالغه نیست و تعداد، خیلی از آن کمتر بود ... اما ساکنان کوفه: آماری از آنان به دست نیاوردیم، ولی مؤکد آن است که آنان چندین برابر تعداد افراد سپاه بودند؛ زیرا بسیاری از صاحبان مشاغل، حرفه ها و بازرگانان، جزء سازمان نظامی نبودند ... و پس از

(۱) صلح الحسن، ص ۱۱۴.

(۲) الامامه و السیاسه ج ۱/ ۹۳ تعداد صد و نود هزار نفر ذکر

کرده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴۴

این بررسی کوتاه، در مورد تعداد سپاهیان و ساکنان کوفه، در برابر آن گفته ها، میان دو امر متوقف می شویم:

(۱) اول: قبول و تصدیق نمودن هر چیزی که در مورد فراوانی سپاه گفته شده است؛ زیرا ابن زیاد، در کوفه، بسیج عمومی اعلام کرد و هیچ فرد بالغی باقی نمانده بود مگر اینکه برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام خارج شده بود و هر کس تخلف نموده بود، سرنوشتش اعدام و یا زندان بوده است تا آنجا که در کوفه، هیچ وسیله ای از وسایل نقلیه نمانده بود مگر اینکه آن را برای انتقال دادن مردم به سوی میدان جنگ به کار گرفته بودند و اگر گفته شود تعداد سپاهیان یکصد هزار نفر و یا بیشتر بوده در این امر هیچ گونه مبالغه ای وجود ندارد.

(۲) دوم: تشکیک در آن تعداد فراوان است؛ زیرا بیشتر سربازان، جنگ با امام را عظیم دانستند و در صحرا پای به فرار نهادند، علاوه بر اینکه گروه بزرگی از افراد سپاه در اردوگاه نخيله همراه ابن زیاد بودند، بنابراین، سپاهی که به سوی کربلا برای جنگ با امام سرازیر شد به آن تعداد زیادی نبود که بعضی از مورخان آن را معتقد بوده اند.

گمان غالب این است که روایتی از امام صادق علیه السلام رسیده است که سی هزار نفر برای جنگ با امام پیش آمدند، نزدیکترین گفته به شمار سپاهیان می باشد؛ زیرا این شمار و بیش از آن در جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت نمودند.

(۳)

فرماندهان نظامی

مورخان، نامهای بعضی از فرماندهان لشکر را که در فاجعه کربلا شرکت نمودند برای

ما بیان داشته اند، آنها عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴۵

- ۱- «حر بن یزید ریاحی» که فرمانده هزار سوار بوده که حضرت حسین علیه السلام را در کربلا محاصره نمود.
 - ۲- «عمر بن سعد» که ابن زیاد، فرماندهی کل همه نیروهای مسلحش را بدو سپرد، او فرمانده چهار هزار نفر بود.
 - ۳- «شبت بن ربعی» را فرمانده هزار سوار قرار داد. «۱»
 - ۴- «مضایر بن رهنه مازنی» فرمانده سه هزار نفر. «۲»
 - ۵- «نصر بن حرشه»، فرمانده دو هزار نفر. «۳»
 - ۶- «کعب بن طلحه» فرمانده سه هزار نفر. «۴»
 - ۷- «حجار بن ابجر» فرمانده هزار نفر. «۵»
 - ۸- «حصین بن نمیر» فرمانده چهار هزار نفر. «۶»
 - ۹- «شمر بن ذی الجوشن» فرمانده چهار هزار نفر. «۷»
 - ۱۰- «یزید بن رکاب» فرمانده دو هزار نفر. «۸»
 - ۱۱- «یزید بن حرث بن رویم» فرمانده هزار نفر. «۹»
- (۱) اینان، بعضی از فرماندهان لشکر هستند که بیست و پنج هزار «۱۰» رزمنده در

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

(۲-۳) مناقب ۴/ ۹۸. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۱۴۵ فرماندهان نظامی ص: ۱۴۴

(۴) مقرر، مقتل حسین، ص ۲۰۰.

(۵) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

(۶) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

(۷) مناقب، ابن شهر آشوب ۹۸ / ۴.

(۸) مناقب، ابن شهر آشوب ۹۸ / ۴.

(۹) انساب الاشراف ۳ / ۳۸۷.

(۱۰) با محاسبه افراد یاد شده، رقم ۲۶ هزار صحیح است (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴۶

زیر پرچمهایشان فراهم آمدند.

«ابن جوزی» می گوید: عبد الله بن زهره بن سلیم ازدی، فرمانده ربع کوفه، قیس بن اشعث، فرمانده ربع ربیع و کنده، عبد الله بن سبره جعفی، فرمانده ربع مذحج و بنی اسد و حر بن یزید ریاحی، فرمانده ربع ربیع و همدان بودند. «۱»

(۱)

جنگ افزارها

اشاره

لشکر ابن

زیاد، به همه جنگ افزارهای معمول در آن روزگار، مسلح گردید به طوری که آمادگی برای جنگ با امام، آمادگی هولناکی بود که مورخان اهمیت آن را برای ما بیان کرده و گفته اند: آهنگران و سازندگان جنگ افزار در کوفه، شب و روز برای تیز کردن تیرها و صیقل دادن شمشیرها، در مدتی بیش از ده روز، مشغول کار بودند... ابن زیاد، نیروی نظامی بسیار مسلحی را برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام فرستاد که آن نیرو می توانست سرزمینی از سرزمینها را فتح نماید.

(۲)

۱- تیراندازان

«تیراندازان» کسانی بودند که تیرها و پیکانها را راست می کردند، آنان نقش عمده ای را در جنگ بر عهده داشتند و نخستین کسانی بودند که باب جنگ با امام را گشودند و تیرهایشان را به سوی اردوگاه آن حضرت، نشانه گرفتند به طوری که کسی از همراهان امام باقی نماند مگر اینکه تیری به وی اصابت نموده بود تا آنجا که بعضی از زنان نیز مورد اصابت واقع شدند و وحشت زده و پریشان

(۱) مرآه الزمان: ۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴۷

گشتند. بعضی از فرزندان خاندان نبوت نیز با آن تیرهای جفاکار، کشته شدند؛ مانند «عبد الله بن مسلم» «عبد الله بن حسن» و «عبد الله (یا علی اصغر)» طفل شیرخواره حضرت و دیگران.

(۱)

۲- پیادگان

آنان دسته هایی از سپاه بودند که سنگ پرانی می کردند و سلاح آنان فلاخن بود.

(۲)

۳- زره پوشانندگان

آنان کسانی بودند که بر سربازان، وسایلی را می پوشاندند که ایشان را در جنگ محافظت نماید؛ همچنانکه بر اسبان نیز ابزارهایی می نهادند که آنها را از تیر و پیکان حفظ نماید.

(۳)

تعداد یاران حضرت حسین علیه السلام

یاران امام حسین علیه السلام گروهی اندک بودند که مورخان در بیان تعداد آنان، با هم اختلاف دارند. بعضی از گفته ها بدین شرح می باشد:

(۴) ۱- «مسعودی» معتقد بوده که آنان پانصد سوار و حدود یکصد نفر پیاده بودند، تنها مسعودی این گفته را دارد و جز او کسی چنین مطلبی را نگفته است. «۱»

(۵) ۲- «عمار دهنی» از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آنان چهل و پنج سوار

(۱) مروج الذهب ۳/ ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴۸

و یکصد نفر پیاده بودند. «۱» (۱)

۳- «ابن شهر آشوب» ذکر نموده که آنان هشتاد و دو مرد بوده که سی و دو نفر آنان سواره بودند. «۲»

(۲) ۴- «سعد بن عبد» گفته است: من به آنان می نگریستم، آنان نزدیک به یکصد مرد بودند که از نسل علی، پنج یا هفت نفر، از بنی هاشم، ده نفر، مردی از کنانه و مرد دیگری از سلیم. «۳»

(۳) ۵- «ابن کثیر و فاخوری» نوشته اند که آنان سی و دو سوار و چهل پیاده بودند. «۴»

(۴) به عقیده ما آنان به همراه فرزندان خاندان نبوت، هشتاد مرد بودند، این امر بدین گونه تأیید می شود: تعداد سرهایی که از تن جدا شده و نزد فرزند مرجانه و یزید بن معاویه فرستاده شد ۷۹ سر بوده اند، نه بیشتر.

به هر حال، این قهرمانان با وجود اندک بودنشان، در برابر آن سپاه، قرار گرفتند و سنگین ترین تلفات را بر آن وارد نمودند و

با موضعگیریهای قهرمانانه خود، شرافت عقیده و والایی ایمان را نمایانگر ساختند.

(۵)

فرستاده ابن سعد در برابر امام علیه السلام

ابن سعد، جنگ با امام را دوست نمی داشت و می خواست از آن رهایی

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۱۹۷. تهذیب الکمال ۶ / ۴۲۷. الحدائق الوردیه ۱ / ۱۱۹. الصراط السوی، ص ۸۶.

(۲) مناقب ۴ / ۹۸.

(۳) تذهیب التهذیب ۱ / ۱۵۶.

(۴) البدایه و النهایه ۸ / ۱۸۷. فاخوری، تحفه الانام فی مختصر تاریخ الاسلام، ص ۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۴۹

یابد لذا «عززه بن قیس» را فراخواند تا با امام روبه رو شود و علت آمدن آن حضرت را جویا گردد، ولی عززه از این کار خودداری نمود؛ زیرا وی از کسانی بود که با امام برای آمدن به کوفه مکاتبه کرده بود.

(۱) ابن سعد، «کثیر بن عبد الله شعبی» را برای دیدار با امام مأمور کرد، او شخصی بی باک و گستاخ بود. وی گفت: «من برای او آماده هستم و اگر بخواهی ناگهان بر او یورش برم، این کار را انجام می دهم».

ابن سعد به این کار راضی نشد، بلکه از او خواست تا نزد حضرت برود و از او بپرسد که چه چیزی او را به اینجا آورده است؟

(۲) کثیر به سوی امام تاخت و هنگامی که «ابو تمامه صائدی» او را دید، نسبت به وی مشکوک گشت و از او خواست تا شمشیر خود را کنار بگذارد و سپس با امام روبه رو شود، ولی او نپذیرفت و اجازه ورود نیافت و خشمگین بازگشت «۱» و ابن سعد را از این امر باخبر ساخت. وی از «قره بن قیس حنظلی» خواست که با امام دیدار کند، او پذیرفت و هنگامی که پیش آمد، امام به یارانش فرمود:

«آیا او را می شناسید؟».

(۳) «حبيب بن مظاهر» پاسخ داد: آری، وی از بنی تمیم است، من او را به نیک اندیشی می شناختم و گمان نمی کردم که در چنین جایگاهی حضور یابد!! قره، به سوی امام پیش آمد و بر آن حضرت سلام کرد و از امام پرسید چه چیزی او را به آنجا آورده است؟

(۴) حضرت فرمود: «من به اینجا وارد نشدم مگر هنگامی که مردم سرزمینتان برایم نوشتند که با من بیعت کنند و مرا فرو نگذارند و یاریم نمایند، پس اگر مرا نخواهند، از نزد آنها به آنجا که بودم می روم».

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵۰

(۱) «حبيب» روی به وی کرد و او را اندرز داد و گفت: «ای قره! من تو را در مورد اهل بیت نیک اندیش می شناختم، چه چیزی تو را دگرگون ساخت؟ پس، نزد ما بمان و این مرد را یاری کن».

قره گفت: حق را گفتم ولی من به سوی رفیقم باز می گردم و جواب پیامش را می رسانم و در این مورد می اندیشم.

قره، به سوی ابن سعد بازگشت و پاسخ امام را بر او عرضه نمود «۱».

ابن سعد، از این امر شادمان گشت و اندیشید که رسیدن به یک راه حل مسالمت آمیز که او را از وارد شدن به نبردی که بر گردنش بند گناه و معصیت می نهد، رها می سازد، امری ممکن است.

(۲)

ابن سعد در برابر امام علیه السلام

ابن سعد، می خواست از این امر مطمئن شود، پس از امام خواست تا با وی دیدار نماید، امام این مطلب را پذیرا شد و هنگامی که نزد آن حضرت حاضر شد، از امام پرسید: چه چیزی تو را آورده است؟

- مردم کوفه.

- مگر نمی دانی

که آنان با شما چه کرده اند؟

- هر کس با ما- که در راه خدا قرار داریم- نیرنگ روا دارد، ما برای خدا نیرنگش را خورده ایم.

- اینک گرفتار شده ای، چه می اندیشی؟

- باز می گردم و در مکه یا مدینه اقامت می گزینم و یا در بعضی از مرزها

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۶، الفتوح ۵/ ۱۵۵-۱۵۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵۱

سکونت می نمایم.

ابن سعد از موضعگیری امام خوش حال شد و در آن نشانه ای از استقرار صلح و دوری گزیدن از جنگ را ملاحظه نمود. «۱»

(۱)

نامه ابن سعد به ابن زیاد

ابن سعد، فوراً نامه ای به امیرش، فرزند مرجانه نوشت که در آن آمده بود:

«اما بعد: خداوند آتش را خاموش و سخن را یکجا فراهم آورد و امر امت را صلاح بخشید. این حسین است که به من قول داده است به جایی که از آن آمده باز گردد و یا به سوی نقطه ای از نقاط مرزی برود و فردی از مسلمین باشد که برای او باشد آنچه برای آنان است و بر او باشد آنچه بر آنان خواهد بود و یا اینکه نزد امیر مؤمنان یزید، برود و دست در دستش گذارد! و نظرش را در آنچه میانشان باشد خواهد دید، در این ایده رضایت تو و صلاح امت خواهد بود.»

(۲)

افترای ابن سعد

بدون شک، ابن سعد در این نامه بر حضرت امام حسین علیه السلام افترا نمود؛ زیرا بیشتر مطالب آن، چیزهایی است که امام علیه السلام به آنها لب نگشوده بود. «عقبه بن سلمان» که از مدینه تا مکه و سپس تا عراق همراه امام بود و تا هنگام کشته شدن آن حضرت، ملازم وی مانده بود، از ساختگی بودن آن نامه سخن به میان آورد و گفت:

«حسین را از مدینه تا مکه و از آنجا تا عراق، همراهی نمودم و تا وقتی که

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵۲

کشته شد، از او جدا نشدم و همه سخنش را شنیدم ولی از او نشنیدم آنچه را مردم در مورد آن سخن می گویند که دستش را در دست یزید بگذارد و نه اینکه به مرزی از مرزها برود، نه در مدینه، نه در مکه، نه در عراق و نه

در لشکرش تا هنگامی که کشته شد، آری، شنیدم او را که می گفت: مرا بگذارید که به این زمین پهناور بروم تا بینم مردم چه خواهند کرد» (۱).

(۱) «شیخ محمد خضری» نیز درستی این نامه را رد کرده و گفته است: «صحیح نیست که بر آنها پیشنهاد کرد که دستش را در دست یزید بگذارند، بلکه به آنها پیشنهاد نمود که بگذارند او را تا به جایی که از آن خارج شده بود، باز گردد» (۲).

ابن سعد، این نامه را ساخت تا از گناه نبرد، رهایی یابد و از کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در امان باشد و اگر امام، چنین چیزی را می گفت، سپاه ابن زیاد پراکنده می گشت و همه چیز به پایان می رسید.... امام از همان آغاز کار، خاضع شدن در برابر گروه جنایتکاران را نپذیرفت و در برابر طوفانها پایداری نمود و در همه موضعگیریهای جاویدانش، بزرگ منشی و عزت نفس و صلابت اراده اش را نمایان ساخت.

(۲)

شمر، تلاش در راه صلح را به تباهی می کشاند

هنگامی که نامه ابن سعد به فرزند مرجانه رسید، نظرش را پسندید و آن را راه حلی برای مشکل و وسیله ای برای اتحاد کلمه دانست، او را از جنگ، برکنار داشته بود، پس با شگفتی چنین بر زبان آورد: «این نامه یک اندرزگوی دلسوزی است».

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۲۰.

(۲) تاریخ الامه الاسلامیه: ۱/ ۵۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵۳

(۱) «شمر بن ذی الجوشن» که در کنار وی بود به تنگ آمد؛ زیرا آن پلید به پستی نسبتش و کینه بر صاحبان نسبهای اصیل معروف بود و نسبت به ابن سعد به خاطر فرماندهی اش بر سپاه، حسادت می ورزید، لذا

برای شعله ور ساختن آتش جنگ، به حرکت آمد و به فرزند مرجانه گفت:

«آیا این را از او می پذیری؟ پس از آنکه در سرزمین تو فرود آمده، به خدا! اگر از سرزمین تو دور شود و دستش را در دست تو نگذارد، به قدرت از تو شایسته تر باشد و تو به ضعف و سستی شایسته تر خواهی بود.»

(۲) این کلمات، اوضاع را انفجار آمیز ساخت و هر آرزویی در مورد صلح و سازش را بر باد داد؛ زیرا ابن زیاد به امر مهمی پی برد که بر او پنهان مانده بود و آن این که اگر امام از دست وی رهایی می یافت و با یزید بیعت نمی کرد و به منطقه ای از مناطق می رسید، وضع روشن می شد و امت به حمایت از امام در برابر آن گروه جنایتکار برمی خاست و آنگاه، طاغوت به ضعف و سستی اولی و حضرت حسین علیه السلام به قدرت و قوت شایسته تر می بود؛ زیرا وی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریحانه آن حضرت بود، این نکات حساس از فرزند مرجانه دور مانده بود، او در سخنان شمر، اخلاص و دلسوزی را دیده بود.

(۳) هنگامی که شمر دید بر اوضاع مسلط شده و تلاش ابن سعد را تباه کرده است، برای تضعیف موقعیت وی نزد ابن زیاد اقدام کرد تا شاید از این راه وسیله ای برای دور کردن وی از منصبش بیابد و خود در جای وی قرار گیرد، پس به وی گفت: «به خدا! به من خبر رسیده است که حسین و ابن سعد، میان دو لشکر می نشینند و بیشتر مدت شب را به گفتگو می پردازند» (۱).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵۴

(۱) و معنای این امر آن بود که شمر برای خود دستگاه اطلاعاتی خاصی بر ضد ابن سعد گماشته بود تا شاید وی در انجام مأموریتش کوتاهی کند و او آن را به نظام حاکم برساند تا ابن سعد را از منصبش عزل کنند و خود فرماندهی سپاه را بر عهده بگیرد.

(۲)

ابن زیاد راه حلهای مسالمت آمیز را رد می کند

فرزند مرجانه، همه راه حلهای مسالمت آمیزی را که ابن سعد نوشته بود، رد کرد و همه روزنه های صلح و سازش را مسدود نمود و به وی نوشت: «اما بعد:

من تو را برای حسین نفرستادم تا از او حمایت کنی و نه برای اینکه به وی مهلت دهی و یا وعده سلامت به او بدهی و نه برای اینکه شفیع وی نزد من باشی. بین اگر حسین و یارانش به فرمان من گردن نهادهند، آنان را به سلامت نزد من بفرست و اگر خودداری نمودند به سوی آنان حرکت کن تا اینکه آنان را بکشی و آنان را تکه تکه نمایی که مستحق آن می باشی. پس هرگاه حسین را کشتی، اسبان را بر سینه و پشت او حرکت ده، هر چند نمی بینم این عمل پس از مرگ، زیانی برساند، ولی به خاطر سخنی است که گفته ام: اگر او را کشتم با وی چنین خواهم کرد، پس اگر تو فرمان ما را درباره او اجرا نمودی، تو را پاداش کسی را می دهیم که فرمان برده و اطاعت نموده باشد و اگر خودداری نمودی از کار ما و سپاهیان دور شو و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن بسپار که ما او را به این کار فرمان داده ایم» (۱).

(۱)

ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۵، نزدیک به آن در انساب الاشراف ۳/ ۳۹۰-۳۹۱ آمده است.

و در تهذیب الکمال ۶/ ۴۲۸ آمده است: ابن زیاد به ابن سعد نوشت: «نه، و نه کرامتی او را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵۵

(۱) این نامه بسیار شدید اللحن و بی رحمانه، مفادش چنین بوده است:

۱- اختیارات ابن سعد را به عملیات جنگ و کارزار محدود نمود و هیچ گونه اختیاری برای اجرای صلح یا گفتگوی با امام به وی اعطا ننمود.

۲- در این نامه، اشاره شده است که اگر امام، صلح را بپذیرد باید تضرع کنان فرمان فرزند مرجانه را گردن نهاد تا در مورد وی تصمیم بگیرد؛ اگر خواست او را عفو کند و یا به قتل برساند و می خواست تا امام نزد وی همچون اسیر یا گناهکار حضور یابد و از او طلب رحمت کند.

۳- اگر امام گردن نهادن به حکم وی را نپذیرد، ابن سعد باید فوراً به کشتن وی اقدام کند و او را تکه تکه نماید.

۴- ابن زیاد، عمر را در صورتی که در اجرای دستور، تردید کرد، به عزل از منصبش تهدید نمود و در این صورت باید همه امور لشکر را به «شمر بن ذی الجوشن» بسپارد تا آنچه را به او فرمان داده شده بود، اجرا نماید.

(۲) مورخان می گویند: ابن زیاد چنین آغاز به گفتن نمود: «اینک که چنگالهای ما به او رسیده، امید به نجات پیدا می کند، اینک هنگام فرار نیست».

شمر، شادمان و خوش حال به سرعت حرکت کرد و پیوسته مرکب می راند تا به ابن سعد برسد، شاید فرزند سعد از فرمان فرزند مرجانه سرباز زند تا خود، فرمانده سپاه گردد.

شمر، به کربلا رسید در حالی که ابن سعد در فرات مشغول آب تنی کردن بود، فردی به سوی شتافت و به او گفت: «جویره بن بدر تمیمی را نزد تو فرستاده و او را فرمان داده است که اگر تو جنگ نکنی، گردنت را بزند».

باشد تا اینکه دستش را در دست من بگذارد»، پس حسین گفت: «این امر، هرگز نخواهد بود».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵۶

(۱) ابن سعد به سوی لباسهای خود رفت و آنها را پوشید «۱» و روی به شمر بن ذی الجوشن کرد و دانست که این نیرنگ اوست، پس به او گفت: «وای بر تو! خداوند خانه ات را نزدیک نسازد، خداوند آنچه را آورده ای زشت شمارد، من گمان می کنم که تو او را نهی نمودی و بر ما تباه ساختی کاری را که امیدوار بودیم به نیکی انجام شود ... به خدا! حسین، تسلیم نمی شود؛ زیرا جان پدرش در کالبد اوست».

(۲) شمر به وی پاسخ داد: «به من بگو چه خواهی کرد، آیا فرمان امیرت را اجرا می کنی؟ در غیر این صورت، سپاه را به من بسپار ...».

ابن سعد، تسلیم هوا و طمع کاریهایش شد و پذیرفت که همچنان فرمانده سپاهی ستمکار باقی بماند، پس به وی گفت: «نه، تو را کرامتی نباشد، من این امر را بر عهده می گیرم» «۲».

شمر، همچنان مراقب ابن سعد بود تا شاید در انجام فرمانهای اربابش، فرزند مرجانه، کوتاهی نماید تا خود فرماندهی سپاه را عهده دار شود. ابن سعد، پاسخ ابن زیاد را برای امام فرستاد و آن حضرت علیه السلام فرمود: «نه، به خدا! دستم را در دست فرزند مرجانه نمی گذارم» «۳».

(۳)

امام علیه السلام با ابن سعد

امام، از

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۱۴/۵.

(۲) انساب الاشراف ۳/۳۹۱.

(۳) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵۷

پذیرفت و شب هنگام با حضرت دیدار نموده جلسه ای محرمانه تشکیل داد که جز حضرت عباس و حضرت علی اکبر از جانب حضرت حسین علیه السلام، کسی دیگر در آن حضور نداشت. همراه ابن سعد نیز حفص و غلام ابن سعد، در جلسه حاضر شدند. امام به وی فرمود: «ای فرزند سعد! آیا با من می جنگی؟ آیا از خداوند نمی ترسی که بازگشت تو به سوی اوست، من فرزند کسی هستم که تو می شناسی، آیا با من همراه نمی شوی، و اینان را رها نمی سازی که این به خداوند تعالی نزدیکتر باشد».

(۱) ابن سعد، عذرهای پوچی آورد و گفت: می ترسم خانه ام ویران شود.

- «من آن را بار می سازم».

- می ترسم باغم را از من بگیرند.

- «من بهتر از آن را در حجاز به تو می دهم».

- من در کوفه، خانواده ای دارم، می ترسم که ابن زیاد آنان را به قتل برساند.

(۲) امام هیچ گونه پاسخ مثبتی از او دریافت نکرد، بلکه از او، اصرار بر ستم و تعدی را دید، پس او را نفرین کرد و فرمود: «تو را چه باشد، خداوند تو را به زودی در بستر سرد از تن جدا کند و در روز قیامت تو را نبخشد، به خدا! من امیدوارم که تو از گندم عراق جز اندکی نخوری».

ابن سعد از آنجا دور شد، در حالی که با تمسخر به امام می گفت: «جو، برایم کافی باشد» (۱).

(۱)

امان نامه شمر برای برادران حضرت عباس

پلید پیسی گرفته، «شمر بن ذی الجوشن» گمان کرد که برادران حضرت حسین علیه السلام را به دوری گزیدن از یاری برادرشان قانع می کند، پس از عبید الله بن زیاد برای آنان امان نامه ای گرفت و به سرعت پیش آمد تا در برابر آنان ایستاد و فریاد زد: «کجایند فرزندان خواهرمان، عباس و برادرانش؟».

آن جوانمردان همچون شیران به سویس شتافتند و به او گفتند: «چه می خواهی ای فرزند ذی الجوشن؟!».

- برای شما امان نامه ای دارم.

(۲) آنان خشمگینانه بر او فریاد کشیدند و گفتند: «خداوند تو و امان نامه ات را لعنت کند! آیا ما را امان می دهی در حالی که فرزند دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله امانی ندارد؟!» (۱).

آن گناهکار، ناکام بازگشت، در حالی که گمان کرده بود برادران امام از نوع یاران مسخ شده او هستند و نمی دانست که آنان از افراد بی همتای دنیا بودند که کرامت انسانیت را شکل بخشیدند و برای انسان، افتخار و شکوه آفریدند.

(۳)

جلوگیری از مدد رسانی

ابن سعد، حضرت امام حسین علیه السلام را مورد محاصره قرار داد و از همه طرف او را احاطه نمود تا مبادا از خارج، مددی به وی برسد، او این کار را چنان شدید انجام داد که غیر ممکن بود کسی به اردوگاه امام ملحق شود یا به آنان یاری برساند.

(۱) انساب الاشراف ۳ / ۳۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۵۹

(۱)

اشغال فرات

خطرناکترین کاری که ابن سعد انجام داد، اشغال نمودن «رود فرات» بود؛ زیرا دستورات مؤکدی از فرزند مرجانه دریافت

نمود که آب را از امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یارانش بازدارد تا قطره ای از آن ننوشند، آن گونه که درباره عثمان بن عفان عمل شده بود.

(۲) وی نیرویی نظامی متشکل از پانصد سوار و به قولی چهار هزار سوار را به فرماندهی «عمرو بن حجاج» فرستاد، آنها همه شریعه ها و نه‌های منشعب از رود فرات را اشغال کردند و راه رسیدن حضرت حسین علیه السلام و یارانش به آب را مسدود نمودند، گمان می‌کنم این اقدام سنگدلانه را به خاطر موارد ذیل اتخاذ کردند:

(۳) اول: برای اینکه به اردوگاه امام زیان برسانند تا هیچ گونه توانایی یا مقاومتی برای جنگ نداشته باشند و نیروهای عمر سعد دچار تلفات نشوند.

(۴) دوم: بستن راه در برابر هر کسی که می‌کوشید از راه آب به حضرت حسین علیه السلام ملحق شود.

(۵) سوم: زیاده روی در دل خوشی و انتقامجویی از خاندان نبوت در برابر آنچه مسلمین در یوم الدار هنگام محاصره عثمان، نسبت به وی انجام داده و آب را بر او بسته بودند، اما حضرت حسین علیه السلام به اتفاق مورخان، هنگام محاصره عثمان، آب را به

او رسانده بود ولی امویان این نیکوکاری را که امام نسبت به آنان روا داشته بود، فراموش نمودند.

(۶) چهارم: ابن زیاد امیدوار بود که با این اقدام، امام تسلیم شود و دستورهایش را گردن نهد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶۰

اینها بعضی از عواملی بودند که ابن مرجانه را واداشتند تا دستور دهد فرات اشغال شود و آب، بر حضرت حسین و یارانش ممنوع گردد.

(۱) مورخان می گویند: بستن آب بروی حضرت حسین، سه روز پیش از شهادت آن حضرت، صورت گرفت «۱»، از سخت ترین محنتهای شدیدی که امام از آنها رنج برد، مشاهده کودکان و بانوان رسالت بود که از درد کشنده تشنگی می نالیدند؛ کودکان فریاد می زدند: آب! آب! ...

کودکان، قادر به مقاومت در برابر تشنگی نبودند وقتی به فرات نگاه می کردند که سرشار از آب بود و در آن هنگام فریادهایشان بیشتر می شد. قلب امام به رحمت و دلسوزی نسبت به آن منظره هولناک، به درد می آمد، لبان کودکان پژمرده شده و بدنهایشان از رمق افتاده و شیر زنان شیرده خشک گردیده بود در حالی که آن ستمگران از آب بهره مند می شدند.

(۲) «انور جندی» می گوید:

و ذئاب الشرور تنعم بالماء و اهل النبی من غیر ماء

یا لظلم الأقدار یظماً قلب اللیث و اللیث موثق الاعضاء

و صغار الحسین یبکون فی الصحراء یا رب این غوث القضاء «گرگان شرور از آب بهره مند بودند در حالی که خاندان پیامبر بدون آب به سر می بردند».

«این چه ستمی است که سرنوشتها دارند، دل شیر تشنگی می کشد در حالی که شیر، اندامهایی استوار دارد».

«خردسالان حسین در صحرا می گریستند، ای پروردگار! مددسانی

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان ص ۸۹، و انساب الاشراف ۳/ ۳۸۹.

قضا و قدر کجا باشد».

(۱) همه آیینها و مذاهب، منع کردن آب از کودکان و زنان را اجازه نمی دهند، خصوصا شریعت اسلامی که همه مردم را در آب و چراگاه، شریک قرار داده و آب نوشیدن از نه‌های تملک گشته را جایز شمرده هر چند که صاحبان آنها اجازه نداده باشند. و نیز سر بریدن حیوان زبان بسته را اگر تشنه باشد، بسیار مکروه دانسته است، ولی سپاه امویان اعتنایی به این امر ننمود و هر آنچه شرایع و ادیان حرام دانسته اند، مباح شمرد.

(۲) آن جفاکاران عمل نیکوکارانه امام را در حق پیشقراولان سپاهشان نادیده گرفتند؛ آن گروهی که از هزار سوار به فرماندهی حر تشکیل می شد و برای دستگیری امام و محاصره وی در صحرا بودند و تشنگی بر آنها دست یافته بود و نزدیک به مرگ بودند، آن حضرت می توانست آنان را با تشنگی نابود کند، ولی مروّت و رحمت آن حضرت نپذیرفت که با آنان به سنگدلی عمل کند، پس به جوانانش دستور داد که به همراه وی به آنان آب بدهند، همه آنان را آب داد و حتی دستور داد تا اسبانشان را نیز آب بدهند با وجود آنکه آن حضرت در وسط آن صحرای سوزان، خود به آب احتیاج داشت، ولی آن نابکاران، این مساعدت حضرت را ارج ننهاندند و او را از آب، محروم ساختند و تمامی بانوان اهل بیت و نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله را که همراهش بودند، از آب محروم نمودند.

(۳)

سرشهای پست

اشاره

آن مسخ شدگان از اینکه بر آب فرات مستولی شده و ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را

از آن منع کرده بودند، افتخار و مباهات می کردند از آن جمله:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶۲

(۱)

۱- مهاجر بن اوس

«مهاجر بن اوس تمیمی» روی به حضرت نموده با صدای بلند گفت: «ای حسین! آیا آب را نمی بینی که همچون شکم مارها به نظر می آید، به خدا! آن را نخواهی چشید تا بمیری!».

امام به وی پاسخ داد: «امیدوارم که خداوند مرا به آن برساند و شما را از آن بازدارد» «۱».

(۲)

۲- عمرو بن حجاج

«عمرو بن حجاج» پیش آمده- او از جمله کسانی بود که برای حضرت حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه نامه نوشته بود- تا اینکه به اردوگاه حضرت نزدیک شد و با صدای بلند گفت: «ای حسین! این فرات است که سگها به آن دهن می زنند و خرها و خوکها از آن می نوشند، به خدا! جرعه ای از آن نخواهی چشید تا آب داغ جهنم را بچشی!» «۲».

(۳)

۳- عبد الله بن حصین

«عبد الله بن حصین ازدی» در حالی که همچون سگی شتابان به سوی امام می شتافت، پیش آمد و فریاد کشید: «ای حسین! آیا به آب نمی نگری که همچون جگر آسمان است، به خدا! از آن قطره ای نمی نوشی تا از تشنگی بمیری!».

(۱) انساب الاشراف ۳ / ۳۹۰.

(۲) همان ۳ / ۳۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶۳

امام دو دست خود را به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! او را تشنه بمیران و هرگز او را مبخشای» «۱».

آن فرومایگان از اینکه بر آب فرات دست یافته بودند، افتخار می کردند تا نزد اربابشان فرزند مرجانه، تقرّب جویند و او را

خرسند سازند و جایزه ها و بخششهایش را به دست آورند.

(۱)

اعتراض بر ابن سعد

اشاره

جمعی از یاران امام حسین علیه السلام و دیگران، بر ابن سعد اعتراض نمودند که آب را از ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بازداشته بود؛ زیرا این کار پست ترین شیوه در انتقامجویی بود، در حالی که کودکان حضرت حسین علیه السلام در برابر آنان، نزدیک به مرگ بودند و این در زمانی صورت می گرفت که هیچ گونه سببی برای این انتقامجویی وجود نداشته است جز فرومایگی و وحشیگری که در جان آن سپاهیان ریشه دوانیده بود. از جمله اعتراض کنندگان بر او عبارت بودند از:

(۲)

۱- یزید بن حصین

«یزید بن حصین» حرکت کرد و به ابن سعد گفت: «این فرات است که سگها از آن می نوشند در حالی که این حسین فرزند دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش تشنه می باشند و تو ادعا می کنی که خداوند و پیامبرش را می شناسی؟!». ابن سعد، روی پلیدش را به طرف زمین افکند و چیزی نگفت «۲».

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۹. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۶.

(۲) قرمانی، اخبار الدول، ص ۱۰۸. وسیله المال فی عدّ مناقب الآل، ص ۲۹۰. مطالب

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶۴

(۱)

۲- بریر بن خضیر

«بریر بن خضیر همدانی» به سوی ابن سعد رفت و با صدای بلند گفت:

«ای عمر! آیا خاندان نبوت را رها می کنی تا از تشنگی بمیرند در حالی که آنان را از فرات مانع شده ای که از آن بنوشند در این حال ادعا می کنی خداوند و پیامبرش را می شناسی؟».

ابن سعد جواب داد: ای بریر! به خدا قسم این را من می دانم که قاتل این جماعت، جهنمی خواهد بود لکن نظر تو این است که ملک ری را من رها کنم تا دیگری صاحب شود؟ نفس من هیچ گاه به این امر رضایت نمی دهد «۱».

(۲)

۳- حز

هنگامی که حز به اردوگاه امام پیوست و در حضور آن حضرت توبه کرد، به سوی سپاه ابن سعد حرکت نمود و صدای خود را بلند کرد و گفت: «ای مردم کوفه! مادران داغتان را ببیند و بر شما بگرید که او را فراخواندید و گرفتار ساختید و از هر سوی در محاصره اش قرار دادید، از اینکه به سوی زمین گسترده خدا برود، تا خود و اهل بیتش در امان باشد، بازداشتید، او اینک همچون اسیر در دست شما درآمده است، نه اختیار سودی را دارد و نه زانی، او و زنان و کودکان و یارانش را از آب جاری فرات شدید، در حالی که یهودیان، مسیحیان و زردشتیان از آن می نوشند و خوکها و سگهای منطقه در آن شناور می شوند اما

السئول، ص ۲ / ۳۶-۳۷.

(۱) الفتوح ۵ / ۱۷۱-۱۷۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶۵

آنان به سبب تشنگی از پای درآمده اند، پس از محمد چه بد رفتاری با ذریه اش داشته اید، خداوند شما را در روز تشنگی، سیراب ننماید «۱».

این اعتراض در آنان

اثری نداشت و آنها بر ستم و عناد خود اصرار ورزیدند و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از آب محروم ساختند تا آنجا که تشنگی آنان را از پای درآورد.

(۱)

یافتن یک چشمه آب

تشنگی، اهل بیت را آزرده و کودکان و زنان به فریاد آمدند و امام علیه السلام برخاست و تیشه ای برداشت و در اطراف چادر زنان، زمین را کند که چشمه آب گوارایی جاری شد و آنان از آن نوشیدند ولی اندکی بیش دوام نیاورد و آب آن تمام شد. جاسوسان، این مطلب را به ابن زیاد گزارش دادند و او سخت به خشم آمد و نامه ای برای ابن سعد فرستاد که در آن آمده بود:

«به من گزارش شده است که حسین چاههایی را حفر می کند و آب به دست می آورد و خود و یارانش می نوشند، پس بنگر هرگاه نامه ام به تو رسید، آنان را تا می توانی از کندن چاهها منع کن و به شدت بر آنها سختگیری نما...».

(۲) ابن سعد، نظارت شدیدی بر حفر چاه اعمال کرد و نیز تعداد بیشتری از نگهبانان و سربازان را در کنار رود فرات قرار داد تا مبادا کسی از آنان به رودخانه برسد و از آن، آب بنوشد (۲).

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۶۵.

(۲) خوارزمی، مقتل ۱/۲۴۴. الفتوح ۵/۱۶۲. بغیة النبلاء.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶۶

(۱)

جنگ بر سر آب

امام، از اینکه کودکان و اهل بیت خود را می دید که از تشنگی کشته می نالیدند، به شدت درد می کشید و رنج می برد پس برادر خود حضرت ابا الفضل عباس را برای به دست آوردن آب مأمور کرد، آن قهرمان عظیم، به همراه سی سوار و بیست پیاده به راه افتاد و بیست مشک را با خود برد، همگی به سوی رود فرات تاختند، در حالی که «نافع بن هلال مرادی» پیشاپیش آنان بود.

(۲) «عمرو بن حجاج زبیدی» که

مسئول نگهداری از فرات بود، با وی روبه رو شد و به او گفت: برای چه آمده ای؟

- آمده ایم تا از این آبی که شما ما را از آن بازداشته اید، بنوشیم.

- گوارا بنوش.

- آیا بنوشم در حالی که حسین و یارانش تشنه باشند؟

- راهی برای سیراب کردن اینان وجود ندارد. ما را در اینجا گذاشته اند تا آنان را از آب بازداریم.

(۳) یاران امام اعتنایی به وی نمودند و به سوی فرات پیش رفتند تا مشکهای خود را پر کنند، ولی عمرو بن حجاج به همراه دسته ای از سربازانش به سوی آنان شتافتند که حضرت عباس و نافع بن هلال با آنان درگیر شدند و میان آنان زدوخوردی واقع شد، ولی کسی در آن به قتل نرسید و یاران امام پس از آنکه مشکهایشان را پر کردند، مراجعت نمودند، گفته شده است که آنان تنها با مقدار اندکی آب، بازگشتند «۱»، حضرت عباس تشنگان اهل بیت را سیراب کرد و آنان را از تشنگی رهایی بخشید، وی از آن روز به سقا [سیراب کننده] معروف شد که از مشهورترین القاب آن حضرت و محبوبترین آنها نزد ایشان می باشد.

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶۷

(۱)

حبیب از خاندانش کمک می جوید

«حبیب بن مظاهر» از یاران نامدار حضرت حسین علیه السلام و از مخلص ترین و وفادارترین آنان نسبت به آن حضرت بوده است. هنگامی که تنهایی امام و همدستی نیروهای جفاکار برای جنگ با آن حضرت را مشاهده کرد، از آن حضرت خواست تا به وی اجازه دهد از خاندانش بنی اسد، کمک بجوید تا به جهاد در خدمت آن حضرت موفّق گردند. وی گفت: «در اینجا گروهی از بنی اسد هستند.

آنان چادر نشینانی می باشند که در «نهرین» اقامت می گزینند و مسافت اندکی میان ما و آنها وجود دارد، آیا به من اجازه می دهی که نزد آنان بروم و ایشان را فراخوانم، شاید خداوند به وسیله آنان نفعی به تو برساند و یا بدی را از تو دور سازد؟».

(۲) امام به وی اجازه داد، او به سرعت نزد آنان رفت و هنگامی که به آنها رسید، گفت: «من شما را به سوی شرافت آخرت و فضیلتها و ثواب عظیم آن فرا می خوانم، من شما را برای یاری فرزند دخت رسول خدا، پیامبرتان صلی الله علیه و آله فرا می خوانم که اینک مظلوم واقع شده است، مردم کوفه او را فراخواندند تا او را یاری کنند ولی هنگامی که به سوی آنان آمد، او را رها کردند و به سوی او آمده اند تا او را بکشند».

هفتاد نفر «۱» دعوتش را پذیرفتند که «عبد الله بن بشر اسدی» در میان آنان بود، وی گفت: من نخستین کسی هستم که این دعوت را می پذیرم، سپس به رجزخوانی پرداخت:

قد علم القوم اذا تواكلوا واحجم الفرسان او تناقلوا

(۱) و در روایتی، نود نفر.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶۸ انی شجاع بطل مقاتل کاننی لیث عرین باسل «۱» «هرگاه مردم تصمیم بگیرند، می دانند و هرگاه سواران بازمانند و یا کار بر آنان سنگینی کند».

«من شجاعی قهرمان و رزمنده هستم، گویی که شیری ژیان در بیشه می باشم».

(۱) آنان برای یاری امام شتافتند ولی در آن مجلس، جاسوسی برای ابن سعد بود که به سرعت نزد وی شتافته او را از آن کار باخبر ساخت، او گروهی از لشکریانش را به فرماندهی «جبله بن

عمر» مأمور ساخت و آنان مانع پیوستن آنها به حضرت حسین علیه السلام شدند و حبیب اندوهگین بازگشت، امام را از ماجرا آگاه ساخت، حضرت گفت: «خدای را سپاس فراوان باد» (۲).

امام به همراه یارانش، دست به گریبان سخت ترین تنگنا، بر اثر محاصره تحمیل شده بر آنان باقی ماندند و در انتظار حوادث هولناکی که در صحرای کربلا بر ایشان خواهد گذشت، به سر بردند.

(۱) جزء دوم بغیة النبلاء.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۶۹

(۱)

همراه با دو اردوگاه

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷۱

(۱) بر صحرای پاک سرزمین کربلا، نیروهای خیانتکار با سربازان خداوند و هسته های توحید، درگیر شدند، با آنان که خداوند، سینه هایشان را برای ایمان، گشاده ساخت، آنان نبرد کردند، در حالی که یقین داشتند بر حق بوده اند ... بر عکس دشمنانشان که گرفتار سرگردانی و پریشانحالی بودند، می جنگیدند در حالی که از گمراهی خود و انحرافشان از راه راست باخبر بودند.

ما ناگزیریم توفقی کوتاه داشته باشیم تا درباره هر یک از این دو اردوگاه، سخنی به میان آوریم.

(۲)

اردوگاه حسینی

اشاره

اردوگاه حسینی، شرافت انسان را نمایانگر می ساخت و ارزشهای والا و جهت گیریهای عظیمی را ارائه می داد که هر انسان نیکو گوهری با آنها بلندی می یافت و آن را همین بس که تنها برای اوست که در تاریخ این دنیا جاودانگی و بقا را رقم زدند؛ زیرا در میان خاندان شهیدان جهان، کسی همچون شهدای کربلا در شرافت، مجد و اقدام در یاری حق و جانبازی در

راه عدالت نیست. ما در اینجا به بعضی از نشانه های اهداف و سرشتهای ذاتی آن، اشاره ای می نماییم.

(۳)

هدفهای عظیم

اشاره

هدفهای عظیمی که شعار آنها را پیاداشتند و با شجاعت و ایمان به خاطر آنها مبارزه کردند، عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷۲

(۱)

۱- دفاع از اسلام

یاران امام با اخلاص و ایمان کامل، برای دفاع از اسلام و حفظ اصول آن- که از سوی حکومت اموی نادیده گرفته شده بود- پیاخاستند و در دفاع خود به بهترین و برجسته ترین صورتی اخلاص ورزیدند که دلایل آن در همه موضعگیریهای افتخارآمیز آنان فراوان است؛ مثلاً حضرت عباس علیه السلام که نزدیکترین خویشاوند امام بود، در فداکاری خود به انگیزه برادری و یا دیگر موارد خاص، عمل ننموده بلکه با عقیده ای محکم به حمایت اسلام و حمایت امامی از ائمه مسلمین که خداوند مودت و طاعتش را بر همه مردم واجب ساخته است، پرداخته بود. او این را در میدان جنگ پس از آنکه آن قوم، دست راستش را قطع کردند، بیان داشت و به صورت رجزخوانی چنین فرمود:

و الله ان قطعتم یمینی انی احامی ابداء عن دینی

و عن امام صادق یقینی نجل النبی الطاهر الامین «به خدا! اگر دست راستم را قطع کرده اید، من همچنان از دینم حمایت می کنم».

«و از امامی که به یقین صادق است، فرزند پیامبر پاک امانتدار».

(۲) معنای این رجزخوانی- به وضوح- نشان می دهد که آن حضرت در جهاد خود به انگیزه برادری، اقدام ننموده بلکه انگیزه وی حمایت از دین و دفاع از امامی صادق به طور یقین بوده است. افراد دیگری غیر از حضرت عباس، از یاران امام نیز این حقیقت را اعلام نمودند.

(۳) حضرت ابا عبد الله علیه السلام آنان را با روح و هدایت خود تغذیه نمود و با اخلاق خود پوشش داد

به طوری که جانهایشان از دنیا دور شد و از مادیت بدن، جدا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷۳

گشت و دلها و عواطفشان از مشغولیت‌های زندگی رهایی یافت...؛ زیرا کدام معلّم همچون حسین وجود داشته؟ و کدام مدرسه همچون مکتب وی، الهام بخش بوده است؟ و آیا نسل‌های دنیا می‌توانند اینگونه ایمانی به خدا و اخلاصی برای حق به وجود آورند؟

(۱)

۲- حمایت و دفاع از امام حسین علیه السلام

نشانه ویژه دیگری در اهداف یاران امام بود و آن حمایت از امام در برابر آن وحشیانی است که برای کشتن آن حضرت، همدست شده بودند. یاران امام، در وفاداری و اخلاص نسبت به آن حضرت، جان فدا کردند و بدین وسیله برجسته‌ترین مثالها را در وفاداری ارائه نمودند، مثلاً «مسلم بن عوسجه» که از نامداران یاران امام می‌باشد، هنگامی که به سوی میدان نبرد رفت و با بدنی که شمشیرها و نیزه‌ها آن را دریده بودند، بر زمین افتاد، امام، همراه «حبيب بن مظاهر» به سوی او رفت، در حالی که آن قهرمان، دردهای احتضار را تحمل می‌کرد، حبيب از او خواست که در مورد آنچه برایش مهم است، وصیتی به او بنماید، وی با صدایی آهسته و اندوهناک گفت: «تو را در مورد این سفارش می‌کنم - و به امام اشاره کرد - که در دفاع از او، جان فدا کنی» (۱).

(۲) کدام وفاداری همانند این، می‌تواند مایه غرور و افتخار گردد؟ وی به نسل‌های آینده، درس‌هایی از وفاداری عظیم نسبت به حق داد، زیرا در حالی که او در واپسین لحظات زندگی بود و خرخره‌های مرگ در سینه اش جای داشت، به چیزی جز امام نمی‌اندیشید و از هر چیزی در زندگی روی گردانیده

(۳) این، قهرمان عظیم، «سويد بن ابی مطاع» است که از برجسته ترین شهیدان

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۵-۴۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷۴

و از صادق ترین آنان در فداکاری است، وقتی مجروح در میدان نبرد افتاد، دشمنان او را رها کردند و به گمان اینکه وی مرده است، بر او نتاختند، هنگامی که آنان کشته شدن امام را فریاد کشیدند، نتوانست آرام بگیرد و نجات یابد، پس برخاست و شمشیر خود را خواست، ولی دید آن را غارت نموده اند و به دنبال چیزی می گشت تا با آن به جهاد برخیزد، دستش به چاقویی برخورد کرد، آن را برداشت و آنها را با آن ضربه ها زد. آنان از او هراسان شدند و گمان کردند که مردگان باز زنده شده اند تا جهاد را از سر گیرند و هنگامی که برای آنها معلوم شد که موضوع چنین نیست، به سویش روی آوردند و او را کشتند. این وفاداری در مورد یاران امام، به حقیقت تا آخرین رمق از زندگیشان بوده است.

(۱) این وفاداری تنها خاص مردان نبود، بلکه زنانی که در صحنه نبرد بودند نیز چنین حالتی داشتند، مثلاً زنی نزد فرزندش می شتافت و به او التماس می کرد تا در خدمت امام شهید شود، همسران نیز نزد شوهران می شتافتند تا از امام دفاع کنند، در حالی که به مصایبشان همچون مرگ فرزند و لباس ماتم پوشیدن، اعتنایی نداشتند.

(۲) بسیار شگفت انگیز است که کودکان خاندان نبوت نیز به خدمت امام می شتافتند و دست و پای آن حضرت را می بوسیدند تا به آنان اجازه شهادت در خدمتش را بدهد، از جمله آنان «عبد الله بن حسن» است که تنها یازده

سال داشت، هنگامی که دشمنان را دید برای کشتن عمویش جمع شده اند، نتوانست صبر کند و به شتاب آمد، اما عمه اش زینب پیش آمد تا او را نگهدارد، ولی وی خودداری نمود و به دویدن پرداخت تا اینکه به عمویش رسید، در حالی که «ابجر بن کعب» شمشیر خود را بالا برده بود تا بر امام ضربه ای بزند، آن نوجوان بر او فریاد کشید: «ای پلیدزاده! آیا عمویم را ضربه می زنی؟!».

(۳) آن پلید ناپاک به سوی او برگشت و با شمشیر ضربه ای بر دست او زد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷۵

و آن را تا پوست قطع کرد و دستش آویزان ماند «۱». آن نوجوان خود را در بغل عمویش افکند، حمله، تیری جفاکارانه بر او نشانه گرفت و او را در دامن عمویش کشت و وی لذت مرگ در راه حضرت را چشید ...

بسیاری دیگر از این نمونه های برجسته که بر صفحه روزگار نمی گذرد از یاران حضرت حسین و اهل بیتش به ظهور پیوسته است.

(۱)

۳- رهایی امت از ستم

از هدفهای اردوگاه امام حسین علیه السلام رها ساختن امت از سرکشی امویان و ستمکاری آنان بود؛ زیرا آنها ظلم را گسترش داده و فساد را در سرتاسر جهان اسلام پراکنده ساخته بودند و یاران امام برای سرنگون ساختن آن نظام و بازگرداندن حکومت اسلامی بپاخاسته بودند که این مطلب را به صورت موضوعی مستقل، هنگام بحث علل انقلاب امام، بیان داشتیم.

(۲)

۴- سرشهایی بی نظیر

اشاره

یاران حضرت حسین علیه السلام از هر سرشت کریمانه ای بهره بردند و به آنها از دیگر مردمان، ممتاز گردیدند که از میان آنهاست:

(۳)

الف- بزرگ منشی و عزت نفس

از سرشتهای ذاتی آن آزادمردان، بزرگ منشی و عزت نفس بود؛ زیرا آنان مرگ را در راه کرامتشان پذیرا شدند. سرور
آزادگان حضرت امام حسین علیه السلام

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۰-۴۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷۶

می فرماید: «به خدا! مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمکاران را جز فریبی نمی شناسم». و فرزند نیکوکارش،
حضرت علی اکبر در رجزخوانی خود- که سرود وی در روز عاشورا بود- می فرماید:

انا علی بن الحسین بن علی نحن و رب البيت اولی بالنبی

و الله لا یحکم فینا ابن الدعی

«من علی بن حسین بن علی هستم، به پروردگار کعبه سوگند، ما به پیامبر سزاوارتریم».

«به خدا! این نابکارزاده بر ما حکومت نخواهد کرد».

امام حسین، پرتوی از روح خود را بر اصحاب و اهل بیتش افکنده بود و آنان با شادمانی، مرگ را برای عزت، کرامت و
بزرگ منشی استقبال نمودند.

(۱)

ب- شجاعت و پایداری

نشانه دیگری از سرشتهای اردوگاه امام، شجاعت بود، زیرا آنان از بی نظیرترین قهرمانان جهان بودند، آنان با وجود اندک
بودنشان در برابر آن سپاه ستمگر، پایداری کردند و روحیه آنها را در هم شکستند و سنگین ترین تلفات را بر آنان وارد
نمودند.

(۲) مورخ انگلیسی «پرس سایکس» می گوید: «امام حسین و گروه کوچک یاران با ایمانش، تصمیم بر مبارزه تا مرگ گرفتند
و با قهرمانی و شجاعتی جنگیدند که پس از قرنهای تا به امروز، شگفتی و تحسین ما را برمی انگیزد» «۱».

امام آنان را با معنویت و روح انقلابی اش پوشانده بود و طبیعی است که

(۱) پرس سایکس، تاریخ ایران.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷۷

شخصیت رهبر، تأثیر مهمی در دمیدن روح معنویت در وجود لشکریان دارد؛ زیرا دستگاه رهبری، رمز تسلطی است که

سربازان را برای نبرد پیش می برد «۱» و یاران امام با عزمی استوار، بدون هراس از سختیها و موانع، به سوی لشکر اموی می تاختند تا آنجا که زمین بر آن لشکر، تنگ آمد و بیشتر آنان پای به فرار گذاشتند. (۱) یکی از سربازان ابن زیاد به شخصی که به سبب شرکت نمودن وی در جنگ با امام از او انتقاد کرده بود، گفته است:

«سنگ را به دندان گرفته که اگر تو می دیدی آنچه را ما دیدیم، انجام می دادی آنچه را ما انجام دادیم، گروهی بر ما تاختند که دستهایشان بر شمشیرها بود، همچون شیران درنده که سواران را از راست و چپ نابود می ساختند و خود را بر مرگ می افکندند و امانی نمی پذیرفتند و به مال، علاقه ای نداشتند و چیزی میان آنان و مرگ یا به دست آوردن حکومت، جدایی نمی افکنند، پس اگر از آنها دست برمی داشتیم، همه افراد اردوگاه را به طور کامل نابود می ساختند پس چه کار می توانستیم بکنیم، تو را مادر مباد» «۲».

(۲) «کعب بن جابر ازدی» از سربازان ابن زیاد بود که بزرگ قاریان کوفه، «بریر بن خضیر» را کشت و در قتل سید الشهداء نیز دست داشت. وی قطعه ای سروده و در آن شجاعت یاران امام را مورد تمجید قرار داده و گفته است:

سلی تخبری عنی و انت ذمیمهغده حسین و الرماح شوارع

الم آت اقصی ما کرهت و لم یخل علی غده الروع ما انا صانع

معی یزنی لم تخنه کعسوبه و ابیض مخشوب الغرارین قاطع

(۱) نظامی، علم النفس ۱/ ۳۶.

(۲) شرح نهج البلاغه ۳/ ۲۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷۸ فجردته من عصبه لیس دینهم بدینی و انی باین حرب

اشد قراعا بالسيوف لدى الوغى الا كل من يحمى الذمار مقارع

و قد صبروا للضرب و الطعن حسرا و قد نازلوا لو ان ذلك نافع

فابلغ عبيد الله اما لقيته باني مطيع للخليفه سامع

قتلت بريرا ثم حملت نعمها بما منقذ لما دعا من يماصع «سؤال کن تا در مورد من باخبر شوی، آنگاه که تو نکوهیده بودی آن روز که حسین بود و نیزه های افراشته».

«مگر من انجام ندادم نهایت چیزی که تو نمی خواستی و آنچه در روز جنگ انجام دادم به من خلل وارد نکرده است».

«به همراه من نیزه منسوب به ذی یزن بود که نمی شکست و شمشیر برنده ای که دو سویس را تیز کرده بودم».

«آن را در برابر گروهی که دینشان دین من نبود به دست گرفتم که من معاویه را معتقد هستم».

«با شمشیرها در جنگ حمله می کردم که هر کس از واجبات دفاع کند، رزمنده خواهد بود».

«آنان در برابر شمشیر و نیزه پایداری کردند و نبرد نمودند اگر آن کار، سود می بخشید».

«پس به عبيد الله بگو هرگاه او را دیدی که من فرمانبر و شنوای خلیفه هستم».

«بریر را کشتم و سپس بر «ابو منقذ» تاختم آنگاه که مبارز می طلبید».

(۱) کعب، شگفتی فراوان خود را از شجاعت یاران امام ابراز می دارد؛ زیرا نه وی و نه دیگران، همانند آنان را در شجاعت و پایداری مشاهده نموده اند، آنها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۷۹

که در برابر ضربه های شمشیرها و زخمهای نیزه ها و روبه رو شدن با مرگ، شکیبیا بودند ... و از شجاعت بی نظیر آنان، بنا به گفته بعضی از مورخان، این بود که هیچ کدام از آنان پای به فرار نهند و هیچ یک از آنان کشته نشد مگر در حال پیشروی

در حال عقب نشینی. آنان بالاترین حد ممکن از قهرمانی، شجاعت، پایداری و راستی نیت و قدرت تصمیم را برای حمایت از امام و دفاع از آن حضرت ارائه نمودند به طوری که «عمرو بن حجاج زبیدی» از نبرد با آنان نهی کرد و به مردم کوفه گفت:

(۱) «آیا می دانید با چه کسانی نبرد می کنید؟ با سواران این سرزمین و صاحبان بصیرتها می جنگید، با قومی که جویای مرگ هستند و هیچ یک از شما به سوی آنان حمله نمی کند مگر اینکه او را- با وجود اندک بودنشان- خواهند کشت» (۱).

(۲) سخن وی صفاتی را که در آنها نمایان بود، بیان می کرد که از جمله آنهاست اینکه:

- آنان سواران اهل کوفه، بلکه آنان سواران عرب به طور کلی هستند.

- آنان از صاحبان بصیرتهای زنده و جانهای بیدار هستند که با آگاهی به یاری امام شتافتند نه به طمع مال یا جاه.

(۳) - آنان جنگی شهادت طلبانه می کردند که امیدی به زندگی نداشته، بدین وسیله آنان توانا تر بودند که دشمنانشان را به فرار وادارند ولی اینها به حیله و خیانت طمع ورزیده بودند.

(۴) «عقاد» در شجاعت آنان می گوید: «همراه حسین گزیده ای از سواران عرب بوده که همگی در شجاعت و دلیری، و نشانه گیری تیر و بزندگی ضربات

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۲-۴۳۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۸۰

شمشیر شهره بودند. همراهی حضرت حسین علیه السلام جز آنچه گفتیم بداهت و تقدیر دیگری- که متوقف بر شهرت فراوان و توصیف پی در پی نباشند- ندارد، چرا که همکاری با امام حسین علیه السلام به تنهایی در آن شرایط نشان از شجاعت در دیدار مرگ دارد (۱).

روشن است که هیچ یک از یاران امام، طمعی

در چیزی از مسائل زودگذر دنیا نداشته و پاداشی جز ثواب خداوند و سرای آخرت نمی جسته است ...

(۱)

عناصر تشکیل دهنده سپاه امام علیه السلام

اشاره

سپاه امام از دو عنصر تشکیل می یافت که عبارت بودند از:

(۲)

الف - غلامان

«غلامان» رابطه ای محکم با امام حسین علیه السلام داشته اند به خاطر شیوه عادلانه ای که حضرت امام امیر المؤمنین در مورد آنها عمل کرده بود و اگر شرایط، آماده بود، بسیاری از آنان به امام می پیوستند، سپاه آن حضرت این افراد از غلامان را در برمی داشت:

۱- سلیمان؛ غلام حضرت حسین علیه السلام.

۲- قارب دئلی، غلام حضرت حسین علیه السلام.

۳- حارث بن نبهان؛ غلام حمزه بن عبدالمطلب.

۴- سحج؛ غلام حضرت حسین علیه السلام «۲».

(۱) أبو الشهداء، ص ۲۱۵.

(۲) حسان بن بکر حنظلی او را به قتل رساند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۸۱

۵- عامر بن مسلم؛ غلام سالم.

۶- جابر بن حجاج؛ غلام عامر بن نهشل.

۷- سعد؛ غلام عمر بن خالد صیداوی.

۸- رافع؛ غلام اهل شنوه.

۹- شوذب؛ غلام شاکر بن عبد الله همدانی شاکری «۱».

۱۰- اسلم ترکی؛ غلام حضرت حسین علیه السلام «۲».

۱۱- جون؛ غلام ابو ذر غفاری «۳».

۱۲- زاهر؛ غلام عمر بن خزاعی «۴».

اینان، غلامانی هستند که در شرف و اقدامشان برای یاری حق، بر آزادگان، برتری یافتند؛ زیرا به یاری سرور جوانان اهل بهشت، رستگار شدند و نعمت شهادت در خدمت آن حضرت را کسب نمودند.

(۱)

ب- عربها

بقیه یاران بزرگوار حضرت حسین علیه السلام از عربها بودند که بیشتر آنان از ساکنان کوفه بوده و از بصره، جز تعداد اندکی، کسی همراه آن حضرت به شهادت نرسید، همچنانکه از حجاز، صحابی بزرگ، «انس بن حارث کاهلی» به آن حضرت ملحق شده بود.

در اینجا سخن ما درباره اردوگاه حضرت حسین علیه السلام پایان می یابد.

(۱) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۱-۱۲۲.

(۲) اعیان الشیعه ۱/ ۱۲۶.

(۳) بحار الانوار ۴۵/ ۲۲.

(۴) مناقب، ابن شهر آشوب ۴/ ۱۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام

اردوگاه اموی

اشاره

اما «اردوگاه اموی» مجموعه ای از خیانتکاران و وجدان فروشانی بود که هیچ انسان شریفی در میان آنان وجود نداشت؛ همچنانکه آنان، بدون هیچ شکی، یقین داشتند که به گمراهی و انحراف از راه راست رفته بودند ... که بعضی از مشخصات آنان چنین بوده است:

۱- نداشتن اراده

نشانه آشکار در آن سپاه، فقدان اراده و اختیار بود؛ زیرا بیشتر آنان- بنا به گفته مورخان- دلپایان با امام و شمشیرهایشان بر علیه آن حضرت بود! آنان به جنگ با کسی شتافته بودند که به حقانیت وی عقیده داشتند و می دانستند تنها او بود که اهداف و خواسته هایشان را محقق می ساخت و اگر ذره ای شعور و احساس می داشتند، جان و دلشان را فدای او می نمودند و پس از آنکه با خداوند عهد بسته بودند که او را یاری و از او حمایت کنند، به وی خیانت نمی نمودند.

۲- اضطراب و سرگردانی

سردردانی و خود خیانتی، جان بسیاری از افراد اردوگاه اموی را در اختیار گرفته بود؛ زیرا آنان می دانستند که بر پرتگاه باطل قرار دارند و حضرت حسین علیه السلام و یارانش، بر طریق حق هستند. به طوری که «شبت بن ربعی» که یکی از بزرگان آن سپاه و از عوامل رهبری در آن بوده، این موضوع را بیان نموده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۸۳

و گفته است:

«همراه علی بن ابی طالب و فرزندش حسن- پس از او- پنج سال با خاندان ابو سفیان جنگیدیم، سپس بر فرزندش که بهترین مردم زمین است، تعدی نمودیم و در کنار خاندان معاویه و فرزند سمیه زناکار، با وی جنگیدیم، این گمراهی است و چگونه گمراهی است!! به خدا! خداوند هرگز به مردم این سرزمین خیری عطا نخواهد کرد و آنان را به نیکی موفق نخواهد نمود».

(۱) این سخنان، میزان اضطراب درونی را مشخص می سازد که بر شبت بن ربعی دست یافته بود و بدون شک، صدها نفر

دیگر همانند او بودند که در دل، خود را به سبب جنگیدنشان با

ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله سرزنش می کردند؛ همچنانکه بسیاری از آنان از وارد شدن در عملیات جنگی، خودداری می کردند؛ چنانچه «عمرو بن حجاج زبیدی»، این موضوع را در مورد آنان متوجه شد و خطاب به آنان گفت: «در جنگ با کسی که از دین خارج شده است، دچار تردید نشوید!».

(۲) از نشانه های آن سرگردانی اینکه از هیچ یک از آنان رجزخوانی «۱»، نقل نشده است که هدف خود در آن جنگ را بیان کند و یا مقصود خود در جنگ با امام را تمجید نماید؛ زیرا دهانها بسته شده و زبانها لال گردیده بودند، بلکه رجزخوانی از یاران امام حسین علیه السلام و اهل بیت او بود که هدفها و اصولی را که به خاطر آنها شهید شده بودند، نمایان می ساخته است ... رجزخوانی، سرود نظامی معمول در آن روزگاران بود که رزمندگان هنگام جنگ آن را می خواندند و به

(۱) «ابن حیب» می گوید: عربها رجز را در جنگ، شتررانی، فخرفروشی، و مواردی از این قبیل می گفتند، این مطلب در الاغانی ۱۶۴/۱۸ آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۸۴

شجاعتها و قهرمانیهای خویش، افتخار می نمودند و دشمنانشان را به کشتن و فراری ساختن آنان تهدید می کردند.

(۱) رجزخوانی در آن نبردها همچون سلاحی از سلاحهای نبرد بود که جنگاوران بر آن اعتماد می کردند همان گونه که بر ابزارهای جنگی چون شمشیر، تیر و نیزه، اعتماد می نمودند. در واقعه جمل، یاران عایشه، رجزی را می خواندند که نمایانگر شتافتن آنان برای حمایت از مادرشان بود و یاران امام، در رجزشان، دفاعشان از حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام را بیان می کردند که بر آنها فریضه ای دینی بود،

همچنین در نبرد صفین.

(۲) اما در واقعه کربلا حتی یک بیت شعر، نقل نشده است که یکی از افراد اردوگاه اموی آن را سروده و یا آن را شاهد و مثال آورده باشد که این دلیلی است بر شیوع حیرت و تردید در نفوس آنان؛ زیرا همگی آگاه بودند، آگاهی دور از مغالطه و انکار که چه گناهی را مرتکب شده و چگونه در باطل فرو رفته و در گمراهی غوطه ور گردیده بودند.

(۳)

۳- بی بندوباری

گروه بزرگی از سپاه اموی به فسق و فجور معروف شده بودند؛ زیرا از کسانی بودند که پیوسته میگساری می نمودند، مورخان می گویند: کسانی که سرهای شهیدان را به دمشق بردند، در طول راه شراب می نوشیدند. ما در بحثهای پیشین بعضی از حالت‌های معروف آنان در دروغ‌گویی و بی تقوایی در دین را بیان نمودیم.

در اینجا سخن ما در مورد بعضی از صفات آن سپاه، به پایان می رسد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۸۵

(۱)

عناصر سپاه

اشاره

سپاه اموی از چندین عنصر تشکیل می شد که از جمله آنهاست:

(۲)

۱- فرصت طلبان

آنان کسانی بودند که به خاطر طمع و ترس، به نظام، خدمت می کردند و به دنبال منافعشان بودند، در رفتار و عملکردشان حق را ترجیح نمی دادند و تنها در پی منافع خاص خود تلاش می نمودند. این گروه، در اردوگاه ابن زیاد فراوان بودند که پست‌های مهم در سپاه به آنان سپرده شده بود، آنان کسانی همچون ابن سعد، حجار بن ابجر، شیبث بن ربیع، شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، یزید بن حارث و دیگران بودند که معروف را سه طلاقه کرده و در همه دورانهای زندگیشان هیچ کار خیرخواهانه از آنان دیده نشده بود، جز آنچه به مردم زیان می رسانیده است.

(۳)

گروه بزرگی از افراد سپاه به انگیزه طمعهای ناچیز و به امید کسب غنیمتی در جنگ به نبرد با امام شتافته بودند که پس از کشته شدن امام، با فرومایگی به غارت نمودن و تاراج بردن پرداختند و توشه و متاع امام را مورد دستبرد و غارت قرار دادند و به غارت زر و زیور بانوان و آزاد زنان حریم نبوت پرداخته، چیزی از زر و زیور آنان را باقی نگذاشتند. و نیز به غارت کردن آنچه از لباس و جنگ افزار بر امام و شهدا بود، دست زدند، مورخان می گویند: آنان همه جامه های حضرت حسین علیه السلام را به تاراج بردند تا آنجا که آن حضرت را عریان رها کردند که چیزی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۸۶

بر او نمانده بود تا بدن شریفش را بپوشاند، این مطلب را هنگام سخن از شهادت امام، بیان خواهیم کرد.

(۱)

۳- مسخ شدگان

از میان عناصری که اردوگاه اموی دربرمی گرفت، مسخ شدگان بودند، و آنان کسانی بودند که سینه هایشان از کینه و دشمنی نسبت به همه مردم پر شده و مهمترین خواسته های نفسانی آنان، خونریزیهای ستمگرانه و شتافتن به سوی جنایت در پاسخ به ندای جنایت طلبی ریشه گرفته در جانهایشان بوده است.

آن ستمگران از مسخ شدگان، در ارتکاب جنایت، تلاشها کردند و برای کشتن کودکان و پریشان ساختن زنان اهل بیت، با یکدیگر به مسابقه می پرداختند و به آنچه از رسوایی و ننگ دست می زدند، افتخار می نمودند که از جمله آن وحشیان درنده، خونخوار حقیر، «شمر بن ذی الجوشن، حرمله بن کاهل، حکیم بن طفیل طائی، سنان بن انس، عمرو بن حجاج» و امثال آن سگان مطرود آن گونه که بعضی از مورخان آنها

را نام برده اند، در کربلا از آنان قساوتی مشاهده گردید که جانوران وحشی و سگها از آنها دوری می جویند.

(۲)

۴- مجبورشدگان

گروه دیگری از افراد سپاه بودند که مجبور به جنگ با امام شده و نظام حاکم، آنان را به ورود در این نبرد، مجبور ساخته بود، در حالی که عواطف و احساسات آنان همراه امام بود، جز اینکه ترس و سستی نفس، آنان را از یاری کردن آن حضرت بازداشته بود. اینان، در جنگ شرکت نکردند بلکه به درگاه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۸۷

خداوند دعا می کردند که نصرتش را بر فرزند دخت پیامبرش نازل فرماید که یکی از آنان بر ایشان انتقاد کرد و به آنها گفت: چرا به جای دعا کردن به یاریش نمی شتابید و از او دفاع نمی کنید؟ «۱» بدون شک، آنان گناه عظیمی مرتکب شده و با جنگجویان در جنایتشان شریک بوده اند، زیرا برای رها ساختن امام و حمایت وی در برابر تجاوزکاران، اقدامی نمودند.

(۱)

۵- خوارج

از میان عناصری که در جنگ با امام شرکت نمودند، «خوارج» هستند، آنان از کینه توزترین مردم بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؛ زیرا امام امیر المؤمنین علیه السلام در واقعه نهروان با آنان جنگیده بود و آنان برای انتقامجویی از آن واقعه برای کشتن عترت پاک، به مسابقه پرداختند.

(۲) اینها بعضی از عناصری هستند که سپاه ابن زیاد آنان را دربرمی گرفت. در یکی از زیارت‌های حضرت امام حسین علیه السلام در وصف آنان چنین آمده است: «و بر او همدست شدند- یعنی بر جنگ با امام- آنان که دنیا ایشان را فریفته و بهره خود را به خوارترین اندک فروختند و آخرت را با بهای بسیار ناچیز از دست دادند و در هوای خود به هلاکت افتادند» (۲).

در اینجا سخن ما در مورد

«اردوگاه امام و اردوگاه ابن زیاد»، پایان می یابد تا فصلهای فاجعه جاوید در دنیای غمها را بررسی نماییم.

(۱) انساب الاشراف، ق ۱، ج ۱.

(۲) مفاتیح الجنان، ص ۴۶۸ زیاره اربعین.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۸۹

(۱)

فاجعه جاوید

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۹۱

(۱) هیچ امّتی از امّتها، مصیبتی دردناکتر و فجیع تر از فاجعه کربلا- مشاهده نکرده است؛ زیرا هیچ مصیبتی از مصیبتهای روزگار و یا فاجعه ای از فجایع دنیا وجود ندارد که بر سبط پیامبر خدا و ریحانه او نگذشته باشد ... مصیبتهای آن حضرت، عواطف را اندوهگین و داغدار ساخت و حتی کم احساس ترین مردم و سنگدل ترین آنان را به درد آورد تا آنجا که حتی «عمر بن سعد»، آن ستمکار فرومایه نیز متأثر شد و از مصیبتهای هولناک و سنگینی که بر امام جاری گشت، به گریه آمد. در فاجعه کربلا، حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله در عترت و ذریّه اش شکسته شد.

امام رضا علیه السلام می فرماید: «روز حسین، چشمهای ما را مجروح و عزیز ما را خوار ساخت ...».

ما اینک به بیان فصلهای آن فاجعه جاویدان در دنیای غمها و حوادث دردناک همزمان با آن می پردازیم.

(۲)

پیشروی لشکر

نیروهای جفاکار با جانهای شرور و سرشار از کینه ها و دشمنیها نسبت به عترت پاک؛ پایه گذاران حقوق مظلومان و ستمدیدگان و آنان که به خاطر احقاق حق، تلاش نموده بودند، پیشروی خود را آغاز نمودند.

پیشقراولان سپاه ابن سعد در عصر روز پنجشنبه، نهم ماه محرم به سوی امام حرکت کردند؛ زیرا دستورات شدیدی از ابن زیاد به فرماندهی کل رسیده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۹۲

بود که در جنگ، تعجیل نماید تا مبادا نظر سپاه متبلور شود و در صفوفش، جند دستگی ظاهر گردد.

(۱) هنگامی که آن لشکر به حرکت درآمد، حضرت حسین علیه السلام جلو چادر نشسته و شمشیر خود را بر زانو نهاده و اندکی خواب او را گرفته بود

که خواهرش؛ بزرگ بانوی بنی هاشم، حضرت زینب علیها السلام صدای مردان و پیشروی آنان به سوی برادرش را شنید، پریشان و مضطرب، نزد آن حضرت شتافت و او را بیدار نمود.

(۲) امام سربلند کرد و خواهرش را دید، با عزمی ثابت به وی فرمود: «من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمود: تو به سوی ما می آیی...».

آن بانوی بزرگ، پریشان گشت و نیرویش سست گشت، بر صورت خود زد و با کلماتی اندوهبار گفت: «وای بر من!...» (۱).

(۳) حضرت ابو الفضل عباس، روی به برادر خود کرد و گفت: ای برادر! این قوم به سوی تو آمده اند. حضرت از او خواست تا از موضوع آنها باخبر شود و فرمود: «تو - که جانم فدایت باد! - سوار شو و با آنان روبه رو شو و به آنها بگو:

شما را چه شده است و چه می خواهید؟».

ابو الفضل، به سرعت به سوی آنان شتافت، در حالی که بیست سوار از یارانش از جمله «زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر» همراه او بودند، عباس در مورد پیشروی آنان پرسید، به او گفتند: «دستور امیر رسیده که بر شما گردن نهادن به حکم او را عرضه کنیم و یا اینکه با شما بجنگیم» (۲).

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۶.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۲۲. طبری، تاریخ ۵/ ۴۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۹۳

(۱) حضرت عباس، به سوی برادرش بازگشت تا موضوع را بر آن حضرت، عرضه کند، در این حال حبیب بن مظاهر به سوی آن قوم رفت و شروع به موعظه کردن آنان نموده آنها را به یاد سرای آخرت انداخت

و گفت: «به خدا! بدترین قومی که فردا بر خدای عزیز و جلیل و بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله وارد می شوند، آنها خواهند بود که ذریه و اهل بیتش را- آن پارسایان سحرها که خدای را شب و روز، فراوان یاد می کنند- و شیعیان باتقوای نیکوکارش را کشته باشند» (۱).

«عزره بن قیس» به وی پاسخ داد و گفت: «ای فرزند مظاهر! خود را پاک قلمداد می کنی!».

(۲) «زهیر بن قین» روی به وی کرد و گفت: «ای فرزند قیس! از خدا پروا کن و از کسانی نباش که به گمراهی کمک می کنند و جانهای پاک و طاهر عترت بهترین پیامبران را می کشند» (۲).

عزره به وی گفت: «تو نزد ما عثمانی بودی، تو را چه شده است؟».

(۳) زهیر گفت: «به خدا! من به حسین نامه نوشتم و فرستاده ای نزد وی نفرستادم، ولی در راه با وی همراه شدم و هنگامی که او را دیدم به وسیله وی، رسول خدا را به یاد آوردم و دانستم که چه بی وفایی می کنید و پیمان می شکنید، راه شما را به سوی دنیا دیدم و تصمیم گرفتم که او را یاری کنم و جزء همراهانش باشم تا آنچه را که شما از حق رسول خدا صلی الله علیه و آله تباہ کرده اید حفظ کنم» (۳).

حضرت ابو الفضل، گفتار آن قوم را به برادر خود رسانید. آن حضرت به وی فرمود: «به سوی آنان بازگرد شاید بتوانی آنان را برای فردا به تأخیر اندازی،

(۱) الفتوح ۵ / ۱۷۷.

(۲) همان ۵ / ۱۷۷.

(۳) انساب الاشراف ۳ / ۳۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۹۴

تا امشب را به درگاه پروردگارمان نماز گزاریم و او را

فراخوانیم و از او مغفرت بجوییم که او می داند من نماز و تلاوت کتابش و زیاد ذکر کردن و مغفرت طلبیدن را دوست دارم».

(۱) حضرت عباس به سوی آنان بازگشت و آنان را از کلام برادر خود باخبر ساخت. ابن سعد، موضوع را با شمر در میان گذاشت از ترس اینکه مبادا در صورت پذیرش درخواست امام، از او سخن چینی نماید؛ زیرا وی تنها رقیب او برای فرماندهی سپاه و جاسوسی بر علیه او بود و یا اینکه می خواست اگر ابن مرجانه در تأخیر جنگ، از او گله کرد، شمر نیز در مسئولیت آن، شریک باشد.

به هر حال، شمر در این باره اظهار نظری نکرد و موضوع را به ابن سعد موکول نمود.

(۲) «عمرو بن حجاج زبیدی» خودداری آنان از پذیرش درخواست امام را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «سبحان الله! به خدا قسم!! اگر او از دیلم بود و این درخواست را از شما می کرد، شایسته بود که از او بپذیرید...» (۱).

(۳) فرزند حجاج، چیزی بر آن گفته نیفزود و نگفت که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد از ترس اینکه مبادا اطلاعات نظامی، سخن وی را به فرزند مرجانه منتقل کنند و او مورد کیفر یا سرزنش و یا محرومیت از سوی او واقع شود ...

(۴) فرزند اشعث، سخن فرزند حجاج را تأیید نمود و به ابن سعد گفت:

«آنچه درخواست کرده اند را بپذیر که به جانم سوگند! فردا با تو در جنگ خواهند بود».

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۷. انساب الاشراف ۳/ ۳۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۹۵

(۱) ابن اشعث به این جهت این مطلب را

گفت که گمان می کرد، امام در برابر ابن زیاد کوتاه می آید و لذا تأخیر جنگ را راغب شد، ولی هنگامی که متوجه شد که امام تصمیم بر نبرد دارد، از گفته خود پشیمان گشت و گفت: «به خدا! اگر می دانستم که آنان چنین می کنند، ایشان را تأخیر نمی دادم» (۱).

پسر اشعث، اخلاق خود و اخلاق کوفیان را مقیاسی قرار داد که مردان را با آن می سنجید و گمان کرد که امام، ذلت و خواری را خواهد پذیرفت و از انجام رسالت بزرگ خود، صرف نظر خواهد کرد و نمی دانست که امام، هستی و جهت گیریهای خود را از جدّ بزرگوارش دریافت می نماید.

(۲)

تأخیر انداختن جنگ تا بامداد

فرزند سعد، پس از آنکه بیشتر فرماندهان سپاه آن را پذیرفتند به تأخیر جنگ رضایت داد، پسر سعد، به یکی از یارانش گفت تا این مطلب را اعلام نماید. وی به اردوگاه حضرت حسین علیه السلام نزدیک شد و فریاد کشید: «ای یاران حسین بن علی! ما شما را از امروز به فردا تأخیر دادیم، پس هر گاه تسلیم شدید و حکم امیر را گردن نهادید، شما را به سوی او می بریم و اگر خودداری نمودید، با شما به جنگ می پردازیم» (۲).

(۳) جنگ تا روز دهم محرم، تأخیر انداخته شد و یاران ابن سعد، منتظر فردا ماندند که آیا امام آنها را در آنچه او را فراخوانده بودند، اجابت می کند و یا آن را نمی پذیرد.

(۱) انساب الاشراف ۳ / ۳۹۲.

(۲) الفتوح ۵ / ۱۷۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۹۶.

(۱)

امام به یارانش اجازه رفتن می دهد

امام، یاران و اهل بیتش را در شب دهم محرم فراهم آورد و از آنها خواست تا در گستره زمین، رها شوند و او را تنها گذارند تا سرنوشت قطعی شده خود را ببینند، آن حضرت می خواست آنان در کار خویش آگاه و باخبر باشند، پس به آنان فرمود: «خدای را به بهترین ستایش، می ستایم و او را در خوشی و ناخوشی سپاس می گویم ... خداوندا! تو را سپاس می گویم که ما را با نبوت کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و در دین، آگاهمان ساختی و برای ما گوشها و دیده ها و قلبها قرار دادی و ما را از مشرکان نساختی.

(۲) اما بعد: من یارانی باوفاتر و بهتر از یارانم نمی شناسم، پس خداوند همه شما را به جای من پاداش خیر دهد، همانا من گمان می کنم

که روز (وعده) ما با این دشمنان، فردا باشد، من به همه شما اجازه داده ام که از من رها شوید، مرا بر شما عهد و پیمانی نیست، این شب، شما را پوشانده است پس آن را به کار گیرید و هر کدام از شما دست مردی از اهل بیت مرا بگیرد- که خداوند همه شما را پاداش نیک دهد- سپس در مناطق و شهرهایتان متفرق شوید تا اینکه خداوند گشایشی پیش آورد که این قوم کسی جز مرا نمی طلبند و اگر مرا به دست آورند، از طلب دیگران، دست می کشند» (۱).

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۵۷-۵۸. ابن جوزی، منتظم ۵/۳۳۷-۳۳۸ کلام آن حضرت، به صورت دیگری روایت شده!؛ زیرا در مقتل حسین از عبد الله، عوالم ۱۷/۳۴۶-۳۴۷ آمده است که آن حضرت فرمود: «شما از بیعت من رها هستید، پس به خاندان و دوستان خود بیوندید. و به اهل بیتش فرمود: شما را اجازه دادم که از من جدا شوید؛ زیرا شما به سبب چند برابر بودن تعداد و نیروهایشان قدرت برابری با آنان را ندارید و مقصود آنان کسی جز من نیست، پس مرا با آنان بگذارید که خداوند عزیز و جلیل مرا کمک می کند و از حسن نظرش مرا بی نصیب نمی سازد؛ همچنانکه با گذشتگان پاکمان عمل کرده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۹۷

(۱) عظمت ایمان در این سخنان گرانقدر نمایان شده است، جنبه مهمی از طرز تفکر امام را نشان می دهد که پیشتاز کرامت انسانی بود؛ زیرا در این موضعگیری دقیق، همه انواع کج رویها را رها کرد و یاران و اهل بیتش را در برابر حقیقت امر

قرارداد و نتیجه حتمی آن را که همان کشته شدن و جانبازی باشد، برای آنان بیان کرد؛ چون چیزی جز آن وجود نداشت ... و علاقه مند شد او را رها کنند و در تاریکی شب از او جدا شوند و تاریکی شب را پوششی برای خود قرار دهند، شاید آنان شرم داشتند که در روشنایی روز از او دور گردند و یا اینکه از او می ترسیدند که آنان را از تعهداتشان در قبال خود حلیت داد و آنان را آگاه نمود که خود او شخصا هدف آن درندگان وحشی بود که اگر او را به دست می آوردند، حاجتی به طلبیدن غیر از او نداشتند.

(۲)

پاسخ اهل بیت امام حسین علیه السلام

هنوز امام سخنانش را پایان نداده بود که برگزیدگان پاک از اهل بیتش،

پس عده ای از افراد اردو گاهش از او جدا شدند اما اهل بیتش به او گفتند: ما از تو جدا نمی شویم، آنچه تو را غمگین سازد، ما را نیز غمگین می کند و آنچه به تو می رسد به ما هم می رسد، ما هر گاه همراه تو باشیم، به خداوند نزدیکتر خواهیم بود. حضرت به آنان گفت:

اگر خودتان را برای آنچه من به آن تصمیم گرفته ام مهیا نموده اید، بدانید خداوند جایگاههای بلند را به خاطر تحمل ناگواریها به بندگانش می بخشد و اگر خداوند مرا همراه آنان که از خاندانم رفته اند- من آخرین کسی هستم که از آنها باقی مانده است- به کراماتی مخصوص گردانیده که همراه آنها تحمل ناخواسته ها آسان می شود، بخشی از کرامتهای خداوند برای شما خواهد بود و بدانید که دنیا، شیرین و تلخش خواب است و بیداری در آخرت خواهد بود و رستگار کسی است که در آنجا رستگار شود

و بدبخت کسی است که در آنجا بدبخت باشد».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۱۹۸

پاخاستند و اعلام نمودند که آنان همان راهی را که او انتخاب کرده است، بر می‌گزینند و در مسیرش، به دنبال او خواهند بود و جز شیوه اش را برنگزینند، آنان همگی با چشمانی اشکبار به سخن آمدند و گفتند: «چرا این کار را انجام دهیم؟ برای اینکه بعد از تو باقی بمانیم؟ خداوند آن روز را هرگز به ما نشان ندهد».

(۱) ابتدا برادرش ابو الفضل عباس این سخنان را آغاز کرد و جوانمردان پاک از فرزندان خاندان نبوت از او پیروی کردند. امام روی به عموزادگان، از فرزندان عقیل نمود و به آنان فرمود: «کشته شدن مسلم برایتان کافی است، بروید که من به شما اجازه داده ام».

(۲) جوانان آل عقیل یک زبان فریاد کشیدند: «در آن صورت مردم چه خواهند گفت؟ و ما چه می‌گوییم؟ ما بزرگ و سرور و عموزادگانمان - که بهترین عموزادگان هستند - رها کردیم و همراه آنان نه تیری پرتاب نمودیم و نه با نیزه ای ضربه زدیم و نه شمشیری کشیدیم و نمی‌دانیم که چه کرده‌اند؟ نه به خدا چنین نکنیم، بلکه جانهایمان، اموالمان و خانواده هایمان را فدای تو می‌کنیم و همراه تو می‌جنگیم تا به آنجا برسیم که تو به آن وارد شوی، خداوند زندگی پس از تو را زشت بدارد» (۱).

(۳)

پاسخ یاران امام حسین علیه السلام

اشاره

دل‌های یاران امام، سرشار از ایمان بود؛ زیرا ابا عبد الله علیه السلام آنان را با ارزش‌های والایش گداخته و آنان فضایل و برتری‌هایش را دیده و شتافتن وی را به

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۱۹. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۷ - ۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه

سوی حق، دیده بودند. و اینکه آن حضرت به هیچ روی به دنبال جاه یا ثروت و یا مقام نبود، بلکه هرگونه معامله به حساب امت و دینش را رد کرده بود، این مسأله، در اعماق دل‌هایشان تأثیر گذاشته و زندگی را ناچیز شمرده و مرگ را به استهزا گرفته بودند، لذا فداکاری و جانبازی خود را در راه آن حضرت، اعلام نمودند که سخنان بعضی از آنان چنین بوده است:

(۱)

۱- مسلم بن عوسجه

«مسلم بن عوسجه» در حالی که اشک‌هایش بر صورتش روان بود، پیش آمد و خطاب به امام گفت: «آیا ما تو را رها کنیم، پس به چه چیزی از ادای حقت نزد خداوند عذر خواهی نماییم، به خدا قسم! از تو جدا نمی شوم تا نیزه ام را در سینه‌هایشان فروبرم و مادام که شمشیرم در دست من باشد، با آن ضربه می زنم و اگر سلاحی به همراه نمی بود، آنان را با سنگ می زدم تا وقتی که همراه تو بمیرم».

این سخنان، ایمان عمیق او را نشان می دهد؛ زیرا او معتقد بود که نسبت به ادای حق ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر خداوند، مسئول است و همه نیروهایش را در راه دفاع از آن حضرت، به کار خواهد برد.

(۲)

۲- سعید بن عبد الله

«سعید بن عبد الله حنفی» به سخن آمد و وفاداری راستین خود را نسبت به امام اعلام نمود و گفت: «به خدا تو را رها نمی کنیم تا اینکه خداوند بداند که ما در وجود تو حرمت رسول او را حفظ کرده ایم ... به خدا! اگر می دانستم کشته شوم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰۰

و زنده گردم و سپس سوزانده گردم و خاک‌ستر را برباد دهند و این کار، هفتاد بار در مورد من تکرار شود، از تو جدا نمی شدم تا اینکه در حمایت از تو جان دهم و چگونه این کار را نکنم در حالی که یک بار کشته شدن است و آنگاه کرامتی که هرگز پایانی برای آن نباشد».

(۱) در فرهنگ وفاداری، والاتر و صادق تر از این وفاداری نیست که او آرزو می کند هفتاد بار کشته شود تا فدای امام گردد

و حرمت

رسول خدا صلی الله علیه و آله را حفظ کند و چگونه مرگ در راه او را خوش نداشته باشد در حالی که یک بار بیشتر نباشد و سپس کرامتی خواهد بود که آن را پایانی نیست.

(۲)

۳- زهیر بن قین

«زهیر بن قین» در همان خطی حرکت کرد که برادرانش اعلام نموده بودند، وی گفت: «به خدا! دوست داشتم کشته شوم و باز زنده گردم و سپس کشته گردم و هزار بار این چنین باشم و اینکه خدای عز و جل به وسیله آن کشته شدن را از جان تو و از جان این جوانان از اهل تو دور کند...».

این قهرمانان، به جایگاهی از بلندهمتی رسیدند که هیچ انسانی بدان جایگاه نرسید، آنان درسهای افتخارآمیزی در فداکاری در راه حق داده اند.

(۳) دیگر یاران امام نیز مرگ در راه آن حضرت و جانبازی در فداکاری به خاطر حضرتش را خوشامد گفتند، امام آنان را جزای خیر گفت «۱» و برای همه آنان تأکید نمود که به شهادت خواهند رسید، آنان یک صدا فریاد برآوردند:

«خدای را شکر که ما را به یاری تو کرامت بخشید و به کشته شدن همراه تو مشرف

(۱) المنتظم ۵/ ۳۳۸. طبری، تاریخ ۵/ ۴۱۹ - ۴۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰۱

ساخت، آیا خرسند نباشیم از اینکه همراه تو در جایگاهت باشیم ای فرزند رسول خدا؟! (۱) امام آنان را آزمود و آنان را گزیده ترین مردان، در راستی و وفاداری یافت، جانهایشان به نور ایمان درخشیده و از همه مشغولیات زندگی، آزاد گشته و یقین نموده اند که به سوی فردوس برین می روند. بنا به گفته مورخان، تشنه شهادت بودند تا به نعمتهای آخرت رستگار شوند.

(۲)

امام علیه السلام نیرنگ کوفیان را آشکار می سازد

امام علیه السلام نیرنگ مردم کوفه را نسبت به آن حضرت در نامه هایی که برای دعوت از وی برای آمدن به شهرشان به امام نوشته بودند، برای یارانش آشکار ساخت و فرمود: «آنها که برای من نامه

نوشتند، تنها برای نیرنگ نسبت به من و تقرب یافتن نزد فرزند معاویه بوده است» (۱).

نامه هایی که بیشتر مردم کوفه نوشته بودند، به اشاره یزید بوده تا امام به سوی آنان بیاید و او را به قتل برسانند و آنان از روی ایمان به عدالت هدف آن حضرت، با وی مکاتبه ننموده بودند.

(۳)

همراه با محمد بن بشیر

از میان یاران امام که به بالاترین درجات ایمان رسیده بودند، «محمد بن بشیر حضرمی» بود که به وی خبر رسید پسرش در سرزمین ری، اسیر

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰۲

گشته است. وی گفت: دوست ندارم او اسیر شود و من بعد از او زنده بمانم. امام از این سخنش دریافت که دوست دارد فرزندش را رها نماید، پس به وی اجازه رفتن داد و فرمود: تو آزاد هستی، پس برای آزاد نمودن پسرش کوشش کن.

(۱) آن قهرمان عظیم، تصمیم راستین خود را برای ملازمت امام و فداکاری در راه آن حضرت را اعلام نمود و گفت: «دژندگان مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم...» (۱).

آیا این صادقانه ترین تمثال ایمان عمیق و فداکاری عظیم در راه امامی نیست که او را دوست داشتند و نسبت به وی اخلاص یافتند و مرگ را به خاطر وی ناچیز شمردند؟

(۲)

گریختن فراس مخزومی

«فراس بن جعهده مخزومی» خویشاوندی نزدیکی با امام داشت؛ زیرا پدرش جعهده، مادرش ام هانی دختر ابو طالب بود و از جمله کسانی بود که با حضرت حسین علیه السلام برای قیام بر امویان در روزگار معاویه، مکاتبه نموده و به امام در مکه پیوسته، و در طول این مدت همراه امام بود تا اینکه به عراق رسید، ولی هنگامی که وی سختی وضع و همدستی لشکریان بر جنگ امام را دید، هراسان شد و از جنگ ترسید و رعب و هراس بر او مستولی گشت، امام، پریشانش را دریافت و به وی اجازه رفتن داد و او در تاریکی شب، پای به فرار نهاد (۲)

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴

۱۸۲. تهذیب الکمال ۶/ ۴۰۷. ترجمه امام حسین (ع) از طبقات ابن سعد، ص ۷۰.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰۳

و شهادت را به دست نیاورد، همچنانکه گروه دیگری نیز پای به فرار نهادند «۱» و به یاری امام رستگار نشدند.

(۱)

امام به اشخاص بدهکار رخصت شهادت نداد

طبرانی روایت نموده که امام دستور داد تا منادی در میان یارانش ندا دهد:

«شخصی که دینی بر عهده اش باشد همراه ما کشته نشود»، پس مردی از یارانش برخاست و به آن حضرت گفت: «دینی بر عهده من است که همسرم آن را ضامن شده است».

حضرت علیه السلام فرمود: «ضمانت یک زن چگونه باشد؟» «۲».

(۲) امام می خواست شهادت یافتگان همراهش، انسانهایی پرهیزگار باشند که ذمه آنان از حقوق و اموال مردم خالی باشد، ولی در اینجا اشکالی وجود دارد؛ زیرا امام ضمانت زن را در مورد دینی که بر عهده شوهر اوست، نپذیرفته، حال آنکه قواعد فقهی بر صحت ضمانت زن، در مورد اموال و غیره و مساواتش با مرد در این مورد، اتفاق دارند، به نظر ما جمله آخر، از مطالب جعل شده می باشد؛

(۱) حضرت سکینه روایت نموده: شنیدم پدرم را به کسانی که همراهش بودند می فرمود:

شما همراه من آمدید چون می دانستید که من به سوی کسانی می آیم که از دل و زبان با من بیعت کرده اند و اینک می بینید که شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را فراموش کرده اند و تصمیمی جز کشتن من و کشتن کسانی که همراه من جهاد می کنند، ندارند و می ترسم که این را ندانید و یا بدانید و از شرم من، پراکنده نشوید و مکر و فریب نزد ما اهل بیت، حرام

است، پس هر کس یاری ما را نخواهد، امشب برای او پوششی است، پس برود.

سکینه گفت: آنان، ده نفر و بیست نفر، پراکنده شدند و جز کمتر از هشتاد نفر، کسی همراه آن حضرت باقی نماند. این مطلب در جلد دوم بغیة النبلاء آمده است.

(۲) المعجم الكبير ۳ / ۱۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰۴

زیرا «بلاذری» این خبر را ذکر نموده، ولی گفتار آن مرد را نقل ننمود که بر من دینی است و همسرم آن را ضامن گردیده است.

(۱)

امام علیه السلام از مرگ خود سخن می گوید

امام به خیمه اش آمد و شروع به واریش شمشیر خود و آماده کردن آن نمود، در حالی که می گفت:

یا دهر اف لك من خلیل کم لك بالاشراق و الاصلیل

من صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل

و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک سبیل «ای روزگار! وای بر تو که چه دوستی هستی! و در بامداد و شامگاه چه بسیار است برای تو».

«از دوستان و طالبان که کشته می شوند و روزگار، کسی را به عوض نمی پذیرد».

«همانا کار به پروردگار بزرگ وابسته است و هر زنده ای، راهی را در پیش می گیرد».

(۲) امام با این ابیات، از مرگ شخص شریفش سخن گفته، در حالی که امام زین العابدین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در خیمه بودند. امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که سخن پدرش را شنید، دانست که چه می خواهد، پس بغض گلویش را گرفت و خاموش ماند و - بنا به آنچه می گوید - دانست که بلا نازل شده است، ولی بانوی بنی هاشم، هنگامی که این ابیات را شنید با پریشانی دانست که پاره تنش و باقیمانده خاندانش، به سوی مرگ عازم است و

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰۵

شهادت دارد لذا بر خود مسلط شد و در حالی که جامه اش بر زمین کشیده می شد و چشمانش از اشک لبریز گشته بود، با کلمات بریده ای که قطعات قلبش با آنها خارج می شدند، خطاب به برادرش گفت: «چه داغ و چه اندوهی است! کاش مرگ، زندگیم را می گرفت، ای حسین جان! ای سرورم! ای باقیمانده اهل بیت! آیا تسلیم شده و از زندگی ناامید شده ای؟ امروز (گویا)، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی و برادرم حسین علیه السلام در گذشته، ای باقیمانده گذشتگان و سرپرست بازماندگان» (۱).

امام با مهربانی به وی فرمود: «ای خواهرم! شیطان بردباریت را نابود نسازد».

(۱) حضرت زینب با چهره ای که رنگش دگرگون شده و اندوه شدید قلب مهربان رنجکشیده اش را پاره پاره کرده بود، روی به برادر کرد و با درد و رنج به او گفت: «آیا تو خود را به ستم و چیره گی می گیری که آن اندوه مرا طولانی تر و قلبم را داغدارتر می سازد».

(۲) آنگاه که یقین پیدا کرد که برادرش کشته می شود، نتوانست شکیبایی خود را حفظ کند، پس گریبان خود را چاک زد و بر چهره خود کوبید و بیهوش بر زمین افتاد (۲). دیگر زنان نیز در آن گرفتاری سخت، با وی شریک شدند، حضرت ام کلثوم علیها السلام فریاد کشید: «ای محمد! ای علی! ای مادرم! ای حسینم! بعد از تو ما تباه شده ایم».

(۳) آن منظره دردناک بر جان امام اثر کرد و قلب پاکش به اندوه و حسرت

(۱) مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۱-۱۱۲.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۳. المنتظم ۵/ ۳۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰۶

نشست و روی به آن بانوان، از دختران وحی کرد و آنان را دستور به شکیبایی و تحمل بار این محنت بزرگ داد و فرمود: «ای خواهرم! ای ام کلثوم! ای فاطمه! ای رباب! بنگرید، هر گاه من کشته شدم، بر من گریبان چاک نزنید و بر چهره خود جنگ نیندازید و سخن بیهوده نگویند» (۱).

امام بزرگوار، انواع سخت و جانکاهی از محنتها و مصیبتها را تحمل فرمود که به مقدار ایمانش به خداوند بود و هنوز از محنتی فارغ نشده بود که با سیلی از محنتهای بزرگ روبه رو می شد که انسان قادر به تحمل آنها نبود.

(۱)

برنامه ریزی نظامی

امام، برترین و دقیق ترین برنامه ریزی نظامی در آن روزگار را طرح ریزی نمود و جبهه خود را به صورت برجسته و شگفت انگیز، منظم ساخت و اردوگاه خود را در محافظت شدیدی قرار داد. آن حضرت در تاریکی شب، به همراه «نافع بن هلال» خارج شد و به ناهمواریهای اطراف نظر انداخت و آنها را به دقت بررسی کرد تا مبادا در هنگام جنگ، کمینگاهی برای دشمنان گردند، آنگاه به یارانش دستور داد تا این اقدامات را انجام دهند:

(۲) اول: چادرها، و از آن جمله خیمه های هاشمیان و یاران را به یکدیگر نزدیک سازند، به نظر ما آنها در چندین ردیف از هر طرف بودند نه یک ردیف تنها و علت این اقدام این بود که راهی برای نفوذ دشمن و گذشتن از میان آنها وجود نداشته باشد. (۲)

(۱) طبری، تاریخ ۵ / ۴۲۰. انساب الاشراف ۳ / ۳۹۳.

(۲) البدایه و النهایه ۸ / ۱۷۷.

(۱) دوّم: کندن خندقی در پشت چادرها که در اطراف خیمه های خویشان و خانواده آن حضرت بود و پر کردن آن با هیزم تا هنگام جنگ، آتش زده شود «۱»، علت این دستور به جهات زیر بوده است:

الف- برای اینکه خانواده هایشان در هنگام عملیات جنگی از دشمن در امان باشند؛ زیرا دشمن نمی تواند از آتش بگذرد و بر آنها بتازد.

ب- روبه رو شدن با دشمن از یک سمت و متعدد نبودن جبهه های جنگی، با توجه به اندک بودن یاران امام، اگر این چاره جویی نبود، دشمن از چهار طرف آنها را محاصره می کرد و در مدت اندکی آنان را نابود می ساخت و جنگ یک روز کامل به طول نمی انجامید. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳، ۲۰۷ برنامه ریزی نظامی ص: ۲۰۶

نها بعضی از نقشه هایی است که امام آنها را به کار برد که بر آگاهی کامل آن حضرت به برنامه ریزیهای نظامی و آشنایی ایشان با مسائل دقیق آنها دلالت دارد.

(۲)

شب را به عبادت بیدار ماندن

امام به همراه اهل بیت و یارانش به عبادت روی آوردند و با دل و جانشان متوجه خدا شدند و- بنا به آنچه مورخان می گویند- ولوله ای همچون ولوله زنبوران داشتند، در حالی که در رکوع و سجود و قرائت قرآن بودند و هیچ کدام طعم خواب را نچشیدند. آنان به مناجات خدا و تضرع به درگاهش روی آوردند و از او عفو و بخشش می طلبیدند.

(۱) وسیله المآل فی مناقب الآل، ص ۱۹۰. البدایه و النهایه ۸ / ۱۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰۸

(۱)

شادمانی یاران امام علیه السلام

یاران امام از مژده شهادت در خدمت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شادمان بودند، مورخان در مورد آنان سخنانی را نقل کرده اند که خردها را به شگفتی می اندازد؛ مثلاً «حبیب بن مظاهر» به سوی یارانش خارج شد در حالی که می خندید و در شادمانی فرو رفته بود. «یزید بن حصین تمیمی» بر او اعتراض کرده می گوید: «اینک زمان خندیدن نیست؟!». «

(۲) «حبيب» با ايمانی عميق به وی پاسخ می دهد: «کدام جایگاه از این به شادمانی شایسته تر باشد؟! به خدا! طولی نمی کشد که این ستمکاران با شمشیرهایشان بر ما خواهند تاخت و آنگاه حور عین را در آغوش می گیریم» (۱).

«بریر» نیز با «عبد الرحمن انصاری» به شوخی پرداخت، او از این کار، در شگفت شد و به وی گفت: «اینک، زمان کار بیهوده نیست!!».

(۳) «بریر» به وی پاسخ داد: «قوم من می دانند که نه در پیری و نه در جوانی، کار بیهوده را دوست نداشتیم، ولی من به آنچه با آن روبه رو می شویم شادمان هستم، به خدا! میان ما و حور عین فاصله ای نیست جز اینکه اینان با شمشیرهایشان بر ما بتازند

و دوست دارم که هم اینک بر ما بتازند» (۲).

(۴) در خانواده شهدای عالم همانند این ایمان وجود ندارد که از آتشفشانهای عظیم یقین و معرفت و نیت راستین و اخلاصی بزرگ منفجر شده است... آنان به رستگاری در بهشتهای جاودانگی همراه با پیامبران و صدیقان، شادمان شدند و یقین داشتند که به آسوده ترین مرگ، خواهند مرد، به بزرگترین مرگ در تاریخ بشریت در همه نسلها و زمانها.

(۱) کشی، رجال، ص ۷۹ شماره ۱۳۳.

(۲) طبری، تاریخ ۵/۴۲۳. البدایه و النهایه ۸/۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۰۹

(۱)

شمر، امام را به تمسخر می گیرد

امام، نماز می خواند، در حالی که پلید ناپاک، شمر بن ذی الجوشن «۱» آن حضرت را زیر نظر داشت و شنید که آن حضرت در نمازش این کلام خدای تعالی را می خواند:

«آنان که کافر شدند، گمان نکنند اینکه به آنان مهلت می دهیم برای آنان خیر است، بلکه برای این است که بیشتر گناهکار شوند و عذابی خوارکننده برای ایشان خواهد بود و خداوند مؤمنان را به آنچه شما بر آن هستید نخواهد گذاشت تا اینکه پلید را از پاک، جدا سازد» (۲).

شمر، به تمسخر امام پرداخت و با صدای بلند سخن گفت.

(۲)

رؤیای امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام پس از آنکه دردهای جانکاه، آن حضرت را فرسوده ساخت، اندکی چشم بر هم نهاده به سرعت بیدار شد و روی به یاران و اهل بیتش کرده به آنان فرمود: «آیا می دانید که در خواب خود چه دیده ام؟».

- ای فرزند رسول خدا! چه دیده ای؟

(۳) - سگهایی را دیدم که بر من حمله ور شده اند و مرا پاره پاره می کنند و در میان آنها سگی سیاه و سفید است که بیشتر بر من می تاخت و گمان می کنم آنکه به کشتنم می پردازد، مردی پیسی گرفته از این قوم باشد ...

(۱) در البدایه و النهایه ۸ / ۱۷۸ آمده است: آنکه امام را زیر نظر داشت، ابو حرب سبّعی، عبید الله بن شمیر است که یاوه گویی بیهوده کار بود.

(۲) آل عمران آیه ۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۰

(۱) سپس جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که جمعی از یارانش همراه او بودند، دیدم که به من می فرمود ای پسر! تو شهید آل محمد هستی، اینک اهل آسمانها و اهل عالم برتر،

مژده آمدنت را به یکدیگر می دهند، امشب افطار تو نزد من باشد، بشتاب و تأخیر مکن. این است آنچه دیده ام، فرمان (الهی) در حال آمدن است و رفتن از این دنیا نزدیک شده «۱».

اندوهی عمیق بر اهل بیت و یارانش سایه افکند، آنان به پیش آمدن مصیبت کوبنده و نزدیک شدن سفر از این دنیا، یقین حاصل نمودند.

(۲)

پیشانی بانوان وحی

بانوان خاندان وحی، به شدت پریشان گشتند، در آن شب جاویدان در دنیای غمها، آرام نگرفتند؛ زیرا امواجی از اندیشه ها و افکار بر ذهن آنان عارض گشت و آینده سرشار از فاجعه ها و مصیبتها در برابرشان مجسم شد که آیا پس از جدا شدن از حامیانشان- یعنی فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله- بر سر آنان چه خواهد گذشت، در حالی که زنها در سرزمین غربت بودند و دشمنان ستمگر، آنان را در محاصره داشتند؟ آنها به گریه و زاری پرداختند و به درگاه خداوند دعا کردند که آنان را از آن محنت جانکاه برهاند.

(۳) اما دشمنان اهل بیت، شب را در شوق ریختن آن خونهای پاک گذراندند تا نزد فرزند مرجانه تقرب جویند. سواران به فرماندهی «عزره بن قیس احمسی» «۲» گرداگرد اردوگاه حضرت حسین علیه السلام در حرکت بودند تا مبادا حضرت از دستشان برود و یا کسی از مردم به اردوگاهش ملحق شود.

(۱) الفتوح ۵ / ۱۸۱.

(۲) البدایه و النهایه ۸ / ۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۱

(۱)

امام خود را معطر ساخت و حنوط گرفت

امام و یارانش برای دیدار خدا، آماده شدند و خود را برای مرگ مهیا ساختند. امام علیه السلام دستور داد خیمه ای برپا کنند و ظرفی چوبین که در آن مشک جای داشت، آوردند و حنوط نیز مهیا کردند، پس آن حضرت وارد آن چادر شد و خود را معطر ساخت و حنوط گرفت. سپس بریر پس از او وارد شد و عطر و حنوط گرفت، همه یاران حضرت «۱»، چنین کردند تا برای مرگ و شهادت در راه خدا آماده گردند.

روز عاشورا

در آسمان دنیا هیچ سپیده بامدادی همچون فجر روز دهم محرم با مصیبتها و غمهایش ندیده است و خورشید، هیچ گاه همچون خورشید آن روز با اندوه و دردهایش طلوع نکرده است...؛ زیرا در تاریخ هیچ حادثه ای وجود ندارد که با فجایع و دردهایش از آن صحنه های اندوهبار برتر باشد که در روز عاشورا «۲» بر صحرای کربلا- نمایان گشت؛ چون محنتی از محنتهای دنیا و غصّه ای از غصه های روزگار باقی نماند که بر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری نگشته باشد.

(۳) امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «هیچ روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت تر

(۱) انساب الاشراف ۳۰ / ۳۹۵-۳۹۶. البدایه و النهایه ۸ / ۱۷۸.

(۲) «عاشورا»: نام روز دهم ماه محرم است. گفته شده که این نامگذاری قدیمی است و علت آن این بوده که در آن روز، ده نفر از پیامبران به ده کرامت، گرامی داشته شدند. این مطلب در ص ۲۲ از کتاب الانوار الحسینیه نوشته بلاوی آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۲

از روز احد نبود که عموی آن حضرت یعنی حمزه بن

عبدالمطلب، شیر خدا و پیامبرش، در آن کشته شد و پس از آن روز، واقعه مؤته که در آن، عموزاده اش جعفر بن ابی طالب کشته شد، سپس فرمود: و روزی نیست چون روز حضرت حسین علیه السلام که سی هزار نفر به سوی او شتافتند و ادعا می کردند از این امت هستند و هر کدام از آنان با (ریختن) خون آن حضرت به خداوند تقرب می جستند در حالی که وی، آنان را به یاد خدا می انداخت ولی پند نگرفتند تا اینکه او را به ظلم و ستم و تعدی به قتل رساندند «(۱)».

(۱) امام بزرگوار در سپیده دم روز عاشورا، نماز را آغاز کرد که بنا به گفته مورخان، خود و یارانش، به علت عدم وجود آب نزد آنان، برای نماز تیمم ساختند و خانواده و یارانش به آن حضرت اقتدا نمودند «(۲)»، پیش از آنکه تعقیب نمازشان را به پایان برسانند، طبلهای جنگ در اردوگاه ابن زیاد، نواخته شد و دسته های کاملاً مسلحی از سپاه به پیش آمدند در حالی که فریاد می زدند: یا جنگ می کنیم یا به فرمان فرزند مرجانه گردن نهد.

(۲)

دعای امام علیه السلام

سرور آزادگان، خارج شد، صحرا را دید که از سواران و پیادگان پر شده است و شمشیرها و نیزه های خود را کشیده و تشنه ریختن خون وی و نیکان اهل بیت و یارانش هستند تا مزد ناچیزی از فرزند مرجانه به دست آورند.

(۱) بحار الانوار ۲۲/۲۷۴ ح ۲۱ و ج ۴۴/۲۹۸ ح ۴.

(۲) اعتماد السلطنه حسن بن علی، حَجَّه السَّعَادَةِ فِي حَجَّه الشَّهَادَةِ (به زبان پارسی) که امام شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء آن را به عربی ترجمه

نموده و از کتابهای خطی کتابخانه عمومی است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۳

حضرت، مصحفی را طلبید و آن را بر سر خود گذاشت و تضرع کنان روی به خدا کرد و گفت:

(۱) «خداوند! تو مورد اعتماد من در هر اندوه، و امید من در هر سختی هستی، تو در هر امری که بر من نازل شود، مایه اطمینان و قدرت من می باشی، چه بسیار اندوهی که قلب در آن سست می گردد و قدرت در آن اندک می شود و دوست در آن فرو می گذارد و دشمن در آن زبان به طعنه می گشاید، آن را به درگاه تو عرضه نمودم و از آن به پیشگاهت شکایت بردم- به خاطر رغبت من به تو نه به دیگری- تو آن را گشایش دادی و آن را دور ساختی و کفایت نمودی، تو سرپرست هر نعمت و دارنده هر نیکی و سرانجام هر خواسته ای هستی» (۱).

(۲) در این دعا، عمق ایمان حضرت دیده می شود که در همه کارهای مهمش به سوی خدا بازمی گردد و به او اخلاص می یابد، خداوند سرپرست او و پناهگاهی است که در هر امر مهمی که بر او پیش آید به آن پناه می برد.

(۳)

روشن کردن آتش در خندق

امام در آغاز بامداد، دستور داد تا در خندقی که بر گرد خیمه های زنان بود، آتش بیفروزند تا آنان را از حمله اسبان حفظ کند و نیز برای اینکه جبهه های جنگ بر آنها متعدد نشوند و تنها در یک سو، منحصر گردند.

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۲۱۶/۱۴. البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۹ - ۱۷۰. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۰ - ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۴

(۱)

هیاهوی مسخ شدگان

اشاره

هنگامی که آتش در خندق روشن گشت، بعضی از مسخ شدگان اردوگاه ابن سعد، همچون سگان به سوی امام تاختند و صداهای خود را به هیاهوی زشتی بلند کردند که از آن جمله اند:

(۲)

۱- شمر بن ذی الجوشن

پلید ناپاک، «شمر بن ذی الجوشن» به سوی اردوگاه امام پیش آمد و با صدای بلند گفت: «ای حسین! به آتش شتاب کردی؟».

امام به وی پاسخ داد: «تو این را می گویی ای فرزند چوپان بزها؟ به خدا! تو به سوختن در آن شایسته تر هستی».

«مسلم بن عوسجه» خواست او را با تیر بزند، ولی امام او را مانع شد و فرمود: «من دوست ندارم آغازگر جنگ با آنان باشم. «۱»

(۳)

۲- محمد بن اشعث

پلشت پلید، «محمد بن اشعث» به سوی امام تاخت در حالی که فریاد می کشید: «ای حسین! تو اینک به جهنم می روی!!».

امام او را پاسخ داد: «خداوند تو را و پدر و قومت را لعنت کند ای فرزند مرتد فاجر دشمن خدا و پیامبر و مسلمین» (۲).

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۶.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۵

(۱)

۳- عبد الله بن حوزة

«عبد الله بن حوزة» فرومایه به سوی اردوگاه امام شتافت و فریاد زد: «ای حسین! تو را مژده آتش باد!!».

امام، سخنش را به وی بازگرداند: «من به سوی پروردگاری مهربان و شفیع اطاعت شده می روم». سپس درباره او پرسید، به آن حضرت گفته شد که او «ابن حوزة» است. امام، دو دست خود را به دعا برداشت و فرمود: «خداوند او را در حوزة آتش قرار دهد».

(۲) ناگهان، اسب وی رم کرد و او را در نهری افکند که پایش در رکاب آویزان شد و او بر زمین افتاد، در حالی که اسب او را می کشید و سرش را به سنگها و باقیمانده تنه درختان می کوبید تا به هلاکت رسید «۱». و گفته شده که اسب، او را در آتش برافروخته در خندق افکند و در آن سوخت. هنگامی که امام سرعت استجابت دعایش را دید، صدای خود را بلند کرد

فرمود: «خداوندا! ما اهل بیت پیامبرت و ذریه او هستیم، پس شکسته بدار هر کس را که به ما ستم نموده و حق ما را غصب کرده است که تو شنوای نزدیک هستی» (۲)».

(۳) (مسروق بن وائل حضرمی) وقتی این صحنه را دید، درحالی که با خودش از کشتن امام و جایزه گرفتن از

فرزند مرجانه می اندیشید. بر آنچه اندیشیده بود، پشیمان گشت و دانست که اهل بیت را نزد خداوند حرمت و جایگاهی است، پس، میدان جنگ را رها کرد و از ترس غضب خداوند، پای به فرار نهاد «۳».

(۴)

آماده باش کامل در هر دو اردوگاه

هر دو اردوگاه دست به آماده باش کامل زدند. امام، یارانش را که ۸۲ نفر

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۹. تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۵.

(۲) خوارزمی، مقتل الحسین ۱/ ۲۴۹.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۶

سواره و پیاده بودند آماده کرد «زهیر بن قین» را در سمت راست (میمنه) و حبیب بن مظاهر را در سمت چپ (میسره) قرار داد و خود و اهل بیتش، در قلب سپاه جای گرفتند «۱» و پرچم خود را به برادر و یاورش ابا الفضل عباس داد «۲».

(۱) ابن سعد نیز سپاهش را آماده کرد و عبد الله بن زهیر ازدی را بر ربع اهل مدینه قرار داد و قیس بن اشعث را بر ربع ربیع و کنده و عبد الرحمن بن ابی سبره جعفی را فرمانده ربع مذحج و اسد و حر بن یزید ریاحی را بر ربع بنی تمیم و همدان گماشت «۳» و بر میمنه سپاه خود، عمرو بن حجاج زبیدی و بر میسره آن، شمر بن ذی الجوشن را قرار داد و عروه بن قیس احمسی را فرمانده سواران و شبت بن ربیع را فرمانده پیادگان نمود و پرچم را به غلامش «درید» سپرد «۴» و بدین ترتیب هر دو اردوگاه برای جنگ و نبرد، آماده شدند.

(۲)

اعتراضات شدید

امام به همراه بزرگان یارانش خواستند بر مردم کوفه، اقامه حجّت کنند تا آنها از وضع خود آگاه باشند و نسبت به گناهی که مرتکب می شدند، آشنایی حاصل نمایند، گناهی که نزدیک بود آسمانها از آن شکافته شوند و زمین پاره گردد و کوهها فرو ریزند، آنان بسیار فراخواندند و نصیحتها کردند تا آن مسخ شدگان را

از خطر جنایتی که آنان را به جهنم می‌رساند، رهایی بخشند.

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۲۵.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۲.

(۳) مرآه الزمان، ص ۹۲.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۷

(۱)

خطبه امام علیه السلام

امام مرکب خود را خواست و بر آن سوار شده به سوی اردوگاه ابن سعد رفت، با آن هیبتی که شکوه جدش، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را تداعی می‌کرد. پس در میان آنان سخنرانی تاریخی خود را ایراد نمود که از شیواترین و رساترین نمونه‌هایی بر جای مانده در ادبیات عرب می‌باشد. آن حضرت با صدایی بلند که بیشتر آنان می‌شنیدند، فریاد زد:

(۲) «ای مردم! گفتارم را بشنوید و عجله نکنید تا بر اساس حقی که بر من دارید شما را موعظه کنم و دلیل آمدنم نزدتان را بیان نمایم، که اگر عذر مرا پذیرفتید و گفته‌ام را تصدیق نمودید و از خودتان به من انصاف دادید، به آن خوشبخت‌تر خواهید شد و شما را بر من راهی نخواهد بود و اگر عذر مرا نپذیرفتید و به من انصاف ندادید، پس اندیشه خود و شرکایتان را فراهم آورید تا کارت‌ان بر شما اندوهی نباشد، سپس در مورد من قضاوت کنید و مهلتم ندهید که سرپرست من خداوندی است که کتاب را فرو فرستاده و او صالحان را سرپرستی می‌کند» (۱).

(۳) باد، صدای آن حضرت را به بانوان بزرگوار خاندان نبوت و آزادگان بیت وحی رساند، آنان به گریه افتادند و صدایشان برخاست، آن حضرت، برادرش حضرت عباس و فرزند خود، علی را به سوی ایشان فرستاد و به آن دو فرمود:

آنان را ساکت کنید که به جانم

گریه آنان فراوان خواهد بود.

(۴) هنگامی که ساکت شدند، امام به خطبه خود ادامه داد، پس خدای را سپاس گفت و ستایش نمود و بر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و بر فرشتگان و پیامبران، درود فرستاد، در آن خطبه فرمود آنچه را که بیانش به شمار نیاید و پیش از او و یا

(۱) طبری، تاریخ ۵/۴۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۸

بعد از او کسی در منطوقش رساتر از او شنیده نشده است «۱»، پس فرمود:

(۱) «ای مردم! خداوند، دنیا را آفرید و آن را سرای فنا و نیستی قرار داد، اهل خود را از حالی به حال دیگر می برد، پس فریب خورده آن است که به آن فریفته شود و بدبخت کسی است که او را مفتون نموده باشد، پس این دنیا شما را فریب ندهد که او امید هر کس را که به آن اعتماد نماید قطع می کند و طمع هر کسی را که به آن طمع ورزد ناکام می سازد. من شما را می بینم بر امری فراهم آمده اید که با آن، خدای را بر خودتان به خشم آورده اید که چهره کریمانه اش را از شما برگردانده و انتقامش را بر شما وارد ساخته است، بهترین پروردگار، پروردگار ماست و بدترین بندگان، شما هستید. شما به طاعت اقرار نمودید و به محمد پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردید سپس این شما هستید که به سوی ذریه و عترتش حرکت نموده خواهان کشتن آنها شده اید، شیطان بر شما چیره گشته و یاد خدای بزرگ را از شما برده است، پس برای شما و آنچه اراده کرده اید نابودی باد! ما برای خدا هستیم

و به سوی او بازمی گردیم.

اینان کسانی هستند که پس از ایمانشان کافر شده اند. دوری از آن ستمکاران باد» (۲).

(۲) امام، آنان را با این سخنان که نمایانگر هدایت پیامبرگونه و محنت انبیا از امتهایشان است، اندرز گفت و ایشان را از فتنه و فریب دنیا برحذر داشت و عواقب زیانبار آن را بیان کرد و آنان را از اقدام به کشتن عترت پیامبرشان برحذر داشت که با آن کار، از اسلام به کفر خارج می شدند و مستوجب عذاب جاویدان خدا

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۶۱.

(۲) بحار الأنوار ۴۵ / ۵ - ۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۱۹

و خشم همیشگی او می گشتند.

(۱) حضرت سپس به سخنانش ادامه داده فرمود: «ای مردم! نسب مرا بگوئید که من کیستم؟ سپس به خود باز گردید و خود را سرزنش کنید و ببینید آیا کشتن من و شکستن حرمتم برای شما جایز است؟! آیا من فرزند دختر پیامبرتان و فرزند وصی و عموزاده او نیستم و نخستین ایمان آورنده به خدا و تصدیق کننده پیامبرش درباره آنچه از خدایش آورده بود؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد من و برادرم به شما نرسیده است که: «این دو، سروران جوانان اهل بهشت هستند»، اگر مرا به آنچه می گویم تصدیق کنید- که آن حق است- به خدا! به عمد دروغ نگفتم از آن وقت که دانستم خداوند اهل آن را دوست نمی دارد و با آن، گویندگانش را زیان می رساند و اگر مرا تکذیب کنید، در میان شما کسانی هستند که اگر از آنها پرسید، شما را آگاه

می سازند، از جابر بن عبد الله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک پیرسید، به شما خبر می دهند که این گفتار را از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد من و برادرم شنیده اند. آیا این مانع شما از ریختن خون من نمی شود؟» (۲) من سخنی مهربانتر و شیواتر از این خطابه نمی شناسم که هر خطیب با هر مقدار از قدرت بیان، از گفتن چنین کلامی در چنین موضع هولناکی که شیران در آن لال می شوند و قهرمانان از سخن بازمی مانند، ناتوان است ... این سخن شایسته آن بود که خردهایشان را به خود آورد و انقلابی فکری و عملی در صفهایشان ایجاد کند زیرا حضرت از آنان خواست تا به خود آیند و به خردهایشان بازگردند- اگر مالک آنها باشند- تا در مورد او خوب بیندیشند که وی نوه پیامبرشان و فرزند وصی او و نزدیکترین خویشاوند به آن حضرت بود،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۰

او سرور جوانان اهل بهشت است و در این امر، مصونیتی برای وی وجود دارد که خونش ریخته نشود و حرمتش شکسته نگردد، ولی آن لشکریانی که این منطق پرفیض را نمی فهمیدند، به جنایت روی آورده، بر دلهایشان ابری تیره از گمراهی سایه افکند و یاد خدا را از آنان دور گردانیده بود.

(۱) پلید ناپاک، «شمر بن ذی الجوشن» که از غرق شدگان در گناه بود، روی به آن حضرت کرد و گفت: «او خدا را با حرف می پرستد و نمی داند که چه می گویی!».

آن وجدان متحجری که باطل بر آن زنگار نشانده بود، سخن امام را نمی فهمید و گفتارش

را درک نمی کرد.

(۲) «حیب بن مظاهر» به پاسخگویی او پرداخت و به او گفت: «به خدا من می بینم که تو خداوند را با هفتاد حرف می پرستی، من گواهی می دهم که تو راست می گویی چون نمی دانی که امام چه می گوید؛ زیرا خداوند بر قلب تو مهر زده است.»

(۳) امام به سخن خود ادامه داد و فرمود: «اگر درباره این گفتار، شک داشته باشید، آیا شک می کنید که من فرزند دختر پیامبران هستم؟ به خدا! میان شرق و مغرب، پسر دختر پیامبری در میان شما و غیر شما وجود ندارد، عجباً، آیا مرا در برابر کشته ای از شما - که من او را به قتل رسانده باشم - می جوئید؟ یا در برابر مالی که آن را نابود کرده باشم؟ یا در مقابل زخمی که زده باشم؟».

(۴) زمین در زیر پایشان لرزید و آنان سرگردان ماندند که چه پاسخی به وی بدهند؛ زیرا آنان شکی نداشتند که وی فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریحانه اوست و آنها از او طلبی ندارند از خون کسی که کشته یا مالی که از آنان نابود کرده باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۱

(۱) سپس امام، فرماندهان سپاه را که با نامه هایشان آن حضرت را به کوفه دعوت نموده بودند صدا زد و فرمود: «ای شیب بن ربیع! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای زید بن حرث! آیا برای من نوشتید که میوه ها رسیده و باغها سبز گشته و تو وارد می شوی بر سپاهی که برای تو آماده گشته است.»

آن ضمیرها از خیانت در پیمان و شکستن سوگندها شرم نداشتند، پس همگی به دروغ روی آوردند

و گفتند: «ما چنین نکرده ایم!!».

امام از آن گفته آنان در شگفت شد و به آنان فرمود: «سبحان الله! آری به خدا چنین کرده اید».

امام از آنان روی برتافت و خطاب به همه واحدهای سپاه فرمود: «ای مردم! اگر از من خرسند نیستید، بگذارید که از نزد شما به سوی جای امنی از زمین بروم».

(۲) «قیس بن اشعث» که از شناخته شدگان به حیله و نفاق و از هر گونه شرافت و آزرمی به دور بود- و برای وی کافی است که از خاندانی بوده که هرگز فرد شریفی را تحویل نداده است- روی به آن حضرت کرد و گفت: «آیا فرمان عموزادگان را نمی پذیری؟ آنان جز آنچه را دوست داری چیزی به تو ارائه نخواهند داد و از آنان هیچ ناخوشایندی به تو نخواهد رسید».

(۳) امام به وی پاسخ داد: «تو برادر برادرت هستی؟ آیا می خواهی که بنی هاشم، بیش از خون مسلم بن عقیل از تو طلب کنند؟ نه به خدا! همچون فردی ذلیل با آنها دست نخواهم داد و همچون بردگان، پای به فرار نخواهم گذاشت. «۱»

ای بندگان خدا! من از اینکه سنگسارم کنید به پروردگار خود و پروردگار شما پناه

(۱) و در روایتی: «همچون بردگان اعتراف نمی نمایم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۲

می برم، از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد به پروردگارم و پروردگار شما پناهنده می شوم» «۱».

(۱) کشورها از بین می روند و دولتها در پی هم می آیند ولی این کلمات به ماندن شایسته و به جاودانگی بایسته تر از هر چیز است، باقی می ماند؛ زیرا عزت حق و بزرگ منشی آزادگان و شرافت بلندهمتان را نمایانگر ساخته است.

(۲) افسوس که این سخنان تابناک به

دل‌های آنان راه نیافت؛ زیرا جهل، همه درهای فهم را در جانهایشان بسته بود: «خداوند بر دل‌هایشان مهر زده و بر گوش‌ها و دیدگان‌شان پرده ای باشد، آیا گمان می‌کنی که بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنان همچون چهارپایانند، بلکه از آنها گمراه‌ترند».

(۳) آنان به کلی از دعوت امام روی برتافتند و اهمیتی بدان ندادند، راست گفت خدای متعال که می‌فرماید: «تو مردگان را نمی‌شنوایی و دعوت را به گوش ناشنوایان نمی‌توانی برسانی هرگاه پشت کنند و بروند».

(۴) سخنان زهیر

«زهیر بن قین» روی به افراد لشکر نمود و سخنرانی سرشار از پند و اندرز خطاب به آنان ایراد نمود و گفت:

ای مردم کوفه! هشدار باد شما را از عذاب خداوند، بر مسلمان حق است که برادر مسلمانش را نصیحت کند. ما تا کنون برادرانی بر یک دین بوده ایم تا زمانی که میان ما و شما، شمشیر نیفتاده باشد و شما شایسته نصیحت از سوی ما هستید، پس هرگاه شمشیر واقع شود، مصونیت قطع می‌شود، ما یک امت

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۱-۴۲۴. الدر النظیم، ص ۵۵۲-۵۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۳

خواهیم بود و شما امتی دیگر. خداوند ما و شما را به ذریه پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله آزموده است تا ببیند که ما و شما چه خواهیم کرد، ما شما را به یاری آنان و رها کردن یزید ستمگر و عبید الله بن زیاد فرامی‌خوانیم که شما از آن دو، در طول مدت حکومتشان، جز بدی نخواهید دید. چشمانتان را کور می‌کنند و دست‌ها و پاهایتان را قطع می‌نمایند و شما را تکه تکه می‌سازند و بر تنه‌های درختان خرما به دار می‌کشند

و بزرگان و قاریان شما را همچون حجر بن عدی و یارانش و هانی ابن عروه و امثالش می کشند».

(۱) این سخنان، سرشارند از رساترین و برجسته ترین دلیل؛ زیرا در آن، دعوت به حق با همه ابعاد مفاهیمش و برحذر داشتن از عذاب خدا و خشمش، وجود دارد؛ به آنان می فهماند هدف او از نصیحت تنها انجام یک واجب دینی است که به نصیحت مسلمان برای برادر مسلمانش - هنگامی که او را از حق منحرف دید- حکم می نماید... و آنها را آگاه نمود پیش از آنکه آتش جنگ روشن شود؛ زیرا برادری اسلامی آنان را با هم جمع می کند، پس هرگاه جنگ واقع گردد، رشته های آن برادری بریده می شود و هر کدام از آن دو امتی مستقل خواهند بود که روابط دین و اسلام، آنان را با یکدیگر فراهم نمی آورد و به آنها اطلاع داد که خداوند، مسلمانان را با عترت پیامبرش آزموده و موذتشان را در کتاب عزیزش واجب گردانیده است تا امت را بنگرد که در مورد آنان چه می کند؟

(۲) همچنین، آنان را به ظلم و ستم امویان توجه داد و آنچه با نیکان آنان عمل کرده بودند، کسانی همانند «حجر بن عدی»، «میشم تمار» و دیگر افرادی که با ستم، مبارزه نمودند و در مقابل استبداد، ایستادند که حکومت اموی رگباری از عذاب دردناک بر سر آنان فروریخت، چشمانشان را کور ساخت و دستها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۴

و پاهایشان را برید و بر تنه های نخل به دار کشید.

(۱) هنوز زهیر سخنانش را پایان نداده بود که گروهی از لشکریان ابن سعد، بی شرمانه، وی را ناسزا گفته، او و امام حسین

را تهدید به قتل نموده گفتند: «ما همچنان هستیم تا دوستت و همراهانش را بکشیم، یا او و یارانش را تسلیم عید الله بن زیاد نماییم!!».

(۲) زهیر با منطق حق به آنان پاسخ داد و گفت: «ای بندگان خدا! فرزندان فاطمه به دوستی و یاری از فرزند سمیه شایسته تر هستند، من شما را به خدا پناه می دهم که مبادا آنان را بکشید ... شما این مرد را با یزید بگذارید که به جانم سوگند! وی طاعت شما را بدون کشتن حسین می پذیرد».

(۳) بسیاری از آنان خاموش ماندند و حیرت و سرگردانی بر آنان دست داد.

هنگامی که شمر بن ذی الجوشن، این وضع را دید، ترسید که لشکر به صلاح روی آورد، پس تیری را به سوی زهیر نشانه گرفت، در حالی که می گفت:

«ساکت شو، خداوند تو را بکشد، ما را از پرحرفیت خسته کردی».

(۴) زهیر، او را حقیر شمرد و وی را چون پلیدترین مخلوق، نگریست، به او گفت: «من خطاب به تو سخن نمی گویم، تو چهارپایی بیش نیستی و به خدا! گمان نمی کنم که تو دو آیه از کتاب خدا را بدانی، پس مژده باد تو را به رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک».

آن فرومایه پلید از سخن زهیر به خشم آمد و بر او فریاد کشید: «تا ساعتی دیگر، خداوند تو و دوستت را می کشد».

(۵) زهیر گفت: «آیا مرا به مرگ تهدید می کنی؟ به خدا! مرگ نزد من از جاویدان بودن با شما محبوبتر است».

آنگاه زهیر روی به لشکریان کرد و گفت: «ای بندگان خدا! این جلف

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۵

جفاکار و امثال وی، شما را از دینتان گمراه نکنند. به

خدا سوگند! شفاعت محمد صلی الله علیه و آله به قومی که خون ذریه و اهل بیتش را بریزند و یاران و مدافعان حریمشان را بکشند، نمی رسد».

(۱) امام، ملاحظه فرمود که پندهای زهیر با آن مسخ شدگان، کارگر نیست، لذا به یکی از یارانش فرمود او را از ادامه سخن بازدارد، پس به سوی وی رفت و او را ندا داد: ابا عبد الله به تو می گوید: «بیا که به جانم سوگند! اگر مؤمن آل فرعون برای قومش پند داد و فراخوانی را ابلاغ نمود، تو نیز اینان را پند داده و ابلاغ کرده ای اگر نصیحت و ابلاغ، سودمند باشد» (۱).

(۲)

سخنان بریر

شیخ جلیل، «بریر بن خضیر» به نصیحت آن سپاه پرداخت و گفت: «ای مردم! خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بشارت دهنده و بیم دهنده و فراخوان به سوی خدا و چراغی تابناک فرستاد، این آب فرات است که خوکهای مناطق و سگهای آنان در آن می افتند اما میان آن و فرزند دختر پیامبر خدا فاصله انداخته شده، آیا سزای محمد صلی الله علیه و آله همین است؟

(۳) آنان شرافت و آزر را رها کردند و به او گفتند: «ای بریر! بسیار سخن گفته ای، دیگر چیزی برای ما نگو، به خدا! حسین تشنگی می کشد، همان گونه که پیش از او تشنگی کشیدند».

وی، آنان را اندرز داده راهنمایی کرد و گفت: «ای قوم! خانواده محمد صلی الله علیه و آله در کنار شما قرار گرفته اند، اینان ذریه، عترت، دختران و افراد خانواده او

(۱) طبری، تاریخ، ج ۵ ص ۴۲۶-۴۲۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۶

هستند، پس آنچه را دارید بیان کنید که می خواهید با

آنان چه کار کنید؟» (۱) به او پاسخ دادند: می خواهیم امیر عبید الله بن زیاد را بر آنها مسلط سازیم تا در مورد آنان تصمیم بگیرد. بریر، آنان را به یاد پیمانها و نامه هایشان انداخت که برای امام فرستاده بودند، وی گفت: «آیا از آنان نمی پذیرید به جایی که از آن آمده اند، برگردند؟ وای بر شما ای مردم کوفه! آیا نامه ها و تعهدات خود را که به وی داده اید و خداوند را بر آنها و بر خود گواه گرفته اید، فراموش نموده اید؟ آیا شما اهل بیت پیامبران را دعوت نمودید و ادعا کردید که خودتان را در دفاع از آنان می کشید و هنگامی که به سوی شما آمدند، آنان را به ابن زیاد تسلیم نمودید و آنان را از آب فرات منع نمودید، چه زشت است آنچه بعد از پیامبران با ذریه وی عمل کرده اید، شما را چه باشد، خداوند روز قیامت سیرابتان نکند که بدترین قوم، شما هستید».

(۲) جمعی از کسانی که از وجدانهایشان منحرف شده بودند، منکر نامه ها و تعهدات خود برای امام شدند و به وی گفتند: نمی دانیم تو چه می گویی؟

بریر، اصرار آنها بر گناه و اتقاقشان بر انجام منکر را دریافت و گفت:

«سپاس خدای را که به من بصیرتی بیشتر دربارہ شما داد، خداوندا! من به تو از کارهای این قوم اعلام بیزاری می کنم. خداوندا! آنان را به جان هم بینداز در حالی که بر آنها خشمگین باشی».

آنان به وی خندیدند و به سوی او تیراندازی نمودند «۱» وی هم از نزد آنان دور شد.

(۱) بحار الأنوار ۴۵/۵. الفتوح ۵/۱۸۲ - ۱۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۷

(۱)

امام نسبت به دشمنانش، آن حضرت را بر آن داشت که بار دیگر، آنان را پند و اندرز دهد تا کسی از آنان ادعا نکند که در کار خود آگاه نبوده است، پس به سوی آنها رفت در حالی که کتاب خداوند بزرگ را باز کرده و عمامه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر نهاده و جنگ افزار آن حضرت را به خود بسته، در هیبتی بود که پیشانیها در برابرش خاضع می شد و چشمها از نگریستن به آن باز می ماند، پس به آنان فرمود:

(۲) «نابود و غم، شما را باد ای جماعت! آیا وقتی که مشتاقانه ما را فراخواندید و ما به سرعت شما را اجابت کردیم، شمشیری را که در دست داشتید بر ما افراختید و آتشی را که ما برای دشمنان خود و شما روشن نموده بودیم، بر ضد ما و به نفع دشمنان شعله ور ساختید بدون اینکه عدالتی با شما روا داشته باشند، و یا امیدی به آنان داشته باشید، بر ضد دوستانتان فراهم آمدید، آیا گرفتاریها شما را نباشد در حالی که هنوز شمشیری کشیده نشده و خاطری آزرده نگردیده و اندیشه ای به کار نیفتاده است، ولی شما با شتاب سوی آن رفتید، همچون پرواز ملخان نارس و بر آن فراهم آمدید همچون افتادن پشه های کوچک در آتش، آنگاه پیمانها را شکستید، پس فرومایگی از آن شما باد ای بردگان ائیت و جدامانندگان از احزاب و دورشدگان از کتاب خدا و سنتها! وای بر شما! آیا اینان را یاری می کنید و از یاری ما دست برمی دارید! باری، به خدا! این خیانتی است در میان شما که ریشه هایتان

بر آن جای گرفته و شاخه هایتان بر آن روییده و محکم گشته و شما بدترین ثمره گشته اید، بیننده را اندوهگین می سازید و خوراک هر غاصبی می شوید.

(۳) همانا این نابکار نابکارزاده، میان دو چیز را گرفته است، میان شمشیر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۸

کشیدن و خوار گشتن و هیئات که ما خوار شویم، خداوند، پیامبرش و مؤمنان، و دامنه‌های پاک، مطهر و همتهای بلند و جانهای با شهامت، آن را برای ما نمی پذیرند که اطاعت فرومایگان را بر شهادتگاه بزرگواران ترجیح دهیم، همانا من با این خانواده با وجود کمی افراد و فرو گذاشتن یاری کنندگان، به نبرد می پردازم».

(۱) سپس ابیات «فروه بن مسیک مرادی» را بر زبان آورد:

فان نهزم فهزامون قدماو ان نهزم فغیر مهزمینا

و ما ان طبنا جبن و لکن منایانا و دوله آخرینا

فقل للشامتین بنا افیقواسیلقی الشامتون کما لقینا

اذا ما الموت رفع عن اناس بکلکله اناخ بآخرینا «اگر آنان را فراری دهیم، بیشتر نیز فراری داده ایم و اگر شکست بخوریم، شکست خورده نباشیم».

«بر ما ترسی وارد نمی شود ولی این اجلهای ما و دولت دیگران باشد».

«به شماتت کنندگان بگو از ما عبرت گیرند که شماتت کنندگان آنچه را دیدیم، خواهند دید».

«اگر مرگ از مردمی برداشته شود، با تمام قدرت بر دیگران فرود می آید».

(۲) به خدا! پس از آن نخواهید ماند مگر آن مقدار که کسی بر اسب سوار شود که همچون گشتن آسیاب، بر شما بگردد و همچون لرزش محور، شما را خواهد لرزاند، این مطلبی است که پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفته است: پس فکر خود و فکر شریکانتان را جمع کنید که کارتان بر شما اندوهی

نباشد، آنگاه در مورد من حکم کنید و مهلتم ندهید. من بر خداوند، پروردگار خود و پروردگار شما توکل کرده‌ام، نیست جنبنده ای مگر اینکه او، آن را در اختیار داشته باشد که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۲۹

پروردگار من به راه راست باشد» (۱).

(۱) آنگاه دو دست خود را به نفرین کردن بر آنان برداشت و گفت: «خداوندا! باران آسمان را از آنها منع کن و بر آنها سالهایی بفرست همچون سالهای یوسف و غلامی آشنا به کار بر آنان بگمار تا جامی تلخ به آنان بنوشاند؛ زیرا ما را تکذیب نمودند و فروگذاشتند، تو پروردگار ما هستی، بر تو توکل نمودم بازگشت، به سوی تو باشد» (۲).

(۲) امام با این سخنان، همچون آتشفشانی، منفجر شد و از صلابت عزم و قدرت اراده خود، نمونه ای ارائه داد که همانند آن دیده نشده است. سخنان حضرت، این نکات را دربرداشت:

(۳) اول: آن حضرت آنان را به شدت، به خاطر تناقض در رفتارشان نکوهش نمود؛ زیرا آنان برای کمک خواستن و یاری طلبیدن از وی شتافتند تا آنان را از ستم امویان و ظلم آنان برهانند و هنگامی که آن حضرت برای یاری آنان پیاخاست، بر او دگرگون شدند و شمشیرهایشان را که لازم بود، بر دشمنانشان کشیده می شدند، بر او کشیدند، آنان که در خوار ساختن آنان و اجبارشان بر آنچه نمی خواستند، بسیار کوشیده بودند.

(۴) دوم: حضرت، تأسف فراوان خود را از حمایت آنان نسبت به حکومت اموی ابراز داشت؛ حکومتی که نه عدالتی را در میان آنان اعمال کرده و نه حقی را گسترش داده بود و نه هیچ امید و آرزویی در آن حکومت

(۵) سوم: صفات موجود در آنان را مورد انتقاد شدید قرار داد که با داشتن آن

(۱) خوارزمی، مقتل حسین (ع) ۸/۲. اللهوف، ص ۱۵۷.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/۲۱۸-۲۱۹. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ۸/۲. اللهوف، ص ۱۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۳۰

اوصاف از پست ترین ملت‌های زمین شده بودند؛ زیرا آنان بردگان ائمت و منحرفان از احزاب و ناباوران به کتاب خدا و گروه گناهکاران بودند و دیگر سرشتهای نادرستی که در آنها بود.

(۱) چهارم: آن حضرت، عدم پذیرش کامل خود در برابر خواست فرزند مرجانه ستمگر را اعلام کرد که در برابرش تسلیم شود؛ زیرا ذلت را برای آن حضرت خواسته بود و هیئات که امام در برابر آن تسلیم گردد؛ چون برای نمایان ساختن انسانیت و ارزشهای والا آفریده شده بود، پس چگونه در برابر آن نابکار نابکارزاده تسلیم گردد؟

(۲) پنجم: آن حضرت تصمیم خود بر جنگ را اعلام نمود و اینکه به همراه خانواده اش که نمایانگر قهرمانیها و ثبات عزم و ناچیز شمردن مرگ بودند، وارد میدان نبرد شود.

(۳) ششم: آن حضرت سرنوشت آنان را پس از اینکه او را کشتند، به آنان اطلاع داد که خداوند بر آنان کسی را مسلط خواهد ساخت که جامی تلخ را به آنان بنوشاند و عذاب دردناکی را بر ایشان فرود آورد، مدت کوتاهی نگذشت تا اینکه مختار بر ضد آنها قیام کرد و دل‌هایشان را پر از ترس و هراس ساخت و به شدت سرکوبشان نمود.

اینها بعضی از نکات حساسی است که سخن شریف آن حضرت در برداشت؛ سخنی که با قدرت بیان و عظمت تصمیم ادا شد و سپاه ابن

اجابت حرّ

جان حرّ به سوی نیکی روی آورد و وجدانش پس از شنیدن سخنان امام،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۳۱

بیدار شد و در آن لحظات سرنوشت ساز از حیاتش، در فکر و اندیشه فرو رفت، در حالی که در درون خود با امواج هولناکی از کشمکش نفسانی دست به گریبان بود، آیا به حضرت حسین علیه السلام بیبوندد و زندگی و مقامش را قربانی کند، پس از آنکه فرمانده صاحب منزلتی نزد حکومت بوده که به او اعتماد کرده و او را فرمانده پیشقراولان سپاه خود ساخته بودند؟ و یا اینکه در جنگ با امام باقی بماند که در آن عذابی همیشگی وجود دارد؟

(۱) ولی حرّ، به ندای وجدانش پاسخ داد و بر کشمکش درونیش چیره گشت و تصمیم گرفت که به حضرت حسین علیه السلام ملحق شود، وی پیش از آنکه به سوی حضرت حرکت کند، نزد ابن سعد رفت و به او گفت: «آیا تو با این مرد به جنگ می پردازی؟».

(۲) ابن سعد، به سرعت و بدون تردید و برای اینکه در برابر فرماندهان یگانها اخلاص خود را به اربابش، فرزند مرجانه نشان دهد، گفت: «آری، به خدا! آسانترین آن این باشد که سرها در آن فرو افتند و دستها قطع شوند».

حرّ، به وی گفت: «آیا شما به یکی از پیشنهادهایی که ارائه نمود، رضایتی ندارید؟».

ابن سعد گفت: «اگر امر به دست من بود، عمل می کردم ولی امیر تو آن را نپذیرفته است».

(۳) هنگامی که یقین کرد آن قوم، تصمیم به جنگ با امام دارند، در حالی که صفها را می شکافت و لرزه بر اندامش افتاده بود،

پیش رفت که مهاجر بن اوس - یکی از یاران ابن زیاد - از این امر در شگفت شد و با صدایی که شک و بدگمانی در آن بود، به وی گفت: «به خدا! وضع تو مشکوک است، به خدا در هیچ موضعی چیزی را که اینک از تو می بینم مشاهده نکرده ام و اگر به من گفته شود،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۳۲

دلیرترین مردم کوفه چه کسی است، از تو نمی گذشتم؟».

(۱) حرّ، حقیقت حال خود را برای وی آشکار ساخت و او را بر تصمیم خود آگاه نمود و گفت: «به خدا من خود را میان بهشت و آتش، مخیر می بینم و چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم، هر چند که قطعه قطعه شوم و سوزانده گردم...».

(۲) آنگاه افسار اسب خود را به سوی امام، پیچاند «۱»، در حالی که از شرمساری و پشیمانی، سر به زیر انداخته بود. هنگامی که به امام نزدیک شد، صدای خود را بلند کرد و گفت: «خداوندا به سوی تو باز می گردم، زیرا دل‌های اولیای تو و فرزند پیامبرت را هراسان ساختم ... یا ابا عبد الله! من توبه کرده ام، آیا مرا توبه ای باشد؟» «۲».

(۳) سپس از اسبش فرود آمد و در حالی که اشک‌هایش بر چهره اش می درخشید، در برابر امام ایستاد و با امام سخن گفت و اینگونه به آن حضرت متوسل گشت: «ای فرزند رسول خدا! خداوند مرا فدای تو سازد! من آنم که تو را از بازگشت بازداشتی و تو را به این مکان آوردم، ولی به خدایی که جز او پروردگاری نیست، گمان نمی کردم که این قوم هرگز آنچه را بر آنها عرضه نموده ای، نپذیرند و هرگز

با تو به چنین وضعی برسند، پس با خود گفتم:

اهمیتی نمی دهم که در بعضی مسائل از این قوم اطاعت کنم و آنها فکر نمی کنند که من از فرمان آنان خارج شده باشم، ولی آنان بعضی از پیشنهادهایت را می پذیرند و به خدا! اگر گمان می کردم که آنها را از تو نمی پذیرند، از تو تخلف

(۱) طبری، تاریخ ۴۲۷/۵. کامل ۴/۶۴.

(۲) صدوق، امالی، ص ۲۲۳. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۶۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۳۳

نمی کردم و اینک من از آنچه انجام داده ام توبه کننده نزد تو آمده ام تا با جان خود همراه تو باشم و در خدمت تو بمیرم، آیا برای من توبه ای می بینی؟» امام، به دیدارش شادمان گشت و از او خرسند شد و او را عفو فرمود و به وی گفت: «آری، خداوند توبه ات را می پذیرد و تو را می بخشد» (۱).

(۱) آنگاه حرّ، خوابی را که دیده بود برای امام حکایت کرد و گفت: «سرورم! دیشب پدرم را در خواب دیدم که به من می گفت: این روزها چه می کنی؟ و کجا بودی؟ به او گفتم: در راه، مراقب حسین بودم. به من گفت: وای بر تو! تو را چه باشد با حسین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ... من از تو می خواهم که به من اجازه جنگ دهی تا نخستین کشته در خدمت تو باشم همان گونه که نخستین شورش کننده بر تو بودم» (۲).

(۲)

سخنرانی حرّ برای سپاهیان

حرّ، از امام حسین علیه السلام اجازه خواست تا اهل کوفه را پند دهد و نصیحت کند، شاید بعضی از آنان از نادرستی خود بازگشته به سوی حق روی آورند. امام به وی اجازه داد و او

به سوی آنان رفت و با صدای بلند گفت:

«ای اهل کوفه! مادرتان به عزایتان بنشینند و گریان گردد، آیا او را دعوت می کنید و وقتی به نزد شما آمد از او می خواهید که خود را تسلیم کند در حالی که ادعا نمودید خودتان را در دفاع از او می کشید، آنگاه بر او تعدی نموده اید تا او را بکشید، خود را نگهداشته و او را محاصره نموده و از رفتن به سرزمینهای

(۱) کامل ۶۴/۴ الدر النظیم، ص ۵۵۳-۵۵۴.

(۲) خوارزمی در مقتل حسین (ع) ج ۱۰/۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۳۴

گسترده خداوند تا خود و اهل بیتش ایمن گردند بازداشته اید و اینک همچون اسیر گشته که نه برای خود نفعی را در اختیار دارد و نه از خود زیانی را دور می سازد، او و همراهانش را از آب جاری فرات منع کرده اید که یهودی و مسیحی و زردشتی از آن می نوشند و خوکهای مناطق و سگهای آنان در آن وارد می شوند در حالی که وی و خانواده اش را تشنگی از پای انداخته است، چه بد است آنچه بعد از محمد با ذریه او عمل کرده اید، خداوند شما را در روز تشنگی، سیراب نکند اگر از آنچه بر آن هستید، توبه نکنید و بازنگردید».

(۱) زمین در زیر پاهایشان به لرزه آمد؛ زیرا در آنجا صدها نفر امثال حرّ بودند که گرفتار امواجی از کشمکش درونی شده و یقین داشتند که کارشان باطل است، اما به خواست نفسانی خود در دوست داشتن زندگی، پاسخ مثبت دادند. بعضی از آن مسخ شدگان وقاحت به خرج داده به سوی حرّ، تیرهایی پرتاب کردند «۱» که همه حجّت آنان

در میدان همین بود.

(۲)

پیوستن سی سوار به امام علیه السلام

از لشکر ابن سعد، سی سوار به اردوگاه امام پیوستند و به اهل کوفه گفتند:

فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله سه پیشنهاد بر شما عرضه می دارد ولی شما هیچ کدام از آنها را نمی پذیرید آنان، دلیرانه همراه امام به نبرد پرداختند تا اینکه در خدمت آن حضرت به شهادت رسیدند «۲».

(۱) کامل ۶۵ / ۴.

(۲) تذهیب التهذیب ۱ / ۱۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۳۵

(۱)

جنگ

همه وسایلی که امام به کار گرفته بود تا صلح را حفظ نماید و از خونریزی جلوگیری کند، به شکست انجامید و ابن سعد نیز از طولانی شدن وقت، می ترسید که مبادا در صفوف سپاهیان دودستگی به وجود آید، زیرا پیوستن حُرّ همراه سی سوار از لشکرش به امام، او را هراسان ساخته بود، بنابراین، آن ستمگر به نزدیکی اردوگاه امام، پیش آمد و تیری گرفت و آن را به سوی حضرت پرتاب نمود در حالی که فریاد می زد: «برایم نزد امیر گواهی دهید که من نخستین کسی هستم که به سوی حسین، تیراندازی نمود».

(۲) ابن سعد، تیری را که با آن جنگ را آغاز نمود، وسیله ای برای تقرب جستن نزد سرورش، فرزند مرجانه قرار داد و از سپاهیان خواست تا برایش نزد وی گواهی دهند تا به اخلاص و وفاداریش اعتماد کند و شبهه ها را از خود دور نماید که وی برای جنگ با حسین، تلاش نمی کند.

(۳) تیرها از اردوگاه ابن سعد، پی در پی به سوی یاران حضرت حسین چون باران، روان شدند به طوری که کسی از آنان نماند که تیری به وی اصابت نموده باشد و بدین گونه حجت صلح که امام بر آن حرص داشت، باطل گردید،

آن حضرت انتظار داشت که دشمنانش دست به این تجاوز خیانتکارانه بزنند و هنگامی که آنان از سوی خود، جنگ را آغاز نمودند، بر آن حضرت واجب شد که از خود دفاع کند، وجوبی که شبهه ای در آن نبود، لذا امام روی به یارانش کرد و به آنان اجازه نبرد داد و فرمود: «ای بزرگواران! برخیزید که این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شما هستند».

(۴) پیشقراولان حق، از یاران امام به سوی میدان نبرد، پیش رفتند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۳۶

و بدین گونه نبردی هولناک آغاز شد و درگیری به شدت و سختی ممکن در جنگ، به وقوع پیوست و به طور مسلم، هیچ نبردی از همه نبردهایی که بر روی زمین جاری گشت، همانند آن نبرد نبوده است؛ زیرا سی و دو سوار و چهل پیاده با دهها هزار نفر روبه رو شدند، آن گروه اندک در برابر آن لشکر فراوانی که قوی ترین ساز و برگ و سلاح را در اختیار داشت، با شایستگی نبرد کردند و آنچنان دلیری و شجاعتی نشان دادند که خردها را به شگفتی و عقلها را به سرگردانی دچار می سازد.

(۱) یاران امام، در گرداب آن جنگ با ایمان و اخلاص فرو رفتند؛ زیرا یقین داشتند در راه دینی مشغول نبرد بودند که به آن اخلاص داشته و زندگیشان را در راه آن بخشیده اند، آنان با جهاد درخشانشان، برای این امت، شرافتی را به ثبت رساندند که هیچ شرفی با آن برابری نمی کند و به انسانیت برترین عطایی را تقدیم کردند که در طول تاریخ به آن تقدیم گشته است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۳۷

(۱)

شهادت یاران

اشاره

زندگانی حضرت امام

(۱) سپاهیان باطل و گمراهی، غرق در سلاح، با صفهایی همچون سیل، به سوی آن برگزیدگان آزاده ای که زندگیشان را برای خدا بخشیدند و هیچ چیز، آنان را از یاری حق و نابود کردن باطل، مشغول نساخته بود، روان شدند، در حالی که آن بزرگواران، با صبر و اخلاص در برابر آن وحشیان درّنده، پایداری نمودند و از کثرت آنان و از جنگ افزارهایی که در اختیارشان بود، نهراسیدند و آنچنان دلیری و شجاعتی ابراز داشتند که مایه غرور و افتخار است ...

ما، جریان نبرد و حوادث همراه آن و شهادت یافتن آن نیکان را بیان می نماییم.

(۲)

حمله عمومی

نیروهای ابن سعد، هجومی عمومی و گسترده را بر یاران امام آغاز نمودند و با آنان در نبردی سهمگین درگیر شدند، این نخستین حمله ای است که یاران امام در آن شرکت نمودند؛ حمله ای گروهی و کوبنده بود که اردوگاه کوفه با همه واحدهایش در آن شرکت داشتند و یاران حضرت حسین علیه السلام، با عزمی که از عقیده، نیرو می گرفت و از نفسی سرشته شده بر اخلاص و فداکاری در دفاع از اسلام و جهاد در راه خدا، حاصل می گشت، در آن نبرد به جهاد پرداختند و روحیه نظامی آنان به ظهور پیوست، زیرا جمع دشمنان را فراری

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۰

می ساختند و لشکرها را می شکافتند به طوری که بارها سپاه ابن سعد را با دلهایی قوی تر از سنگ، از هم شکافتند «۱»، در این حمله، نیمی از آنان، به شهادت رسیدند «۲».

(۱)

تعداد قربانیان از یاران امام علیه السلام

شمار قربانیان از یاران امام در حمله نخست، بنا به آنچه ابن شهر آشوب بیان داشته عبارتند از: نعیم بن عجلان، عمران بن کعب بن حارث اشجعی، حنظله بن عمرو شیبانی، قاسط بن زهیر، کنانه بن عتیق، عمرو بن مشیعه، ضرغامه بن مالک، عامر بن مسلم، سیف بن مالک نمیری، عبد الرحمن درجی، مجمع عائذی، حباب بن حارث، عمرو جندعی، حلاس بن عمرو راسبی، سوار بن ابی عمیر فهمی، عمار بن ابی سلامه دالانی، نعمان بن عمرو راسبی، زاهر بن عمرو؛ غلام فرزند حمق، جبلة بن علی، مسعود بن حجاج، عبد الله بن عروه غفاری، زهیر بن سلیم، عبد الله و عبید الله دو فرزند زید بصری و ده نفر از غلامان حضرت حسین و غلامان حضرت امام علی علیه السلام.

جنگ تن به تن میان دو اردوگاه

پس از حمله نخست، جنگ تن به تن میان دو اردوگاه آغاز شد؛ زیرا

(۱) مع الحسین فی نهضته، ص ۲۲۰.

(۲) در بحار الانوار آمده است که تعداد شهیدشدگان از یاران امام در حمله نخست، پنجاه نفر بوده است.

(۳) مناقب، ابن شهر آشوب ج ۴/ ۱۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۱

یسار، غلام زیاد و سالم، غلام عبید الله بن زیاد، به میدان آمدند و از یاران امام خواستند تا برای نبرد با آنان خارج شوند، پس «حبيب بن مظاهر» و «بریر» به سوی آنان برخاستند، ولی امام به آن دو اجازه نداد. پس از آن، قهرمان دلیر، «عبد الله بن عمیر کلبی» «۱» به سوی آنان شتافت، او فردی شجاع و دلیر بود. امام حسین علیه السلام فرمود: «من او را جنگاوری در برابر نام آوران به شمار می آورم».

(۱) هنگامی که وی در برابر آن دو قرار گرفت، از اصل و نسبش پرسیدند، او خود را به آنان معرفی کرد، اما آنان وی را چیزی نشمردند و به او گفتند: ما تو را نمی شناسیم، زهیر، یا حبيب، یا بریر به سوی ما خارج شوند. آن قهرمان، به سوی آن دو شتافت و بر یسار فریاد زد: «ای فرزند آن زن زناکار! آیا از نبرد با فردی از مردم بی علاقه هستی، هیچ کس خارج نمی شود مگر اینکه از تو بهتر باشد...».

(۲) گفتار وی چه جالب است: «هیچ کس خارج نمی شود مگر اینکه از تو بهتر باشد»، هر کدام از یاران امام از او و از آن لشکر بهتر بودند، زیرا از روی بصیرت و آگاهی نبرد می کردند در حالی که آنان، با یقین داشتن از گمراهی

و انحرافشان از راه راست، می جنگیدند.

(۳) «کلبی» بر «یسار» حمله برد و او را در خون خود غلتان، بر زمین افکند.

آنگاه سالم، بر وی حمله آورد که کلبی به او توجهی نکرد و بر دست وی ضربه ای زد، انگشتان دست چپش را قطع کرد و سپس با حمله ای دیگر، او را به قتل رساند.

(۴) سپاهیان ابن سعد، از این قهرمان کم نظیر، دچار وحشت شدند، در حالی

(۱) گفته شده «عبد الله بن عمیر»، در حمله نخست شهید گردید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۲

که وی می جنگید، همسر بزرگوارش، «ام وهب» «۱» که چوب ستون خیمه ای را در دست داشت، به سوی وی شتافت و او را به جنگ تشویق کرد و گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! در دفاع از پاکان ذریه محمد صلی الله علیه و آله نبرد کن».

(۱) یاران حضرت حسین علیه السلام، در محافظت از امام و حمایت وی، به شدت تلاش می کردند و در این امر، فرقی میان مرد و زن، کوچک و بزرگ نبود.

آنان با احساساتی آتشین برای جنگ، دلیری می کردند و در دوستی امام و اخلاص نسبت به آن حضرت، شیفته و واله شده بودند.

(۲) هنگامی که کلبی همسرش را دید که پشت سر وی می دوید، به او دستور داد که به چادرهای زنان بازگردد ولی او نپذیرفت، امام او را دید و به سوی وی شتافته فرمود: «خداوند به خانواده شما جزای خیر دهد، بازگرد، خداوند تو را رحمت کند که بر زنان، جهادی نیست...».

«ام وهب» به چادر زنان برگشت و کلبی چنین به رجزخوانی پرداخت:

ان تنکرونی فانا ابن الکلب انی امرؤ ذو مژه و غضب

و لست بالخوار

«اگر مرا منکر شوید، من فرزند کلبی هستم، فردی دارای قدرت در عقل و دین و دارنده منطق و صلابت که هنگام سختی، سست نخواهم بود».

(۳) وی با این رجزخوانی خود را معرفی کرد که از بنی کلب، یکی از قبایل قضاعه «۲» می باشد، همچنین دلیری، برتری، شجاعت کم نظیر، خردمندی و قدرت بیان خود را نشان داد و اینکه وی هنگام فتنه و آشوب، سست و بی اراده

(۱) بانو «ام وهب»، دختر عبد الله از نمر بن قاسط است که پس از کشته شدن شوهرش، به شهادت رسید.

(۲) قضاعه: از قبایل یمن است که به کوفه مهاجرت کرده بودند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۳

نخواهد بود، بلکه در برابر آن، موضعی از روی دوراندیشی و آگاهی خواهد داشت و بدین گونه وی، ابعاد شخصیت کریمانه اش را معین ساخت که در بلندای آزادگان بوده است.

(۱)

حمله ای بی نتیجه

نیروهای ابن سعد، هجومی همه جانبه بر خیمه گاه یاران امام انجام دادند که با وجود اندک بودنشان، در برابر آن، به دفاع برخاسته، زانو به زمین زدند و نیزه ها را در مقابل آنان افراشتند به طوری که اسبان نتوانستند نزدیک شوند و به عقب برگشتند، یاران امام به سوی آنان، تیر پرتاب کردند و عده ای را به هلاکت رساندند و بعضی دیگر را زخمی ساختند «۱». نیروهای ابن سعد، متحمل تلفات سنگینی شدند و هیچ گونه پیروزی به دست نیاوردند.

(۲)

مباهله بریر با یزید

«یزید بن معقل»، هم پیمان بنی عبد القیس، به سوی اردوگاه امام تافت تا اینکه به آن نزدیک شد و با صدای بلند «بریر بن خضیر همدانی» را صدا زد: «ای بریر! کار خدا را با خودت چگونه می بینی؟».

بریر، با اطمینان و ایمان کامل به وی پاسخ داد: «به خدا! نسبت به من خیر و به تو شرّ رسانده است...».

آری، خداوند به بریر، خیر رسانیده؛ زیرا وی را به حق، هدایت کرده

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۶۵، الارشاد، ۲/۱۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۴

و او را از یاران ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده، ولی دشمن ستمگر- فرومایه اش را گمراه نمود و او را از قاتلان فرزندان پیامبران ساخته بود.

(۱) آن فرومایه، به بریر پاسخ داد و گفت: «دروغ گفستی و پیش از امروز، دروغگو نبوده ای و من گواهی می دهم که تو از گمراهان می باشی».

(۲) این نابکار به راستگویی بریر پیش از آن روز گواهی داده است؛ یعنی روزی که حق را در آن یاری داده و در آن روز، به ادعای وی دروغگو شده است.

بریر، او را به مباحله

دعوت نمود و گفت: «آیا حاضر هستی با تو مباحله کنم که خداوند از میان ما دروغگو را لعنت کند و باطل گرا را هلاک نماید؟».

(۳) یزید، پذیرفت و آن دو، در برابر دو اردوگاه به مباحله پرداختند و سپس هر کدام به جنگ دیگری آمدند و یزید ضربه ای به بریر زد که در او اثری نداشت و بریر به سوی او برگشت و ضربه سختی بر او وارد کرد که کلاه خود او را شکافت و تا مغز او اثر کرد، آن پلید ناپاک، در خون خود غلتید و در حالی که شمشیر در فرق سر او فرورفته بود، بر زمین افتاد و اندکی بعد، به هلاکت رسید «۱».

(۴) بریر، در حالی که دلش از استجابت دعایش شادمان بود، بر اردوگاه ابن سعد حمله برد، زمانی که همه واحدهای آن سپاه به این قهرمان کم نظیر، چشم دوخته بودند، بریر شروع به رجزخوانی کرد:

انا بریر و ابی خضیر لیس یروع الأسد عند الزأر

یعرف فینا الخیر اهل الخیر اضربکم و لا اری من ضر

و ذاک فعل الحر من بریر «۲»

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۶۶.

(۲) الفتوح ۵/۱۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۵

«من بریر و پدرم خضیر است که از شیران غرنده، باکی ندارد».

«اهل خیر، نیکی را در ما می شناسند، شما را ضربه می زنم و زیانی نمی بینم».

«و آن کار آزادانه از بریر باشد».

(۱) وی، خود را به اردوگاه ابن سعد معرفی کرد و آنان را از شجاعت بی مانندش، آگاه نمود و از اینکه او چون شیر است که از غریدن نمی هراسد، بلکه بر شجاعتش می افزاید و اینکه وقتی بر آنها ضربه های سخت وارد می سازد، در این کار، اشکال

و یا گناهی نمی بیند.

(۲)

شهادت بریر

بریر، همچون قهرمانان شهادت طلب، به نبرد پرداخت، در حالی که جانش از ایمان، عزم و تصمیم بر دفاع از ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله پر گشته بود، وی بر اردوگاه ابن سعد فریاد می کشید: «ای قاتلان مؤمنان! به من نزدیک شوید، ای قاتلان فرزند دخت پیامبر خدای جهانیان! به من نزدیک شوید» (۱).

(۳) «رضی بن منقذ عبدی پلید»، بر او حمله برد و دست بر گردنش انداخت و ساعتی با وی به نبرد پرداخت، ولی بریر بر او دست یافت و بر سینه اش نشست و در حالی که مشغول هلاک ساختن وی بود، فرومایه پلید، «کعب بن جابر ازدی» از پشت سر بر او حمله آورد؛ زیرا نمی توانست با او روبه رو شود، پس با نیزه به پشت بریر ضربه ای زد و زمانی که وی درد را حس کرد، خود را بر عبدی انداخت و بینی او را به دندان گرفت و قسمتی از آن را قطع کرد، اما کعب بر او

(۱) الفتوح ۵/ ۱۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۶

تاخت و وی را به شهادت رساند (۱) و بدین گونه، زندگی این مؤمن بلندپایه که از نیکان کوفه و بزرگ قاریان آن بود، به پایان رسید، در حالی که از قاتل وی انتقاد شد و مردم او را حقیر شمردند، به طوری که همسرش از او متنفر گشت و حرف زدن با او را بر خود حرام نموده به او گفت: «تو بر ضد فرزند فاطمه مساعدت نمودی و بریر، بزرگ قاریان را کشتی، به خدا! هرگز با تو سخن نخواهم گفت» (۲).

(۱) عموزاده اش، «عبید الله بن جابر»

بر او خشم گرفت و به وی گفت:

وای بر تو! بریر را کشتی، با چه رویی با خدا روبه رو می شوی. آن پلید نیز به شدت پشیمان گشت و اشعاری را سرود که در آنها افسوس و اندوه خود را از ارتکاب این جنایت، بیان داشت که در بحثهای پیشین، آنها را ذکر نمودیم.

(۲)

شهادت عمرو انصاری

«عمرو بن قرظہ انصاری» که یکی از نامداران و آزادگان انصار بود، به میدان جهاد و شرف شتافت و با دلیری، نبرد فداکاری و ایمان را آغاز نمود و سرهای نابکاران را درو کرد و مرگ و نیستی را بر دشمنان فرود آورد، در حالی که رجز می خواند:

قد علمت کتیبہ الانصارانی سأحیی حوزہ الذمار

ضرب غلام غیر نکس شاردون حسین مهجتی و دار

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۹.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۶-۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۷

«گروه انصار دانستند که من حوزہ تعهد و شرف را حمایت خواهم کرد».

«با ضربه های جوانی که سر افکنده نیست، در دفاع از حسین، جان و خانه ام را فدا می کنم».

(۱) با این رجزخوانی، اعلام کرد که وی از حامیان تعهد و شرف می باشد.

یاران امام، همگی به این نشانه، موصوف بودند، زیرا آنان برگزیده مسلمین در حمایت از شرف و محافظت بر عهد و پیمان می باشند، همچنین به آنان اعلام کرد که ضربات دردناکی بر آنان وارد خواهد ساخت و با دلیری و شجاعت با آنان به جنگ خواهد پرداخت تا از سرورش حضرت حسین علیه السلام دفاع کند و با جان و وجودش، فدای او گردد.

(۲) وی، با نیتی صادق و عزمی استوار به جنگ پرداخت تا اینکه به شهادت رسید و جانش به ملأ

اعلی پیوست. او برادری از گمراهان همراه ابن سعد داشت که وقتی برادر خود را کشته دید، به اردوگاه امام نزدیک شد و فریاد کشید: «ای حسین! ای دروغگو فرزند دروغگو! برادرم را گمراه نمودی تا اینکه او را کشتی».

امام به وی پاسخ داد: «خداوند، برادرت را گمراه نساخت، بلکه او را هدایت نمود و تو را گمراه کرد» (۱).

(۳) خداوند، عمرو را هدایت کرد و قلبش را به ایمان آباد ساخت، او جهاد کرد تا اینکه در دفاع از مقدس ترین مسأله در اسلام شهید گشت، اما برادرش، خداوند او را گمراه ساخت و قلبش را منحرف نمود، پس در خطرناکترین جنایتی که اشقیاء مرتکب می شوند، شرکت نمود.

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۸

(۱)

سپاه اموی، جنگ تن به تن را نپذیرفت

اردوگاه اموی، از جنگ تن به تن به تنگ آمد؛ زیرا یاران امام نمونه های شگفت انگیزی از قهرمانیها ارائه دادند و سپاه از تلفات سنگینی که متحمل شده بود، به فغان آمد، به طوری که «عمرو بن حجاج زبیدی» از اعضای برجسته کادر فرماندهی سپاه ابن سعد، متوجه گردید که ادامه جنگ تن به تن به ناپودی سپاه او خواهد انجامید و سببش شجاعت یاران امام و قدرت یقین آنان بود و اینکه آنان، مرگ را به چیزی نمی گرفتند، پس بر سپاه خود فریاد کشید و آنان را از جنگ تن به تن بازداشت و گفت:

(۲) «ای احمقان! آیا می دانید با چه کسانی در حال جنگ هستید؟ شما با گزیده سواران اهل این سرزمین و گروهی استوار و شهادت طلب می جنگید، پس هیچ کس از شما به جنگ آنان نمی رود، مگر اینکه او را خواهند کشت. به خدا! اگر

فقط با سنگ، آنها را بزنید، آنان را می کشید» (۱).

(۳) این سخنان، انگشت بر نشانه های برجسته از صفات یاران امام و جهت گیریهای آنان گذاشت که عبارتند از:

الف- آنان سواران اهل آن سرزمین بودند چون قهرمانیهای کم نظیر و قدرت اراده داشتند که در سپاه ابن سعد، موجود نبود.

ب- آنان اهل بصیرت و آگاهی بودند که حق را دریافتند و ارزشهای والایی را فهمیدند که امام آنها را شعار خود قرار داده و به خاطر آنها مبارزه کرده بود، پس آنان از روی آگاهی و دلیل روشن نسبت به وضع خود، می جنگیدند و مانند دشمنانشان نبودند که در گمراهی، سرگردان شدند و در باطل و ضلالت،

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۴۹

فرو رفتند.

ج- آنها در دفاع از امام شهادت طلب بودند و امیدی به زندگی نداشتند.

همه فضیلت‌های انسانی، از عقل برتر گرفته تا شجاعت والا و شرافت بلند و ایمان عمیق، در آنها فراهم بود.

مورخان می گویند: ابن سعد، نظر این حجاج را پذیرفت و به همه نیروهایش دستور داد تا از جنگ تن به تن با یاران امام، خودداری نمایند (۱).

(۱)

حمله عمرو بن حجاج

«عمرو بن حجاج»، دست به هجومی گسترده بر یاران امام زد و با آنان به زدوخوردی هولناک پرداخت و جنگی از شدیدترین و سخت ترین نوعش در گرفت که هر دو طرف، تلفات جانی فراوانی را متحمل شدند.

(۲)

شهادت مسلم بن عوسجه

یکی از بزرگان یاران امام و فردی کم نظیر و درخشان از یاورانش؛ یعنی «مسلم بن عوسجه» در میدان نبرد، بر زمین افتاد و امام به سوی محل افتادنش حرکت کرد، در حالی که مسلم، با سكرات موت دست به گریبان بود. امام به وی نزدیک شد، به

او فرمود: «ای مسلم! خداوند تو را رحمت فرماید، بعضی از آنان در گذشته و بعضی در انتظارند و هیچ تبدیلی روا نداشته اند...».

(۳) آنگاه، هم‌رزم و برادرش در جهاد، «حیب بن مظاهر» به وی نزدیک شد

(۱) أنساب الاشراف ۳ / ۴۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۰

و به او گفت: «مرگ تو بر من گران آمده است، ای مسلم! تو را مژده بهشت باد!».

مسلم با صدایی آهسته گفت: «خداوند تو را مژده خیر دهد».

حیب روی به او کرده گفت: «اگر علم من به آمدنم در پی تو نبود، دوست می داشتم که به آنچه اهتمام می ورزی مرا وصیت نمایی».

(۱) مسلم به عزیزترین و خالص ترین چیزی که نزد او بود، او را وصیت نمود و در حالی که به امام اشاره می کرد، گفت: «تو را در مورد این، وصیت می کنم که در دفاع از او جان فدا کنی».

(۲) این کلمات، آخرین چیزی بود که بر زبان آورد «۱». به حقیقت این همان عظمت است با آنچه از معانی بلندی و شرف نزد یاران امام در بردارد؛ زیرا هر یک از آنان نماینده شرافت انسانیّت در همه

زمانها و مکانهایش بودند.

(۳) این، همان وفاداری است که با ایمان بی حد و مرز به حرکت می آید، وی در آن لحظه از زندگانش، نه به خانواده اش می اندیشید و نه به چیزی از مسائل دنیا بلکه حسین، همه اندیشه اش را دربر گرفته؛ زیرا تا آخرین نفس از زندگی اش، در دوستی آن حضرت، اخلاص ورزیده بود.

(۴) اردوگاه ابن سعد با کشته شدن این قهرمان عظیم - یعنی مسلم - نفس راحتی کشید، آنان به یکدیگر مژده می دادند و با شماتتی آشکار یکدیگر را ندا می کردند: «مسلم کشته شد». ربعی (۵) این امر، بر «شبت بن ربعی» گران آمد؛ زیرا وی مسلم را می شناخت و فضیلتش را گرامی می داشت، پس با تأثر، اطرافیانش را اینگونه مخاطب قرار داد: «مادرتان به عزایتان بنشیند! شما خودتان را با دستان خود می کشید

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۱۸۲، طبری، تاریخ ۵ / ۴۳۵ - ۴۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۱

و خودتان را برای دیگران خوار می سازید، آیا از کشته شدن مسلم شادمان می گردید؟! سوگند به آنکه برای وی اسلام آوردم، من شاهد اقدامی از وی در میان مسلمین بودم، او را دیدم در روز فتح آذربایجان که شش نفر از مشرکان را کشت پیش از آنکه اسبان مسلمین بخوابند، آیا کسی چون او کشته می شود و شما خوش حال می شوید؟» (۱).

(۱) آن مسخ شدگان که این قهرمان عظیم را کشتند، همانا خود را کشته بودند، زیرا وی در دفاع از منافع و حقوق آنان که حکومت اموی آنها را ناچیز شمرده بود کشته شده بود.

(۲) مورخان می گویند: مسلم، جمعی از بزرگان اردوگاه اموی را به هلاکت رساند که از جمله آنان: «ابن عبد الله ضبابی» و «عبد الرحمن

بن ابی خشکاره بجلی» بوده اند «۲».

(۳)

هجوم شمر

پلید ابرص، «شمر بن ذی الجوشن» به همراه گروهی از لشکرش بر میسره یاران امام که ۳۲ سوار بودند حمله برد، آنان با سختی و شکیبایی به نبرد پرداختند و سنگین ترین تلفات را بر دشمنانشان وارد ساختند و بر هر سمتی از سواران اهل کوفه که حمله می کردند، آنان را پراکنده می نمودند «۳».

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۷-۶۸، طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۶.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۸.

(۳) همان ۴/ ۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۲

(۱)

شهادت عبد الله کلبی

«عبد الله بن عمیر کلبی» همچون قهرمانان به جهاد پرداخت و با شمشیر خود، به راست و چپ حمله می برد، به گفته مورخان، نوزده سوار و دوازده پیاده را به هلاکت رساند «۱» در حالی که زخمهای فراوانی به وی رسیده بود، «هانی بن ثابت حضرمی» و «بکیر بن حی تمیمی» بر او تاختند و او را به شهادت رساندند «۲» و بدین گونه زندگی این قهرمان که زندگانش را به خدا بخشیده و در دوستی و اخلاص نسبت به ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله فداکاری کرده بود، به پایان رسید. همسرش بانو «ام وهب»، به جستجوی وی خارج شد و در میان اجساد کشتگان او را می جست، هنگامی که او را یافت، در کنارش نشست در حالی که شهادتش را با ایمان و اخلاص، تبریک می گفت، چنین سخن گفت: «بهشت، گوارایت باد! از خداوند که بهشت را روزی ات ساخت می خواهم که مرا همراه تو سازد».

(۲) وی همچنان به درگاه خداوند تضرع می کرد که او را همراه وی در فردوس برین، محشور فرماید که ناگهان پلید ناپاک،

«شمر بن ذی الجوشن» که پلیدی اهل زمین

را با خود داشت او را مشاهده کرد و به غلامش رستم، دستور داد تا او را بکشد، آن غلام از پشت سر، ناگهان با کمری آهنین سر او را خرد کرد و وی در میدان نبرد، شهید شد که مورخان می گویند: وی نخستین زن از یاران حضرت حسین علیه السلام است که کشته شد «۳» و معنای آن این است که زنان دیگری از زنان

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۴ / ۱۰۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۶۸.

(۳) طبری، تاریخ ۵ / ۴۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۳

یاران امام بودند که در میدان نبرد، شهید شدند و بدین وسیله، قوانین جنگی که در جاهلیت و اسلام حاکم بود و کشتن زنان و کودکان را تحریم می کرد، زیر پا نهاده شدند.

(۱)

کمک خواستن عروه

«عروه بن قیس» از فرماندهان برجسته در اردوگاه ابن سعد، از جمله کسانی بود که عملیات جنگی را اداره می کردند. وی از دیدن شجاعت یاران امام و زیانهای فراوانی که بر لشکر وارد کرده بودند، دچار سرگردانی شد و از ابن سعد خواست تا تیراندازان و افراد بیشتری را به کمک او بفرستد.

وی گفت: «نمی بینی که سواران من امروز از دست این عده اندک چه می کشند، برای آنان پیادگان و تیراندازان را بفرست...»

(۲) ابن سعد، از شبث بن ربعی خواست که به کمک وی بشتابد، اما وی نپذیرفت و گفت: «سبحان الله» بزرگ قبیله مضر و همه اهل منطقه را همراه تیراندازان می فرستی، آیا غیر از من کسی را برای این کار نیافته ای!! شبث بن ربعی، در دل، از شرکت در آن نبرد، خرسند نبود و بارها این مطلب را بیان نموده می گفت: «خداوند هرگز به

مردم این سرزمین خیر ندهد و آنها را هدایت نکند، نمی بینید که ما با بهترین مردم زمین جنگیدیم، با او جنگیدیم همراه خاندان معاویه و فرزند سمیه زناکار، این گمراهی است و عجب گمراهی است».

(۳) هنگامی که ابن سعد، این مطلب را از او شنید، حصین بن نمیر را فراخواند و همراه او افراد مسئول تهیه ساز و برگ و پانصد تیرانداز را فرستاده به آنان دستور

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۴

داد تا به سوی یاران امام تیراندازی کنند. آنان نیز تیرهایشان را به سوی آنها نشانه گرفتند و اسبانشان را مورد اصابت قرار داده از حرکت انداختند، همه یاران امام، به صورت افراد پیاده درآمدند، ولی این کار جز افزودن به شجاعت آنان در کار زار و ناچیز شمردن مرگ، اثری نداشت و همچون کوههای بلند، استوار ماندند و قدمی به عقب نرفتند در حالی که حر بن یزید ریاحی پیاده همراه آنان به نبرد پرداخت و نبرد با شدت هر چه تمامتر ادامه یافت که مورخان آن را شدیدترین نبردی نامیدند که خداوند آفریده است، این نبرد تا نیم روز ادامه یافت (۱).

(۱)

گشودن جبهه ای دیگر

ابن سعد، متوجه شد که منفرد بودن جبهه در جنگ، زیانهای سنگینی بر لشکرش وارد می سازد و مدت جنگ و استمرار آن را موجب می شود، پس بر آن شد تا جبهه دیگری را بگشاید که از بین بردن باقیمانده یاران امام را آسان سازد، پس دستور داد خیمه ها و چادرهای امام را که در سمت راست و چپ یارانش بود، از جای برکنند تا آنان به دفاع از آنها مشغول شوند و جبهه آنان تضعیف گردد.

(۲) لشکریان ابن سعد، دست

به حمله زدند و کندن خیمه ها را آغاز نمودند ولی بعضی از یاران امام در کمین آنها بودند و شروع به کشتن آنان و پی زدن اسبانشان کردند در نتیجه این نقشه با شکست سختی مواجه شد و هیچ گونه موفقیتی به دست نیاورد. ابن سعد، بار دیگر دستور داد چادرها را به آتش کشند تا سواران بر آنها حمله برند. یاران امام کوشیدند تا آنان را از این کار بازدارند

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۸-۶۹. طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۶-۴۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۵

ولی امام آنان را از این امر بازداشت و فرمود: بگذارید تا آنها را آتش بزنند؛ زیرا اگر آنها را آتش بزنند، نخواهند توانست از روی آنها بگذرند و به سوی شما بیایند. نتیجه همان شد که آن حضرت فرمود؛ زیرا آتش میان آنان و یاران امام حایل شد و جبهه جنگ همچنان به صورت یک جبهه باقی ماند «۱».

(۱)

تلاش شمر برای سوزاندن بانوان وحی

پلید ناپاک «شمر بن ذی الجوشن» بر خیمه امام که دربرگیرنده بانوان بزرگوار خاندان نبوت و آزادزان وحی بود، حمله برد و فریاد کشید: «برای من آتش بیاورید تا آن را بر اهلش به آتش کشم».

این فرد مسخ شده، در پلیدی و فرومایگی پیش رفته بود و مسلم است که در میان جنایتکاران جنگی و منحرفان سرزمینها، کسی همانند این مجرم در پلیدی و فرومایگی سرشت و حقارت طبع، وجود نداشته است.

(۲) هراس بر دل‌های دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله چیره شد و لرزه بر اندامهایشان افتاد و با پریشانی از چادرها بیرون آمده صدای گریه آنان بلند شد در حالی که بچه ها و کودکان پشت سر

آنان گریه و زاری می کردند، منظره آنان جانها را به آتش اندوه می سوزاند که امام حسین علیه السلام از این امر متألم شد و بر آن پلید ناپاک فریاد زد: «آیا تو خانه ام را بر خانواده ام به آتش می کشی؟ خداوند تو را به آتش بسوزاند» (۲)».

(۳) آن پلید از تصمیم خود بازنگشت و همچنان به سربازانش دستور می داد شعله آتشی به او بدهند تا چادرهای اهل بیت را بسوزاند.

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۶۹.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۶

(۱)

اعتراض حمید بن مسلم

«حمید بن مسلم»، بر شمر اعتراض نمود و پس از مشاهده ترس و هراسی که بر دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله چیره شده بود، به سوی وی شتافت و به او گفت:

«این کار به درد تو نمی خورد، آیا می خواهی دو خصلت را بر خود فراهم آوری، با عذاب خدا، عذاب می شوی و کودکان و زنان را می کشی؟ به خدا! در کشتن مردان، رضایت امیر تو حاصل است».

شمر بر او فریاد کشید: «تو کیستی؟».

حمید بن مسلم ترسید که اگر خود را معرفی کند، از او نزد ابن زیاد سخن چینی نماید، پس به وی گفت: «به تو خبر نمی دهم که من کیستم» (۱)».

آن ستمگر فرومایه همچنان بر ظلم خود اصرار می ورزید تا به گناهان خود، جنایات دیگری را بیفزاید.

(۲)

سرزنش شبت بن ربیع

«شبت بن ربیع» به سوی وی شتافته او را سرزنش نمود و نهی کرد، آن مجرم، با ناخوشایندی از او پذیرفت و روی برگرداند تا بازگردد که زهیر بن قین به همراه ده نفر از یارانش بر او حمله برد و او را مجبور به بازگشت نموده با سربازانش درگیر شدند و «ابو عزره ضبابی» را که از خاندان شمر بود، به قتل رساندند. در این هنگام سپاهیان بر سر یاران امام حمله آوردند، هر کدام

از یاران امام که کشته می شدند به سبب اندک بودنشان در آنان نمایان می شد، ولی هرگاه کسی از یاران ابن سعد کشته می شد، به سبب تعداد زیادشان در آنها نمایان نمی گردید. «۲»

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۱۸۳.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۶۹ - ۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۷

(۱)

فرا رسیدن وقت ظهر

نیمه آن روز فرا رسید و هنگام نماز ظهر شد، مؤمن مجاهد، «ابو ثمامه صائدی» ایستاد و به آسمان نگاه کرد، گویی که منتظر عزیزترین چیز در نزد خود بود که همان «نماز» باشد، وقتی خورشید را دید که از وسط آسمان گذشته است، روی به امام کرد و گفت: «جانم فدای جان تو باد! می بینم که اینان به ما نزدیک شده اند. به خدا کشته نمی شوی تا اینکه من در دفاع از تو کشته شوم و دوست دارم که با پروردگارم دیدار کنم در حالی که این نماز را که وقت آن فرا رسیده است، خوانده باشم...».

(۲) مرگ در چند قدمی وی بود، ولی او نه از یاد پروردگارش غافل بود و نه از ادای فریضه دینیش، همه یاران امام دارای چنین ایمانی به خدا و اینگونه فداکاری در

ادای فرایزش بودند.

(۳) امام سر به سوی آسمان برداشت و وقت را دقت فرمود و دید که هنگام ادای فریضه فرا رسیده است، پس به ابو ثمامه گفت: «نماز را یاد کردی، خداوند تو را از نماز گزاران یادکننده خداوند قرار دهد، آری، این اول وقت آن است...».

(۴) امام از یارانش خواست از لشکریان ابن زیاد بخواهند که از جنگ کردن با آنان دست نگهدارند تا در پیشگاه پروردگارشان به نماز بایستند. آنان از لشکریان این امر را درخواست کردند که پلید نابکار، حصین بن نمیر گفت: «این نماز، پذیرفته نمی شود».

(۵) «حبيب بن مظاهر» با استهزا به وی گفت: «ادعا کردی که نماز خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته نمی شود ولی از تو ای الاغ، پذیرفته می گردد...».

حصین، بر او حمله برد ولی حبيب به سرعت ضربه ای بر روی اسب او زد و اسب، رم کرده او از آن بر زمین افتاد، یارانش به سویش شتافتند و او را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۸

نجات دادند «۱».

جنگ ادامه یافت و پیش از آنکه امام نمازش را برگزار نماید، جمعی از یاران حمایت کننده اش به شهادت رسیدند و پس از آن، به شرحی که خواهیم گفت، فریضه را به جای آورد.

(۱)

شهادت حبيب

«حبيب بن مظاهر» از نامدارترین یاران امام و کوشاترین آنان در دفاع از آن حضرت بود، وی برای امام، بازو و یاور بود، از کسانی است که خود را تزکیه کرده و با حکمت و راستی، تغذیه نموده بود. او از یاران حضرت امام امیر المؤمنین، از شرطه الخمیس «۲»، فردی دارای بصیرتی نافذ و ایمانی محکم بوده است.

(۲) مورخان می گویند: وی در

روز عاشورا از شادمانترین و پرغبطه ترین یاران امام برای رسیدن به شهادت در پیشگاه ریحانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود و با اشتیاق به شهادت، به نبرد پرداخت در حالی که اینگونه رجز می خواند:

انا حبيب و ابي مظهر فارس هيجاء و حرب تسعر

و انتم منا لعمرى اكثر و نحن اوفى منكم و اصبر

و نحن اعلا- حجه و اظهر حقا و ابقى منكم و اعذر «۳» «من حبيب هستم و پدرم مظاهر است، سوار روز جنگ در میان شعله های نبرد».

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۰.

(۲) امام خوئی، معجم رجال الحديث ۴/ ۲۲۷.

(۳) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۵۹

«به جانم سوگند! شما بیشترید ولی ما از شما باوفاتر و شکیباتر هستیم».

«حجت ما بالاتر و آشکارتر به حق است و از شما ماندنی تر و پذیرفته تر».

(۱) وی، آنان را با شخصیت ارجمندش و به صفات برجسته ای که برخوردار بود آشنا نمود، زیرا وی قهرمان نبرد و سوار نامداری بود که ترس و هراسی بر دلش راه نیافته بود و اعلام کرد که با وجود تعداد فراوان سپاه ابن سعد، یاران امام با اندک بودنشان، به وفاداری و شکیبایی و برتری حجت و آشکار بودن حق در میان آنان، بر آنها برتری داشتند، پس با داشتن این صفات، ایشان به جاودانگی شایسته تر و به ماندن، بایسته تر بوده اند.

(۲) حبيب، نبردى بسيار سخت نمود و با وجود پيرى اش به گفته بعضى مورخان ۶۲ نفر از آنان را کشت. ناپاک پلید، «بدیل بن صریم» بر او حمله کرد و با شمشیر، ضربه ای بر او زد و فرومایه دیگری از تمیم با نیزه خود بر او کوبید، او بر زمین

افتاد و تلاش کرد که جهاد را از پی گیرد ولی حصین بن نمیر به سوی او شتافت و با شمشیر، ضربه ای بر سر مبارکش زد، او بر زمین افتاد و آن تمیمی، از اسب فرود آمد و سر از تنش جدا کرد و آن روح پاک، خشنود و خرسند به سوی پروردگارش عروج نمود. کشته شدن حبیب، حضرت حسین علیه السلام را بسیار اندوهگین ساخت، آن حضرت در کنار آن بدن با عظمت، ایستاد و در حالی که آه می کشید و در غم فرورفته بود، فرمود: «خود و یاران حمایت کننده ام را نزد خداوند منظور می دارم» (۱).

(۳)

شهادت حرّ

آنگاه قهرمان بزرگ، «حرّ بن یزید ریاحی» که به ندای حق پاسخ مثبت داد

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۰. طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۹ - ۴۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۰

و آخرت را بر دنیا ترجیح داده بود، به میدان آمد و با لبی خندان و شادمانی فراوان از نصرت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبال مرگ رفته، به نبردی سخت و شدید پرداخت، در حالی که رجز می خواند:

انی أنا الحرّ و مأوی الضیف أضرب فی اعراضکم بالسيف

عن خیر من حلّ بلاد الخیف اضربکم و لا اری من حیف «۱» «من حرّ هستم و پناه دهنده میهمان که با شمشیر بر شما می کوبم».

«در دفاع از بهترین کسی که در سرزمین خیف وارد شد، شما را ضربه می زنم و افسوس نمی خورم».

(۱) با این رجز، از کرم و سخاوت خود سخن گفت و اینکه خانه اش، پناهگاه میهمانان و جایگاه قاصدان بوده. و نیز اعلام نمود که با شمشیر خود، در حمایت از امام عظیمی که بهترین اقامت کننده در سرزمین

خیف است، بر گردن آنان می زند و در این کار، نه اشکالی می بیند و نه از جنگیدن با آنان افسوس می خورد.

(۲) حرّ در حالی که «زهیر بن قین» همراه او بود می جنگید و هرگاه یکی از آنان در میان جمع لشکر در گیر می شد، دیگری او را رهایی می داد، ساعتی بر این حال بودند «۲».

(۳) اسب حرّ، زخمهایی برداشت ولی وی از آن پیاده نشد بلکه همچنان سوار بر آن، با آنان می جنگید و قول «عنتره» را مثال می آورد:

ما زلت ارمیهم بثغره نحره و لبانه حتی تسربل بالدم «همچنان آنان را با زیر گلو و سینه اش، می زدم تا اینکه آغشته به خون گردد».

(۱) الفتوح ۵ / ۱۸۵.

(۲) البدایه و النهایه ۸ / ۱۸۳ - ۱۸۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۱

(۱) میان حرّ و یزید بن سفیان، دشمنی دیرینه و ریشه داری بود که «حصین بن نمیر» آن را در نظر گرفت و به یزید گفت: این حرّ است که کشتن او را آرزو می کردی. یزید بر او حمله کرد، حرّ بر او تافت و او را کشت «۱». «ایوب بن مشرح» تیری به سوی اسب حرّ نشانه گرفت و آن را پی کرد و اسب رم کرد ولی حرّ چون شیر از آن برجست بدون اینکه زیانی به وی برسد و با شجاعت در حالی که پیاده بود، به جنگ پرداخت تا آنجا که به گفته مورخان، ۴۲ نفر از آنان را کشت «۲» تا اینکه پیادگان با شمشیرها و نیزه هایشان بر او حمله بردند و او را بر زمین غلتان در خون پاک خود افکندند. یاران امام به سوی شتافتند و او را برداشته در برابر چادر امام که

در مقابلش می جنگیدند، بر زمین نهادند. امام در کنار او ایستاد و با نگاهی سرشار از نور خدا به چهره مردانه اش می نگریست.

یاران امام نیز با حالتی از خشوع، ایستادند. امام، پیش رفت و خون از چهره حرّ پاک کرد و با این کلمات، او را به سوگ نشست:

«تو آزاد هستی همانگونه که مادرت تو را نامگذاری کرد و تو در دنیا و آخرت آزاد هستی».

(۲) همان حر آزاد بود و عقلش بر هوای نفسش غلبه کرده بود و در یاری سرور جوانان اهل بهشت شهادت را بر زندگی در دنیا اختیار کرد و با مرگ کریمانه خود در راه خدا درگذشت و یکی از اصحاب امام با حالتی از خشوع مرثیه زیر را خواند:

لنعم الحرّ، حر بنی ریح صبور عند مشتبک الرماح

و نعم الحرّ اذ فادی حسینا و جاد بنفسه عند الصباح (۳)

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۴.

(۲) المناقب، ابن شهر آشوب ۴/ ۱۰۰.

(۳) الفتوح ۵/ ۱۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۲

«بهترین آزاده، حرّنی ریح است که هنگام به هم پیوستن نیزه ها، شکبیا بود».

«بهترین آزاده، آنگاه بود که خود را فدای حسین کرد و هنگام بامداد، جان خود را تقدیم نمود».

(۱)

ادای فریضه نماز

به رغم آنچه امام را رنج می داد یعنی مصیبتهایی که کوهها از هراس آنها شکافته می شوند، ولی اندیشه آن حضرت به ادای فریضه نماز - که از مهمترین عبادات در اسلام است - مشغول بود، از دشمنانش خواست او را مهلت دهند تا برای پروردگارش به نماز ایستد، آنان پذیرفتند و آن حضرت با قلبی متوجه به خدا، به سوی پروردگار خود روی آورد و همراه با یاران باقی مانده اش نماز خوف به جای آورد (۱). نماز آن حضرت

در چنان لحظات ترسناکی، از صادقانه ترین نشانه های اخلاص و طاعت خداوند بود.

(۲) «سعید بن عبد الله حنفی» در برابر امام حسین ایستاد تا آن حضرت را با جان خویش، از تیرها و نیزه هایی که از اردوگاه دشمنان به سوی آن حضرت می آمد، حمایت کند؛ زیرا آنان پیمان خود با حضرت را مبنی بر اینکه جنگ را متوقف سازند تا حضرت فریضه خدا را به جای آورد، شکسته بودند و فرصت را غنیمت شمردند و تیرهای خود را به سوی امام و یارانش، پرتاب نمودند.

(۳) «سعید حنفی»- به گفته مورخان- به سوی تیرها می شتافت و سینه و گردن خود را در برابر آنها قرار می داد و همچون کوه، استوار ایستاد و تیرهایی که او را هدف قرار می داد، وی را از جای نمی جنباند، هنوز امام نمازش را به پایان

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام ۱۷/۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۳

نرسانده بود که سخت مجروح شد و در خون خود غلتان بر زمین افتاد، در حالی که با صدایی آهسته می گفت:

«خداوندا آنان را به لعنت عاد و ثمود، لعنت کن و پیامبرت را از سوی ما سلام برسان و به او برسان آنچه را از درد زخمها بر من رسید که من با این کار، پاداش تو و یاری رساندن به ذریه پیامبرت را خواستم».

(۱) آنگاه روی به امام کرد تا ببیند آیا حقش را ادا کرده و به عهد خود با آن حضرت وفا نموده است یا نه؟ وی گفت: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا وفا کرده ام؟».

امام سپاسگزارانه به وی پاسخ داد: آری، تو در بهشت، روبه روی من

هستی».

(۲) هنگامی که او گفتار امام را شنید، جاننش از رضایت و شادمانی، سیراب گشت آنگاه، جان پاکش به سوی پروردگارش پرواز کرد، در حالی که بدنش با ضربات تیرها و نیزه ها پاره پاره شده بود؛ زیرا علاوه بر ضربه های شمشیرها و نیزه ها، سیزده تیر به وی اصابت نموده بود. به حقیقت، این است وفاداری غیر قابل توصیف و بیان.

(۳)

شهادت زهیر

از یاران امام حسین علیه السلام - که ایمان به خدا، جانهایشان را گذاخته بود- «زهیر بن قین» می باشد. او برای رفتن به بهشت، شتاب داشت تا با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مصافحه نماید. وی خوش حال و شادمان از فداکاری در راه امام، به سوی آن حضرت رفت و دست خود را بر شانه حضرت حسین علیه السلام نهاد، در حالی که با این رجز، امام را مخاطب قرار داده بود:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۴ اقدام هدایت هادیا مهدیافالیوم القی جدک النبیا

و حسنا و المرتضى عليا و ذالجناحين الفتى الكميا

و اسد الله الشهيد الحيا

«بیا که تو هدایت کننده و هدایت شده هستی، امروز با جد تو پیامبر، دیدار می کنم».

«و حسن و مرتضى على و جعفر ذو الجناحين جوانمرد دلیر را».

«و شیر خدا، آن شهید زنده را» «۱».

(۱) این رجزخوانی، ایمان راسخ وی را نشان می دهد، او با ایمانی که شکی در آن راه نداشت، یقین داشت که به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی او امیر المؤمنین، حضرت حسن، حضرت جعفر و حضرت حمزه، موفق خواهد شد و این جالب ترین چیزی بود که به آن می اندیشید.

(۲) امام به وی پاسخ داد: «من نیز در پی تو آنان را دیدار خواهم

آن قهرمان، بر اردوگاه ابن زیاد حمله برد، در حالی که رجز می خواند:

انا زهیر و انا ابن القین اذودکم بالسیف عن حسین «من زهیر و فرزند قین هستم که شما را با شمشیر از حسین دور می سازم».

(۳) وی، آنان را نسبت به خود، آشنا ساخت و به آنان اعلام کرد که برای دفاع از سرورش حضرت حسین علیه السلام با آنها می جنگد. او به شدت به جنگ پرداخت و بنا به گفته مورخان، ۱۲۰ نفر را به هلاکت رساند (۳) و در نبرد، چنان فعالیت داشت که به وصف نمی آید.

(۱) مقتل امام حسین، خوارزمی ج ۲ / ۲۰.

(۲) طبری، تاریخ ۵ / ۴۴۱.

(۳) مقرر، مقتل، ص ۲۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۵

«مهاجر بن اوس» و «کثیر بن عبد الله شعبی» بر او تاختند و او را به شهادت رساندند. حضرت حسین علیه السلام به محل شهادتش رفت در حالی که بسیار غمگین و اندوهناک بود، پس نگاه آخرین وداع را بر او افکند و در سوگ وی چنین فرمود: «ای زهیر! خداوند تو را دور نسازد و قاتلانت را لعنت کند، لعنت کسانی که به صورت میمونها و خوکها مسخ شدند...» (۱).

(۱)

شهادت نافع بن هلال

از کسانی که زندگیشان را برای خدا بخشیدند، «نافع بن هلال جملی» می باشد. او با ایمان و صداقت، به میدان شتافت و با تیرهایی مسموم، به جنگ با دشمنان خدا پرداخت. وی نام خود را بر آن تیرها نوشته بود، در حالی که می گفت:

ارمی بها معلمه افواقها مسمومه تجری بها اخفاها

لیملائن أرضها رشاقها و النفس لا ینفعها اشفاقها «با آنها تیراندازی می کنم در حالی که آنها برترند و مسموم هستند و بالهایشان آنها را می برند».

تا

پرتابشان زمین را پر کنند و نفس را حرص ورزی سودی نمی بخشد».

(۲) و همچنان آنان را با تیرهایش می زد تا اینکه تیر به آخر رسید، آنگاه شمشیر خود را کشید و بر آنها حمله برد در حالی که رجز می خواند:

انا الغلام التمیمی البجلی دینی علی دین حسین بن علی

ان اقتل الیوم و هذا عملی و ذاک رأیی و ألاقی عملی

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام ۲/ ۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۶

«من جوان تمیمی بجلی هستم که دینم بر دین حسین بن علی می باشد».

«اگر امروز کشته شوم و عملم این باشد و آن عقیده ام، با عملم روبه رو خواهم شد».

(۱) وی خود را معرفی کرد و عقیده اش را برای آنان بیان نمود که وی بر دین حضرت حسین علیه السلام ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در دفاع از عقیده و ایمانش، می جنگد.

(۲) او با عزمی استوار که تحرک و هیجان را از تنهایی و غربت سرورش حضرت حسین علیه السلام دریافت می کرد، به جنگ پرداخت به طوری که دوازده نفر از آنان را کشت، این غیر از کسانی بودند که زخمی گشتند «۱» آنگاه، دشمنان خدا او را محاصره نمودند و به سوی او تیراندازی کردند و سنگ پرتاب نمودند تا اینکه دو بازویش را شکستند او دیگر نتوانست شمشیر خود را به کار گیرد، آنان به سوی او شتافتند و او را به اسارت نزد ابن سعد بردند.

ابن سعد به او گفت: «چه چیزی تو را واداشت که با خود چنین کنی؟».

وی بسان انسان مؤمن به پروردگار، پاسخ گفت: «پروردگارم می داند که چه چیزی را می خواستم».

(۳) یکی از یاران ابن سعد،

روی به وی کرد و در حالی که خون را بر چهره و محاسنش جاری می دید، به وی گفت: نمی بینی چه بر سر تو آمده است؟ وی با استهزا و برای اینکه آنان را به خشم آورد، گفت: «به خدا قسم! از شما دوازده نفر را کشتم این غیر از کسانی است که زخمی نمودم، من خود را بر کاری که کرده ام سرزنش نمی کنم و اگر بازویی برای من می ماند، مرا اسیر نمی کردید».

(۱) خوارزمی، مقتل ۲ / ۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۷

ابرق پلید، شمر بن ذی الجوشن برخاست و دست به شمشیر خود برد و آن را کشید.

(۱) نافع بر او فریاد کشید: «ای شمر! به خدا! اگر از مسلمانان بودی، بر تو گران می آمد که با خونهای ما به دیدار خدا بروی، ولی خدای را شکر که مرگ ما را به دست بدان آفریدگانش، قرار داد».

(۲) آری، به خدا اگر نزد شمر، اندکی از دین می بود، آن جنایات را مرتکب نمی شد؛ زیرا تنها کسی به آنها دست می زند که رابطه ای با خدا ندارد.

آن فرومایه به سوی نافع رفت و گردنش را زد «۱» و بدین گونه زندگانی این قهرمان عظیم که در دینش اخلاص داشت و در دفاع از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مخلص و از عظیم ترین مردان اسلام در استواری در حق و صداقت در دفاع از آن بود، به پایان رسید.

(۳)

عابس و شوذب

هنگامی که قهرمان الهام یافته، «عابس بن شیب شاکری»، تنهایی امام، و فراهم آمدن مردم کوفه برای کشتن آن حضرت را دید، به سوی یار جهادی اش «شوذب»، غلام شاکر «۲» رفت و به او گفت: «ای شوذب!

تصمیم داری چه کار کنی؟».

(۴) شوذب برخاست تا آنچه از فداکاری و جانبازی در تصمیم خود داشت را بیان کند، پس گفت: «می جنگم تا کشته شوم».

(۱) ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۸۴، انساب الاشراف ۳/ ۴۰۴.

(۲) در زیارت رجبیه آمده است: «سوید، غلام شاکر». بحار الأنوار ۱۰۱/ ۳۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۸

عابس او را سپاس گفت و او را ستوده گفت: «به پیشگاه ابا عبد الله بشتاب تا تو را به حساب آورد، آن گونه که غیر از تو را به حساب آورد؛ زیرا امروز، روزی است که در آن با هر چه می توانیم، پاداش را می طلبیم».

کدام ایمان، همانند این ایمان است؟ وی با همه تواناییهایش تلاش می کرد تا چیزی را به دست آورد که او را نزد خداوند مقربتر سازد.

شوذب، پیش رفت و امام را درود گفته بر اردوگاه ابن سعد تاخت و چون قهرمانان جنگید تا اینکه در خدمت ابو عبد الله، به شهادت رسید «۱».

(۱)

شهادت عابس شاکری

«عابس شاکری»، از خاندانی اصیل در شرافت و بزرگواری بود، آن خاندان، به شجاعت و اخلاص برای حق، شناخته شده بودند که حضرت امام علی علیه السلام درباره آنان می فرماید: «اگر تعداد آنان به هزار می رسید، خداوند به شایستگی پرستیده می شد».

(۲) آنان، «جوانمردان بامداد» لقب داده می شدند، عابس در طلیعه خاندان خود و از نامداران آنان بود، او همان کسی است که نامه حضرت مسلم را به سوی حضرت حسین علیه السلام برد که در آن نامه، از آن حضرت، می خواست تا به سوی عراق بیاید. وی، از مکه تا کربلا، ملازم حضرت باقی ماند و از برجسته ترین یارانش، در دوستی و اخلاص به آن حضرت بود، پیش

آمد تا از حضرتش اجازه نبرد بگیرد، با امام سخن گفت و دوستی عمیقی که در دل داشت برای حضرت بیان کرد و گفت:

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۳-۴۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۶۹

«بر روی زمین، هیچ دور و نزدیکی نمانده است که از تو نزد من عزیزتر باشد، اگر می توانستم که سختی را از تو دور سازم با چیزی که بر من از جانم عزیزتر باشد، انجام می دادم، سلام بر تو! من گواهی می دهم که بر راه هدایت تو و هدایت پدرت می باشم» (۱).

(۱) سپس، بر اردوگاه ابن سعد هجوم برد و از آنان خواست که به جنگ وی بیایند، ولی کسی به او پاسخ نداد؛ زیرا همگی ترسیده بودند که با او روبه رو شوند؛ چون آنان او را از شجاعت ترین مردم می دانستند، بر یکدیگر صدا می زدند در حالی که ترس، دل‌هایشان را پر کرده و هراس، رنگ از چهره هاشان گرفته بود، آنها می گفتند: «این، شیر شیران است، این فرزند ابو شیب است، کسی از شما به سوی او خارج نشود...».

ابن سعد بر سپاهش فریاد زد: «او را با سنگ بزنید».

(۲) آنان سنگ برداشته و او را از هر سوی با سنگ زدند. هنگامی که آن قهرمان، ترس آنان و خودداریشان از روبه رو شدن با خود را دید، زره و کلاه خود را انداخت و همچون شیر بر آنها تاخته بیش از صد سوار را از روبه روی خود دور می ساخت، آنان از هر طرف به سوی او حمله ور شدند و او را بر زمین افکندند و سر مبارکش را از تن جدا نمودند میان خود به اختلاف پرداختند، هر کدام از آنان مدعی

بود که او را کشته است تا جایزه را به دست آورد، ولی ابن سعد، پذیرفت که یکی از آنان او را کشته باشد، بلکه جماعتی از ایشان، در قتل وی شرکت نمودند «۲» و اینسان بود که زندگی این قهرمان عظیم،

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۴.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۰

پایان یافت. او که در دفاع از اسلام، تلاشی نیکو داشت و جهادی همچون جهاد پیامبران نمود.

(۱)

فرار ضحاک

«ضحاک بن عبد الله مشرفی» از یاران امام بود، ولی وقتی که فراوانی کشتگان از یاران حضرت حسین علیه السلام را دید، تصمیم به هزیمت و فرار گرفت. نزد حضرت حسین علیه السلام آمد و به آن حضرت گفت: «من همراه تو گشته بودم تا هرگاه تو جنگجویی داشته باشی، همراه تو کشته شوم، پس مرا اجازه رفتن بده؛ زیرا قادر نیستم از تو یا از خود دفاع کنم!!».

امام به وی اجازه رفتن داد، او پای به فرار گذاشت. جمعی از یاران ابن سعد، راه او را گرفتند ولی رهایش کردند، او پای به فرار گذاشت و شهادت در خدمت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست نیاورد!! «۱».

(۲)

شهادت جون

«جون» از نامداران اسلام است «۲». وی غلام ابو ذر غفاری و پیرمردی سالخورده بود که جانش از تقوا و ایمان، سیراب گشته بود. سیاهی رنگ پوست و اصل و نسب نامعروف وی، مانع از این نشد که وی جایگاهی بلند نیابد و از بزرگان مسلمین گردد و بزرگداشت و احترامی را به دست آورد که کسی از قهرمانان تاریخ، بدان نرسیده باشد.

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۴-۴۰۵. طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۴-۴۴۵.

(۲) گفته شده که نام او «حوی» بوده است. طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۰. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۲۷۱ شهادت

جون ص : ۲۷۰

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۱

(۱) مورخان می گویند: وی التماس کنان نزد امام رفت تا او را اجازه دهد که در خدمت آن حضرت، شهید گردد.

امام به وی فرمود: «ای جون! تو در طلب زندگی، همراه ما گشتی، تو از سوی من مجاز هستی».

(۲)

جون بر پاهای امام افتاد و آنها را می بوسید، اشکهایش بر گونه ها جاری بود و می گفت: «من در رفاه، ظرفهای شما را می لیسیدم ولی در سختی رهایتان کنم، بوی من ناخوشایند و اصل و نسیم ناچیز و رنگم سیاه است، بهشت را بر من بیخش تا بدنم خوش بو گردد و اصل و نسیم شرافت پیدا کند و رنگم سفید گردد، نه و به خدا سوگند که شما را ترک نما کنم تا این خون سیاهم با خونهایتان مخلوط شود...» (۱).

(۳) این سخنان درخشان، چه عظمتی را بیان می کنند؟ و جان او چه شرافتی را دربرداشت؟ ... رنگ سیاهش، درخشانتر و زیباتر از رنگهای آن بردگان است، او آزاده بود با آن بلندی همت و شرافت ذاتی که دارا بود، بوی وی خوشتر از بوی آنان بود و اصل و نسبش، درخشان، اهل کوفه خود، در اصل و نسبشان بی هویت گشتند؛ زیرا انسانیت خود را ناآشنا شدند و لکه ننگ و رسوایی برای همه بشریت گشتند.

(۴) سخن جون، منطبق آزادگان را دربرداشت؛ زیرا از انسانیت به دور است که در سایه امام، در ایام رفاه، بهره مند باشد، ولی در این محنت سخت، امام را رها کند؛ زیرا وفاداری، یکی از عناصر برتری هر فردی از یاران امام ابا عبد الله بر دیگر شهدای عالم بود.

امام به وی اجازه داد و او با افتخار پای به میدان نهاد در حالی که رجز

(۱) ابن نما، مثير الاحزان، ص ۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۲

می خواند:

کیف تری الفجار ضرب الاسود بالمشرفی القاطع المهند

بالسیف صلنا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان و الید

ارجو بذاک الفوز یوم الموردمن الاله الواحد الموحد

إذ لا

شفیع عنده كأحمد «۱»

«فاجران، ضربه های سیاهان را با شمشیر بزنده و اصیل، چگونه می بینند؟».

«با شمشیر از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله دفاع کردیم، با زبان و با دست، از آنان دفاع می کنم».

«بدین وسیله در روز حشر، رستگاری را امیدوار هستم، از پروردگار یکتای یگانه».

«زیرا نزد وی شفיעی چون احمد نباشد».

(۱) با این رجزخوانی، دلیری و شجاعت خود را بیان کرد و اینکه وی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت می کرد و با زبان و دستش، از آنان دفاع می نمود و در این امر به رستگاری در آخرت و شفاعت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله را امیدوار بود.

(۲) چون، همچون قهرمانان نبرد کرد و بنا به گفته مورخان، ۲۵ نفر را به هلاکت رساند تا اینکه دشمنان خدا بر او تاختند و وی را به شهادت رساندند.

امام، به سوی وی شتافت و به بدن آغشته به خونش نظر افکنده برایش دعا کرد و گفت: «خداوندا! چهره اش را سفید و بویش را معطر گردان و همراه محمد محشورش ساز و او را با آل محمد آشنا ساز».

(۱) الفتوح ۵ / ۱۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۳

خداوند، دعای امام را اجابت فرمود، زیرا هر کس که بر میدان نبرد می گذشت، از او بویی خوشتر از بوی مشک، استشمام می نمود «۱».

(۱)

شهادت حنظله شبامی

«حنظله شبامی» از کسانی است که زندگیشان را با ایمان به خدا، ساخته و پرداخته بودند تا آنجا که به بالاترین ارزشهای انسانی راه یافت. وی با اشتیاق و رغبت، نزد امام رفت تا جایگاه خود را در کنار یاران شهید امام به دست آورد.

از آن حضرت اجازه خواست، امام به

وی اجازه داد و او به سوی میدان رفته شروع به پند دادن آن قوم نمود و آنان را به یاد سرای آخرت انداخته گفت:

(۲) «ای قوم! من بر شما می ترسم از روزی همچون روز احزاب، همانند قوم نوح، عاد، ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند، خداوند، ستمی بر بندگان نمی خواهد. ای قوم! من بر شما بیمناکم از روز فریاد زدن، روزی که پشت کرده می روید و شما را از خداوند پناه دهنده ای نباشد آن کس را که خداوند گمراه سازد، وی را هدایت کننده ای نباشد... ای قوم! حسین را نکشید که خداوند شما را به عذاب گرفتار سازد، آن کس که افترا کند، ناکام گردد».

آن فرومایگان، سخنش را نفهمیدند، بلکه به سرکشی و گمراهی خود ادامه دادند چرا که خداوند بر دلها و گوشه‌هایشان مهر زده و آنان بینا نبودند.

(۳) امام، گفتارش را سپاس گفت و به او فرمود: «خداوند تو را رحمت کند! آنان مستوجب عذاب گشتند آنگاه که آنچه را در دعوت آنان به سوی حق بیان داشتی به تو بازگرداندند و به سوی تو برخاستند تا تو و یارانت را نابود سازند،

(۱) مقرر، مقتل، ص ۲۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۴

پس چگونه باشند اینک که برادران درستکار تو را کشته اند؟».

- «راست گفתי ای فرزند رسول خدا! آیا به سوی آخرت نرویم؟».

امام به وی اجازه داد و با اشتیاق به سوی میدان نبرد رفت تا به شهادت رستگار شود، وی همچون قهرمانان نبرد کرد تا اینکه به شهادت رسید «۱»، در حالی که به پیمانش با خدا- که حق را یاری کند و در راه اسلام فداکاری نماید- وفا

کرده بود.

(۱)

شهادت حجاج

از میان صفحات درخشان فداکاری که عظمت انسانیت را دربرداشت، «حجاج بن مسروق جعفی» بود. او به میدان نبرد شتافت و به شدت به جنگ پرداخت تا آنگاه که با خونهای پاکش آغشته شد و خوش حال و شادمان از آنچه در فداکاری و جانبازی در راه امام حسین تقدیم کرده بود، به سوی حضرت بازگشت و با این رجز، امام را مخاطب قرار داد:

اليوم القى جدك النياثم اباك ذا الندى عليا

ذاك الذى نعرفه وصيا

«امروز جد تو، پیامبر را ملاقات می کنم و سپس پدرت علی صاحب بخشش را آن که ما او را وصی می شناسیم».

(۲) وی با سربلندی از آنچه در راه ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله فداکاری نموده است، بر آن حضرت وارد می شود.

امام به وی پاسخ داد: «من نیز در پی تو با آنان ملاقات می کنم».

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۵

(۱) وی به میدان جنگ بازگشت و با شجاعت و پایداری به جنگ پرداخت تا اینکه در دفاع از حق به شهادت رسید «۱»، یادش با شکوه و جاودانه باد.

(۲)

شهادت عمرو بن جناده

جوان برومند، «عمرو بن جناده انصاری» که جوان ترین سرباز در اردوگاه حسین علیه السلام بود، به میدان آمد. او به عقل و دین، بر کسانی که در اردوگاه ابن سعد بودند، برتری داشت، مورخان می گویند: وی یازده سال عمر داشت و پدرش در نبرد شهید شده بود، هنگامی که از امام اجازه خواست، حضرت به وی اجازه نداد و فرمود: «این جوان، پدرش در حمله نخست کشته شده و شاید مادرش رفتن او را خواستار نباشد».

جوان، به امام اصرار کرد و به آن حضرت گفت: «مادرم

مرا چنین دستور داده است».

(۳) امام، او را اجازه داد، آن نوجوان با اشتیاق به سوی جنگ شتافت، اندکی بیش نباید که به شهادت رسید و فرومایگان اهل کوفه، سرش را از تن جدا کردند و به سوی خیمه گاه حضرت حسین علیه السلام، پرتاب نمودند. مادر بزرگوارش به سوی شتافت، آن را گرفت و فراوان بوسه زد، سپس خونش را پاک کرد و آن را به سوی فردی که در نزدیکی وی بود پرتاب کرد و او را بر زمین افکنده به سرعت به خیمه ها بازگشت و چوب چادری را برداشت و بر دشمنان خدا حمله برد، در حالی که این رجز را می خواند:

انا عجوز فی النساء ضعیفه‌خاویه بالیه نحیفه

(۱) مقرر، مقتل ص ۲۵۳-۲۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۶ ضربکم بضره عنیفهدون بنی فاطمه الشریفه «من پیرزنی در میان زنان ناتوان هستم، پوسیده، تو خالی و نحیف گشته».

«شما را ضربه ای سخت می زنم، در دفاع از فرزندان حضرت فاطمه بزرگوار».

(۱) وی، دو نفر را مورد اصابت قرار داد که امام به سوی وی شتافت و او را به خیمه ها بازگرداند «۱». غریبی امام بر احساسات این بانوی بزرگوار تأثیر گذاشت و جگر گوشه اش را به قربانی وی تقدیم کرده خود نیز به میدان جنگ شتافت تا جانش را فدای حضرتش سازد، این، به حقیقت، منتهای ایمان و اخلاص می باشد.

(۲)

شهادت انس کاهلی

«انس بن حارث کاهلی» از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که همراه آن حضرت در بدر و حنین شرکت نموده و از آن حضرت شنید که می فرمود: «این پسر (یعنی حضرت حسین) در سرزمین کربلا کشته می شود، پس هر کس از شما حاضر باشد،

او را یاری دهد» (۲).

(۳) وی، ملازم حضرت حسین و همراه او از مکه و پیرمردی سالخورده بود که از حضرت اجازه خواست تا در خدمتش جهاد کند، حضرت او را اجازه داد. او کمر خود را با عمامه اش بست؛ زیرا قدش خمیده گشته بود، همچنانکه ابروهایش را با پیشانی بندی بالا برده بود. وقتی که حضرت به وی نگاه کرد، به

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۲۱-۲۲.

(۲) اسد الغابه ۱/ ۳۴۹. الاصابه ۱/ ۶۸. کنز العمال ۱۲/ ۱۲۶، ح ۳۴۳۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۷

گریه افتاد و به او فرمود: خداوند تو را سپاس گوید، ای شیخ! وی با وجود بزرگسالی، همچون قهرمانان جنگید و روایت شده که هیچده نفر را به هلاکت رسانده سپس خود، شهید گشت «۱» و روح پاکش همراه با پیامبران، صدیقان و شهیدان به ملائکه اعلی پیوست که همراهی آنان نیکوست.

(۱)

شهادت ابو الشعثاء

«ابو الشعثاء، یزید بن زیاد بن مهاجر کندی» است که از قهرمانان و سواران عرب و از جمله کسانی بود که همراه ابن سعد برای جنگ با امام خارج شدند.

هنگامی که امام، شرایط خود را بر ابن سعد، عرضه داشت و ابن سعد پذیرفت، به سوی حضرت حسین علیه السلام روی آورد «۲» و لشکریان ابن سعد را با تیرهای خود می زد. مورخان می گویند وی، آنان را با یکصد تیر زد که تنها یکی از آنها به خطا رفت و هر وقت تیر می انداخت، امام به وی می فرمود: «خداوندا! تیرش را به هدف برسان و بهشت را پاداش وی قرار ده».

(۲) وقتی که تیرهایش تمام شد، شمشیر خود را کشید و بر آنان حمله برد در حالی که رجز

می خواند:

انا یزید و ابی مهاجر اشجع من لیث بغیل خادر «۳»

یا رب انی للحسین ناصر و لابن سعد رافض و هاجر «من یزیدم و پدرم مهاجر است، شجاع تر از شیری که در بیشه آرمیده

(۱) مقرر، مقتل، ص ۲۵۲-۲۵۳.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۵. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۳ و در آن آمده است که وی نخستین کسی بود که از یاران امام به شهادت رسید.

(۳) در الفتوح ۵/ ۱۹۹ چنین آمده: «لیث عبوس فی العرین جاذر».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۸

باشد».

«پروردگارا! من حسین را یاری می کنم و از ابن سعد دوری گزیده و بزارم».

وی چون قهرمانان جنگید تا اینکه به شهادت رسید «۱» و بدین گونه زندگی اش، در دفاع از دین خدا و یاری ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله پایان یافت.

(۱)

شهادت دو جابری

از درخشنده ترین یاران امام علیه السلام دو جابری بودند که عبارتند از «سیف بن حارث بن سریع جابری» و «مالک بن عبد بن سریع جابری». آنان دو برادر از جهت مادر و دو عموزاده یکدیگر بودند که در پیشگاه ابا عبد الله حاضر شدند در حالی که چشمانشان اشکبار بود، امام به آنان فرمود: «چه چیزی شما را می گریاند، من امیدوارم که تا ساعتی دیگر چشمانتان روشن باشد؟».

آن دو، به سرعت گفتند: «خداوند ما را فدای تو سازد! ما برای خود نمی گرییم، بلکه بر تو می گرییم، می بینیم که تو را محاصره نموده اند ولی نمی توانیم به نفع تو کاری انجام دهیم».

(۲) دل‌های یاران امام، سرشار از دوستی نمایان، و اخلاص عمیق نسبت به آن حضرت بود، آنان تنها به وی می اندیشند و در درد و اندوه برای او می سوختند.

جنگیدند، و در حالی که شمشیرها و نیزه ها، اندامهایشان را پاره پاره کرده بود، در نزدیکی امام به شهادت رسیدند. «۲»

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۵.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۲-۴۴۳، ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۳۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۷۹

(۱)

شهادت دو غفاری

دو برادر، «عبد الله» و «عبد الرحمن»، فرزندان عروه غفاری به میدان جهاد آمدند و با شجاعت بی نظیری به نبرد پرداختند تا آنجا که در پیشگاه امام، به شهادت دست یافتند.

(۲)

شهادت دو انصاری

وقتی که امام یاری طلید و یار و یاور طلب کرد تا از بانوان خاندان نبوت و آزادزان سرای وحی حمایت کند، این امر در دل‌های آن دو انصاری اثر کرد.

آنها عبارت بودند از «سعد بن حارث» و برادرش «ابو الحتوف» که همراه ابن سعد بودند. آنان با شمشیرهای خود به سوی اردوگاه ابن سعد، حمله بردند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند «۱».

(۳)

شهادت انیس

«انیس بن معقل اصبحی» در پیشگاه ابا عبد الله به میدان جهاد، پای نهاد در حالی که رجز می خواند:

انا انیس و انا ابن معقل و فی یمینی نصل سیف مصقل

اضرب به فی الحرب حتی ینجلی اعلی به الهامات وسط القسطل

عن الحسین الماجد المفضل ابن رسول الله خیر مرسل «من انیس فرزند معقل هستم، در دست راست من، شمشیری پهن و صیقلی جای دارد».

(۱) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۸۰

«در جنگ، با آن ضربه می زدم تا آشکار گردد و با آن بر سر رزمندگان میان گرد و غبار میدان، می کوبم».

«در دفاع از حسین با شکوه برتر، فرزند رسول خدا که بهترین فرستادگان است».

(۱) این رجز، نمایانگر احساسات دینی است که بر او چیره شده بود؛ زیرا آنان را با خود، آشنا کرد و اعلام نمود که در دفاع از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، با آنها می جنگد و در این راه، هیچ گونه طمعی جز رضای خداوند ندارد ... این قهرمان، به سختی نبرد کرد تا اینکه به شهادت رسید (۱).

(۲)

شهادت قره غفاری

از یاران امام که در راه حق شهید شدند، «قره بن ابی قره غفاری» بود که به میدان رفت در حالی که رجز می خواند:

قد علمت حقا بنو غفارو خندف بعد بنی نزار

بأننی اللیث لدی الغبار لأضربن معشر الفجار

بکل غضب ذکر بتارضربا و حتفا عن بنی المختار

رهط النبی الساده الأبرار (۲)

«به حقیقت بنی غفار دانستند و خندف، پس از بنی نزار».

«که من شیر هستم در غبار میدان، که بکوبم گروه فاجران را».

«با هر شمشیر اصیل بزننده ای، زدن و دفاعی از خاندان پیامبر برگزیده».

«خاندان پیامبر، آن سروران نیکوکار».

(۱) الفتوح ۵/ ۱۹۸-۱۹۹.

(۲) الفتوح ۱۹۵ / ۵.

زندگانی

(۱) این رجز، سرشار از زندگی و احساس برای دفاع از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است که قهرمانی اش را نشان می دهد به اینکه بنی غفار، خندق و بنی نزار، همگی بر دلیری و شجاعتش گواهی می دهند و وی، در دفاع از سروران نیکوکار، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می کند... قهرمان غفاری نبردی شدید داشت تا اینکه بدن شریفش در زیر ضربه های شمشیرها و نیزه ها، بر زمین افتاد و روح بلندش به ملاء اعلی پیوست.

(۲)

شهادت یحیی مازنی

«یحیی بن سلیم مازنی» به میدان جنگ رفت، در حالی که رجز می خواند:

لأضربن القوم ضرباً فیصلاً ضرباً شديداً فی العداة معجلاً

لا عاجزاً فیها ولا مولولاً ولا اخاف الیوم موتاً مقبلاً

لكننی كاللیث احمی مشبلاً

«این قوم را ضرباتی جداکننده خواهم زد، ضرباتی شدید که به شتاب بر دشمنان وارد می شوند».

«نه در آن ناتوان باشم و نه سستی کننده و نه امروز از مرگی در حال آمدن، می ترسم».

«ولی همچون شیر هستم که از شیر بچگانش، حمایت کند».

(۳) با این رجز، شجاعت خود را اعلام نمود که بر دشمنان خود ضرباتی دردناک فرود خواهد آورد و با شجاعت و پایمردی، با آنان خواهد جنگید که نه ناتوان باشد و نه سست و نه از مرگ ترسیده، بلکه چون شیر بر آنان حمله خواهد برد تا عترت رسول خدا را حمایت کند. وی همچون لشکری بر آنان حمله برد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۸۲

و با شدت و سختی نبرد کرد تا اینکه در پیشگاه حضرت ابا عبد الله علیه السلام به شهادت رسید «۱».

(۱)

امام علیه السلام و یارانش

امام علیه السلام به دل‌های یارانش، روح عزم و پایداری می دمید و آنان را به شکیبایی در برابر سختیها سفارش می کرد و می

فرمود:

«ای فرزندان بزرگواران! صبر کنید که مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از سختی و گرفتاری به سوی بهشتهای وسیع و نعمتهای همیشگی می رساند.

کدام یک از شما دوست ندارد که از زندانی، به کاخی منتقل گردد، پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا حدیث گفت که فرمود: دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل اینان است به سوی بهشتهایشان و پل آنان است به سوی جهنمشان.

نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است» (۲).

این سخنان، احساسات آنان را شعله ور ساخت و آنان با شجاعتی مانند طوفان، به سوی گردابهای مرگ رفتند تا به درجات خود، در فردوس برین برسند.

(۲)

شهادت عبد الله یزنی

«عبد الله یزنی» به میدان جنگ شتافت و با شجاعتی کم نظیر به نبرد پرداخت در حالی که رجز می خواند:

(۱) الفتوح ۵ / ۱۹۴.

(۲) عبد الله بن نور الله، مقتل الحسين عوالم امام حسين ۱۷ / ۳۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۸۳ انا ابن عبد الله من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن

اضربکم ضرب فتی من الیمن ارجو بذاک الفوز عند المؤمن «من فرزند عبد الله از آل یزن هستم، دین من بر دین حسین و حسن است».

«شما را ضربه می زنم، چون ضربه زدن جوانمردی از یمن که با آن، رستگاری در نزد پروردگار را می جویم».

(۱) وی، خود و خاندان و سرزمینش را به آنان معرفی کرد و به آنان فهماند که وی بر دین سرورش حسین است و اینکه خود را در راه او فدا می سازد. برای این است که وی بدین وسیله رستگار شدن نزد خدا را امیدوار می باشد ... او، همانند برادران شهیدش با دلیری و عزمی استوار جنگید و پس از آن، به شهادت رسید (۱).

(۲)

امام علیه السلام در کنار شهیدان

امام بزرگوار در کنار یاران شهید بزرگوارش می ایستد و با چهره تابناکش آنها را می نگرد، آنان را آغشته به خون شهادت و معطر به نسیمهای از لطف خدا می بیند و با بزرگ شمردن آنان، در سوگشان می فرماید:

«کشتگانی همچون کشتگان پیامبران و خاندان پیامبران» (۲).

(۳)

آخرین کسی که از یاران امام به شهادت رسید، قهرمان شجاع، «سوید بن

(۱) الفتوح ۵/ ۱۹۴.

(۲) عبد الله، مقتل الحسين عوالم ۱۷/ ۳۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۸۴

عمرو بن ابی مطاع خثعمی» بود که در میدان نبرد، زخمی بر زمین افتاد، آنان گمان کردند که وی کشته شده است، لذا بر او هجوم بردند، او از شدت درد زخمها و رفتن خون از بدن، بیهوش گشته بود، ولی هنگامی که شنید آن قوم فریاد می زدند: «حسین کشته شد»، همچون شیر زخمی از جای جست و بدون اینکه توجهی به درد زخمهایش داشته باشد به دنبال شمشیر خود گشت و آن را نیافت، ولی چاقویی پیدا کرد و با آن به سوی آنها حمله برد و آنان را مضروب می ساخت و آنها، پریشان از نزد وی می گریختند و گمان کردند که مردگان از یاران حسین جان گرفته اند تا بار دیگر به جهاد پردازند و هنگامی که مطمئن شدند که خطا کرده اند، به سوی وی روی آورده او را به شهادت رساندند، «عروه بن بطان ثعلبی» او را به قتل رساند.

(۱) تاریخ انسانی، صادقانه تر و بزرگووارانه تر از این وفاداری به یاد ندارد که به حقیقت، این همان شکوه در اردوگاه حسین است که آنان تا آخرین رمق از زندگی شان بر وفاداری خود نسبت به امامشان، پایدار ماندند.

(۲) اینان، بعضی از یاران امام

هستند که در نبرد به تلاشی دست زدند که هر وصف و تعریفی در بیان آن کوتاه می آید؛ زیرا جهادی کردند که تاریخ در همه عملیات جنگی اتفاق افتاده بر روی زمین، نظیری برای آن نمی شناسد. آنان با وجود کمی تعدادشان و تحمل تشنگی جانکاه با آن لشکر فراوان روبه رو شدند و تلفات سنگینی بر آنان فرود آوردند.

(۳) آن گروه از قهرمانان ایمان، با سختیها نبرد کردند و به گرداب هولناک آن کارزار فرو رفتند و همانند یک مرد، مقاومت کردند و حرکت ایمان را رهبری نمودند، عزم هیچ کدام از آنان به سستی نگرایید و نیزه هیچ یک از ایشان نرم نشد، همگی به خون آغشته شدند در حالی که احساس غبطه و افتخار می کردند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۸۵

و با فداکاریهای بزرگوارانه، عظمت اسلام را نشان دادند که آن روح انقلابی را به آنان بخشیده بود، با آن توانستند با صبر و پایداری، در برابر آن وحشیان درنده مقاومت کنند که طمع ورزیها آنان را به ارتکاب فجیع ترین جنایت در تاریخ همه بشریت، سوق داده بود.

(۱) جانهای پاکشان به رفیق اعلی، عروج کرد با زیباترین چهره ای که ممکن بود در راه خدا جانبازی نمود و شدیدترین ایمان به عادلانه بودن راهی که از والاترین اتفاقات جهان بوده است ... و معطرترین درودی که به یاد آنان تقدیم می شود، سخنان امام صادق علیه السلام در حق آنان می باشد:

«پدر و مادرم به فدایتان باد! شما پاک و پاک است سرزمینی که در آن به خاک سپرده شدید، به خدا! به رستگاری عظیمی نایل گشته اید» (۱).

(۱) بحار الأنوار ۱۰۱ / ۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۸۷

(۱)

شهادت عترت پاک علیهم السلام

اشاره

زندگانی

(۱) پس از آنکه برگزیدگان بزرگوار از یاران امام به شهادت رسیدند، فرزندان خاندان نبوت از جوانان و کودکان، برای جانبازی و فداکاری برخاستند که با وجود کمی سن و سالشان، همچون شیرانی بودند که از مرگ نمی هراسیدند و سختیها، آنان را بیمناک نمی ساخت. آنان، با اشتیاق به میدانهای جهاد، شتافتند در حالی که امام نمی خواست بعضی از آنان به سوی مرگ بروند، ولی ایشان به التماس نزد آن حضرت افتادند و دست و پایش را بوسیدند تا به آنان اجازه دهد که از او دفاع کنند.

(۲) منظره هولناکی که دلها را می سوزاند و هر موجود زنده ای را دچار سرگشتگی می کند این است که آن جوانان برای آخرین وداع با یکدیگر برآمدند، هر کدام از آنان، برادر و عموزاده خود را بوسه های فراوان می زد در حالی که غرق در اشکهای غم و اندوه بر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند؛ زیرا آن حضرت را تنهای غریب می دیدند که لشکر دشمن او را محاصره کرده است و نیز بانوان خاندان وحی و نبوت را می دیدند که صدای گریه و زاری آنان بلند شده بود ...، خداوند امام را یاری دهد بر تحمل این فجایعی که کمرها را می شکند و خردها را سرگشته می سازد و هیچ انسانی آنها را تحمل نمی کند، جز آنکه خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد ... اما کسانی که از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۰

(۱)

علی اکبر علیه السلام

مورخان همگی بر آنند که «علی اکبر فرزند حسین علیه السلام، در خلق و خوی

با جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله شباهت داشت، همان وصفی که او را از سایر پیامبران ممتاز ساخته بود. و چه عظیم است این ثروتی که فرزند هاشم آن را دارا بود. او همه قدرتهای انسانی و ارزشهای والایی را که بزرگان و مصلحان به آنها برتری می یافتند، در اختیار داشت.

(۲) از نمونه های برجسته اخلاق آن حضرت، بزرگ منشی، بلندهمت، عزت نفس، اقدام قوی و پیوسته در صحنه های کرامت انسانی بود؛ زیرا مرگ را برتر شمرد و زندگی را در راه کرامت، ناچیز دانست و در برابر فرمان آن نابکار نابکارزاده، خاضع نشد؛ چون ابن سعد، مردی از یارانش را فرستاد و او را ندا داد: «تو با امیر مؤمنان یزید خویشاوند هستی و ما می خواهیم که این خویشاوندی را رعایت کنیم، پس اگر بخواهی، تو را امان می دهیم!!».

علی بن الحسین، او را به استهزا گرفت و بر او فریاد زد: «خویشاوندی رسول خدا شایسته تر است که رعایت گردد» (۱).

(۳) وی، از نیکوکارترین فرزندان امام و بیشترین آنان در جانفشانی و مراقبت از آن حضرت بود. او نخستین کسی بود که با هیجان فراوان، از میان هاشمیان به جنگ رفت در حالی که سن وی - به گفته مورخان - هیجده سال بود. «۲» وقتی امام او را دید، بسیار به وی نگریست در حالی که جانش آب می شد و نزدیک به احتضار گردید؛ زیرا فرزندش را که همانندی نداشت، می دید که با پای خود به

(۱) نسب قریش، ص ۵۷.

(۲) الفتوح ۲۰۷/۵ گفته شده که سن وی ۲۳ بود آن گونه که در عمده الطالب، ص ۱۹۲ آمده.

و گفته شده که عمرش ۲۷ سال بوده

بنابر آنچه مقرر در مقتل الحسین، آورده است، صفحه ۲۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۱

سوی مرگ می رود، پس محاسن شریف خود را به سوی آسمان برداشت و با سوز و درد فرمود:

(۱) «خداوندا! بر این قوم گواه باش که جوانی به سوی آنان برای نبرد رفته که در خلقت، اخلاق و گفتار شبیه ترین مردم به پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد. ما هر گاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به او می نگریستیم ... خداوندا! بر کتهای زمین را از آنان بازدار و آنان را پراکنده و آشفته ساز و ایشان را گروههایی جدا از هم قرار ده و هرگز والیان را از آنان خشنود مساز که آنها ما را فراخوانند تا یاریمان کنند سپس بر ما تعدی نمودند و با ما جنگیدند».

(۲) در این سخنان غمبار، میزان اندوه حضرت بر پسرش را می توان دید که با تمام وجودش او را دوست می داشت و با سوز دل، از خداوند خواست که بر آن گروه جنایتکار، عذاب دردناکش را در این دنیا فرود آورد. قلب امام برای فرزندش، به سوز آمد و بر جنایتکار گناهکار، عمر بن سعد فریاد زد:

«تو را چه شود، خداوند رحم تو را قطع نماید و در کارهایت تو را برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که تو را در بسترت سر ببرد، آن گونه که رحم مرا قطع نمودی و خویشاوندی ام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله را رعایت نکردی».

(۳) سپس این فرموده خدای تعالی را تلاوت کرد که: «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، ذریه ای که بعضی

از برخی دیگرند و خداوند شنوای داناست...» (۱).

(۴) امام، با اشکهایی اندوهبار و پر از آه، فرزندش را مشایعت نمود، در حالی که زنان اهل بیت، پشت سر حضرت بودند و صدای گریه و شیون آنان به خاطر شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند شده بود که می رفت تا شمشیرها و نیزه ها اندامهایش را

(۱) آل عمران / ۳۲-۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۲

از هم بدرند.

(۱) آن جوان، با افتخار به میدان جنگ رفت در حالی که هیچ ترس و هراسی در دل نداشت، هیبت پیامبر صلی الله علیه و آله، شجاعت امیر المؤمنین و دلیری حمزه و بزرگ منشی حسین را با خود داشت. آنگاه در میان نیزه ها و شمشیرهای دشمنان قرار گرفت در حالی که با عزت و تصمیم، در حمایت از دین خدا، چنین رجز می خواند:

انا علی بن الحسین بن علی نحن و رب البیت اولی بالنبی

تالله لا یحکم فینا ابن الدعی «(۱)»

«من علی فرزند حسین بن علی هستم، سوگند به پروردگار کعبه! ما به پیامبر اولی هستیم.»

«به خدا! فرزند آن نابکار بر ما حکومت نخواهد کرد.»

(۲) آری، به خدا! تو و پدرت ای افتخار بنی هاشم، به پیامبر اولی و به مقامش شایسته تر هستید؛ زیرا شما نزدیکترین مردم و خویشاوندترین آنان به وی می باشید، ولی طمع ورزیهای سیاسی که بر آن قوم غالب شد، شما را از مقامتان دور ساخت و این گروه ستمکار را بر شما چیره کرد، آنان اندامهایتان را پاره پاره نمودند و شما را ریشه کن ساختند تا صحنه برای آنان باقی بماند و به ناحق بر مسلمین حکومت و توطئه نمایند.

(۳) علی بن الحسین علیه السلام

در رجز خود، عظمت شجاعت و شدت بزرگ منشی خود را اعلام نمود و اینکه وی مرگ را بر فرمان بردن از آن نابکار نابکارزاده، ترجیح می دهد... آنگاه با دشمنان خدا درگیر شد، در حالی که دلهای آنان را پر از ترس و هراس ساخته، شجاعتی ابراز نموده بود که وصف از بیان آن باز

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۴. انساب الاشراف ۳/ ۳۶۱-۳۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۳

می ماند؛ زیرا آنان را به یاد قهرمانیهای جدش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انداخت. بنا به گفته بعضی از مورخان، ۱۲۰ سوار را به هلاکت رساند و این غیر از کسانی است که مجروح گشته بودند. پس از آن به سوی پدر بازگشت تا از تشنگی جانکاهش، به آن حضرت شکایت برد و برای آخرین بار با وی وداع نماید. پدرش به گرمی از او استقبال نمود، علی اکبر به آن حضرت گفت:

«پدر! تشنگی مرا کشته و سنگینی آهن مرا رنج داده است، آیا جرعه ای آب می توان به دست آورد تا با آن بر دشمنان نیرو بگیرم؟».

(۱) پدر به سختی درد کشید و متأثر شد، پس با صدایی آهسته و چشمانی اشکبار به وی فرمود: «فریادرسی نیست، به زودی با جدت دیدار خواهی کرد و تو را با جام خود سیراب خواهد نمود که هرگز پس از آن تشنه نخواهی شد».

آنگاه زبانش را مکید تا تشنگی خود را به وی نشان دهد که از شدت تشنگی آن را همچون لبه سوهان آهن یافت و انگشتی خود را به او داد تا آن را در دهان خود بگذارد. «۱»

(۲) این منظره هولناک از فجیع ترین مصیبت‌هایی بود

که امام حسین بدان مبتلا گردید؛ زیرا جگر گوشه خود را در بهار زندگی و عنفوان جوانی می دید در حالی که زخمها، بدن شریفش را دربر گرفته، از شدت تشنگی، نزدیک به مرگ بود، این در حالی بود که وی نمی توانست با جرعه ای آب، وی را کمک برساند یا تشنگی اش را برطرف سازد.

«حجه الاسلام شیخ عبدالحسین صادق»، در قصیده معروفش می گوید:

یشکو لخیرب ظماه و ما اشتکی ظما الحشا الی الظامی الصدی

کل حشاشته کصالیه الغضاو لسانه ظماً کشقه مبرد

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام ۲/ ۳۰-۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۴ فانصاع یؤثره علیه بریقه لو کان ثمه ریقه لم یجمد «از تشنگی اش نزد بهترین پدر شکایت برد، ولی تشنگی درون را شکایت نکرد مگر نزد آنکه خود سخت تشنه بود».

«همه درونش همچون آتش درخت غضا و زبانش چون تکه سوهان آهنی، تشنه بود».

«پس با نم دهان او را بر خود ترجیح داد اگر باقیمانده نم دهانش خشک نشده بود».

(۱) علی بن الحسین علیه السلام، در حالی که زخمها بدنش را ناتوان ساخته و تشنگی، جگرش را سوزانده بود، بی اعتنا به وضعی که داشت، به میدان جنگ بازگشت و فقط به تنهایی پدر و همدستی دشمنان خدا برای کشتن آن حضرت، می اندیشید. پس چنین رجز خواند:

الحرب قد بانت لها حقائق و ظهت من بعدها مصادق

و الله رب العرش لا- نفارق جموعکم او تغمد البوارق «۱» «برای جنگ، حقایق آشکار شده و مصداقهایی پس از آن معلوم گشته است».

«به خدا پروردگار عرش سوگند! از گروههای فراوانتان دور نخواهیم شد تا اینکه شمشیرها در غلاف شوند».

(۲) افتخار بنی هاشم، با این رجز اعلام کرد که در این جنگ،

حقایق آشکار شده و اهداف بزرگش که اهل بیت در پی آنها بودند، برای همگان معلوم گشته است و آنان همچنان برای تحقق آن هدفها نبرد خواهند کرد تا شمشیرها در غلاف شوند.

(۱) الفتوح ۵/ ۲۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۵

(۱) علی اکبر علیه السلام با سختی و شدت تمام می جنگید تا تعداد کشتگان را به دویست رساند «۱»، در حالی که لشکریان به گفته مورخان از شدت تلفات وارد شده بر آنان، به فغان آمدند که فرومایه پلید، «مره بن منقذ عبدی» «۲» گفت:

گناهان عرب، بر عهده من باد اگر پدرش را به سوگ وی نشانم «۳» پس، آن پلید به سوی شیهه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و با نیزه ضربه ای بر پشت او زد و با شمشیر ضربه ای ناجوانمردانه بر سر او نواخت که فرقتش شکافت، او خود را به گردن اسب آویخت به گمان اینکه وی را به اردوگاه پدر می برد تا پدر بازهم بر او نظری بیفکند، اما اسب او را به اردوگاه دشمنان برد و آنان از هر طرف بر او گرد آمدند و به کشتن او اکتفا نمودند، بلکه با شمشیرهایشان وی را قطعه قطعه کردند تا از او به خاطر تلفات سنگینی که بر آنان وارد کرده بود، انتقام گیرند علی اکبر، با صدای بلند فریاد زد:

«یا ابا عبد الله! از من به تو سلام باد! این جدم رسول خداست که مرا با جام خود سیراب نمود که هرگز پس از آن تشنه نخواهم شد، به تو می گوید که جامی برای تو آماده می باشد».

(۲) هوا، این سخنان را به پدر سوگوار اندوهناکش رساند که

قلب و درونش را شکافت و در حالی که سخت در هم کوبیده و شکسته شده بود، به سوی وی شتافت و خود را بر او افکنده
گونه خویش را بر گونه اش نهاد در حالی که او بدنی

(۱) خوارزمی، مقتل ۲ / ۳۱.

(۲) «منقذ» پدر مره از فرماندهان سپاه امام در جنگ جمل بود و در آن واقعه شهید گشت و پسرش مره، پس از او پرچم را
برداشت و در جنگ شرکت نمود و همراه حضرت علی در صفین و نهروان شرکت نمود و سپس مرتد گشت و از اسلام
منحرف شد و به اردوگاه ابن سعد پیوست و در این جنگ، زشت ترین جنایتها را مرتکب شد که از جمله آنها کشتن شبیه
رسول خدا صلی الله علیه و آله «علی اکبر» است.

(۳) مقرر، مقتل حسین، ص ۲۵۹. مقاتل الطالیین، ص ۱۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۶

بیجان بود و شمشیرها با توحشی سنگدلانه وی را قطعه قطعه کرده بود: امام بر او اشک ریخت و با صدایی آهسته که قطعات
قلبش را با آن خارج می ساخت، فرمود: «خداوند بکشد قومی را که تو را کشته اند، فرزندم! آنان چه گستاخند بر خداوند و
بر شکستن حرمت پیامبر، پس از تو، دنیا مباد» «۱».

(۱) جوانان، از عموها و عموزادگانش به سوی شتافته خود را بر او انداخته و بر بدن مجروح و از هم دریده شده اش، بوسه
ها زدند و سوگند یاد نمودند که بر آن راهی که او رفته است بروند. امام به آنها دستور داد تا او را به خیمه گاه ببرند.

نواده پاک پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زینب علیها السلام به سوی جنازه برادرزاده اش شتافت

در حالی که ساعتی پیش او را با آن شکوه چشمگیرش دیده بود. منظره اندوهبارش بر جان امام اثر نهاد و آن حضرت، شروع به تسلیت گفتن وی در آن مصیبت دردناک نمود، در حالی که این گفته را تکرار می فرمود: «پس از تو، دنیا مباد».

(۲) علی بن الحسین علیه السّلام پیشتاز و رهبر هر بلندهمت شرافتمندی بود که در ایستادگی در برابر خواری و ستم در دنیای بلندهمتی و شرف، در گذشته باشد.

- بدرود، ای قهرمان اسلام!- بدرود، ای افتخار بنی هاشم!- بدرود، ای فجر همه شبها! ما، به همراه پدرت با سخنان اندوهبارش، تو را با غم و اندوه وداع کرده و می گوییم: «پس از تو، دنیا مباد».

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السّلام ۲ / ۳۱. اللهوف، ۱۶۷ ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۷۴. نسب قریش، ص ۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۷

(۱)

شهادت خاندان عقیل

جوانمردان پاک از خاندان عقیل، به سوی جهاد شتافتند، در حالی که مرگ را ناچیز شمرده بودند. امام علیه السّلام به شجاعت و هیجان آنان در یاری رساندن به حضرتش می نگریست و می فرمود: «خداوندا! قاتلان آل عقیل را بکش ... ای خاندان عقیل! صبر کنید که وعده شما بهشت است» (۱).

(۲) حضرت علی بن الحسین، زین العابدین علیه السّلام به خاندان عقیل بسیار علاقه داشت و آنان را بر دیگران از خاندان جعفر، مقدّم می نمود، در این مورد از آن حضرت پرسیده شد، وی پاسخ داد: «من روزشان را در همراهی با ابا عبد الله به یاد می آورم و بر آنان دل می سوزانم» (۲).

از آنان، نه نفر در نبرد و دفاع از ریحانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله شهید

شدند که شاعر در مورد آنان می گوید:

عین جودی بعبره و عویل و اندبی ان ندبت آل الرسول

سبعه کلهم لصلب علی قد اصیبوا و تسعه لعقیل «۳» «ای چشم! اشک بریز و شیون کن و سوگواری نما اگر به سوگ خاندان پیامبر نشستی».

«هفت تن همه از نسل علی و نه تن از نسل عقیل شهید شدند».

آنان با اراده و عزم بزرگشان، بر آن لشکر تاختند و سنگین ترین تلفات را بر آن وارد نمودند که از میان آنها هستند:

(۱) بطل العلقمی ۱/ ۲۷۷.

(۲) بحار ۴۶/ ۱۱۰.

(۳) المعارف، ص ۲۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۸

(۱)

عبد الله بن مسلم

جوان بنی هاشم، «عبد الله بن مسلم» «۱» به میدان جهاد شتافت و در گردابها و سختیهای جنگ، به شوق شهادت، فرو رفت در حالی که با سیمای زیبا و شجاعت خود، دیدگان را مبهوت ساخته بود و چنین رجز می خواند:

الیوم القی مسلما و هو ابی و فتیہ ماتوا علی دین النبی

لیسوا کقوم عرفوا بالکذب لکن خیار و کرام النسب

من هاشم السادات اهل الحسب «۲»

«امروز پدرم مسلم را دیدار می کنم و جوانمردانی که بر دین پیامبر درگذشتند».

«نیستند همانند قومی که به دروغ شناخته شدند، بلکه آنان نیکان و گرامی نسبان هستند».

«از بنی هاشم، سادات اصیل».

(۲) وی، خود را معرفی نمود که فرزند شهید جاوید، «مسلم بن عقیل» است و اینکه وی در همان روز، با پدرش و با جوانمردان از عموزادگانش که در راه اسلام شهید شدند و بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشتند، دیدار خواهد کرد، آنان همچون اهل کوفه نبودند که به فریب، خیانت و دروغ، شناخته شده اند، بلکه از نسل هاشم سرور عرب می باشند که در وجود آنها هر فضیلت

(۱) «عبد الله بن مسلم»، مادرش، رقیه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است. این مطلب در نسب قریش، ص ۴۵ آمده است.

(۲) الفتوح ۵/ ۲۰۲-۲۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۲۹۹

(۱) آن جوان، به سختی نبرد کرد و در سه حمله، گروهی را به قتل رساند که فرومایه گناهکار، «یزید بن رقاد» (۱)، تیر جفا را به سویش نشانه گرفت که آن جوان، دست خود را جلوی قرار داد، ولی آن تیر، دستش را به پیشانی دخت و او نتوانست تیر را از خود دور کند و در حالی که درد شدید، وی را به سختی رنج می داد، آن آدمکشان جنایتکار را نفرین کرد و گفت: «خداوندا! آنان ما را اندک و خوار خواسته اند، پس آنان را بکش آن گونه که ما را کشتند».

(۲) فرومایه دیگری بر او تاخت و با نیزه، ضربه ای به قلبش زد که آن جوان در دفاع از مقدس ترین حرمتها در اسلام، به شهادت رسید. (۲)

(۳)

جعفر بن عقیل

«جعفر بن عقیل» (۳) به میدانهای جهاد شتافت و در میانه میدان جنگ قرار گرفت در حالی که رجز می خواند:

انا الغلام الأبطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب

و نحن حقا ساده الذوائب هذا حسین سید الأطاءب (۴) «من جوانی ابطحی و طالبی هستم از گروه بنی هاشم و بنی غالب».

(۱) در تاریخ ابن اثیر ۴/ ۷۴ آمده است: «عمر بن صبیح صدائی» بود که به سوی وی تیر پرتاب نمود.

(۲) مقرّم، مقتل الحسین، ص ۳۶۲.

(۳) «جعفر بن عقیل»، مادرش، ام الثغر دختر عامر عامری از بنی کلاب می باشد (مقاتل الطالبیین، ص ۹۷).

(۴) الفتوح ۵/ ۲۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۰

«ما»

به حق، سروران قبایل هستیم، این حسین است سرور پاکان».

وی خود را به آنان معرفی نمود که از خاندان نبوی است، شریف ترین خاندان عرب و باشکوهترین آنان. و اینکه وی از سرورش حسین دفاع می کند که سرور پاکان و افتخار این دنیا می باشد.

آن جوان، به سختی نبرد کرد تا اینکه «عروه بن عبد الله خثعمی» بر او تیر انداخت و وی را به شهادت رساند «۱».

(۱)

عبد الرحمن بن عقیل

«عبد الرحمن بن عقیل» «۲» به میدان جنگ رفت و به تاخت و تاز پرداخت در حالی که رجز می خواند:

ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی

کهول صدق ساده القرآن هذا حسین شامخ البیان «۳» «پدرم عقیل است، پس جایگاهم را بشناسید از بنی هاشم و آنان برادران من هستند».

«مردان راستگویی که سروران مبارزه هستند، این حسین است با جایگاه والایش».

(۲) وی، نسب روشن خود را بیان کرد که او فرزند عقیل، عموزاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و اینکه وی از سروران بزرگواری است که از برجسته ترین

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۹۷.

(۲) «عبد الرحمن بن عقیل»، مادرش، ام ولد بود (مقاتل الطالبیین، ص ۹۶).

(۳) الفتوح ۵/ ۲۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۱

نمونه های وفاداری، بزرگواری و شرافت در زمین هستند؛ همچنانکه امام حسین را به بزرگی یاد کرد که آن حضرت با ارزشها و اوصاف برترش و به خویشاوندیش با پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاهی والا دارد ... وی همچون قهرمانان، نبرد کرد تا اینکه «عثمان بن خالد جهنی» و «بشیر بن حوص قایض»، بر او تاختند و او را به شهادت رساندند «۱».

(۱)

محمد بن عقیل

«محمد بن عقیل»، از فقها بود که برای دفاع از ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به میدان آمد و در خدمت آن حضرت، به شهادت رسید «۲».

(۲)

عبد الله اکبر

«عبد الله اکبر» «۳» به میدان آمد و به نبرد پرداخت تا اینکه «عثمان بن خالد بن اسیر جهنی» و مردی از طایفه همدان، بر او تاختند و او را به شهادت رساندند «۴».

(۳)

محمد بن ابی سعید بن عقیل

«محمد بن ابی سعید بن عقیل»، متکلمی حاضر جواب بود که به میدان جنگ آمد و در خدمت امام، به شهادت رسید «۵».

(۱) مقاتل الطالیین، ص ۹۶.

(۲) «محمد بن ابی سعید الاحول بن عقیل»، مادرش، ام ولد بود (مقاتل الطالیین، ص ۹۸).

(۳) «عبد الله اکبر»، مادرش ام ولد بود (مقاتل الطالیین، ص ۹۷).

(۴) مقاتل الطالیین، ص ۹۷.

(۵) مقاتل الطالیین، ص ۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۲

(۱)

محمد بن مسلم

«محمد بن مسلم» «۱» به میدان جنگ آمد و «ابو مرهم ازدی» و «لقیط بن ایاس جهنی»، بر او تاختند و او را شهید نمودند. «۲»

(۲)

علی بن عقیل

«علی بن عقیل» به میدان نبرد آمد و به سختی جنگید و در خدمت ابا عبد الله علیه السلام به شهادت رسید «۳».

جوانان آل عقیل، قهرمانی و شجاعت غیر قابل توصیفی ارائه نمودند و برای شهادت در خدمت حضرت حسین علیه السلام، به رقابت پرداختند و جانهای خود را فدای وی ساختند.

(۳)

فرزندان حضرت حسن علیه السلام

جوانمردان از فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام که در بهار عمر و شادابی جوانی خود بودند، پیش آمدند و برای رسیدن به شهادت با یکدیگر به مسابقه پرداختند تا جانهایشان را فدای عمویشان سازند، آنان عبارتند از:

(۴)

عبد الله بن حسن

کنیه اش «ابو بکر» و مادرش ام ولد بود که او را «رمله» می گفتند. وی به میدان جنگ شتافت، شمشیرها و نیزه ها بدنش را دریدند و او غلطان در خون

(۱) مادرش ام ولد بود.

(۲) مقاتل الطالبيين، ص ۹۷.

(۳) همان، ص ۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۳

پاکش بر زمین افتاد «۱».

(۱)

قاسم بن حسن علیه السلام

«قاسم»، در طلیعه فرزندان امام حسن قرار داشت، او بنا به توصیف مورخان، در شکوه و زیباییش، همچون ماه بود و در شادابی و جمال همانند زیبایی گلها که خداوند در سن و سال نوجوانی، درخشش عقل، هوشمندی و عزت ایمان به وی نعمت داد و

عمویش او را با موهبت‌هایش تغذیه نمود و پرتوهایی از روحش را بر او افکنده بود تا آنجا که مثالی برای کمال و قدرت ایمان گردید.

(۲) قاسم، به عمویش توجه داشت و به گرفتاری اش می‌اندیشیده، دوست داشت که با خون خود، زینهای دشمنان را از آن حضرت دور سازد و می‌گفت:

«تا من شمشیری را در دست دارم، عمویم کشته نمی‌شود» (۲).

(۳) هنگامی که تنهایی عمویش را دید، دردهای هولناک، وی را دربرگرفت و برای کسب اجازه نزد حضرت شتافت تا در خدمتش به جهاد پردازد.

(۴) امام، در حالی که چشمانش اشکبار بودند، او را در آغوش گرفت و پس از اصرار وی، او را اجازه داد، آن جوانمرد با قهرمانی شگفت‌انگیزی، در حالی که ترس را نمی‌شناخت و زندگی را به چیزی نمی‌گرفت، بدون اینکه جنگ افزاری بر تن خود قرار دهد، به راه افتاد و تنها شمشیر خود را به همراه داشت.

وی با دشمنان درگیر شد، گردنها را می‌زد و سرها را درو می‌کرد، گویی اجلها به

(۱) حیاة الامام

(۲) عماد الدین اصفهانی، البستان الجامع لجميع تواریخ اهل الزمان، ص ۲۵، از کتابهای تصویربرداری شده کتابخانه امام حکیم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۴

فرمان وی بودند که آنها را بر هر که می خواست، می افکند، ولی در حالی که به نبرد مشغول بود، بند نعلینش پاره شد و آن زاده نبوت، نپذیرفت که با یک پای برهنه به نبرد ادامه دهد، پس ایستاد تا آن را ببندد و اعتنایی به آن وحشیان درنده نداشت و اهمیتی به آنان نمی داد. این فرصت را فرومایه پلید، «عمرو بن سعد ازدی» غنیمت شمرد و گفت: به خدا! بر او خواهم تاخت.

(۱) «حمید بن مسلم» بر او انتقاد کرد و به او گفت: «سبحان الله! با این کار چه قصدی داری؟ این قوم که کسی از آنان را باقی نمی گذارند، تو را کفایت می کنند».

به او اعتنایی نکرد و بر وی تاخت و با شمشیر خود بر سر مبارکش ضربه زد. وی، همچون فرو افتادن ستارگان، بر زمین افتاد و با صدای بلند فریاد کشید:

«عمو جان!».

(۲) قلب امام، از درد شکافته شد و به سوی برادرزاده خود شتافته به طرف قاتلش رفت و با شمشیر، ضربه ای بر او زد، او با ساعد خود جلو آن را گرفت که از آرنج قطع شد و بر زمین افتاد. سواران اهل کوفه برای نجات وی شتافتند ولی آن گناهکار در زیر سم اسبان به هلاکت رسید.

(۳) امام به سوی برادرزاده خود رفت، او را بوسه می زد در حالی که آن جوان، دست و پا می زد. امام با سوز جان، وی را مخاطب قرار داد و گفت: «دور باد قومی که

تو را کشتند! آنان که جدّت در روز قیامت در مورد تو، خصمشان خواهد بود ... به خدا! بر عمویت گران باشد که او را فراخوانی و تو را اجابت نکند، یا تو را اجابت کند ولی صدا تو را سودی نرساند، به خدا! این روزی است که دشمن خونخوارش، فراوان و یاورانش اندک باشند» (۱).

(۱) الارشاد، ۲/۱۰۷-۱۰۸. البدایه و النهایه ۸/۱۸۶. الدر النظیم فی مناقب الائمه،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۵

(۱) آنگاه آن جوان را میان دو دست خود برداشت، در حالی که وی همچون پرنده سربریده شده، پاهایش را تکان می داد «۱». او را آورد و در کنار فرزندش علی اکبر و دیگر شهدای اهل بیت گذاشته، به آن ستارگان درخشان از اهل بیتش، فراوان نگاه کرد و آن آدمکشان جنایتکار از دشمنانش را نفرین کرد آنگاه آن جمع اندک باقیمانده از اهل بیتش را به شکیبایی دعوت نمود و گفت:

«خداوندا! به شمارشان آور و کسی را از آنان رها مساز و هرگز آنان را مبخش. صبر کنید ای عموزادگانم! صبر کنید ای اهل بیتم! که بعد از امروز، هرگز خواری نخواهید دید ...» (۲).

خداوند، یاورت باشد ای ابا عبد الله! در برابر این مصیبتها و فجایعی که کوهها از هراس آنها به لرزه می آیند و بردباری هر انسانی را نابود می سازد.

(۲)

حسن فرزند امام حسن علیه السلام

«حسن» فرزند امام حسن، همچون قهرمانان جنگید و زخمی بر زمین افتاد، هنگامی که فرومایگان اهل کوفه برای بریدن سرهای شهیدان آمدند، در او رمقی یافتند، «اسماء بن خارجه فزاری» که از دایان وی بود، از او شفاعت کرد و شفاعتش را پذیرفتند، وی او را با

خود به کوفه برد و درمانش نمود تا بهبودی یافت و سپس به مدینه بازگشت «۳».

ص ۵۵۶.

(۱) البستان الجامع، ص ۲۵.

(۲) خوارزمی، مقتل ۲/ ۲۸.

(۳) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۲/ ۴۷۱-۴۷۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۶

(۱)

عبد الله بن حسن علیه السلام

نوجوانی یازده ساله بود که عمویش را در میان دشمنان گرفتار دید و به سوی وی دوید. عمه اش زینب می خواست او را نگهدارد ولی وی خودداری کرد و به سوی عمویش دوان دوان رفت. «ابحر بن کعب» با شمشیر به سوی حضرت حسین علیه السلام حمله برد تا ضربه ای بر آن حضرت وارد سازد. آن کودک با صفای کودکانه اش بر او فریاد کشید: «ای فرزند زن پلید! آیا عمویم را می کشی؟!».

(۲) آن پلیدزاده به سوی آن کودک شتافت و با شمشیر ضربه ای بر او زد که کودک، دست خود را در برابر آن گرفت، شمشیر آن دست را قطع کرد و به حالت آویزان ماند. آن کودک فریاد کشید و از عمویش یاری جست و گفت: «عمو جان!» و در بغل عمویش افتاد. عمو او را در آغوش کشید و دلداری داده، خواستار شکیبایی در آنچه به وی رسیده شد و گفت: «ای برادرزاده ام! بر آنچه به تو رسیده است، شکیبا باش و آن را نزد خدا خیر بشمار که خداوند تو را به پدران درست کارت ملحق می سازد».

(۳) امام، آن آدمکشان جنایتکار را نفرین کرد و گفت: «خداوندا! اگر آنها را برای مدتی مهلت داده باشی، آنان را پراکنده ساز و گروههای جدا از هم قرارشان ده و هرگز والیان را از آنان خشنود نساز که آنان ما را فراخوانند تا یاریمان دهند ولی بر ما تعدی کردند

و با ما جنگیدند» (۱)».

(۴) در حالی که وی در بغل عمویش بود، ستمکار فرومایه، «حرمله بن

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۰-۴۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۷

کاهل»، جفاکارانه تیری به سوی وی نشانه گرفت و به شهادتش رساند «۱». امام، او را برداشت و در میان کشتگان از اهل بیت خود قرار داد.

آن مسخ شدگان، از هر سرشت انسانی دور شده، کشتن کودکان بی گناه را که حتی در عرف جاهلی نیز تحریم شده بود، مباح دانستند.

(۱)

فرزندان عبد الله بن جعفر

اشاره

فرزندان «عبد الله بن جعفر»، برای جهاد در خدمت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسابقه پرداختند، آنان عبارتند از:

(۲)

۱- عون بن عبد الله

مادر عون؛ حضرت زینب دخت حضرت امام امیر المؤمنین است که به میدان جهاد شتافت و قهرمانانه به نبرد پرداخت در حالی که رجز می خواند:

ان تنکرونی فأنا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان أزهـر

یطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا من معشر «۲» «اگر مرا نمی شناسید من فرزند جعفرم، آن شهید راستین که در بهشتهای می درخشد».

«در آنجا با بالی سبز، پرواز می کند که این افتخار برای یک گروه، کافی است».

(۱) اللهوف، ص ۱۷۳.

(۲) الفتوح ۵/ ۲۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۸

وی خود را معرفی کرد که فرزند جعفر؛ شهید جاوید در اسلام است همان که دستهایش در راه دعوت اسلامی قطع گردید و بر اساس فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند به جای آنها به وی دو بال عطا فرمود که با آنها در فردوس برین پرواز کند که فرزند چنین مرد بزرگی بودن در شرافت و عظمت، کافی است.

(۱) او به نبرد خود ادامه داد که «عبد الله بن قطبه طائی» بر او حمله برد و او را به شهادت رساند «۱».

«سلیمان بن قته» در رثایش گفت:

و اندبی ان بکیت عوننا اخاه لیس فیما ینوبهم بخذول

فلعمری لقد اصبت ذوی القربی فبکی علی المصاب الطویل «۲» «سوگواری کن اگر گریه نمودی، برادرش عون را که در یاری رساندن، کوتاهی نمی نمود».

«سوگند به جانم! تو خویشاوندان پیامبر را نوحه می سرایی پس بر این مصیبت طولانی، گریه کن».

(۲)

۲- محمد بن عبد الله

«محمد بن عبد الله بن جعفر» که مادرش «خصوصا» از بنی بکر بن وائل بود «۳»، به میدان جنگ آمد، در حالی که رجز می خواند:

نشکو الی الله من العدوان قتال قوم فی الردی عمیان

(۱) الارشاد، ۱/ ۱۰۷.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص

(۳) همان ۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۰۹ قد بدلوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التبیان

و اظهروا الکفر مع الطغیان «۱»

«نزد خداوند از تجاوز شکایت می بریم، از جنگ مردمی که در هلاکت، به کوری دچار هستند».

«نشانه های قرآن را تغییر داده اند و آیات محکم تنزیل و تبیان را».

«و کفر و سرکشی را آشکار نموده اند».

(۱) با این رجز، از رنج اهل بیت نزد خداوند شکایت برد، از ستم و تعدی آن گروه ستمکاری که از حق، کور شدند و در گمراهی، خود را هلاک نمودند و احکام قرآن را تغییر داده، کفر و سرکشی آشکار کردند.

(۲) آن جوان، به سختی نبرد کرد تا اینکه «عامر بن نهشل تمیمی» «۲» بر او حمله برده با شمشیر، ضربه ای بر او زد و تن آغشته به خون وی بر شترار داغ کربلا افتاد، اندکی بعد، آخرین نفسهای خود را کشید که «سلیمان بن قته» در رثایش گفت:

و سمی النبی غودر فیهم قد علوه بصارم مصقول

فاذا ما بکیت عینی فجدوی بدموع تسیل کل مسیل «۳» «همنام پیامبر که در میان آنان رها شد و با شمشیری صیقل شده بر او ضربه زده بودند».

«پس ای چشم من! اگر گریستی، بسیار گریه کن با اشکهایی که چون سیل روان گردند».

(۱) الفتوح ۲۰۴/۵.

(۲) الارشاد، ۱۰۷/۲.

(۳) مقاتل الطالیین، ص ۹۵-۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱۰

«عید الله بن جعفر»، مادرش خواصاً؛ دختر حفصه می باشد که به جهاد شتافت و به شهادت رسید «۱».

(۲)

برادران حضرت حسین علیه السلام

پس از آنکه برگزیدگان پاک از اهل بیت، به شهادت رسیدند، همراه امام حسین علیه السلام جز برادران پدری اش کسی باقی نماند، آنان به جهاد شتافتند و دل به مرگ سپردند تا با جان و وجود خود، فدای ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شوند.

(۳)

حضرت عباس علیه السلام و برادرانش

هنگامی که قهرمان بنی هاشم و افتخار خاندان عدنان، حضرت عباس فرزند امام امیر المؤمنین علیه السلام فراوانی کشتگان از اهل بیتش را مشاهده کرد، روی به برادران پدری و مادری خود نمود و به آنان فرمود: «پیش روید ای فرزندان مادرم! تا شما را بینم که برای خدا و پیامبرش، وفاداری نموده اید؛ زیرا شما را فرزندی نیست» «۲».

این سخنان، عمق ایمان آن حضرت را نمایان می سازد؛ زیرا از برادرانش می خواهد تا قربانهایی در راه خدا باشند و آنان را مشاهده کند که برای خدا و پیامبرش، وفاداری نموده باشند و در جهاد آنان هیچ امر دیگری از نسب

(۱) مقاتل الطالبيين، ص ۹۶.

(۲) الارشاد، ۱۰۹ / ۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱۱

و غیره را مدّ نظر نداشته است ... حضرت ابا الفضل، روی به برادرش عبد الله که از بقیه برادرانش بزرگتر بود، نمود و به او فرمود: «برادرم! پیش برو تا تو را کشته شده بینم و در نزد خدا به حسابت آورم» «۱».

(۱)

سخنی بی ارزش

از بی ارزش ترین و ناچیزترین گفته ها مطلبی است که «ابن اثیر» بیان کرده، او گفته: حضرت عباس علیه السلام به برادرانش

فرمود: «پیش روید تا وارث شما شوم؛ زیرا شما را فرزندی نیست!!» (۲). این مطلب را نوشته اند تا از اهمیت آن قهرمان بزرگی که در فداکاری و جانبازی در راه خدا، در طلیعه مردان اسلام بود بکاهند.

(۲) آیا ممکن است حضرت عباس علیه السّلام در آن ساعت هولناک که مرگ در چند قدمی آن حضرت بود، با وجود آن همه محتتهای دردناکی که وی را احاطه نموده بودند به مسائل مادی بیندیشد، او می دید ستارگانی چون برادرزادگان و عموزادگانش بر

زمین افتاده اند، او صدای ناله آزادزان و بانوان وحی و نبوت را می شنید، صدای کودکان به گوش او می رسید که فریاد العطش! العطش! سرداده بودند، او برادرش را مشاهده می کرد که محاصره اش کرده اند و فریادرس می طلبید ولی کسی به یاریش نمی آید، این مصیبت‌هایی که خردها را سرگشته می سازد، همه احساسات و عواطفش را دربر گرفته بود و به چیزی نمی اندیشید، جز اینکه به شتاب از این دنیا سفر کند، علاوه بر آن، «ام البنین»، مادر حضرت عباس، در قید حیات بود و میراث برادرانش به او می رسید زیرا از طبقه نخست (در ارث)

(۱) مقاتل الطالبيين، ص ۸۶.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱۲

بود. و شاید آنچه وارد شده، این باشد که: «تا انتقام شما را بگیرم» و این مطلب تحریف گشته باشد.

(۱)

شهادت عبد الله فرزند امیر المؤمنین علیه السلام

«عبد الله بن امیر المؤمنین علیه السلام که مادرش ام البنین بود، به میدان جهاد شتافت و با دشمنان به جنگ پرداخت، در حالی که رجز می خواند:

شیخی علی ذو الفخار الأطول من هاشم الخیر الکریم المفضل

هذا حسین بن النبی المرسل عنه نحامی بالحسام المصقل

تفدیه نفسی من اخ مبعجل یا رب فامنحنی ثواب المنزل «۱» «سرورم علی است، دارنده افتخار والا، از بنی هاشم صاحب خیر ارزنده و بخشنده».

«این حسین است فرزند نبی مرسل که با شمشیر صیقل شده از او حمایت می کنیم».

«جانم به فدایش باد که چه برادر بزرگواری است! ای پروردگرم! ثواب منزلت را به من عطا فرما».

(۲) با این رجز، به پدرش امام امیر المؤمنین علیه السلام، دروازه شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی آن حضرت، افتخار نمود؛ همچنانکه به برادرش امام حسین، ریحانه رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ افْتخَارَ مِي كُنْد وَ اَيْنَكِه دِفَاعَ اَز وِي نِه بِه اَنگِيْزِه بَرادَرِي وَ خُوِيْشَاوَنَدِي، بَلَكِه بَدِيْن وَ سِيْلِه، رِضَايَتِ خِداوَنَدِ
وَ سَرَايِ اَآخِرَتِ رَا مِي طَلِبَد.

(۳) اَن جِوَانَمَرْدِ هَمچِنانِ بَا شِدْتِ مِي جَنگِيْد تَا اَيْنَكِه سَتَمكارِ گَناهِكارِ، «هَانِي

(۱) الفُتُوْح ۵ / ۲۰۵.

زَنَدِگَانِي حَضْرَتِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۳، ص: ۳۱۳

بِنِ ثَبِيْتِ حَضْرَمِي «بِرَاوِ حَمَلِه بَرَدِ وَ اَوِ رَا بِه شِهادَتِ رِساَنَدِ «۱».

(۱)

شِهادَتِ جَعْفَرِ

«جَعْفَرِ بِنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام» كِه مَادَرِشِ «اُمِ الْبَنِيْنِ» بُوَد وَ نُوْزِدِه سَالِ دَاشْتِ، بِه مِيْدانِ جِهادِ شِتاَفْتِ وَ قَهْرمانانِه بِه جَنگِ
پَرداختِ كِه «هَانِي بِنِ ثَبِيْتِ» بِرَاوِ حَمَلِه كَرَدِ وَ اَوِ رَا بِه شِهادَتِ رِساَنَدِ «۲».

(۲)

شِهادَتِ عِثْمانِ

«عِثْمانِ بِنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام» كِه مَادَرِشِ اُمِ الْبَنِيْنِ بُوَد وَ ۲۱ سَالِ سَنِ دَاشْتِ، بِه مِيْدانِ جِهادِ شِتاَفْتِ، «خُولِي» اَوِ رَا بَا
تِيْرِي زَدِ كِه اَوِ رَا نَا تِوَانِ سَاخْتِ وَ فَرْدِي اَزِ «بِنِي دَارِمِ» بِرَاوِ تَاخْتِه، اَوِ رَا بِه شِهادَتِ رِساَنَدِ وَ سَرِشِ رَا بَرِداشْتِ «۳» تَا بِه وَ سِيْلِه
اَن، نَزْدِ سَرُوْرِشِ فَرزَنْدِ مَرجاَنِه، تَقَرَّبِ جِوِيْدِ!!

(۳)

شِهادَتِ حَضْرَتِ عَباسِ عَلَيْهِ السَّلَام

دَرِ تَارِيخِ اِنساَنِيَّتِ، نِه قَدِيْمِ وَ نِه جَدِيْدِ اَن، رابَطِه بَرادَرِي، صاداَقانِه تَر، بَرجِستِه تَر وَ وِفاَدارانِه تَر اَزِ بَرادَرِي اِبا الْفَضْلِ نَسِبَتِ بِه
بَرادَرِشِ حَضْرَتِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ جِوَدِ نِداَرَدِ؛ زِيْرَا اَيْنِ بَرادَرِي، هَمِه اَرزِشِهايِ اِنساَنِي وَ نَمونِه هايِ

(۱) الارشاد، ۲ / ۱۰۹. وَ دَرِ الْفُتُوْحِ ۵ / ۲۰۵ اَمَدِه اَسْتِ كِه قَاتِلِ وِي، «زَحْرِ بِنِ بَدْرِ نَخَعِي» بُوَدِه اَسْتِ.

(۲) مقاتل الطالبین، ص ۸۸.

(۳) همان، ص ۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱۴

بزرگوارانه را دربر گرفته است.

(۱) از نشانه های برجسته آن برادری کم نظیر، ایثار، مواسات و فداکاری بود؛ زیرا حضرت ابا الفضل نسبت به برادرش ایثار نمود و جانش را فدای وی ساخت و در سخت ترین محنتها و مصیبتها با آن حضرت، مواسات داشت. امام زین العابدین علیه السلام این مواسات کم نظیر عمویش را مورد بزرگداشت قرار داده، می فرماید:

«خداوند عمویم عباس را رحمت فرماید، وی ایثار و گذشت نمود و خود را فدای برادرش ساخت تا آنجا که دو دستش قطع شد، خداوند عزیز و جلیل دو بال به وی عطا فرمود که با آنها همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند، همان گونه که برای جعفر بن اَبی طالب، قرار داده است ... برای عباس در نزد خدای تعالی منزلتی است که همه شهیدان در روز قیامت بر آن غبطه می خورند». (۱)

(۲)

این برادری راستین، احترام و شگفتی را نزد همه مردم موجب شد و در همه نسلهای و دورانها ضرب المثل گردید که نوه آن حضرت، «فضل بن محمد» (۲) به آن افتخار کرده می گوید:

احق الناس ان يبكي عليه فتى ابكى الحسين بكربلا

اخوه و ابن والده على ابو الفضل المخرج بالدماء

و من واساه لا يثنيه شىء و جادله على عطش بماء (۳)

(۱) بحار ۴۴/۲۹۸، ح ۴.

(۲) «فضل بن محمد بن فضل بن حسن بن عبید الله بن عباس»، این مطلب در عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۱ آمده است.

(۳) مقاتل الطالبیین، ص ۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱۵

«شایسته ترین کس از میان مردم که بر او گریه شود، جوانمردی است که حضرت حسین را در کربلا گریاند».

«برادر او و فرزند پدرش علی، ابو الفضل آغشته به خون».

«آنکه با وی وفا کرد و چیزی او را بازداشت و با وجود تشنگی، آب را برای او منظور نمود».

(۱) و «کمیت» می گوید:

و ابو الفضل ان ذکرهم الحلو شفاء النفوس من اسقام

قتل الادعیاء اذ قتلوه اکرم الشاربین صوب الغمام (۱) «و ابا الفضل که یاد نیکویشان، درمان درد جانها باشد».

«نابکاران را کشت آنگاه که او را کشتند، گرمی ترین کسی که از آب باران نوشیده باشد».

(۲) حضرت ابو الفضل علیه السلام دارای قدرتی سترگ از تقوا و دین بوده، درخشش نور بر چهره گرامیش، آشکار بود تا

آنجا که به «قمر بنی هاشم» ملقب شد؛ همچنانکه وی از قهرمانان برجسته در اسلام بود که هرگاه بر اسب بسیار درشت و

بزرگ اندام، سوار می گشت، دو پای آن حضرت بر زمین کشیده می شدند (۲).

او، صفات شجاعت و مبارزه را از پدرش به ارث برده

(۳) امام علیه السّلام در روز عاشورا، فرماندهی لشکر خود را به وی سپرد و پرچم خود را به او تحویل داد که او آن را بلند در اهتزاز درآورد و با شدت و سختی به نبرد پرداخت، هنگامی که تنهایی برادر و کشته شدن یاران و اهل بیتش را دید-

(۱) همان، ص ۹۰.

(۲) همان، ص ۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱۶

آنان که جانهایشان را برای خدا فروختند- نزد حضرت حسین علیه السّلام رفت و از او اجازه خواست تا با سرنوشت درخشانش دیدار نماید.

(۱) امام به وی اجازه نداد و با صدایی آهسته و آرام به وی فرمود: «تو پرچمدار من هستی».

(۲) مادام که حضرت ابو الفضل علیه السّلام زنده بود، امام احساس قدرت و قوّت می نمود؛ زیرا وی همچون لشکری در کنارش بود که او را حمایت می کرد و از او دفاع می نمود. حضرت ابا الفضل بر آن حضرت اسرار نمود و گفت: «سینه ام از این منافقان تنگ گشته است و می خواهم انتقام خود را از آنان بگیرم».

(۳) سینه آن حضرت تنگ شده و از زندگی بیزار گشته بود، آنگاه که ستارگان درخشانی چون برادران، برادرزادگان و عموزادگانش را سر بریده بر شنهای کربلا افتاده دید، به سوز آمد که به آنان بیوندد و انتقام آنها را بگیرد.

(۴) امام از وی خواست تا برای به دست آوردن آب برای کودکان- که تشنگی آنان را از پای انداخته بود- تلاش کند، آن دلیر سرافراز به سوی آن مسخ شدگان شتافت و به موعظه آنان پرداخت، آنها را از خشم خداوند و انتقام او برحذر داشت و خطاب به ابن سعد گفت: «ای ابن سعد!

این حسین است، فرزند دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله که یاران و اهل بیتش را کشته آید، این خانواده و فرزندان‌ش تشنه هستند، به آنها آب بدهید که تشنگی دل‌هایشان را سوزانده است و با وجود آن، وی می گوید: مرا بگذارید که به سوی روم یا هند بروم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم».

(۵) زمین در زیر پایشان به لرزه آمد و دوست می داشتند که آنان را در خود فرو برد، بعضی از آنان گریستند و سکوتی هراسناک بر ایشان چیره شد. پلید ناپاک، شمر بن ذی الجوشن به وی پاسخ داد و گفت: «ای فرزند ابو تراب! اگر روی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱۷

زمین همه آب می بود و در اختیار ما قرار داشت، قطره ای از آن را به شما نمی دادیم تا اینکه به بیعت یزید وارد شوید!!».

(۱) ابا الفضل به سوی برادرش بازگشت و او را از ستمکاری و سرکشی آنان باخبر ساخت. آن بلندهمت دلیر، فریاد کودکان را شنید که یاری می جستند و فریاد می کشیدند: العطش! العطش! آب! آب! (۲) ابا الفضل العباس، آنان را که دید- و چه منظره هولناکی را مشاهده کرد!- دید که لب‌هایشان پژمرده گشته و رنگ‌هایشان دگرگون شده از شدت تشنگی به مرگ نزدیک بودند، به شدت رنج برد و درد جانکاه به چهره اش راه یافت، آنگاه دلیرانه برای یاری رساندن به آنان شتافت و بر اسب خود سوار گشته، مشکی با خود برد و بر فرات حمله آورد، با قدرت شجاعانه اش توانست حلقه محاصره را که بر آب قرار داده بودند، بشکند، لشکریان از برابرش پای به فرار گذاشتند؛ زیرا آنان را

به یاد قهرمانیهای پدرش - فاتح خیبر و درهم کوبنده مشرکان - انداخت.

(۳) آن حضرت، به آب رسید، در حالی که قلب شریفش از تشنگی شکافته شده بود. با دست خود قدری آب برداشت تا بنوشد ولی تشنگی برادرش و زنان و کودکانی که همراه وی بودند را به یاد آورد پس آب را از دست خود پرتاب و از اینکه تشنگی جانکاهش را برطرف کند، خودداری نمود در حالی که می گفت:

یا نفس! من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین وارد المنون و تشرین بارد المعین

تالله ما هذا فعال دینی «۱»

«ای نفس! پس از حسین، ناچیز باشی و پس از او چیزی نباشی».

(۱) مقرّم، مقتل حسین، ص ۲۶۷-۲۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱۸

«این حسین است که به سوی مرگ می رود در حالی که تو آب خنک می نوشی؟».

«به خدا! این از کارهای دین من نیست».

(۱) انسانیت با همه احترام و بزرگداشت، این روحیه عظیم را که در دنیای فضیلت و اسلام، به وجود آمده است، گرامی می دارد، روحیه ای که به نسلها برجسته ترین درسهای کرامت انسانی و ارزشهای والا را می دهد.

(۲) این ایثار که از مرزهای زمان و مکان فراتر رفته، از برجسته ترین سرشتهها در اخلاق ابو الفضل بود؛ زیرا عواطف سرشار از وفاداری و دوستی نسبت به برادرش، به وی امکان نمی داد که پیش از او، آب بنوشد، پس کدام ایثار از این ایثار، والاتر و صادقانه تر باشد؟ جان وی با جان برادرش آمیخته و روحش با روح وی یکی شده و دیگر میان آن دو، تعدد وجود، باقی نمانده بود.

(۳) افتخار بنی هاشم، سرفرازانه، پس از آنکه مشک را پر از آب نمود

آبی که نزد وی از زندگی، گرانترو و بارزتر بود، به سوی خیمه گاه حرکت کرد و با دشمنان درگیر نبردی هولناک شد؛ زیرا آنان بر او گرد آمده بودند تا وی را از رساندن آب به تشنگان اهل- بیت، بازدارند. آن قهرمان، بسیاری از آنان را به هلاکت رساند و سرها را درو می کرد و قهرمانان را بر زمین می افکند، در حالی که رجز می خواند:

لا اربھ الموت اذا الموت رقی حتی اواری فی المصالیت لقی

نفسی لسبط المصطفی الطهر وقانی انا العباس اغدو بالسقا

و لا اخاف الشر یوم الملتقی (۱)

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۴/ ۱۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۱۹

«از مرگ نمی هراسم هرگاه که مرگ روی آور شود تا آنگاه که میان شمشیرهای کشیده بر زمین افتم».

«جانم فدای جان سبط مصطفای پاک باشد، من عباس هستم که مشک را می برم».

«و روز نبرد از مرگ هراسی ندارم».

(۱) شجاعت کم نظیر و قهرمانیهای عظیمش را برای آنان اعلام نمود که او از مرگ نمی ترسید بلکه با لبی خندان در دفاع از حق و دفاع از برادرش، پیشوای عدالت اجتماعی در زمین، به استقبال آن می رود ... او افتخار می کرد که مشک پر از آب را برساند تا تشنگان اهل بیت را سیراب سازد.

(۲) سپاهیان باطل، هراسناک و پریشان، پای به فرار نهادند؛ زیرا حضرت ابو الفضل آنچنان شجاعتی نشان داد که برتر از توصیف بود، آنان یقین کردند که از مقاومت در برابر وی ناتوانند، جز اینکه فرومایه ترسو، «زید بن رقاد جهنی»- که پشت درخت نخلی در کمین وی بوده با او روبه رو نشد- بر دست راستش ضربه ای زد و آن را از تن جدا نمود ... او

دستی را قطع کرد که بخشندگی و نیکوکاری بر مردم از آن می تراوید و از حقوق ستمدیدگان و رنج بردگان، دفاع می نمود.

(۳) ابو الفضل علیه السلام اعتنایی به دست راست خود ننمود و به رجز پرداخت:

و الله ان قطعتم یمینی انی احمی ابداء عن دینی

و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین «۱» «به خدا! اگر دست راستم را قطع نمودید، من همچنان از دینم دفاع می کنم».

(۱) المناقب ۴ / ۱۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۰

«و از امامی راستین در یقین، فرزند پیامبر پاک امین».

(۱) با این رجزخوانی، هدفهای عظیمی را که به خاطر آنها نبرد می کرد، نشان داد؛ زیرا وی در دفاع از دین و در دفاع از امام مسلمین، مبارزه می نمود.

(۲) حضرت عباس، هنوز چندان دور نشده بود که پلیدی از پلیدان بشریت؛ یعنی «حکیم بن طفیل طائی» از پشت درخت نخلی در کمین وی ایستاد و بر دست چپش ضربه ای زد و آن را قطع نمود. بعضی از مقتلهای نوشته اند که آن حضرت، مشک را به دندان گرفت و شروع به تاختن کرد تا آب را به تشنگان اهل بیت برساند در حالی که آنچه او را رنج می داد، همچون ریزش خون، درد جراحات و شدت تشنگی، هیچ توجهی نداشت، این آخرین حد وفاداری، رحمت و مهربانی است که انسانیت در همه مراحلش، بدان دست یافته بود.

(۳) در حالی که وی می تاخت، تیری جفاکارانه به مشک برخورد کرده آب بر زمین ریخت و آن قهرمان دلیر، اندوهناک ایستاد؛ زیرا ریخته شدن آب برای او از ضربات شمشیرها و اصابت نیزه ها سخت تر بود. در این هنگام، پلیدی از آن قوم بر او حمله برد و

با گریز آهین بر سر مبارکش کوبید که فرقتش را شکافت و بر زمین افتاد در حالی که آخرین درود و وداعش را تقدیم برادرش می کرد و می گفت: «از من به تو سلام باد ای ابا عبد الله!» (۱).

(۴) حرکت هوا، سخنانش را به برادرش رساند که قلبش را شکافت و درونش را پاره پاره نمود، حضرت، در حالی که سخت شکسته و افسرده بود، سوار بر اسب به لشکریان دشمن تاخت و در کنار آن بدن مقدس که از درد احتضار رنج می برد، ایستاد و خود را بر او افکنده او را می بویید و بر او اشک می بارید و گوشه های قلبش را که فجایع، آن را شکافته بودند، با کلماتش خارج

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۱

می ساخت و می فرمود:

«اینک کرم شکست و نیرویم اندک شد».

(۱) امام به بدن برادرش نگاهی طولانی انداخت و برادر راستین، و وفاداری که کم نظیر، و شجاع بی مانندش را به یاد آورد ... آرزوهایش پراکنده گشته بود، چیزی که این فاجعه هولناک را بر او آسان می کرد این بود که وی نیز به شتاب به او خواهد پیوست و جز لحظاتی پس از او باقی نمی ماند، اما آن لحظات نزد وی همچون سالها بود و دوست می داشت که مرگ پیش از آن به سراغ وی آمده بود.

(۲) امام، سوگوار و اندوهگین، در حالی که قوایش درهم کوبیده شده و قادر به برداشتن قدمهایش نبود و آثار شکست و غم بر او آشکار گردیده بود، برخاست و به سوی خیمه گاه رفت، در حالی که اشکهایش را پاک می کرد. سکینه به استقبالش آمد و گفت: «عمویم کجاست؟».

(۳) حضرت،

غرق در گریه و اندوه او را از شهادتش باخبر ساخت، نوه پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زینب، هنگامی که از کشته شدن برادرش باخبر شد، پریشان گشت و اضطراب بر او دست یافت، دستها را بر قلب شکسته خود نهاد و فریاد کشید: «ای برادرم! ای عباسم! پس از تو ما گم گشته خواهیم بود».

(۴) امام با خواهرش در سوگواری بر برادر نیکوکارش همراه گشت و آن شکیبیا، صدای خود را بلند کرد و فرمود: «پس از تو ای ابو الفضل! وای بر گم گشتگی ما» (۱).

امام، تنهایی و گم گشتگی را پس از فقدان برادرش احساس کرد، برادری

(۱) همان، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۲

که هیچ نوع از انواع نیکی و جانبازی را رها نکرد، مگر اینکه آن را تقدیم برادرش نمود.

(۱) سلام بر آیین و یاد تو ای ابا الفضل! که به سوی سرنوشت بزرگ خود رفتی در حالی که از عظیم ترین شهیدان در درخشندگی و فداکاری بوده ای.

- بدرود، ای قمر بنی هاشم!- بدرود، ای قهرمان کربلا! و سلام بر تو! روزی که زاده شدی و روزی که به شهادت رسیدی و روزی که باز زنده می شوی.

(۲)

محمد اصغر

از برادران پدری امام حسین علیه السلام که به شهادت رسیدند، «محمد اصغر» است. مادر وی ام ولد بود (۱). او به شدت نبرد کرد، فردی از تمیم بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند (۲).

(۳)

ابو بکر

«ابو بکر» برادر امام از پدر که مادرش «لیلی بنت مسعود» بود، نامش شناخته نشد (۳) خوارزمی می گوید: نامش «عبد الله» بود (۴). وی به میدان جنگ

(۱) مقاتل الطالبین، ص ۹۰. و در تاریخ خلیفه خیاط ۱/ ۳۴ آمده است که مادرش، «لبابه دختر عبید الله بن العباس» بود.

(۲) مقاتل طالبین، ص ۹۱.

(۳) همان.

(۴) خوارزمی، مقتل الحسین ۲/ ۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۳

رفت و فردی از طایفه همدان او را به شهادت رساند. گفته شده که قاتل وی مشخص نیست «۱». طبری معتقد است که کشته شدن وی محل تردید است.

(۱)

عباس اصغر

«عباس اصغر» برادر امام از پدر که مادرش «لبابه» دختر عبید الله بن عباس بود، در روز عاشورا به شهادت رسید «۲». «قاسم بن اصبغ مجاشعی» می گوید:

هنگامی که سرها را به کوفه آوردند، سواری را دیدم که در ساق اسبش، سر نوجوانی امرد «۳» را آویخته بود که همچون ماه شب چهارده بود، هرگاه اسب، سر خود را پایین می آورد، سر آن نوجوان به زمین می رسید. من درباره آن سوار پرسیدم، گفتند «حرمله بن کاهل» است، در مورد آن سر، پرسیدم، گفته شد که سر عباس بن علی است «۴». و این خبر وجود عباس اصغر را مؤکد می سازد؛ زیرا عباس اکبر، در روز شهادت ۳۲ ساله بود، نه نوجوانی امرد.

در اینجا سخن ما در مورد شهدای اهل بیت علیهم السّلام پایان می یابد که با قتل آنان، حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله شکسته شد و لشکر اموی، خویشاوندیشان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به رعایت و عطف، از هر چیزی شایسته تر بود، رعایت نکردند.

(۱)

(۲) تاریخ خلیفه خیاط ۱/ ۲۳۴.

(۳) یعنی نوجوانی که هنوز صورتش موی در نیاورده است.

(۴) مرآه الزمان فی تواریخ الزمان، ص ۹۵. الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۷-۱۲۸. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۴

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۵

(۱)

شهادت امام بزرگوار علیه السلام

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۶

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۷

(۱) مصیبتها و محنتها یکی پس از دیگری، پی در پی، بر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شدند به طوری که هنوز فاجعه ای کوبنده پایان نیافته که فجایع هولناکتر و عظیم تری بر آن حضرت می رسید.

(۲) اما در آن لحظات هولناک، از محنتهای سختی رنج می برد که هیچ مصلحی، رنجی این چنین ندیده است، از جمله:

اول: آن حضرت به بانوان بزرگوار و خانمهای جلیل القدر خاندان رسالت و وحی نگاه می کرد، در حالی که آنان در حالتی از پریشانی بودند که جز خداوند، کسی آن را نمی دانست؛ زیرا در هر لحظه، عزیزی از ستارگان عترت پاک را استقبال می کردند که آغشته به خون، آخرین لحظه زندگی را در برابر چشمانشان پشت سر می نهاد، آنچه بر پریشانی آنان می افزود، این بود که جفاکارانی که رحمت از دلهایشان زدوده شده بود، آنها را در محاصره خود داشتند و نمی دانستند که پس از فقدان حامیانشان، چه چیزی بر سرشان خواهد آمد.

امام به ترس و هراسی که بر آنها چیره شده بود نگاه می کرد و قلب آن حضرت به اندوه و حسرت می شکافت، به ایشان

دستور می داد تا صبر و شکیبایی پیشه کنند و آنان را آگاه ساخت که خداوند آنها را حفظ و از شرّ

دشمنان، نجات خواهد داد.

(۳) دوّم: صدای فریاد کودکان از شدت تشنگی مرگبار بلند شده بود، آن حضرت، راهی برای کمک به آنان نمی یافت و قلب بزرگش به دلسوزی و رحمت بر کودکان و خانواده اش می سوخت، آنها از چیزی رنج می بردند که توانایی تحمل آن را نداشتند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۸

(۱) سوّم: تجاوز آن آدمکشان جنایتکار پس از کشتن یاران و اهل بیت، به سوی کشتن کودکان بی گناه، برادرزاده ها و عموزاده ها.

(۲) چهارم: رنج بردن آن حضرت از تشنگی دردناک، در مورد شدت تشنگی آن حضرت، روایت شده که آسمان را جز چیزی همچون دود، نمی دید و جگر آن حضرت از شدت عطش، از هم جدا شده بود.

(۳) «شیخ شوشتری» می گوید: «عطش حضرت حسین در چهار عضو، اثر کرده بود؛ زیرا لبها از گرمی تشنگی پژمرده، جگر از نبودن آب، از هم جدا شده بود آن گونه که خود حضرت از زندگی مأیوس گشت و (آن لشکر هم) دانستند که پس از آن زنده نخواهد بود، به آنان فرمود: «قطره ای آب به من بنوشانید که جگرم از هم گسیخته گردیده است و زبان، از شدت جویدن، مجروح شده- آن گونه که در حدیث آمده- و چشم از تشنگی، تاریک گشته است» (۱).

(۴) پنجم: از دست دادن عزیزان اهل بیت و یارانش، به خیمه های خود نگاه می کرد و آنها را خالی می یافت، بر ناله ها و غمهایش می افزود و با سوزناکترین کلمات بر آنها به سوگ می ایستاد.

جانها از این مصیبتها که بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت، ذوب می شوند.

(۵) «صفی الدین» می گوید: «حضرت حسین، محنتها و بلاهایی را تحمل فرمود که هر مسلمانی آنها را

بشود، جز اینکه قلبش به درد بسوزد، چاره ای ندارد» (۲).

(۱) خصائص الحسین علیه السلام، ص ۶۲.

(۲) وسیله المآل فی مناقب الآل.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۲۹

(۱)

یاری طلبیدن امام علیه السلام

امام گرفتار، نگاهی با درد و حسرت بر اهل بیت و یارانش افکند و آنان را همچون گوسفندان قربانی شده، سربریده بر شنهای کربلا دید که آفتاب داغ، بر آنها می تابید و افراد خانواده اش را شنید که صدایشان به گریه بلند شده بود، لذا آن حضرت، یاری جستن آغاز کرد و یار و یاور می طلبید که از حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند، فرمود:

«آیا مدافعی نیست که از حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی نیست که درباره ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی نیست که در فریادرسی به ما، خدا را امیدوار باشد؟» (۱).

(۲) این استغاثه، به آن دلهایی که زنگار باطل بر آنها نشسته و غرق در گناه گشته بودند، راهی نیافت ... وقتی حضرت زین العابدین علیه السلام، صدای پدر را شنید، از بستر خود برخاست و از شدت بیماری، بر عصای خود تکیه داد، حضرت حسین علیه السلام، او را مشاهده کرد و بر خواهرش، حضرت ام کلثوم فریاد زد:

«او را نگهدار تا زمین از نسل آل محمد صلی الله علیه و آله خالی نماند». حضرت به سویش شتافت و او را به بسترش بازگرداند. (۲)

(۳)

شهادت طفل شیرخوار

صبر ابا عبد الله علیه السلام، چگونه صبری بود؟! چگونه توانست این فجایع را تحمل کند ...، صبری بود که کاینات در برابر آن عاجز می مانند و کوهها از هراس

(۱) ابو الفتح بن صدقه، درر الافکار فی وصف الصفوه الاخیار، ص ۳۸.

(۲) مجلسی بحار الأنوار / ۴۵ ص ۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳۰

آن، تکان می خورند، از فجع ترین و سخت ترین مصیبت‌های آن حضرت، داغدار شدن به

سبب فرزند شیرخواره اش «عبد الله» بود که در خوش سیمایی همچون ماه تمام بود، آن حضرت او را گرفت و بسیار بوسید و با او برای آخرین بار وداع کرد، او را در حال اغما یافت، چشمانش به گودی نشسته و لبانش از شدت تشنگی پژمرده گشته بودند. حضرت، او را برداشت و به سوی آن قوم برد تا عواطف آنان را تحریک کند، شاید جرعه ای آب به وی بنوشانند. او را بر آنان عرضه داشت در حالی که با عبای خود وی را از آفتاب نگه می داشت. از آنان خواست تا با اندکی آب، به کمک وی بشتابند، ولی دلهای آن مسخ شدگان به رقت نیامد و ستمکار فرومایه، «حرمله بن کاهل» تیری به سوی او نشانه گرفته، با فرومایگی می خندید و در برابر همراهان فرومایه اش افتخار می کرد و می گفت:

«این (تیر) را بگیر و به او آب بنوشان».

(۱) آن تیر - خدایا! - گردن طفل را شکافت، هنگامی که گرمی تیر را احساس کرد، دستهایش را از قنداقه اش بیرون آورد و چون پرنده ای سر بریده شده، بر سینه پدر، دست و پا زد، آن طفل سر به سوی آسمان بالا برد و بر دست پدر، جان سپرد ... منظره ای بود که از هراسناکی اش، دلها شکافته و زبانها بند می آیند ...

امام دو دستش را که از آن خون پاک، پر بود، بالا برد و آن خون را به سوی آسمان پرتاب کرد - آن گونه که امام باقر علیه السلام می گوید - قطره ای از آن بر زمین نیفتاد، آنگاه با پروردگارش به راز و نیاز پرداخت و گفت:

«آنچه بر من وارد می شود را حضور در دیدگاه الهی آسان می کند».

(۲) خداوند! این

کودک نزد تو از بچه ماده شتر (صالح پیامبر) کمتر نباشد، پروردگار من! اگر یاری را از ما نگهداشته باشی پس آن را برای آنچه از آن بهتر است قرار ده و برای ما از ستمکاران انتقام گیر و آنچه در گذر دنیا بر ما گذشته،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳۱

ذخیره آخرت ساز. خداوندا! تو بر قومی که شبیه ترین فرد به پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله را کشته اند، شاهد هستی».

(۱) آنگاه امام از اسب خود فرود آمد و با غلاف شمشیرش، گودالی برای طفل خود، حفر کرده او را آغشته به خون پاکش به خاک سپرد. و گفته شده که او را همراه کشتگان از اهل بیتش قرار داد. «۱»

ای ابا عبد الله! خداوند تو را بر این فجایعی که هیچ پیامبری از پیامبران خدا به آنها گرفتار نشد و بر هیچ مصلحی در زمین، جاری نگشت، یاری دهد.

(۲)

پایداری امام علیه السلام

امام علیه السلام در برابر دشمنانش، تنها در میدان ایستاد در حالی که آن فجایع هولناک، بر ایمان و یقین آن حضرت افزوده بود، با چهره ای شاداب و مطمئن به جایگاههای فردوس برین که به سویش خواهد رفت. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۳۳۱ پایداری امام علیه السلام ص : ۳۳۱

(۳) امام، با عزمی راسخ ایستاد که نه شهادت فرزندان و اهل بیت و یارانش، تصمیم او را سست کرده بود و نه درد تشنگی ریزش خون او را رنج می داد، این از نوع پایداری پیامبران و اولو العزم است، آنان که خداوند ایشان را بر دیگر بندگان برتری داد. فرزندش، حضرت علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام نمونه های

شکفت انگیزی از صبر و پایداری پدرش روایت کرده و فرموده است:

«هر قدر که وضعیت، سخت تر می شد، رنگش درخشان تر و اعضایش مطمئن تر می گشتند تا آنجا که بعضی از آنان گفتند: بنگرید که چگونه به مرگ

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳۲

اعتنایی ندارد «(۱)».

(۱) «عبد الله بن عمار» نیز گفته است: «حسین را دیدم، آنگاه که بر او جمع شدند، بر کسانی که در سمت راستش بودند، حمله می برد تا آنجا که از او هراسان گشتند «۲» به خدا! ندیدم انسان عزیز از دست داده ای را که فرزندان و یارانش کشته شده باشند، از او استوارتر و یا مصمم تر باشد. و به خدا! همانند او را پیش از او و یا بعد از وی ندیده ام در حالی که گفته «ابن خطاب فهری» را تمثل می نمود و بر زبان می آورد:

مهلا بنی عمنا ظلامتنا بنا سوره من القلق

لمثلکم تحمل السیوف و لاتغمز احسابنا من الرفق

انی لأنمی اذا انتمیت الی عز عزیز و معشر صدق

بیض سباط کأن اعینهم تکحل یوم الهیاج بالعلق «۳» «ای عموزادگان! در ستم به ما درنگ کنید که ما را موجی از پریشانی باشد».

«برای همچون شماست که شمشیرها به کار می آیند و اصل و نسب ما از مدارا، فرومایه نمی گردد».

«من هر گاه از اصل و نسب سخن گویم از عزتی گرانمایه و گروهی با صداقت سخن می گویم».

(۱) شوشتی، خصائص الحسین، ص ۴۰.

(۲) ابن کثیر، تاریخ ۸ / ۱۸۸.

(۳) ریحانه الرسول، ص ۶۴ و در آن آمده است: «عجیب آن است که هر کس این ابیات را تمثل نمود، به قتل رسید، حضرت

حسین علیه السّلام در روز عاشورا به آنها تمثیل جست و زید بن

علی در روز سبّخه و یحیی بن زید در روز جوزجان و هنگامی که ابراهیم بن عبد الله بن حسن در قیامش بر ضد منصور به آنها مثل جست، یارانش آن را بدشگون دانستند و چیزی نگذشت که تیری جفاکارانه به سوی وی آمد و او را به قتل رساند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳۳

«سپید چهرگانی که چشمانشان در روز نبرد، سرمه خون می کشند».

(۱) آنگاه بر دشمنان خدا حمله برد و با آنان به سخت ترین نبردی پرداخت که مردم دیده بودند، در حالی که بر میمنه سپاه یورش برده و چنین رجز می خواند:

الموت اولی من رکوب العارو العار اولی من دخول النار «مرگ از دچار ننگ شدن بایسته تر است و ننگ از داخل شدن به آتش شایسته تر باشد».

سپس بر میسر لشکر حمله برد در حالی که چنین رجز می خواند:

انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی «۱» «من حسین بن علی هستم که سوگند خورده ام بازنگردم».

«خانواده پدرم را حمایت می کنم و بر دین پیامبر حرکت نمایم».

(۲) آری، تو حسین هستی که دنیا را پر از شرافت و مجد نموده ای، تو تنها کسی هستی در این دنیا که از تصمیم و اراده ات بازنگشتی، نه خوار گشتی و نه سست شدی، بلکه در راه مبارزه پیش رفتی و دژهای ستمکاران و سرکشان را درهم کوبیدی.

(۳) تو بر دین جدّت، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشتی و برانگیزنده و تجدیدکننده می باشی که اگر تو نمی بودی، شبی مبهم می ماند و اثری بر واقعیت زندگی نمی داشت.

(۴) «ابن حجر» روایت کرده که امام می جنگید و این ابیات را می سرود:

انا ابن علی الحر من آل

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۴/ ۱۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳۴ و جدی رسول الله اکرم من مشی و نحن سراج الله فی الناس یزهر

و فاطمه امی سلاله احمد و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر

و فینا کتاب الله انزل صادقاً و فینا الهدی و الوحی و الخیر یدکر «۱» «من فرزند علی آزاده از خاندان هاشم هستم که مرا این افتخار بس است هرگاه افتخار کنم».

«و جد من رسول خداست گرامی ترین کسی که بر زمین قدم برداشت و ما چراغ خدا هستیم که در میان مردم می درخشد».

«و فاطمه فرزند احمد مادر من است و عموی من جعفر است که صاحب دو بال نامیده می شود».

«و کتاب خدا در میان ما به راستی نازل شد و در مورد ماست که هدایت و وحی، یاد آورده می شود».

(۱)

موضعگیری افراد مجبور

بعضی از احمقهایی که به زور در سپاه ابن سعد حضور یافته بودند، برای نصرت و پیروزی امام بر دشمنانش، دست به دعا برداشتند.

«سعد بن عبیده» می گوید: «پیران ما از اهل کوفه بر روی تپه ای ایستاده بودند و گریان می گفتند: خداوندا! یاریت را بر او (حضرت حسین علیه السلام) نازل فرما».

سعد بر آنان اعتراض کرد و گفت: «ای دشمنان خدا! چرا برای یاری رساندن به وی پایین نمی آید» (۲)».

(۱) الصواعق المحرقة، ص ۱۹۷. جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام، ص ۱۱۹.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳۵

هراس ابن سعد

«ابن سعد» از تلفات فراوانی که بر سپاهش وارد شد، پریشان گشت آن پلید ناپاک، دست به تحریک کینه‌ها زد و سپاهیان را به جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله واداشت و گفت: «این فرزند علی است، این فرزند قاتل عرب است، از هر سو بر او یورش برید».

(۲) ابن سعد، کینه‌های جاهلی را بر ضد امام، تحریک کرد و آنان را به یاد کشته شدن عربها به دست امیر المؤمنین علیه السلام انداخت که باید انتقام خونهایشان را بگیرند، این منطقی است که با اسلام ارتباطی ندارد؛ زیرا امام امیر المؤمنین علیه السلام عربها را به قتل نرساند، بلکه آن حضرت، نیروهای شورشگر علیه اسلام و منحرفان از دین را به هلاکت رساند.

(۳) ابن سعد، به تیراندازان گفت که امام را نشانه گیرند، بنا به گفته مورخان، چهار هزار تیر به سوی آن حضرت، نشانه گرفته شده، بدن شریف حضرت، هدفی برای تیرهای آن ستمکاران گشت «۱». آنگاه حضرت، با آنان درگیر نبرد هول‌انگیز شد و آنچنان شجاعتی نمایان

ساخت که نظیر آن در همه دوره های تاریخ، مشاهده نشده است.

(۴)

دستیابی امام علیه السلام بر آب

تشنگی، بر امام فشار آورد و تا حدّ زیادی به آن حضرت، زیان وارد ساخت، پس بر فرات حمله برد، در حالی که بنا به گفته بعضی از مورخان، چهار هزار نفر مأمور محافظت از آن بودند، ولی آنها از برابر امام، پای به فرار گذاشتند

(۱) بحار الانوار ۴۵ / ۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳۶

و آن حضرت، بر آب دست یافته، با دست خود قدری آب برداشت تا تشنگی کشنده خود را برطرف سازد، پلیدی از آن قوم بر او فریاد زد: «آیا از آب لذت می بری در حالی که به خانواده تو حمله شده است؟!».

(۱) امام بلندهمت، آب را از دست فرو ریخت و کرامت خانواده اش را بر تشنگی خود ترجیح داده به سرعت به سوی خیمه رفت، ولی آن را سالم دید و دانست که آن نیرنگی بیش نبوده است «۱».

(۲) «ابن حجر» می گوید: «اگر این حيله را به کار نمی بردند و او را از آب باز نمی داشتند، بر او قدرت نمی یافتند چرا که وی آن دلیر بزرگی است که نه از بین می رود و نه دگرگون می گردد «۲».

(۳)

یورش بر خیمه گاه امام حسین علیه السلام

امام آزادمنش، در میان اردوگاه دشمنان قرار گرفت و با آنان، به شدت درگیر سخت ترین نبرد شد، در حالی که آنان به خیمه گاه وی حمله برده بودند تا زنان و کودکان را غارت کنند، پس بر آنان فریاد زد:

«ای پیروان خاندان ابو سفیان! اگر شما را دینی نباشد و از آخرت نمی ترسید، در زندگیتان آزاده باشید، به اصل و نسبتان برگردید، اگر عرب هستید همان گونه که ادعا می کنید...» «۳».

(۴) امام، با این سخنان، آنان را از محدوده اسلامی دور ساخت و به خاندان

ابن شهر آشوب، مناقب ۴ / ۵۸.

(۲) الصواعق المحرقة، ص ۱۹۷.

(۳) اللهوف، ص ۵۴ ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۷۶. طبری تاریخ ۵ / ۴۵۰. در الابدکار فی وصف الصفوه الاخبار، ص ۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳۷

ابو سفیان، دشمن شماره یک اسلام نسبت داد که پس از او، فرزندانش، رهبری نیروهای ستمگر را رهبری کردند، فاجعه کربلا هم، چیزی جز ادامه کینه ها و دشمنیهای آنان نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبوده است ...

(۱) امام، آنان را به پیروی از سنتهای عربی دعوت کرد که در روزگار جاهلیت برقرار بوده، از تعرض نمودن به زنان و کودکان و هر نوع اذیت و آزاری. آنگاه، فرومایه پلید، شمر بن ذی الجوشن به سخن آمد و به امام گفت: «چه می گویی ای فرزند فاطمه؟!».

(۲) آن پلید، گمان می کرد که امام را با نسبت دادن آن حضرت به مادرش - سیده النساء - مورد بی حرمتی قرار داده است و نمی دانست که او را به معدن پاکی و نبوت نسبت داده، حضرت حسین علیه السلام را افتخار و شکوه همین بس که سیده زنان جهانیان، مادرش باشد، آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است «۱».

(۳) امام به وی فرمود: «من با شما می جنگم، زنان را گناهی نیست، پس ستمگراتان را مادام که زنده هستم از تعرض به خانواده ام بازدارید».

(۴) شمر، این مطلب را پذیرفت. آنگاه آن جنایتکاران، حضرت را در میان گرفته آنچنان با شمشیرها بر او ضربه می زدند و با نیزه ها او را می کوبیدند که از زخمهای آن حضرت، خون جاری شد.

(۱) حافظ سیوطی، الثغور الباسمه فی مناقب السیده فاطمه، ص ۴۴، از کتابهای گراور شده کتابخانه

امام امیر المؤمنین علیه السّلام. و در این کتاب آمده است «عمران بن حصین» روایت نموده پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت فاطمه که بیمار بود رفت و به وی فرمود: چطور هستی؟ گفت:

بیمارم و درد مرا می افزاید، طعامی برای خوردن ندارم. فرمود: دخترم! آیا نمی پسندی که سرور زنان جهانیان باشی؟ گفت: پس مریم کجا باشد؟ فرمود: وی، سرور زنان جهان خود است و تو سرور زنان جهان خود هستی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۳۸

(۱)

آخرین خطابه امام حسین علیه السلام

امام علیه السّلام با آن حالتی که داشت، سخنانی خطاب به دشمنانش ایراد فرمود و در آن خطابه، آنان را از فریب و فتنه دنیا، برحذر داشت. مورخان می گویند:

آن حضرت جز زمان کوتاهی پس از آن نماند که به شهادت رسید. آن خطابه چنین بوده است:

«ای بندگان خدا! خدا را پروا کنید و از دنیا برحذر باشید که دنیا اگر برای کسی باقی می ماند و کسی بر آن دوام می آورد، پیامبران به ماندن شایسته تر و به رضایت، بایسته تر و به قضا، خرسندتر بودند، ولی اینکه خداوند، دنیا را برای آزمودن آفرید و اهل آن را برای فنا خلق کرد، پس جدید، آن، از بین رونده و نعمتهای آن؛ نابود شونده و شادی آن، تیره و تار گردنده است، منزل به قناعت و سرای به عاریه باشد، پس توشه بگیرید که بهترین توشه تقوا باشد و از خداوند پروا کنید شاید رستگار گردید «(۱)».

(۲)

امام علیه السلام جامه ای کهنه می طلبد

امام علیه السّلام از اهل بیت خود خواست جامه ای کهنه برای او بیاورند تا کسی به آن رغبت نکند و آن را در زیر جامه هایش قرار دهد تا کسی آن را به غارت نبرد، پس پیراهن کوچکی برایش آوردند، ولی آن را نپسندید و فرمود: «آن جامه کسی است که به خواری رسیده باشد». آنگاه جامه ای را گرفت و آن را شکافت و در زیر جامه هایش قرار داد ولی هنگامی که به شهادت رسید، آن را نیز از او به تاراج بردند «(۲)».

(۱) زهر الآداب ۱/ ۱۶۲. کفایه الطالب ص ۴۲۹.

(۲) طبرانی المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۵.

وداع امام حسین علیه السلام با خانواده اش

امام علیه السلام به سوی خانواده اش بازگشت تا آخرین وداع را با آنان داشته باشد، در حالی که از زخمهایش، خون جریان داشت، به بانوان حریم رسالت و آزادزان سرای وحی، سفارش نمود که چادرهای خود را بپوشند و برای بلا آماده شوند و آنان را به صبر و تسلیم در برابر قضای الهی دستور داد و فرمود:

«برای بلا، آماده باشید و بدانید که خداوند شما را حمایت و محافظت می کند و از شر دشمنان، نجات می دهد و عاقبت کار شما را به خیر می گرداند، دشمن، شما را به انواع عذابها گرفتار می سازد و به جای این مصیبت، انواع نعمتها و کرامتها را به شما عوض می دهد، پس شکایت نکنید و به زبان چیزی مگویید که از ارزش شما بکاهد» (۱).

(۲) دولتها نابود می شوند و کشورها از بین می روند و تمدنها نیست می شوند اما این ایمان که آن را مرزی نباشد، به بقا شایسته تر و به جاودانگی از هر موجودی در این زندگی،

بایسته تر است. کدام جان است که چنین فجایعی را تحمل کند و با ثبات عزم، خرسندی و تسلیم در برابر امر خداوند، از آنها استقبال نماید؟ او کسی جز حسین علیه السّلام نیست، امید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ریحانه آن حضرت و تصویر کاملی که نمایانگر حضرتش می باشد.

(۳) جانهای دختران پیامبر صلی الله علیه و آله آنگاه که امام را با آن حال دیدند به اندوه گداخته شد، به او آویختند و با دلهایی پریشان گشته با او وداع کردند، چهره هایی از هراس بی رنگ شده. امام که آنان را دید لرزه بر اندامشان افتاده، بسیار به درد آمد.

(۱) مقرّم، مقتل الحسين، ص ۲۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۰

(۱) «امام کاشف الغطاء» می گوید: «چه کسی می تواند حضرت حسین علیه السّلام را برای تو به تصویر کشد، در حالی که امواج بلا در اطرافش متلاطم گشته و مصیبتها از هر سو بر او سرازیر شده، در آن حالت، تصمیم گرفته بود که با خانواده و باقیمانده کودکانش، وداع کند، پس به سراپرده ای که بر آزاد زنان نبوت و دختران علی و زهرا علیها السّلام زده شده بود، نزدیک شد، آن بانوان بزرگوار همچون دسته ای از کبکهای پریشان گشته، خارج شدند و او را که غرقه در خون خود بود، در میان گرفتند، آیا می توانی حال آنان و حال حسین را در آن وضعیت هول انگیز در نظر مجسم نمایی و قلبت نسوزد و عقلت سرگشته نشود و اشکت روان نگردد؟» «۱».

(۲) محنت امام در وداع با عیال، از سخت ترین و شدیدترین محنتها و مصایبی بود که آن حضرت تحمل نمود؛ زیرا دختران

رسول

خدا صلی الله علیه و آله بر صورت خود زدند و صدای گریه و شیون آنان، بلند گشت در حالی که جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به گریه و زاری یاد می کردند، خود را بر امام افکندند تا با وی وداع کنند، این صحنه هول انگیز در جان امام به حدی اثر گذاشت که میزان آن را جز خداوند نمی داند.

(۳) پلید ناپاک، «عمر بن سعد» بر نیروهای مسلحش فریاد کشید و آنان را به یورش بر امام تحریک نمود و گفت: «مادام که به خود و خانواده اش مشغول است، بر او یورش برید که به خدا اگر برای شما فراغت یافت، میمنه شما از میسر تان، تفاوتی نخواهد داشت».

(۴) آن پلیدان، بر حضرت، یورش بردند و تیرهای خود را به سوی پرتاب

(۱) جنه المأوی، ص ۱۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۱

نمودند که آن تیرها میان طنابهای خیمه ها افتاد و بعضی از آنها به چادرهای برخی از زنان برخورد کرد که پریشان گشتند و وارد خیمه شدند. آنگاه امام حسین علیه السلام، همچون شیری خشمگین به سوی آن مسخ شدگان خارج شد و با شمشیر خود به درو کردن آن سرهای پلید پرداخت، در حالی که تیرها از راست و چپ بر او پرتاب می شد و آن حضرت، با سینه و گردن با آنها مواجه می گشت «۱»، از آن میان، تیرهایی که به آن حضرت اصابت نمودند و امام را به سختی مجروح ساختند عبارتند از:

(۱) ۱- تیری که به دهان پاک آن حضرت اصابت نمود و خون پاکش جاری گشت، حضرت دستش را در زیر آن زخم گرفت و هنگامی که پر از

خون شد، آن را به سوی آسمان بالا برد و خطاب به خدای تعالی گفت: «خداوندا! این، در راه تو اندک است» (۲).

(۲) ۲- تیری که به پیشانی شریف درخشنده به نور نبوت و امامتش برخورد نمود که «ابو حتوف جعفی» به سوی وی پرتاب کرده بود، خون مبارکش روان گشت، حضرت، دو دست خود را به دعا بر آن آدمکشان جنایتکار برداشت و گفت: «خداوندا! تو می بینی وضعی را که من از دست بندگان نافرمانت در آن هستم. خداوندا! آنان را به شمار آور و قدرتمندانه به هلاکت رسان و بر روی زمین کسی از آنها را باقی مگذار و هرگز آنان را مبخشای».

(۳) آنگاه بر آن سپاه فریاد کشید: «ای مردم بدکردار! بعد از محمد با عترتش چه بد عمل کردید، شما پس از من کسی را نخواهید کشت که کشتن او را مهم

(۱) مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۷۷-۲۷۸.

(۲) الدر النظیم، ص ۵۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۲

شمارید بلکه آن کار پس از کشتن من، بر شما آسان می شود، سوگند به خدا! من امیدوارم که خداوند مرا به شهادت کرامت فرماید و سپس برای من از شما انتقام بگیرد، در حالی که متوجه نباشید...» (۱).

(۱) پاداش پیامبر صلی الله علیه و آله که آنان را از زندگی در بینوایی و بدبختی نجات داد، این بود که بر فرزندانش تعدی نمودند و خونشان را ریخته، در مورد آنان مرتکب اعمالی شدند که پوستها از آن می لرزند و چهره ها به شرم، نمناک می شوند ...

خداوند، دعای امام را اجابت فرمود و برای او از دشمنان جنایتکارش انتقام گرفت؛ زیرا جز اندکی

نماندند تا فتنه ها و طوفانها بر سر آنان فرود آمد و انقلابی عظیم «مختار»، به خونخواهی امام برخاست و به تعقیب و پیگرد آنان پرداخت در حالی که آنان به بیابانها گریخته بودند و مأموران مختار در پی ایشان می تاختند تا اینکه بسیاری از آنها را به هلاکت رساند.

(۲) «زهري» می گوید: «از قاتلان حسين، کسی باقی نماند مگر اینکه به کیفر رسید، یا به قتل، یا به کور شدن، یا به روسیاهی و یا از بین رفتن ملک در مدتی اندک» (۲).

(۳) ۳- از مهمترین چیزهایی که امام را به شدت مجروح ساخت، آن است که مورخان می گویند: امام، پس از اینکه خونریزی، آن حضرت را ناتوان ساخته بود، اندکی ایستاد تا استراحت کند که پلیدی، سنگی به سوی حضرت پرتاب نمود و به پیشانی شریف امام اصابت کرد، خون بر چهره اش جاری شد، امام پیراهن خود را برداشت تا خون را از روی چشمانش پاک کند که پلید دیگری

(۱) مقرر، مقتل الحسين، ص ۲۷۸.

(۲) ابن قتیبه، عیون الاخبار ۱/ ۳۰۰ - ۳۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۳

تیری با سه پیکان بر آن حضرت زد و بر قلب مبارکش اصابت کرد؛ قلبی که مهربانی و دلسوزی برای همه مردم را دارا بود، آنگاه حضرت به نزدیک شدن اجل حتمی، یقین کرد و به سوی آسمان نظر افکند در حالی که می گفت:

بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله ... پروردگارا! تو می دانی که آنان فردی را می کشند که بر روی زمین فرزند دختر پیامبری غیر از من نباشد.

(۱) آنگاه، تیر را از پشت خود خارج ساخت و خون همچون

ریزش ناودان سرازیر گشت، آن حضرت، دست خود را جلو آن گرفت و هرگاه پر می شد به سوی آسمان پرتاب می کرد و می گفت: «حضور در دیدگاه خداوند، آنچه بر من وارد گشته را آسان می کند».

امام، از خون خود مقداری برداشت و چهره و محاسن خود را با آن آغشته ساخت با هیبتی چون هیبت پیامبران، آنگاه چنین فرمود: «این چنین خواهم بود تا خداوند و جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم در حالی که به خون خود آغشته باشم...» (۱).

(۲) ۴- «حصین بن نمیر» تیری به سوی آن حضرت انداخت که به دهان مبارکش اصابت کرد، خون جاری گشت و آن حضرت، خون را با دست خود می گرفت و به سوی آسمان پرتاب می کرد، در حالی که بر آن جنایتکاران مجرم، چنین نفرین می کرد: «خداوندا! آنان را به شمار آور و با قدرت، هلاک کن و بر روی زمین، کسی از آنان را باقی مگذار» (۲).

تیرها بر آن حضرت، پی در پی می رسیدند تا آنجا که بدن شریف

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۳۴.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۴

حضرت، قطعه ای از آنها شد ... در حالی که ریزش خون و محنت تشنگی او را سخت رنج داده بود، پس بر زمین نشست و از شدت درد، گردنش را حرکت می داد، در این وضع بود که پلید ناپاک، «مالک بن نسر»، بر او حمله برد و آن حضرت را دشنام داده با شمشیر، ضربه ای بر او زد، کلاه بلندی که امام بر سر داشت از این ضربه، پر از خون شد. امام نگاهی به وی انداخت و او را

نفرین کرد و فرمود: «با دست راست نخوری و نیشامی و خداوند تو را با ستمکاران محشور سازد».

آنگاه آن کلاه بلند را انداخت و با شب کلاه عمامه بست «۱». آن ستمگر به سوی کلاه بلند امام رفت و آن را گرفت که دستهایش فلج شدند «۲».

(۱)

امام علیه السلام به همراه ابن رباح

«مسلم بن رباح»، آخرین فرد از یاران امام بود که همراه حضرت باقی ماند، تیری به صورت مبارک امام اصابت کرد، آن حضرت بر زمین نشست و آن را کشید، خون جاری شد، امام دیگر توانی نداشت، پس به ابن رباح فرمود: «دو دست خود را از این خون، پر کن».

ابن رباح، دستهایش را زیر آن زخم گرفت و هنگامی که پر شدند، امام به وی فرمود: «آن را در دست من بریز».

وی آن را در دست حضرت ریخت و حضرت آن را سوی آسمان بالا- برد و خطاب به خدای تعالی گفت: «خداوندا! انتقام خون فرزند دختر پیامبرت را

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۳۵.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۵

مطالبه فرما».

آنگاه آن خون مبارک را به سوی آسمان پرتاب کرد و بنا به گفته ابن رباح، قطره ای از آن بر زمین نیفتاد «۱».

(۱)

مناجات امام حسین علیه السلام با خداوند

امام علیه السلام در آن لحظات پایانی، به سوی خدا روی آورد و با قلبی متوجه به پروردگار، با او به راز و نیاز و تضرع در پیشگاه وی پرداخت و از فجایع و مصیبت‌هایی که به آن حضرت رسیده بود، به درگاهش شکایت نمود و گفت:

«بر قضای تو صبر می کنم که پروردگاری جز تو نیست، ای فریادرس! مرا پروردگاری جز تو و معبودی به غیر از تو نیست، بر

حکم تو صبر می کنم، ای مدد رسان کسی که مدد رسانی نداشته باشد! ای پیوسته ای که او را پایانی نباشد! ای زنده کننده مردگان! ای پایدار بر هر نفسی! میان من و آنان حکم کن که تو بهترین حاکمان هستی» «۲».

(۲) این ایمانی است که با همه وجودش آمیخته شده

و از مهمترین عناصر وجود او گشته بود ... وی به خدا پیوسته و بر قضای او صبر نمود، فجایع و مصیبت‌هایی که بر وی رسیده و از آن رنج دیده را به خدا واگذار کرده بود. این ایمان عمیق همه آنچه را که بر وی رسیده، از یاد آن حضرت برده بود.

(۳) «دکتر شیخ احمد وائلی»، در قصیده برجسته اش می گوید:

یا ابا الطف و ازدهی بالضحایامن ادیم الطفوف روض خیل

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/۲۲۳. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: ۴۳۱-۴۳۲.

(۲) مقرر، مقتل ص ۲۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۶ نخبه من صحابه و شقیق و رضیع مطوق و شبول

و الشباب الفینان جف ففاضت طلعه حلوه و وجه جمیل

و توغلت تستین الضحایاو زواکی الدماء منها تسیل

و مشت فی شفاهک الغر نجوی نم عنها التحمید و التهلیل

لک عتبی یا ربّ ان کان یرضیک فهذا الی رضاک قلیل «ای صاحب روز عاشورا، در حالی که از خاک کربلا سبزه زاری زیبا، شاداب گشته بود».

«گزیده ای از یاران و برادری و شیرخواره ای گردنبد به گردن و شیر بچگانی».

«و جوانان برومندی که از دست داده بودی با آن چهره های زیبا و صورتهای دلنشین».

«تو پیش رفتی تا قربانیان را ببینی که خونهای پاک از آنان روان بود».

«از میان لبان با شکوهت، نجوایی جریان یافت که سپاس خدای و تهلیل او را می گفت».

«پروردگارا! تو باید خشنود گردی، اگر تو را خشنود می سازد که این در برابر رضای تو، اندک است».

(۱)

یورش بر امام حسین علیه السلام

خداوندا آن گروه جنایتکاری که پلیدترین افراد روی زمین و فرومایگانی ناپاک بودند به سوی آن حضرت، از هر سوی حمله

آوردند و با شمشیرها و نیزه ها بر او ضربه ها می زدند.

«زرعه بن شریک تمیمی» بر کف دست چپ

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۷

حضرت، ضربه ای زد و فرومایه دیگری بر شانه اش ضربه ای وارد کرد، از کینه توزترین دشمنان نسبت به حضرت، «سنان بن انس» بود که گاهی با شمشیر به آن حضرت ضربه ای می زد و گاهی با نیزه بر او حمله می برد و به این کار خود افتخار می کرد و آنچه را که با آن حضرت انجام داده بود برای حجاج تعریف می کرد و افتخارکنان می گفت: «با نیزه بر او کوبیدم و با شمشیر، قطعه قطعه اش کردم!!».

حجاج با وجود سنگدلی اش، به درد آمد و بر او فریاد زد: «ولی شما دو نفر در یک سرای با یکدیگر فراهم نخواهید آمد» (۱).

(۱) دشمنان خدا از هر طرف، امام را در میان گرفتند در حالی که خون پاکش از شمشیرهایشان می چکید. بعضی از مورخان گفته اند که در اسلام، هیچ کس همچون حضرت حسین علیه السلام، ضربه نخورده بود؛ زیرا یکصد و بیست زخم از ضربه های شمشیرها و زخمهای نیزه ها و اثر تیرها در بدن آن حضرت یافت شد (۲).

(۲) امام، مدتی بر روی زمین ماند، همگی از هیبتش و از اینکه بر او یورش برند و وی را به قتل برسانند بیم داشتند لذا عقب ماندند. «سید حیدر» می گوید:

فما اجلت الحرب عن مثله صریحا یجبن شجاعانها «هیچ جنگی همانند او را نمایان نساخت که بر زمین افتاده بود، ولی شجاعان از او بیم داشتند».

(۳) هیبتش دلها را می گرفت تا آنجا که بعضی از دشمنانش گفتند: «زیبایی

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۴.

(۲) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۸

چهره و نور صورت با شکوهش ما را از اندیشیدن به

قتل وی، مشغول داشت».

هیچ فردی به وی نرسید مگر اینکه دوست نمی داشت که خود قاتلش باشد و بازمی گشت «۱».

(۱)

خارج شدن حضرت زینب علیها السلام

نوه پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زینب علیها السلام از خیمه اش با پریشانحالی خارج شد، در حالی که برادر و دیگر افراد خانواده اش را سوگواری می نمود و با سوز دل می گفت: «کاش آسمان بر زمین می افتاد!».

ابن سعد، جلو آمد، حضرت زینب بر او فریاد زد: «ای عمر! آیا راضی شدی که ابا عبد الله کشته شود و تو به او نگاه کنی؟».

آن پلید، از او روی برگرداند، در حالی که اشکهایش بر ریش شومش جاری بود «۲».

(۲) آن بزرگ بانو، بیش از این طاقت نیاورد که برادرش را با آن حالت بنگرد، حالتی که صبر را می لرزاند، پس به سوی خیمه اش بازگشت تا زنان و کودکان پریشانحال را آرام سازد.

(۳)

فاجعه عظیم

امام علیه السلام مدتی طولانی از روز را باقی ماند در حالی که زخمها و سختی خونریزی، آن حضرت را از پای انداخته بود. آنگاه بر آن جنایتکاران فریاد زد:

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۸۲.

(۲) جواهر المطالب ۲/ ۲۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۴۹

«آیا برای کشتن من جمع شده اید؟ به خدا! بعد از من بنده ای از بندگان خدا را نخواهید کشت، سوگند به خدا! من امیدوارم که خداوند مرا با خواری شما کرامت بخشد و سپس از جایی که متوجه نباشید برای من از شما انتقام گیرد...».

(۱) شقاوتمند گناهکار، «سنان ابن انس»، شمشیر خود را کشیده بود و نمی گذاشت کسی به امام نزدیک شود تا مبادا در گرفتن سر آن حضرت، بر او پیش دستی کند و او جایزه را از سرورش فرزند مرجانه، از دست بدهد.

عمر بن سعد ناپاک، روی به شبث بن ربعی کرد و به او گفت: «فرود آی

و سرش را برای من بیاور».

شبث، بر او اعتراض کرد و گفت: «من با او بیعت نموده و سپس خیانت نمودم، حال، فرود آیم و سرش را ببرم، نه به خدا! چنین نخواهم کرد...».

ابن سعد ناراحت شد و او را تهدید نمود و گفت: «در این صورت به ابن زیاد گزارش می دهم».

- «به او گزارش بده» (۱).

(۲) «شمر»، بر یاران فرومایه جنایتکارش فریاد زد: «وای بر شما! در مورد این مرد، منتظر چه چیزی هستید؟ او را بکشید، مادرانتان به عزایتان بنشینند».

(۳) «خولی بن یزید» به سوی حضرت رفت تا او را شهید کند، ولی سست شد و به لرزه افتاد؛ زیرا هیبت امام، او را گرفته بود، آنگاه سنان بن انس پلید بر او اعتراض کرد و بر او فریاد زد: «خداوند بازویت را بشکند و دستت را از تن جدا کند»، سپس - بنا به آنچه بعضی از مورخان می گویند (۲) - ما آنها را بعدا بیان خواهیم

(۱) الدر النظیم فی مناقب الائمہ، ص ۵۵۱.

(۲) خوارزمی، مقتل ۲/ ۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۰

کرد- همچون سگ، به سوی امام حمله برد و سر مبارکش را از تن جدا ساخت.

سر مبارک امام علیه السلام را از تن جدا ساخت در حالی که لبخندی از خرسندی، اطمینان و پیروزی جاودانی که به دست آورده بود، بر لب داشت.

(۱) امام، جانش را به عنوان بهایی برای قرآن کریم تقدیم نمود، قیمتی برای شرافت، عزت و بزرگ منشی که انسانیت به آن، بلندی می یابد...؛ قیمتی که تقدیم کرد، گران و عظیم بود؛ زیرا مظلوم، ستمدیده و غریب کشته شد، پس از آنکه داغ مصیبت فرزندان و اهل

بیت و یارانش را کشید و در حالی که تشنه بود، در برابر دیدگان افراد خانواده اش، سر بریده گشت، پس کدام بها، از این بهایی که امام به طور خالص در پیشگاه خداوند به عنوان قربانی تقدیم نمود، گرانقدر تر است؟

(۲) امام با فداکاری عظیم و جانبازی اش، با خداوند به دادوستد پرداخت و تجارتش، تجارتي سودآور بود که خدای تعالی فرموده است:

«خداوند، جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد می کنند تا دشمنان دین را به قتل رسانند، یا خود کشته شوند، این وعده قطعی است بر خداوند و عهدی است که در سه (دفتر آسمانی) تورات، انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا باوفا تر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان! شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معاهده با خدا به حقیقت سعادت و فیروزی بزرگی است» (۱).

(۳) به تحقیق، امام در دادوستدش، سود برد و افتخاری را به دست آورد که

(۱) توبه / ۱۱۰: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعِندَ اللَّهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۱

جز او کسی به آن دست نیافته است، زیرا در خانواده شهدای حق، کسی نیست که به شرافت، مجد و جاودانگی همانند آنچه امام بدان دست یافته است رسیده باشد، این دنیاست که یاد او را گرامی می دارد و این حرم مقدس آن حضرت است که عزیزترین و مهمترین حرم

بر روی زمین گشته است.

(۱) امام بزرگوار، پرچم اسلام را بلند و در اهتزاز برداشت، در حالی که با خون وی و خون شهیدان اهل بیت و یارانش، آغشته است و در گستره این جهان هستی، نور افشانی می کند و افقهای بزرگوارانه ای برای ملت‌های جهان و امت‌های زمین، برای حریت و کرامتشان می گشاید.

(۲) امام علیه السلام به شهادت رسید تا در سرتاسر این هستی، دولت حق را به پای دارد و جامعه را از حکومت امویان نجات دهد، آنان که حقوق انسان را منکر شدند و کشور را به کشتزاری برای خود تبدیل کردند تا برای خود هر آنچه را خواهند، برگیرند.

(۳)

قاتل جنایتکار

اشاره

مورخان، در مورد مجرم گناهکاری که بر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله یورش برد و آن حضرت را به شهادت رساند، اختلاف دارند؛ بعضی از گفته ها بدین شرح می باشد:

(۴)

۱- سنان بن انس

بسیاری از مورخان بر آنند که شقاوتمند جنایتکار، «سنان بن انس» بود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۲

سر امام علیه السلام را از تن جدا کرد، «۱» شاعر درباره او می گوید:

وای رزیه عدلت حسیناغده تیره کفا سنان «۲» «کدام مصیبت با مصیبت حسین برابر است، آن روز که دستان سنان او را کشتند».

(۱)

۲- شمر بن ذی الجوشن

بعضی از منابع گفته اند که «شمر بن الجوشن» پیسی گرفته، قاتل امام علیه السلام بوده «۳»؛ زیرا این پلید از کینه توزترین مردم نسبت به امام بود.

«رینهارت دوزی» خاورشناس می گوید: «شمر، لحظه ای در کشتن نوه پیامبر صلی الله علیه و آله تردید به خود راه نداد، وقتی که دیگران از این جنایت شنیع، خودداری کرده بودند، هر چند آنان در کفر، همانند وی بوده اند «(۴)».

(۲)

۳- عمر بن سعد

مقریزی و دیگران گفته اند: «عمر بن سعد» بود که امام را کشت، پس از آنکه دیگر آدمکشان جنایتکار از کشتن آن حضرت خودداری کرده بودند. «(۵)»

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۷۸ / ۴. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۸. البدایه و النهایه ۸ / ۱۸۸. انساب الاشراف ۳ / ۴۰۹. تاریخ القضاء ۳۳۰.

(۲) الاستیعاب ۱ / ۳۹۵.

(۳) خوارزمی مقتل ۲ / ۳۶. مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۸۴.

(۴) مسلمانان اسپانیا.

(۵) مقریزی خطط ۲ / ۲۸۵، دار احیاء العلوم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۳

(۱)

۴- خولی بن یزید اصبحی

بعضی از منابع گفته اند: «خولی بن یزید اصبحی» امام را کشت و سر از تنش جدا کرد «(۱)».

(۲)

۵- شبل بن یزید اصبحی

بعضی از مورخان گفته اند: «خولی بن یزید اصبحی» از اسب خود فرود آمد تا سر امام را جدا سازد، ولی دستهایش به لرزه افتادند، برادرش شبل به سوی او فرود آمد و سر حضرت را جدا کرده آن را به برادرش سپرد «(۲)».

(۳)

۶- حصین بن نمیر

این را بعضی از مورخان نوشته اند «۳».

(۴)

۷- مردی از مدحج

این را «ابن حجر» نوشته «۴» و تنها وی این را گفته است.

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۴/ ۱۱۱. درر الابکار فی وصف الصفوه الاخیار، ص ۳۸. و در آن آمده است که «عمر بن سعد» به یارانش گفت: فرود آید و سرش را جدا کنید. پس «نصر بن حرشه ضبابی» فرود آمد و با شمشیر خود بر گردن حسین می زد که ابن سعد، خشمگین شد و به مردی که در سمت راستش بود، گفت: وای بر تو! به سوی حسین فرود آی و او را راحت کن، پس خولی به سوی او فرود آمد و سر از تنش جدا کرد.

(۲) تاریخ الخمیس ۲/ ۲۹۸، مؤسسه شعبان.

(۳) لم أجده. الافاده فی تاریخ الائمة الساده.

(۴) تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۴

(۱)

۸- مهاجر بن اوس

«سبط بن جوزی»، این مطلب را نوشته «۱» و جز او کسی آن را نقل ننموده است.

اینها بعضی از اقوال می باشند. آنچه ما بر آنیم این است که «شمر بن ذی الجوشن» از جمله کسانی است که کشتن امام را بر عهده گرفت و همراه با «سنان» در جدا کردن سر آن حضرت شرکت داشته است، آن گونه که بعضی از مورخان بر آن بوده اند «۲».

(۲) به هر حال، وای بر آن بدبختی که به ارتکاب این جنایت اقدام نمود؛ زیرا زشت ترین کاری است که مرتکب شده، از روزی که خداوند این زمین را آفرید، تا روزی که آن را وارث می شود.

(۳) از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد عذاب دردناکی که قاتل حضرت حسین علیه السلام در سرای آخرت می بیند، روایت شده که فرمود: «قاتل حسین در تابوتی از

آتش است که نیمی از عذاب اهل آتش بر او خواهد بود، در حالی که دستها و پاهایش با زنجیرهایی از آتش بسته شده و سرنگون است تا در آتش جهنم بیفتد. او را بویی باشد که اهل آتش از بدبویی آن، نزد پروردگارش پناه می جویند و او در آن جاویدان بوده عذاب عظیم را می چشد، هر قدر پوستهایشان پخته شود، پوستهای دیگری به آنها می دهیم تا عذاب دردناک را بچشند که ساعتی از آنها تخفیف داده نشود و از آب جوشان جهنم نوشانده می شوند، وای بر آنان از عذاب خدای عزیز و جلیل! «۳».

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان.

(۲) الافاده فی تاریخ الاثمه الساده.

(۳) ابن مغزلی، مناقب، ۶۶، ح ۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۵

(۱) با چه رویی به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله می رود، در حالی که آن حضرت را به عزای ریحانه و سبطش نشانده است. «منصور نمری» می گوید:

ویلک یا قاتل الحسین لقد نوت بحمل ینوء بالحامل

أی حباء حبوت احمد فی حضرتته من حراره الثاکل

بأی وجه تلقی النبی وقد دخلت فی قتله مع القاتل «۱» «وای بر تو ای قاتل حسین! باری را بر گردن گرفتی که بر حامل آن سنگین باشد».

«چه نیکی به پیامبر در قبرش رسانده ای از داغ سوگواری؟».

«با چه رویی با پیامبر دیدار می کنی، در حالی که در کشتن او به همراه قاتل شده ای».

(۲)

عمر و سال شهادت امام حسین علیه السلام

مورخان در مورد عمر امام علیه السلام به هنگام شهادت اختلاف نموده اند که بعضی از گفته ها بدین شرح می باشند:

۱- ۵۸ سال، بیشتر مورخان بر این عقیده اند «۲».

۲-۵۶ سال، یعقوبی به آن معتقد است و می گوید: چون آن حضرت در سال چهارم از

(۱) زهر الآداب ۳/ ۶۶۹. الاغانی ۱۲/ ۲۱. الاستیعاب ۱/ ۳۹۵.

(۲) الاستیعاب ۱/ ۳۹۷. تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۶. إرشاد المفید ۲/ ۱۳۳. البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۸. طبرانی، معجم کبیر ۳/ ۱۱۱، ح ۲۸۱۰. مجمع الزوائد: ۹/ ۱۹۷-۱۹۸.

(۳) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۶

۳- ۵۷ سال «۱».

۴- ۶۵ سال «۲».

(۱) اما سال شهادت آن حضرت، سال ۶۱ هجری است بنا به آنچه بیشتر مورخان نقل کرده اند «۳» که مصادف است با دهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی «۴».

و آنچه حجه الاسلام شیخ محمد رضا آل کاشف الغطاء- رحمه الله- نقل نموده که در دهم ژوئیه بوده است «۵»، واقعیتی ندارد ...

(۲) مورخان می گویند: میان وفات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و روزی که حضرت حسین علیه السلام، در آن کشته شد، پنجاه سال فاصله بود «۶»، مسلمانان، در نظر نگرفتند که آن حضرت، ریحانه پیامبرشان و سبط وی بوده که او را در میان امتش بر جای گذاشته بود.

(۳)

پیدا شدن سرخی در آسمان

زمین به لرزه افتاد و افقهای هستی، تیره و تار گشت «۷» و سرخی هراس

(۱) الاستیعاب ۱/ ۳۹۷.

(۲) مرآه الجنان ۱/ ۱۳۱.

(۳) اسد الغابه ۲/ ۲۰. الاصابه ۱/ ۳۳۵. الاستيعاب ۱/ ۳۹۳. مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۷.

يعقوبی، تاريخ ۲/ ۲۴۵.

(۴) تاريخ الدول العربيه، ص ۱۴۴، جدول پيوسته به فجر الاسلام، ص ۳۰۵، جدول پيوسته به تاريخ الدول ابن العبري كه با آنچه يعقوبی در تعيين ماه گفته است، توافق دارد.

(۵) مجله العرب سال نخست، شماره ۲۳ و ۲۴.

(۶) تاريخ الخميس ۲/ ۲۹۹.

(۷) مرآه الجنان ۱/ ۱۳۴. تهذيب التهذيب ۲/ ۳۵۴.

زندگانی حضرت امام حسين عليه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۷

انگيزی در

آسمان گسترش یافت «۱»، این خطاری از خداوند برای آن آدمکشان جنایتکار بود که همه حرمت‌های خدا را شکسته بودند. درباره این افق شعله ور در سرخی و آتش است که «ابو العلاء معری» می گوید:

و علی الافق من دماء الشهداء علی و نجله شاهدان

فهما فی اواخر اللیل فجران و فی اولیاته شفقان

ثبتا فی قمیصه لیجی ء الحشر مستعدیا الی الرحمن «بر افق از خونهای دو شهید، علی و فرزندش، دو شاهد وجود دارد».

«زیرا آنان در اواخر شب، دو فجر هستند و در آغازهایش، دو شفق می باشند».

«در پیراهن او نقش بسته اند تا روز قیامت بیاید و نزد خدای رحمان شکایت برد».

آفتاب نیز در حالی که رو به غروب می رفت، ظاهر شد که با جهان بینوا، در غمها و سوگهایش، مشارکت داشت.

(۱)

اسب امام حسین علیه السلام

اسب حضرت حسین علیه السلام پیشانیش را به خون امام شهید آغشته کرد و پریشان به سوی خیمه حضرت دوید تا خانواده اش را از قتل آن حضرت، آگاه کند. هنگامی که زنان به او نگریستند، از کشته شدن آن حضرت آگاه شدند «۲»، در زیارت ناحیه آمده است: «هنگامی که زنان، اسب را خوار گشته و زین را بر آن سرنگون دیدند، از سراپرده ها با موهای پریشان و بر صورت خود زنان با

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۷. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۴۲ شیهه آن آورده است.

(۲) تاریخ مظفری، ص ۲۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۸

صورت‌های هویدا، خارج شدند و شیون می کردند، پس از عزت، ذلیل گشته بودند و به سوی قتلگاه حسین شتافتند».

(۱) بزرگ بانوی وحی، فریاد کشید: «وا محمد! وای پدر جان! وای علی جان! وای جعفر! وای حمز! این حسین است در

بیابان، در کربلا

به روی زمین افتاده، کاش آسمان بر زمین فرود می آمد و کاش کوهها بر دشتها کوبیده می شدند» (۱).

سپاهیان سراسیمه شدند و دوست داشتند که زمین در زیر پایشان فرو رود، اشک آن جفاکاران از شدت مصیبت دختران رسالت، جاری گشت.

(۲)

سوزاندن خیمه ها

آن پلیدان به سوی خیمه گاه امام رفتند و بدون توجه به اینکه دختران رسالت و بزرگ بانوان وحی در آنها بودند، در حالی که شعله هایی از آتش با خود داشتند «۲»، منادی آنان فریاد می زد: «خانه های ظالمان را به آتش کشید!».

خداوندا! خانه امام - به ادعای آنان - خانه ظلم بود و خانه فرزند مرجانه، خانه عدل! در حالی که وی و پدرش، مردم را غرق در ظلم و ستم کرده بودند.

(۳) هنگامی که آتش در خیمه ها شعله ور شد، دختران رسالت و بزرگ بانوان وحی، از چادری به چادری دیگر می گریختند، در حالی که آتش به دنبال آنان بود، یتیمان، فریادشان بلند بود و بعضی به دامن عمه شان حضرت زینب آویخته بودند تا آنان را از آتش حمایت کند و ستم جفاکاران را از آنها دور سازد. و بعضی دیگر سر به بیابان نهادند و برخی نیز از آن مسخ شدگانی که دلهایشان از رحمت و عطف تهی گشته بود، پناه می جستند، آن صحنه چنان بود که کوهها از آن

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۸۴.

(۲) مظفری، تاریخ، ص ۲۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۵۹

شکافته می شدند، آن منظره در طول مدت زندگانی حضرت امام زین العابدین علیه السلام پس از پدرش، از ذهن آن حضرت دور نشد و پیوسته با اندوه و حسرت از آن یاد می کرد و می فرمود:

«به خدا! هرگاه به عمه ها و خواهرانم نگاه می کنم، بغض

مرا می گیرد و فرار کردن آنان را در روز عاشورا از چادری به چادر دیگر و از خیمه ای به خیمه ای دیگر به یاد می آورم، در حالی که منادی آن قوم فریاد می کشید:

خانه های ظالمان را به آتش کشید».

(۱)

غار نمودن پیکر امام علیه السلام

سپاه ابن سعد، زشت ترین گناهان و فجیع ترین جنایات را مرتکب شدند، با سنگدلی به سوی جسد امام بزرگ، شتافتند و به غارت کردن جنگ افزار و جامه های او پرداختند. شخصی از بنی نهشل، شمشیر آن حضرت را برد «۱» که شمشیر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «ذو الفقار» بود «۲». «قیس بن اشعث» که از فرماندهان سپاه بود، حوله آن حضرت را که از خز بود، برد که بر او خرده گرفتند و «قیس القطیفه» نامیده شد.

(۲) «اسحاق بن حویه» نیز پیراهن حضرت را برد، «اخنس بن مرشد»، عمامه او را «۳» و «بحیر» شلوارهایش را برد و آنها را پوشید که زمینگیر و فلج

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۹.

(۲) تاریخ سیاسی دول عربی ۲/ ۷۵. و در حاشیه آن آمده است که این شمشیر را پیامبر صلی الله علیه و آله در روز بدر، به غنیمت برد (ابن هذیل، حلیه الفرسان و شعار الشجعان، ص ۱۵). و ذو الفقار نامیده شد؛ زیرا به ستون فقرات شبیه بود (کنوز الفاطمیین، ص ۵۴)، این شمشیر در اختیار عباسیان قرار گرفت و پس از آن به فاطمیان انتقال یافت (المجالس، خطی). انساب الاشراف ۳/ ۴۰۹.

(۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۸۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۰

گشت «۱». چیزی بر بدن امام باقی نگذاشتند، به غیر از شلواری که امام آن را سوراخ، سوراخ کرده بود تا آن را

بر جسدش باقی گذارند.

آنگاه، پست ترین و کثیف ترین فرد بشر؛ «بجدل» آمد و در پی چیزی گشت که آن را از روی بدن امام به غنیمت برد، ولی چیزی نیافت. وی، به جستجوی بیشتری پرداخت و انگشتی امام را در حالی که خون بر آن خشکیده بود، دید، پس انگشت حضرت را قطع کرد و آن را برداشت «۲»، سرانجام آن ستمکاران، بدن امام را عریان در زیر آفتاب سوزان رها کردند.

(۱)

غار نمودن آزادزنان نبوت

فرومايگان اهل کوفه و بردگان فرزند مرجانه، به غارت نمودن آزادزنان نبوت و بزرگ بانوان رسالت، روی آوردند و هر آنچه از زر و زیور بر آنان بود، غارت نمودند. فرومایه ای از فرومايگان با پستی و وحشیگری به سوی حضرت «ام کلثوم علیها السلام» رفت و گوشواره اش را از او ربود «۳». فرومایه پلیدی، سوی حضرت فاطمه دختر امام حسین علیه السلام شتافت و خلخال او را در حالی که به شدت می گریست، از پایش بیرون آورد، دختر حضرت حسین علیه السلام از او در شگفت شده به وی گفت: «چرا گریه می کنی؟!». «چگونه نگریم در حالی که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را غارت می کنم».

هنگامی که همدردی او را دید به وی فرمود: «مرا رها کن».

(۲) آن فرومایه، پستی خود را نشان داد و گفت: «می ترسم کسی غیر از من

(۱) مظفری، تاریخ، ص ۲۰۸.

(۲) ابی فراس، شرح شافیه ۲/۲.

(۳) مظفری، تاریخ ص ۲۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۱

آن را بر باید» (۱).

آنان به غارت خیمه گاه شتافتند، شمر، بر اثاثیه حضرت حسین علیه السلام حمله برد تا آنها را غارت کند که مقداری طلا یافت و آن را ربود و

مقداری از آن را به دخترش داد تا آن برای خود زیوری بسازد. هنگامی آن را نزد زرگر برد، او همین که آن را وارد آتش کرد، دود شد و به هوا رفت. «۲»

(۱) همچنین، زنی از خاندان بکر بن وائل، غارت، تاراج و پریشان ساختن دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را که مشاهده کرد، با پریشان حالی به راه افتاد و خاندان خود را برای رها ساختن یادگارهای نبوت از دست آن جفاکاران، تشویق نموده گفت: «ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا غارت شوند! جز برای خدا حکمی نیست، باید برای رسول خدا انتقام گرفت.»

همسرش به سوی وی شتافت و او را به خیمه خود بازگرداند. «۳»

(۲) آن سپاه، از هر سرشت انسانی جدا شد و از هر دلسوزی و رحمتی، تهی گشت؛ زیرا افراد آن، دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را با ته چوبهای نیزه هایشان می زدند و آنان از ترس، به یکدیگر پناه می بردند، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام، از شدت ضربه ها، بیهوش بر زمین افتاد، هنگامی که به خود آمد، عمه اش حضرت ام کلثوم را دید که در کنار وی می گریست «۴».

فاجعه خاندان رسالت، سنگ را به گریه می اندازد و عواطف صخره ها را برمی انگیزد.

(۱) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۰۳.

(۲) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۰.

(۳) اللهوف، ص ۱۸۰، مقرم، مقتل، ص ۳۰۱.

(۴) مقرم، مقتل، ص ۳۰۰-۳۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۲

(۱)

یورش بر امام زین العابدین علیه السلام

فاجران جفاکار، بر حضرت زین العابدین علیه السلام که بیمار بود و بیماری، وی را ناتوان ساخته و اندوه، قلبش را شکافته بود، حمله ور شدند، پلید پیسی گرفته

شمر بن ذی الجوشن خواست آن حضرت را بکشد، ولی حمید بن مسلم بر او نهیب زد و گفت: «سبحان الله! آیا کودکان را می کشی، او بیمار است» (۱).

(۲) آن فرومایه، اعتنایی به وی نکرد، ولی عمه اش، حضرت زینب به سوی وی رفت و به او آویخت و گفت: کشته نمی شود، مگر اینکه من نیز پیش از او کشته شوم (۲). آنگاه آن فرومایگان، وی را رها نمودند و بدین ترتیب آن حضرت به صورتی شگفت انگیز از دست آنان نجات یافت.

عمر بن سعد، از برابر زنان گذشت، آنان در برابر او فریاد کشیدند و گریستند. آنگاه، آن پلید، لشکریان را از تعرض به آنان، منع نمود (۳).

(۳)

اسبها پیکر امام بزرگوار را پایمال می کنند

زشتکاری آن جفاکاران، گسترش یافت و برای خداوند حرمتی را ناشکسته و گناهی را انجام نشده، نگذاشتند؛ زیرا ابن سعد بر آن شد تا دستورهای سرورش، فرزند مرجانه را اجرا نماید، پس فریاد کشید: «چه کسی برای حسین

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۴.

(۲) قرمانی، تاریخ، ص ۱۰۸. و در المنتظم ج ۵، ص ۳۴۱ آمده است که ابن سعد، دستور قتل امام زین العابدین علیه السلام را داد ولی حضرت زینب خود را بر او افکند و گفت: «کشته نمی شود تا اینکه من کشته شوم»، پس به وی رقت نمود و از او دست بازداشت.

(۳) ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۸۸-۱۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۳

داوطلب می شود تا اسبان، سینه و پشت او را پایمال کنند؟! (۱).

(۱) «واقدی» گفته است: «شمر، پیش رفت و آن بدن مقدس را با اسب خود لگدمال کرد (۲). ده نفر از فرزندان زنان بدکاره، به دنبال او به راه افتادند که عبارتند

از: اسحاق بن یحییٰ حصرمی، هانی بن ثابت حصرمی، ادلم بن ناعم، اسد بن مالک، حکیم بن طفیل طائی، اخنس بن مرشد، عمرو بن صبیح مدحجی، رجاء بن منقذ عبدی، صالح بن وهب یزنی و سالم بن خیشمه جعفی «۳»، آنان ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر سمهای اسبان خویش گرفته، چندین بار رفتند و باز آمدند تا اینکه آن بدن با عظمت را به زمین چسباندند «۴»، جنایتکار پلید، اسد بن مالک، در برابر ابن سعد، افتخار می کرد و می گفت:

نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بكل يعسوب شديد الأسره «۵» «ما سینه را بعد از پشت، با اسبان قوی هیکل و محکم، خرد نمودیم».

(۲) این تکه تکه کردن زشت در برابر ابن سعد و دیگر نیروهای آن سپاه انجام شد «۶»، به نظر من، این عمل در مورد هیچ یک از اهل بیت امام و یارانش صورت نگرفت. مؤید آن، اوامری است که از سوی ابن زیاد برای ابن سعد صادر شد که شامل تکه تکه کردن جسد امام حسین علیه السلام می شد نه دیگران را.

(۳) به هر حال، آنان با این عمل زشت، کینه توزی فراوانشان نسبت به امام

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۴-۴۵۵.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۹.

(۳) ابن شهر آشوب، مناقب ۴/ ۱۱۱.

(۴) ابن کثیر، البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۹.

(۵) خوارزمی، مقتل ۲/ ۳۹.

(۶) تاریخ دول الاسلام ۱/ ۵۷ و در آن آمده است: لشکریان، پیکر امام بزرگوار را نزد ابن سعد بردند و آن پلید، دستور داد تا اسبان، سینه امام و پشت او را لگدمال کنند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۴

و دور بودنشان از همه عواطف انسانی را اعلام نمودند.

آنان بدن امامی را لگدمال

کردند که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت شده و گوشت وی از گوشت علی و فاطمه روییده و پیامبر درباره او فرموده بود:

«حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست بدارد هر کس را که حسین را دوست می دارد».

آنان، بدنی را لگدمال کردند که در برابر تجاوزگران و ستمکاران قیام کرد و می خواست ستم را نابود سازد و عدالت را آن گونه که خداوند دستور داده است، در زمین آشکار کند.

(۱)

حضرت زینب علیها السلام در برابر پیکر با عظمت امام حسین علیه السلام

نوه پیامبر صلی الله علیه و آله و دخت امیر المؤمنین علیه السلام حضرت زینب علیها السلام در کنار جسد برادر بزرگوارش - که شمشیرها آن را پاره پاره نموده بودند - ایستاد و نگاهی طولانی به آن انداخت، آنگاه، نگاهش را به سوی آسمان بالا برد و با سوز دل، دعا کرد و گفت: «خداوندا! این قربانی را بپذیر» (۱).

انسانیت، در برابر این ایمان که راز جاودانگی فداکاری حسین است، سر تعظیم و خضوع فرود می آورد.

(۲) قهرمان کربلا، بار آن محنت سخت را تحمل کرد و جام آن مصیبتها را جرعه جرعه نوشید و پاداش را نزد خداوند منظور داشت، در حالی که با خشوع در برابر خداوند درخواست می کند که آن قربانی را بپذیرد، کدام شکیبایی می تواند با این صبر، همانند باشد؟

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۵

قدرت شخصیت در نوه پیامبر، متجلی شد و معانی وراثت نبوی در موضعگیریهای جاویدانش آشکار گردید که با آنها هدفهای امام را محافظت نمود و واقعیت فداکاری اش را آشکار ساخت و راه را برای بیان اسرار شهادتش، روشن نمود.

(۱)

سنان، جایزه طلب می کند

آن جفاکاران، پیرامون قاتل گناهکار، «سنان بن انس» (۱) جمع شدند.

و او را به رسیدن به آرزوهایش، نوید داده به وی می گفتند: «تو حسین، فرزند علی و فاطمه را کشته ای ... تو مهمترین فرد

عرب را کشته ای، او می خواست مملکت اینان را براندازد، پس به سوی امیرانت برو و از آنان پاداشت را در خواست کن که اگر بیت المالشان را به خاطر کشتنش به تو بدهند، کم داده اند!».

طمع ورزی وی جنید و پیش آمد تا بر در چادر ابن سعد ایستاد و فریاد زد:

اوقر رکابی فضه

قتلت خیر الناس أما و أبوا خیرهم اذ ینسبون النسبا «رکاب مرا با نقره یا طلا پر کن که من سرور بزرگ را کشته ام!».

«بهترین مردم از جهت پدر و مادر را کشته ام و بهترین آنان را آنگاه که نسب را یاد کنند».

(۲) هنگامی که ابن سعد آن را شنید، بر او نهیب زد و با تازیانه بر وی کوبیده به او گفت: وای بر تو! دیوانه هستی، اگر ابن زیاد بشنود که این را می گویی،

(۱) «سنان بن انس»، جدّ شریک قاضی است که به نادرستی معروف می باشد. این مطلب در الاستیعاب ۱/ ۳۹۳ آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۶

گردنت را می زند «۱».

(۱) آن ستمکار فرومایه، هدفهایش را در این رجز، مشخص می کند که وی در کشتن بهترین مردم از جهت پدر و مادر، تنها در جستجوی طلا و نقره بوده است.

غیر از این رجز، هیچ رجز دیگری نقل نشده است که در جریان نبرد و یا پس از آن خوانده شده باشد که این رجز، نمایانگر هدفهای اکثریت غالب افراد آن سپاه کم ارزش است.

(۲) «دکتر یوسف خلیف»، این رجز را چنین تحلیل می نماید: «عاطفه موجود در این رجز- متأسفانه- عاطفه شادی و غرور است؛ زیرا قاتل، با این نشانه گران و با این غرور از انجام آن کار عظیمی که به خاطر حکومت انجام داده بود به سوی امیر می رود، او احساس می کرد کمترین چیزی که ممکن است امیر به وی پاداش بدهد، این است که رکابش را پر از نقره و طلا سازد و به همین جهت نیز برای کشته اش بهترین چیزی را بیان می کند که ممکن است

انسانی برای انسان دیگر در نظر گیرد و همین او را به این احساس رساند که جایگاهی نزد امیر دارد که به وی اجازه می دهد سخنش در مورد جایزه را آمرانه ادا کند که رد کردن یا عدم قبول را نمی پذیرد او به همین سبب رجزش را با سخن از حادثه ای که برای امیر مهم است، آغاز نمی کند، بلکه از جایزه سخن می گوید که برای خود وی مهم می باشد، گویی از این مطلب چیزی به غیر از آنچه از طلا و نقره دریافت خواهد کرد، برای وی اهمیتی ندارد» (۲).

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۱۸۹ و در المعجم الکبیر طبرانی ۳ / ۱۲۶ آمده است که انس، این دو بیت را در برابر ابن زیاد سرود، در الاستیعاب ۱ / ۳۹۳ نیز به همین صورت آمده است.

(۲) حیاه الشعر فی الکوفه، ص ۳۷۳ - ۳۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۷

(۱)

قبایل، سرها را میان خود قسمت می نمایند

قبایل، به جدا کردن سرهای آن آزادگان که به خاطر عدالت اجتماعی و برای آزاد ساختن انسان از ظلم و سرکشی، به شهادت رسیده بودند، پرداختند.

(۲) اسلام، در همه جنگهایش، قطعه قطعه کردن را اعمال ننموده بلکه سپاه اموی این امر را مباح دانست؛ زیرا معاویه آن را سنت نهاد و مباح شمرد؛ چون دستور داد تا سر شهید بزرگ، «عمرو بن حمق خزاعی» را در مناطق بگردانند، فرزند مرجانه نیز به وی اقتدا نمود و سر «مسلم و هانی» را برای یزید فرستاد و پس از آن به ابن سعد دستور داد تا سرهای شهدای واقعه کربلا را از تنها جدا کند تا آنها را برای یزید بفرستد. آن گروه جنایتکار، به تقسیم سرها میان خود پرداختند

تا آنها را نزد فرزند مرجانه هدیه برند. قبایل، سرها را به این ترتیب، میان خود قسمت نمودند:

۱- «کنده»: سیزده سر را به دست آوردند که رهبر آنان «قیس بن اشعث» بود.

۲- «هوازن»: بیست سر را در اختیار گرفتند که «شمر بن ذی الجوشن»، رئیس آنان بود.

۳- «مذحج»: هفت سر.

۴- «بنی قیس»: نه سر.

۵- «بنی تمیم»: هفده سر.

۶- «بنی اسد»: شانزده سر «۱».

۷- بقیه افراد سپاه، هفت سر «۲».

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۲. المنتظم ۵/ ۳۴۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۹۱-۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۸

پیکر حضرت حسین علیه السلام و اجساد شهیدش که سرها را از آنها جدا کرده بودند، بردشت کربلا باقی ماند و سرها را بالای نیزه ها قرار دادند تا مشعلی در راه حق و شرافت و ایمان، برای همه ملتهای زمین باشند.

(۱)

مراجعه ابن زیاد ستمگر به کوفه

ابن زیاد ستمگر، در «نخيله» اردو زده بود و هر لحظه، خبرها را دریافت می کرد؛ زیرا با ابن سعد، در تماس دائم بود. هنگامی که مژده قتل حضرت حسین علیه السلام را دریافت نمود، به سرعت به سوی کوفه حرکت کرد تا اوضاع را کاملاً تحت تسلط خود داشته باشد و تدابیر لازم را بدین منظور، اتخاذ نماید.

وی به نگهبان شهر که تعدادشان ده هزار سوار بود، دستور داد تا از حمل سلاح به وسیله هر کسی، جلوگیری کنند و منادی وی این امر را در کوفه ندا داد «۱».

همچنین، هیأتی به همه مناطق فرستاد تا پیروزی را اعلام کنند و هراس را در میان مردم بگسترانند «۲».

شب یازدهم

درباره محنتی که در شب یازدهم محرم بر بانوان نبوت وارد شد، هرچه خواهی بگو؛ زیرا نمی توانی آن را تصور نمایی و فاجعه آن را کاملا- در نظر آوری، هیچ مصیبتی از مصیبت های دنیا و یا غصه ای از غصه های روزگار باقی نماند که بر آنان نگذشته باشد، آنجا که دشمنان جفاکاری که هیچ گونه شرافت

(۱) مع الحسین فی نهضته، ص ۲۸۵.

(۲) عبد الله، مقتل الحسین.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۶۹

و یا بلندهمتی در وجودشان نبود، بر آنان مستولی شده و حامیان آنان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پاره های پاک تنشان در برابر آنان پراکنده بود، بدون اینکه کسی به دفن آنها اقدام کند، خیمه ها سوخته شده و هر آنچه از کالا و اثاثیه در آنها بود، به غارت برده شد و زر و زیورشان، به تاراج گرفته شد.

(۱) «دکتر شیخ احمد وائلی» آن منظره اندوهبار را در قصیده برجسته اش توصیف می نماید و می گوید:

و سچی

اللیل و الرجال ضحایا و النساء المخدّرات ذهول

و الیتامی تشرد و ضیاع و الثکالی مدامع و عویل

و بقایا مخیم من رماد و قیود یشن منها علیل

و زنود قست علیها سیاطو جسوم یضری بها التمثیل «۱» «شب فرا رسید در حالی که مردان، قربانی شده و زنان بزرگوار، پریشانحال بودند».

«یتیمان، سر به بیابان نهاده و نابود شده و زنان سوگوار، اشک ریزان و شیون کنان بودند».

«و باقیمانده هایی از خاکستر خیمه ها و بندهایی که آن بیمار از آنها می نالید».

«و بازوانی که تازیانه ها بی رحمانه بر آنها فرود آمده و بدنهایی که قساوتمندانه تکه تکه شده بودند».

(۲) اما نوه پیامبر صلی الله علیه و آله و خواهر حسین علیه السلام، حضرت زینب علیها السلام در برابر آن مصیبت‌های هول انگیز، سست نشده و خوار نگردیده، به یافتن کودکانی که آواره بیابانها شده بودند، پرداخت، افراد خانواده را از آن بیابان وحشت انگیز،

(۱) مجله البلاغ، شماره نهم، سال چهارم، ص ۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۰

جمع آوری می نمود و آنان را تسلیت می گفت و بر آن مصیبت‌ها، شکیبایی می داد، آن شب را در نگهبانی از آنان بیدار ماند در حالی که امواجی از اندوه و سوگ بر او دست یافته بود که جز خداوند، کسی از میزان آنها اطلاعی نداشت، این در حالی بود که نماز شبش را ادا نموده ولی ضعف بر او مستولی گشت و آن را نشسته به جای آورده بود.

(۱)

تعداد قربانیان اهل بیت علیهم السلام

مورخان در شمار قربانیان اهل بیت علیهم السلام اختلاف دارند، بعضی از گفته ها بدین شرح می باشد:

(۲) ۱- «هفده نفر». این مطلب را امام صادق علیه السلام در گفتگویی با شخص سالخورده ای، اعلام نمود که درباره شهادت حضرت حسین علیه السلام صورت گرفته بود.

حضرت به وی فرمود: «آن خونی است که خداوند بدان مصیبت‌های فرزندان فاطمه را طلب می‌کند، آنها مصیبتی چون مصیبت حسین - که به همراه هفده نفر از اهل بیتش کشته شد - نخواهند دید، آنها برای خدا خیرخواهی کردند و در راه او شکیبایی نمودند، خداوند نیکوترین پاداش صابران را به آنان عطا فرماید» (۱).

«محمد بن حنفیه» می‌گوید: «همراه وی (یعنی حضرت حسین علیه السلام) هفده نفر از ذریه حضرت فاطمه کشته شدند» (۲).
وی «فاطمه بنت اسد»، مادر حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد (۳).

(۳) ۲- «شانزده نفر». «حسن بصری» می‌گوید: «همراه حسین بن علی،

(۱) عبد الله بن نور الله، عوالم الامام الحسين ۱۷ / ۳۴۲ - ۳۴۳، مقتل الخوارزمی: ۴۷ / ۲.

(۲) طبرانی، المعجم الكبير ۳ / ۱۲۷. مقریزی، خطط ۲ / ۲۸۶.

(۳) عبد الله بن نور الله، مقتل الحسين ۱۷ / ۳۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۱

شانزده مرد کشته شدند که بر روی زمین همانندی برای آنان وجود ندارد» (۱).

«سراقه باری» می‌گوید:

عینی ابکی بعبره و عویل و اندبی ان ندبت آل الرسول

تسعه منهم لصلب علی قد ابیدوا و سبعة لعقیل «۲» «ای چشم من! با اشک و شیون، گریه کن و سوگواری نما اگر برای خاندان پیامبر سوگواری کنی».

«نه نفر از آنان، از نسل علی و هفت نفر از نسل عقیل بودند که نابود شدند».

(۱) ۳- «پانزده نفر». «مغیره بن نوفل» در شعر خود - که در رشای آنان سروده این مطلب را اعلام نموده است و در آن می‌گوید:

اضحکنی الدهر و ابکانی و الدهر ذو صرف و الوان

یا لهف نفسی و ان النفس لا تنفک من هم و احزان

علی اناس قتلوا تسعها لطف أمسوا رهن اکفان

و سته ما أن اری مثلهم بنی عقیل

خیر فرسان «۳» «روزگار مرا خندانند و به گریه انداخت که روزگار حالتها و رنگهایی دارد».

«افسوس مرا که جان را جدایی از غم و اندوه نباشد».

«بر مردمی که کشته شدند، نه نفر در کربلا که اینک در کفن هستند».

«و شش نفر که همانند آنان را نمی بینم، فرزندان عقیل که بهترین سواران بودند».

(۱) مرآة الجنان ۱/ ۱۳۳. ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۴. ذخائر العقبی، ص ۱۴۶. تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۳۵. الاستیعاب ۱/ ۳۹۶.

(۲) ابن قتیبه، المعارف ص ۲۰۴.

(۳) انساب الاشراف ۳/ ۴۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۲

(۱) ۴- نوزده نفر از اهل بیت علیهم السلام «۱».

۵- «بیست نفر». هفت نفر از فرزندان حضرت علی علیه السلام، دو نفر از فرزندان حضرت حسن علیه السلام، دو نفر از فرزندان عبد الله بن جعفر، سه نفر از فرزندان حضرت حسین و از فرزندان عقیل، شش نفر به غیر از حضرت مسلم «۲».

۶- بیست و سه نفر از فرزندان حضرت حسین و برادران و اهل بیتش «۳».

۷- بیست و هفت شهید از فرزندان فاطمه «۴» یعنی فاطمه بنت اسد.

۸- هفتاد و هشت نفر، این مطلب را سید ابو محمد، حسن حسینی «۵»- متخصص علم نسب- بیان کرده که اشتباه است، شاید مقصود وی کسانی باشد که همراه حضرت حسین علیه السلام، شهید شده اند.

(۲) ۹- «سی نفر»، این مطلب را امام صادق علیه السلام، در گفتگویی با عبد الله بن سنان- که او را به روزه داشتن در روز عاشورا امر نمود و به وی دستور داد تا بعد از نماز عصر، افطار کند- فرمود: «زیرا در آن وقت بود (یعنی هنگام عصر) که نبرد از خاندان

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَدَا كُشْت وَ زَد وَ خُورِد پَايَان يَافَت در حالی که سی نفر از آنان همراه دوستانشان بر روی زمین افتاده بودند که شهادت آنان بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گران باشد و اگر در دنیا زنده می بود، او را به خاطر آنان، تسلیت می گفتند» (۶).

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۷.

(۲) مرآه الزمان، ص ۵۹.

(۳) الذریه الطاهره، ص ۱۳۳-۱۳۴.

(۴) ابن شهر آشوب، المناقب ۴/ ۱۱۲.

(۵) بحر الانساب، جزء دوم، ص ۱۸۰.

(۶) سفینه البحار ۲/ ۱۹۶، اعیان الشیعه ۱/ ۵۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۳

(۱) ۱۰- «سیزده نفر»، تنها مسعودی «۱» این مطلب را گفته و غیر از او کسی آن را ذکر ننموده است.

۱۱- «چهارده نفر»، خوارزمی این را نوشته است «۲».

اینها برخی از گفته هایی است که ذکر شده اند، زیارت منسوب به ناحیه مقدسه، هفده شهید را نام برده، شیخ مفید نیز آن را ذکر نموده است «۳»، شاید همین تعداد، به واقع نزدیکتر باشد و خداوند داناست.

(۲)

زخمی شدگان از یاران امام حسین علیه السلام

اشاره

بعضی از یاران امام، در میدان نبرد، زخمی بر زمین افتادند و سپاه ابن سعد آنان را به قتل نرساندند، آنها عبارتند از:

(۳)

۱- سوار بن حمیر جابری

او از میدان نبرد به بیرون حمل شد و شش ماه بعد، بر اثر زخمهایش درگذشت «۴».

(۴)

۲- عمرو بن عبد الله

او زخمی در میدان نبرد افتاد و به بیرون حمل شد و یک سال بعد، بر اثر زخمهایش، وفات یافت «۵».

(۱) مروج الذهب: ۶۲ / ۳.

(۲) خوارزمی، مقتل الحسین ۴۷ / ۲.

(۳) الارشاد، ۱۲۵ / ۲.

(۴) الحدائق الوردیه ۱۲۲ / ۱.

(۵) الحدائق الوردیه ۱۲۲ / ۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۴

(۱)

۳- حسن بن حسن

حسن، فرزند امام حسن علیه السلام همراه عمویش نبرد کرد تا اینکه زخمی، بر زمین افتاد و هنگامی که فرومایگان اهل کوفه برای بریدن سرهای شهدا آمدند، رمقی در او یافتند و «اسماء بن خارجه فزاری» که از دایبهایش بود، آمد و او را شفاعت کرد، از او پذیرفتند و او، وی را به همراه خود به کوفه برد و درمانش کرد تا اینکه بهبودی یافت و سپس به مدینه بازگشت. «۱»

(۲)

نجات یافتگان از مرگ

اشاره

از یاران امام و اهل بیتش، این افراد از کشته شدن رهایی یافتند:

(۳)

۱- عقبه بن سمعان

«عقبه بن سمعان» غلام رباب دختر امرئ القیس، همسر امام حسین علیه السّلام بود که او را اسیر نزد ابن سعد بردند و به او گفت:

- تو کیستی؟

- برده ام.

او را رها کرد و گزندی به وی نرساند «۲».

(۴)

۲- مرقع بن قمامه

«مرقع بن قمامه اسدی» از یاران امام علیه السّلام بود که اسیر گردید. قبیله وی آمدند و برای او درخواست امان کردند. او را تحت الحفظ نزد فرزند مرجانه بردند و ابن سعد وی را از جریانش باخبر ساخت. ابن زیاد او را به منطقه زاره از

(۱) حیاة الامام الحسن ۲ / ۴۷۱.

(۲) انساب الاشراف ۳ / ۴۱۰ - ۴۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۵

سرزمین بحرین تبعید نمود و در آنجا باقی ماند «۱».

(۱)

۳- مسلم بن رباح

او همراه امام بود و آن حضرت را پرستاری می کرد. هنگامی که حضرت، شهید شد، وی پای به فرار گذاشت و به سلامت رهایی یافت. وی بعضی از حوادث واقعه کربلا را روایت کرده است «۲».

(۲)

۴- حضرت امام زین العابدین علیه السلام

آن حضرت بیمار بود، بیماری، وی را نحیف ساخته بود و به طرز عجیبی از دست آن سرکشان، نجات یافت و به اسارت، نزد فرزند مرجانه و سرورش یزید بن معاویه برده شد.

(۳)

۵- حسن بن حسن

قبلا بیان کردیم که وی در میدان نبرد، زخمی بر زمین افتاد و از زخمهایش بهبودی حاصل نمود.

(۴)

۶- عمر بن حسن

«عمر بن حسن» از کشته شدن نجات یافت، نمی دانیم که آیا وی در جنگ شرکت نموده یا خردسال بوده است.

(۱) انساب الأشراف ۳/ ۴۱۱. طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۴.

(۲) مقرر، مقتل الحسين، ص ۳۷۷. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۶

(۱)

۷- قاسم بن عبد الله

او فرزند «عبد الله بن جعفر» بود.

(۲)

۸- محمد بن عقیل

(۳)

۹- زید بن حسن «ا»

اینان کسانی هستند که از کشته شدن نجات یافتند و از دست آن آدمکشان جنایتکاری که تشنه ریختن خون اهل بیت بودند، جان به سلامت بردند.

تلفات لشکر ابن سعد

میزان تلفات در سپاه ابن سعد، بسیار سنگین بود؛ زیرا یاران امام با وجود اندک بودنشان، همه گردانهای آن سپاه را نابود ساختند و در مناطق کوفه، سوگ و عزا را گسترانیدند.

یکی از مورخان می گوید: آنان خانه ای را در کوفه نگذاشتند مگر اینکه در آن شیون برپا بود.

آنچه این مطلب را تأیید می کند، اظهاراتی است که بعضی از فرماندهان لشکرها در مورد وحشت و پریشانی خود از تلفاتی که متحمل شده بودند، اظهار نمودند که در بحثهای گذشته به آنها اشاره نمودیم.

(۵) اما در تخمین تلفات، بعضی از مقاتل نوشته اند که تعداد کشتگان از سپاه فرزند مرجانه، هشت هزار و هشتاد نفر بودند. «۲»، من گمان می کنم که این رقم، مبالغه آمیز باشد و کشتگان از این تعداد کمتر بودند.

(۱) مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۹، الوافی بالوفیات: ۴۲۸ / ۱۲.

(۲) عبد الله، مقتل الحسين.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۷

(۱) «ابن اثیر» گفته است که کشتگان، هشتاد و هشت نفر غیر از زخمیان بوده اند «۱» که این قول، دور از واقعیت است و هدف از آن، کم کردن اهمیت اردوگاه حضرت حسین علیه السلام می باشد؛ زیرا مسلم است که آنان، سپاه ابن سعد را دچار شکستها ساختند و تلفات سنگینی بر آن وارد نمودند تا آنجا که لشکریان، از فراوانی کشتگان خود به فغان آمدند و طبیعی است که این مسأله با این شمار اندک، سازگار نمی باشد.

(۲)

رؤیای ابن عباس

هنگامی که امام از حجاز به عراق رفت، ابن عباس پریشان خاطر ماند و با غم و اندوه، دست به گریبان شده از خیانت اهل کوفه بر عموزاده اش بیمناک بود. در روز دهم محرم به خواب رفت و پریشان و مضطرب

از خواب برخاست و فریاد برآورد: «به خدا! حسین کشته شد».

یارانش بر وی اعتراض کرده به او گفتند: «هرگز، ای پسر عباس!!».

(۳) وی در حالی که اشکها بر چهره اش روان بود به آنان پاسخ داد که من، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که شیشه ای به همراه داشت و به من فرمود: آیا می دانی اتمم بعد از من چه کرده اند؟ فرزندم حسین علیه السلام را کشتند و این خون او و خون یاران اوست که آن را نزد خدای عزیز و جلیل بالا می برم.

دوستانش، روز و ساعتی را که آن خواب در آن انجام شد، ثبت کردند تا اینکه خبر کشته شدن امام در همان زمانی که آن خواب صورت گرفته بود، به آنان رسید «۲».

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۸۰.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۳۷. مرآة الجنان ۱ / ۱۳۴. ذهبی، تاریخ اسلام ۵ / ۱۷. تاریخ

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۸

(۱)

رؤیای ام سلمه

ام المؤمنین، حضرت ام سلمه، از هنگام خارج شدن امام به سوی عراق، پریشان و مضطرب بود؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شدن فرزندش حضرت حسین علیه السلام را در سرزمین کربلا به وی اطلاع داده و شیشه ای که در آن تربت آنجا بود، به وی سپرده و فرموده بود: هرگاه آن شیشه پر از خون گردید، سبط آن حضرت، کشته شده است «۱»، او هر روز به آن شیشه نگاه می کرد و می گفت:

«روزی که به صورت خون درآیی، روز بزرگی خواهد بود «۲»».

ام سلمه، در روز دهم محرم به خواب رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید،

در حالی که سر و صورت آن حضرت خاک آلود بود، پس به آن حضرت عرض کرد: «یا رسول الله! تو را چه شده است؟!».

- «کشته شدن حسین را مشاهده نمودم».

(۲) ام سلمه، پریشان و مضطرب، برخاست و فریاد می زد: «حسین کشته شد، خداوند، خانه ها و قبرهایشان را پر از آتش نماید» (۳).

(۳) ابن عباس، صدای فریادها را شنید که از خانه ام سلمه برخاسته بود، پس به سوی وی شتافت، در حالی که خانه اش از مردان و زنان پر شده بود، به او گفت: «ای ام المؤمنین! چرا ناله و فریاد سر داده ای؟» به او پاسخی نداد و روی به

بغداد ۱/ ۱۴۲. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵-۲۸۶. منتظم، ۵/ ۳۴۶.

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۴ و ۱۶۶. ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۷. مظفری، تاریخ، ص ۲۱۰. و در آن آمده است که نخستین شیون کننده بر حضرت حسین در مدینه، «ام سلمه» بوده است.

(۲) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۴.

(۳) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۷۹

زنان هاشمی تبار کرد و به آنان گفت: «ای دختران عبدالمطلب! با من به سوگواری پردازید و بر حسین گریه کنید که به خدا سوگند! سبط رسول خدا و ریحانه اش حسین، کشته شده است».

(۱) به وی گفتند: «این مطلب را از کجا دانستی؟».

وی در خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله را به آنان اطلاع داد «۱»، زنان به شیون پرداختند تا آنجا که مدینه به فغان آمد و روزی پر از سوگواری همچون آن روز، شنیده نشد «۲». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۳۷۹ رؤیای ام سلمه

..... ص : ۳۷۸

(۲) ام

سلمه، از آن روز، مجلس عزاداری برای حضرت حسین برپا نمود و مسلمانان به سوی او می رفتند و او را در آن مصیبت دردناکش تسلیت می گفتند.

از جمله کسانی که برای تسلیت گفتن نزد وی آمد، «شهر بن حوشب» بود که وی درباره آنچه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در فضیلت اهل بیت شنیده بود، با او به گفتگو پرداخته، گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اطاق خواب ما وارد شد، فاطمه چیزی را برای او آورد و آن را بر زمین نهاد. آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «حسن و حسین و عموزاده ات علی را نزد من فراخوان». هنگامی که آنان نزد آن حضرت جمع شدند، گفت: «خداوند! اینان افراد خاص من و اهل بیتم می باشند، پس پلیدی را از آنان دور کن و به حقیقت پاک گردان» (۳).

(۳) آنگاه، ام سلمه، اهل کوفه را لعنت کرد و گفت: «او را کشتند، خدای عزیز و جلیل آنان را بکشد، او را فریب دادند و خوار ساختند، خداوند لعنتشان کند» (۴).

(۱) شیخ طوسی، امالی ۳۱۴ ح ۶۳۹

(۲) یعقوبی، تاریخ ۲/۲۴۶.

(۳) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/۱۴۱.

(۴) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/۱۱۴-۱۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۰

وی از شدت اندوه، از هوش می رفت و تنها مدت اندکی باقی ماند تا اینکه در غم و اندوه بر حضرت حسین علیه السلام وفات یافت (۱).

(۱)

حمل سر امام حسین علیه السلام توسط خولی

ابن سعد، به تکه تکه کردن بدن امام علیه السلام - که اسلام آن را تحریم کرده است - توجهی ننمود، پس از آنکه فرزند مرجانه در این مورد به وی دستور داده بود.

وی، بلافاصله

پس از شهادت امام، اقدام به فرستادن سر آن حضرت، به همراه «خولی بن یزید اصبحی» و «حمید بن مسلم ازدی» نمود، آن دو، سر مبارک را به عنوان هدیه ای نزد فرزند مرجانه بردند، آن گونه که سر «حضرت یحیی بن زکریا» نزد ستمگری از ستمگران بنی اسرائیل، برده شده بود.

(۲) آن دو، به سرعت راه می پیمودند و به چیزی توجه نداشتند تا اینکه در بخش پایانی شب، به کوفه رسیدند و در کاخ را بسته یافتند.

خولی، سر امام را برداشت و به سرعت به سوی خانه اش شتافت تا مژده آن را به همسرش بدهد. وی، در خانه را به شدت کوبید در حالی که از شدت خستگی و شادمانی فراوان، به تندی نفس می کشید. همسرش؛ «نوار» دختر «مالک حضر می» - که علوی مسلک بود- به سوییخ خارج شد و به سرعت از او پرسید: «خبر چیست؟!».

- «ثروت روزگار را آورده ام. این، سر حسین است که در خانه همراه تو می باشد!».

(۳) آن زن، نتوانست خودداری کند، پس بر او فریاد کشید: «وای بر تو! مردم،

(۱) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۱

نقره و طلا آورده اند و تو سر فرزند دخت رسول خدا را آورده ای! به خدا! هرگز چیزی سر مرا با سر تو فراهم نخواهد آورد
«۱».

(بدین ترتیب) شوهرش، ناپسندترین مردم نزد وی گشت.

صبح زود، خولی، سر امام را نزد ابن زیاد برد، او سرور و شادمانی خود را ابراز کرد؛ زیرا گمان می کرد که همه آرزوها و رؤیاهایش محقق شده است.

(۱)

طاغوت و قاتل امام علیه السلام

ابن زیاد، به مأموران جلدش که در نبرد شرکت داشتند، روی کرد و گفت:

«کدامیک از شما او را کشته اید؟».

شخصی به سوی

وی برخاست و در حالی که شادمان بود که شاید جایزه را از او بگیرد، به او گفت: «من او را کشتم».

- «چه چیزی به تو گفت».

- «هنگامی که سلاح را گرفتم به او گفتم: تو را مژده آتش باد، گفت: «ان شاء الله تعالی مرا مژده رحمتش و شفاعت پیامبرش خواهد بود» (۲).

فرزند مرجانه، سر به زیر افکند، در حالی که احساس حقارت، بد عاقبتی و سرنوشتی زشت می کرد.

(۱) انساب الاشراف ۴۱۱ / ۳. و در جواهر المطالب ۲ / ۲۹۰ آمده است که وی به او گفت:

به خدا! هرگز بستری مرا با تو فراهم نخواهد آورد. و در البدایه و النهایه ۸ / ۱۹۰ آمده است: وی از بسترش برخاست و به طشت نگاه کرد و نوری را دید که از آن طشت به سوی آسمان می درخشید و پرندگان سفیدی را مشاهده کرد که در اطراف آن پرواز می نمودند.

(۲) تاریخ الخمیس ۲ / ۳۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۲

(۱)

انتقام گرفتن ابن زیاد از سر امام حسین علیه السلام

هنگامی که سر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر آن نابکار نابکارزاده، گذاشته شد، مدتی را صرف بازی با دندانهای حضرت نمود و از این کار لذتی بی مانند می یافت در حالی که آثار کینه ای درونی و انتقام جوئی گناه آلودی بر چهره اش نمایان گشته بود، آنگاه با چوب دستی خود شروع به زدن دندانهای پیشین و لبهای امام کرد همان لبانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را فراوان بوسه می زد.

(۲) «قیم بن محمد» می گوید: «هرگز صحنه ای فجیع تر از انداختن سر حسین در برابر فرزند مرجانه ندیدم که آن را با چوب دستی خود می زد» (۱).

در مجلس ابن زیاد، «زید بن ارقم» صحابی حاضر

بود، هنگامی که این عمل وی را دید، توانش را از دست داد و بر او فریاد زد: «این چوب را از این لبها دور کن، سوگند به آنکه جز او پروردگارت نیست، من لبهای رسول خدا را بر این دو لب دیدم که آنها را بوسه می زد».

(۳) زید، به گریه افتاد و ابن زیاد به مسخره کردن آن صحابی پرداخت و گفت:

«خداوند چشمانت را گریان سازد، اگر پیرمردی خرفت نمی بودی که عقلت را از دست داده ای، گردنت را می زدم».

(۴) آن صحابی به سخن آمد و گفت: «نمی خواهی حدیثی برای تو بگویم که از این یک، سخت تر باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن را بران راست خود و حسین را بران چپ خویش نشانده و دو دست خود را بر سر آن دو گذاشته بود و می گفت: خدایا! من این دو را به تو و به مؤمنان درستکار می سپارم، پس چگونه است امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد تو ای پسر زیاد؟».

(۵) زید، بدون توجه به ستمگری فرزند مرجانه، خارج شد و در حالی که

(۱) شیخ طوسی، امالی ۲۵۲ ح ۴۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۳

مردم کوفه را مخاطب قرار داده بود، گفت: «ای گروه عرب! شما پس از امروز، بردگانی خواهید بود، فرزند فاطمه را کشته اید و فرزند مرجانه را به حکومت رسانده اید، او نیکان شما را می کشد و بدانتان را به بردگی می کشاند، پس دور باد آنکه به خواری و ننگ، خرسند باشد» (۱).

(۱) وقتی ابن زیاد از بازی با سر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله فراغت یافت،

به کاهن کافری، روی کرد گفت: برخیز و ... خود را بر سر دشمنت بگذار. آن کاهن نیز چنان کرد «۲». ابن زیاد با اهل بیت، کاری کرد که هیچ کافری در روی زمین نکرده است؛ زیرا وی، همه ارزشها و مقدسات را مورد توهین قرار داد و هر آنچه را که خداوند تحریم کرده است، مباح دانست.

(۲)

بازگشت نیروهای مسلح

نیروهای مسلح، روز یازدهم محرم را در کربلا ماندند و لاشه های کشتگان خود را با احترام و تعظیم، به خاک سپردند و برای آنان دریچه ای از چرکابه جهنم گشودند که داغی آن، فزونی می یابد و آتش آن، خاموش نمی شود و آتش، چهره هایشان را می سوزاند و در حالی که آنان در چهره درهم کشیده باشند.

(۳) اما بدن امام بزرگوار و بدنهای پاک اهل بیت و یارانش را عمدا بر دشت کربلا رها کردند تا بادهای بر آنها بوزند، نه غسل داده و نه کفن گشته بودند.

(۴) ابن سعد، به «حمید بن بکر احمری» دستور داد تا بانگ حرکت به سوی کوفه در میان لشکریان سر دهد. «۳» نیروهای ابن سعد، بعد از ظهر از کربلا

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۷. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۷.

انساب الاشراف ۳/ ۴۱۲-۴۱۳، المناقب و المثالب.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۷.

(۳) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۴

حرکت کردند در حالی که پرچمهای آنان، سرهای عترت پاکی بود که برای احقاق حق و استوار ساختن پایه های عدالت، پیاخاسته بودند. آنان زنان و خواهران حضرت حسین علیه السلام و زنان اصحاب را با خود بردند که به غیر از کودکان، بیست زن بودند.

«۱» آنان را بر شترانی بدون پوشش سوار کرده بردند آن گونه که اسیران ترک و دیلم را می برند و برای اینکه بیشتر به آنان رنج دهند، بر جنازه های کشتگان اهل بیت، عبورشان دادند، در حالی که اعراب جاهلی از عبور دادن زنان بر کشتگانشان خودداری می ورزیدند؛ چرا که سپاه ابن سعد به هیچ گونه اخلاقی پایبند نبود و هیچ گونه عاطفه انسانی نداشت.

(۱) هنگامی که بانوان نبوت، به جنازه های کشتگان از اهل بیت نظر افکندند، صدای خود را به گریه بلند کردند، حضرت زینب علیها السلام نوه پیامبر صلی الله علیه و آله با صدایی که دلها را می سوزاند، فریاد کشید: «وای ای محمد! این حسین است که در بیابان آغشته به خون افتاده و اندامهایش قطعه قطعه گشته و این دختران تو در اسارتند و ذریه تو کشته شده اند» (۲).

آن قوم، بهت زده و خاموش شدند و چشمانشان پر از اشک گشت و دشمن و دوست، گریست (۳).

(۲)

بی تابى امام زين العابدين عليه السلام

امام زين العابدين عليه السلام وقتى جنازه پدر و جنازه هاى اهل بيت و يارانش را در بيابان افتاده ديد كه هيچ كس براى خاکسپارى آنان نمى شتابد، به شدت

(۱) مقرم، مقتل، ص ۳۰۵.

(۲) مقریزی، خطط ۲ / ۲۸۹ البدایه و النهایه. ۸ / ۱۹۳.

(۳) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۲ / ۲۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۵

بی تاب گشت. عمه اش زینب او را دید و به تسلیت دادن وی پرداخت و گفت:

(۱) «چرا تو را می بینم که خود را به خطر انداخته ای، ای باقیمانده جد و برادرانم! به خدا! این عهدی از سوی خداوند برای جد و پدر تو می باشد، خداوند با مردمانی پیمان بسته که فراعنه این

سرزمین، آنان را نمی شناسند، در حالی که آنان نزد اهل آسمانها شناخته شده هستند. آنان این اندامهای جدا گشته و بدنهای آغشته به خون را جمع می کنند و به خاک می سپارند، در این سرزمین طف، پرچمی برای قبر پدرت سید الشهداء برمی افزایند که هیچ گاه آثارش کهنه نمی گردد و نشانه هایش با گذشت شبها و روزها، محو نمی شود، پیشوایان کفر و پیروان گمراهی، برای محو و نابودی آن خواهند کوشید، ولی اثر آن جز بلندی روزافزون، چیزی نخواهد یافت» (۱).

(۲) نوه پیامبر صلی الله علیه و آله اندوه عمیق ناشی از به خاک سپرده نشدن پدر را که بر امام زین العابدین علیه السلام دست یافته بود، برطرف ساخت؛ زیرا آنچه را از پدر و برادرش شنیده بود به وی خبر داد که جمعی از مؤمنان، آن بدنهای پاک را به خاک خواهند سپرد و برای آنان پرچمی برپا خواهد شد که هیچ گاه اثرش محو نشود و جاویدان می ماند تا آن وقت که خداوند زمین و آنچه را که بر آن است، وارث شود ... پادشاهان اموی و عباسی برای محو و نابودی آن آثار، کوشیدند و خود را به زحمت انداخته، همه امکانات خویش را به کار گرفتند ولی کامیاب نشدند و مرقد امام همچنان سرفراز بر بلندای روزگار باقی ماند و خاطره اش همچنان گستره زمین را پر از نور و افتخار و شرف ساخت همچون برترین صورتی که انسانیت در همه دورانهایش به آن عزت می جوید.

(۱) کامل الزیارات، ص ۲۶۱، ب ۸۸ ح ۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۶

(۱)

دفن اجساد پاک

بیکر امام بزرگوار و اجساد شهدای عالیمقام از اهل بیت و یارانش، افتاده بر دشت

صحرا در زیر آفتاب داغ و در معرض وزش بادهای باقی ماند، در حالی که جمعی از مؤمنانی که به جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آلوده نشده بودند، برای خاکسپاری آنان شتافته بودند. مورخان در مورد روزی که اجساد، تدفین یافتند، اختلاف دارند، گفته ها در این مورد چنین می باشد:

۱- روز یازدهم «۱».

۲- روز دوازدهم «۲».

۳- روز سیزدهم «۳».

(۲) اما کسانی که موفق به تدفین آن اجساد شدند، قومی از «بنی اسد» بودند که در نزدیکی محل نبرد، سکونت داشتند و پس از آنکه سپاهیان ابن سعد، از آن محل دور شدند، به آنجا شتافته بدنهای پاک را دیدند که در بیابان افتاده اند، دانستند که آنها بدنهای اهل بیت و بدنهای یارانشان می باشد، آنان به گریه و زاری پرداختند و زانانشان شیون نمودند و در آرامش شب، آنگاه که از ترس مراقبان، ایمن گشتند، قبری برای سید الشهداء و قبر دیگری برای بقیه شهدا حفر نمودند و این کار را در پرتو ماه در حال غروب انجام دادند که هیچ گاه در همه دورانها و روزگاران، بر صحنه ای آنچنان با عظمت، نتاییده است.

(۳) «شیخ مفید» می گوید: «وقتی ابن سعد از آنجا دور شد، قومی از بنی اسد

(۱) مرآة الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۷. البدایه و النهایه ۸ / ۱۸۹. ابن شهر آشوب، المناقب ۴ / ۱۱۲.

(۲) بحار ۴۵ / ۱۰۷.

(۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۷

که در سرزمین کربلا ساکن بودند، به سوی حضرت حسین علیه السلام و یارانش خارج شدند و بر آنان نماز گزاردند و حضرت حسین علیه السلام را در جایی که اکنون مرقد آن حضرت است،

به خاک سپردند و فرزندش علی بن الحسین اصغر را در پایین پای حضرت، دفن نمودند و اهل بیت و یاران شهیدش - که در کنار وی به شهادت رسیده بودند - را جمع کردند و همه را در کنار پاهای حضرت به خاک سپردند. و حضرت عباس علیه السلام را در محلی که به شهادت رسیده بود، در کنار راه کربلا، در محلی که اکنون مرقد آن حضرت می باشد، دفن نمودند» (۱).

(۱) بعضی از منابع شیعه، صراحت دارند که بنی اسد در مورد آن بدنهای پاک، سرگردان شدند و راهی برای شناختن آنان نیافتند؛ زیرا سرهایشان جدا شده بود در حالی که در آن وضع بودند، ناگهان امام زین العابدین علیه السلام در کنار آنان حاضر شد و ایشان را از شهدای اهل بیت و اصحاب شهید آگاه نموده به حمل جسد پدرش شتافت و او را در آرامگاه واپسینش قرار داد، در حالی که اشکهای سوزناکش را بر چهره روان ساخته بود، می گفت:

«خوشا به حال آن زمینی که جسد پاکت را در خود جای داد. دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو درخشان است، شب بیدار می مانیم و اندوهت را پیوسته می داریم تا اینکه خداوند برای اهل بیت سرای تو را برگزیند، بر تو از من سلام و رحمت خداوند و برکات او باد ای فرزند رسول خدا».

(۲) آنگاه، این کلمات را بر قبر شریف آن حضرت نگاشت: «این قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که او را تشنه و غریب، کشتند». در پیش پای امام، فرزندش علی اکبر را به خاک سپرد و بقیه شهدای بزرگوار از

(۱) الارشاد، ۲/ ۱۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۸

نهر علقمی رفتند و قمر بنی هاشم، عباس بن امیر المؤمنین علیه السلام را دفن کردند. امام به سختی گریست و گفت: «ای ماه بنی هاشم! دنیا پس از تو مباد. از من بر تو سلام، ای شهیدی که خدا را در نظر داشتی و رحمت خدا و برکات او بر تو باد!». «۱»

آن قبرهای پاک، نشانی از کرامت انسانی و علامتی برای هر فداکاری عادلانه گشتند.

(۱) «عقاد» می گوید: «آنها اینک، زیارتگاهی هستند که مسلمانان موافق و مخالف بر آنها طواف می کنند و شایسته آن است که هر انسانی بر آن طواف نماید؛ زیرا آدرس برپایی است برای مقدس ترین چیزی که انسان زنده از میان دیگر زندگان بدان شرافت می یابد؛ گنبد آسمان هرگز بر مکانی برای شهیدی سایه نیفکنده است که از آن گنبدهای توأم با معنای شهادت و خاطره شهیدانی که دربر گرفته اند، شریف تر باشد» «۲».

(۲) «یوسف رحیب» می گوید: «هیچ قبری از قبور اولیای صالح نیکوکار خداوند نیست جز قبر حضرت حسین علیه السلام که آن قبله دنیا و کعبه فرزندان زمین است؛ زیرا خداوند آن را به جهاد با دشمنانش شرافت بخشیده، آنان که می خواستند دین پاک را محو کنند و شریعت را بی ارزش نمایند و خلافت را چیزی گذرا بگیرند که با آن هر حرام شده ای را مباح دانستند و به آنچه خداوند حرام کرده و کتابهایش حرام دانسته اند، لذت جویند» «۳».

(۳) آن بقعه مبارک، خلاصه بلندمنشی، شرافت و دین را دربر گرفت و مقدس ترین و

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۱۹-۳۲۰.

(۲) ابو الشهداء.

(۳) مجله الغری، سال دوّم، شماره ۲۰، ص ۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۸۹

بر آن طواف می کنند، از آن برکت می جویند و به خدا تقرب می ورزند، همچنانکه محل طوافی شد برای فرشتگان مقرب خداوند؛ چون «فضل بن یسار» از امام صادق روایت کرده که از آن حضرت درباره برترین قبور شهیدان پرسیده شد و آن حضرت علیه السلام فرمود: «آیا برترین شهیدان، حسین بن علی نیست؟ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، پیرامون قبر او، چهل هزار فرشته ژولیده موی و خاک آلود هستند که تا روز قیامت بر او می گریند» (۱).

(۱) امام رضا علیه السلام می فرماید: «در اطراف قبر امام حسین علیه السلام هفتاد هزار فرشته ژولیده موی و خاک آلود هستند که تا روز قیامت بر آن حضرت گریه و زاری می نمایند» (۲).

(۲) مرقد عظیم آن حضرت، به استجاب دعا در آن، بهره مند گشته است؛ زیرا هر غمگین یا نیازمندی را که به سوی آن روی آورد، خداوند او را گشایشی از آنچه در آن هست، عنایت می فرماید.

(۳) «جواهری» می گوید:

تعالیت من مفزع للحتوف و بورک قبرک من مفزع

تلوذ الدهور فمن سجد علی جانبیه و من رکع «۳» «تو بلندمرتبه گشته ای که چه پناهگاهی برای نیازمندان هستی و قبر تو مبارک باد که چگونه پناهگاهی است».

«روزگاران به آن پناه می برند در دو سویش به سجود و رکوع می پردازند».

(۴) مورخان می گویند: امام هادی علیه السلام بیمار شد و به «ابو هاشم جعفری»

(۲) ذخائر العقبی، ص ۱۵۱.

(۳) جواهری، دیوان ۱/ ۱۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه

دستور داد شخصی را برای وی به حائر حسینی بفرستد تا برای شفای «او دعا کند، هنگامی که از آن حضرت علیه السلام در آن باره پرسیده شد، فرمود: «خداوند دوست دارد که در این مکان، خوانده شود.» (۱)

(۱) سرور شهیدان، جایگاه عظیمی را نزد خدای تعالی به دست آورد، همان گونه که قلوب مسلمین را دربرگرفت و صادقانه ترین محبت آنان را کسب نمود، زیرا آنها از هر مکان دور دستی، به سوی مرقدش بار سفر می بندند تا حق او را وفا کنند و به فضیلتش، اعتراف نمایند و پاداش عظیم را به دست آورند که خداوند آن را برای زائرانش منظور فرموده است.

«نیکلسون» می گوید: «ظرف چند سال پس از شهادت حسین، آرامگاهش، محل حجی شد که به سویش بار سفر می بندند» (۲).

(۲)

فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام

از ائمه اهل بیت علیهم السلام اخباری در فضیلت زیارت سید الشهداء علیه السلام متواتر گشته و بعضی از فقها به وجوب آن معتقد شده اند. «محمد بن علی علوی»، کتابی در دو جزء تألیف نموده و آن را «فضل زیاره الحسین علیه السلام» نامیده است که ما به بعضی از آن اخبار، اشاره می نماییم:

(۳) ۱- «ابو حمزه ثمالی» می گوید: از علی بن الحسین علیه السلام در مورد زیارت حضرت حسین علیه السلام پرسیدم. آن حضرت فرمود: «او را هر روز زیارت کن، پس اگر نتوانستی، در هر جمعه و اگر نتوانستی، در هر ماه که هر کس او را زیارت

(۱) کامل الزیارات، ص ۲۷۳-۲۷۴، ب ۹۰، ح ۳.

(۲) تاریخ الادب العربی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۹۱

نکند، حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را سبک دانسته است» (۱).

«ابو الجارود» می گوید: «امام باقر علیه السّلام، به من فرمود: قبر حضرت حسین علیه السّلام در چه فاصله ای از شما قرار دارد؟». به آن حضرت گفتم: برای سواره، یک روز و برای پیاده یک شبانه روز.

فرمود: «اگر نسبت به ما آن طور می بود که برای شماست، آن را هجرتی برای خود می گرفتیم» (۲).

(۲) ۳- «محمد بن مسلم» از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که: «شیعیان ما را به زیارت قبر حضرت حسین علیه السّلام دستور دهید که رفتن به سوی آن، روزی را می افزاید و عمر را طولانی می سازد و ناپسندیها را دور می سازد. رفتن به سوی آن، بر هر مؤمنی که برای او به امامت از سوی خداوند اقرار دارد، واجب است» (۳).

خبرها در این مورد فراوانند که قطعیت صدور آنها را از ائمه اهل بیت علیهم السّلام می رساند.

(۳)

دعای امام صادق برای زیاران امام حسین علیه السّلام

امام صادق علیه السّلام به این دعای شریف در حق زیاران قبر جدش حضرت حسین علیه السّلام دعا کرده که «معاویه بن وهب» آن را روایت نموده، متن آن چنین است:

(۱) فضل زیاره الحسین علیه السّلام ص ۴۲ و ۴۳.

(۲) فضل زیاره الحسین علیه السّلام ص ۴۴.

(۳) وسائل الشیعه ۱۰ / ۳۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السّلام، ج ۳، ص: ۳۹۲

(۱) برای وارد شدن بر امام صادق علیه السّلام اجازه خواستم که به من گفته شد داخل شو، من وارد شدم و آن حضرت را در نماز گاهش یافتم. پس نشستم تا اینکه نمازش را به جای آورد. من شنیدم که او با پروردگارش مناجات می نمود و می گفت:

(۲) «ای آنکه ما را به کرامت مخصوص گردانیده و به وصیت، ویژگی فرموده ای، به ما وعده شفاعت داده، علم گذشته و آینده را

عنایت کرده ای و دل‌هایی از مردم را هواخواه ما ساخته ای، مرا و برادرانم را و زایران قبر پدرم حسین علیه السلام را پیامرز آنان که اموال خود را خرج می نمایند و بدن‌هایشان را برای رسیدن به برّ و نیکی ما و امید به صلّه ما- که نزد توست- و شادمان ساختن پیامبرت صلّی الله علیه و آله، و اجابت فرمان ما و ناراحت نمودن دشمنانمان، حرکت می دهند و با این کار رضای تو را می خواهند، پس به جای ما آنان را خشنودی عنایت فرما و در شب و روز، محافظتشان نما و بر خانواده و فرزندان‌شان که آنان را پشت سر رها کرده اند، به نیکی کرامتی برسان و به آنان ببخشای برترین چیزی را که در غربت از وطن‌هایشان از تو آرزو کرده اند و آنچه را که به آن ما را بر فرزندان و خویشاوندان و نزدیکانشان، برتری داده اند.

(۳) خداوندا! دشمنان ما به خاطر خارج شدنشان بر آنان خرده گرفتند، ولی این کار، آنان را از حرکت به سوی ما بازداشت و این مخالفتی است از آنان با کسانی که با ما مخالفت کرده اند، پس رحم کن بر آن چهره‌هایی که آفتاب آنها را تغییر داده، رحمت فرما آن گونه‌هایی که بر قبر ابی عبد الله علیه السلام نهاده شده اند، رحمت نما آن چشمانی را که اشک‌هایشان در دل سوختن برای ما جاری شده اند، مهربانی کن بر آن دل‌هایی که برای ما پریشانی نموده و سوخته اند و رحمت کن آن فریادی را که برای ماست.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۹۳

خداوندا! من آن جانها و آن بدنها را به تو می سپارم تا آنگاه که آنان

را در روز تشنگی، کنار حوض برسانی».

(۱) آن حضرت، همچنان در حالی که در سجده بود، خداوند را به این دعا فرا می خواند. هنگامی که فراغت یافت، گفتم: «فدای تو کردم! اگر این را که شنیدم برای کسی می بود که خدای را نمی شناخت، گمان می کردم که آتش، چیزی از او را نچشد، به خدا! آرزو کردم او را زیارت کنم و به حج نرفته باشم».

حضرت علیه السلام فرمود: «چقدر به آن نزدیک هستی، پس چه چیزی تو را از زیارت وی بازمی دارد؟ چرا این کار را رها می کنی؟».

- «نمی دانستم که مطلب تا این حد مهم باشد».

(۲) «ای معاویه! آنان که برای زایرانش در آسمان دعا می کنند، بیش از کسانی هستند که در زمین برای آنان دعا می کنند. ای معاویه! این کار را رها مکن که هر کس آن را ترک کند، از حسرت چنان خواهد دید که آرزو می کند قبرش نزد او باشد».

(۳) آیا دوست نداری خداوند تو را از جمله کسانی ببیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و ائمه، برایش دعا می کنند؟ آیا دوست نداری که فردا از کسانی باشی که فرشتگان با آنان مصافحه می کنند؟ آیا دوست نداری که فردا از جمله کسانی باشی که خارج می شوند در حالی که گناهی بر آنان نباشد که به آن بازخواست شوند؟ آیا دوست نداری فردا از کسانی باشی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصافحه می کنند؟ «۱».

در اینجا سخن ما در مورد شهادت امام عظیم، پایان می یابد تا به استقبال اسیران اهل بیت در کوفه برویم.

(۱) وسائل الشیعه ۱۰ / ۳۲۰ - ۳۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۹۵

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۹۷

(۱) «کوفه»، با پریشانی و اضطراب فراوان، از اسیران اهل بیت استقبال نمود و خواری و بیچارگی، بر آن سایه افکند، زیرا دهانها بسته و زبانها لال گشته بود، کسی نمی توانست اندوه شدیدی را که در دل داشت، از بیم حکومت ستمگری - که جان و کرامت مردم را ناچیز می شمرد - بیان نماید.

(۲) بوقهای لشکریان، به صدا آمده پرچمهایشان به اهتزاز در آمدند، در حالی که سرهای عترت پاک را به روی نیزه ها برداشته و اسیران یعنی بانوان نبوت و آزاد زنان حریم وحی که به اسبان بسته شده بودند، به همراه داشتند.

(۳) آن منظره هولناک را «مسلم جصاص» (۱) توصیف نموده و گفته است: ابن زیاد مرا برای تعمیر کاخ فرمانداری در کوفه فراخواند، در حالی که من، درها را گج کاری می نمودم، ناگهان فریادهایی از همه کوفه برخاست، من روی به یکی از خدمتکاران کاخ نموده به او گفتم: «چرا کوفه را فریاد زنان می بینم؟».

- اینک سر یکی از خوارج را می آورند که بر علیه یزید قیام کرده است!!- این خارجی کیست؟

- حسین بن علی! (۴) مسلم می گوید: به خدمتکار اجازه دادم تا خارج شود سپس شروع به زدن بر روی صورتم کردم تا آنجا که ترسیدم دو چشم من از بین بروند، دستهای گج آلوده ام را شستم و از قصر خارج شدم تا اینکه به «محلّه کناس» رسیدم، در

(۱) جصاص: گج کار (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۹۸

حالی که ایستاده بودم و مردم منتظر رسیدن اسیران و سرها بودند، چهل شتر پیش آمدند که زنان و اطفال را حمل می کردند، ناگهان، علی بن الحسین علیه السلام را بر شتری بدون پوشش

دیدم که از گردنش خون جاری بود و گریه کرده می گفت:

یا امه السوء لا سقیا لربکم یا امه لم تراع جدنا فینا

لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیامه ما کنتم تقولونا

تسیرونا علی الاقتاب عاریهکأنا لم نشید فیکم دینا «۱» «ای امت بد! باران بر سر زمینتان نبارد، ای امتی که جدمان را در مورد ما مراعات ننمودید!».

«اگر رسول خدا ما را در روز قیامت جمع کند، شما چه خواهید گفت».

«ما را بر شترانی بی پوشش حرکت می دهید، گویی که ما در میان شما دینی را نیاورده ایم».

(۱) «جدلم بن بشیر» می گوید: در سال ۶۱ هجری، هنگام آمدن علی بن الحسین علیه السلام از کربلا به کوفه آمدم در حالی که زنان همراه او بودند و سربازان، دور آنان را گرفته و مردم برای دیدن آنان خارج شده بودند، آنها بر شترانی بدون پوشش سوار بودند. زنان اهل کوفه به گریه و شیون پرداختند، من علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که بیماری، او را رنجور کرده، بر گردنش غل و زنجیر بود و دستش بر گردنش بسته بود، با صدای ضعیفی می فرمود: «اینان می گریند و به خاطر ما نوحه سرایی می کنند، پس چه کسی ما را کشته است؟» (۲).

(۲) یکی از بانوان کوفه، پیش آمد و از اسیر پرسید: شما از کدام اسیران هستید؟

(۱) عبد الله بن نور الله، عوالم ۱۷ / ۳۷۲-۳۷۳.

(۲) عبد الله بن نور الله، عوالم ۱۷ / ۳۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳۹۹

- «ما اسیران اهل بیت علیهم السلام می باشیم».

(۱) هنگامی که آن زن، این مطلب را شنید، فریاد کشید و زنان نیز همراه وی فریاد کشیدند. فریاد آنان در کوفه پیچید. یکی از

زنان، هرچه چادر و مقنعه در خانه اش داشت جمع کرد و آنها را به بانوان علوی داد تا خود را با آنها از دید مردم بپوشانند.^(۱)

بانوی دیگری غذا و خرما آورد و آن را بر کودکانی که گرسنگی آنان را آزرده بود، می انداخت.

حضرت ام کلثوم از پشت کاروان، فریاد کشید: «صدقه بر ما اهل بیت، حرام است».

هنگامی که کودکان، گفتار آن بانوی بزرگوار را شنیدند، هر کدام از آنان آنچه را از غذا در دست یا در دهان خود داشت، بر زمین افکند و به همراه خود می گفت: عمّه ام می گوید: «صدقه بر ما اهل بیت، حرام است».

(۲)

خطبه حضرت زینب علیها السلام

هنگامی که حضرت زینب علیها السلام نوه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و خواهر امام، آن جمعیت فراوان را دید که خیابانها و کوچه های کوفه را پر کرده اند، برای روشن کردن وضعیت و آشکار کردن مصیبت بزرگی که بر اهل بیت، جاری گشته و افکندن بار مسئولیت این جنایت زشت، بر کوفیانی که پیمان را شکسته و تعهد را نادیده گرفته و ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشته اند و آنگاه، پس از کشتن آن حضرت به شیون و گریه پرداخته بودند، گویی که این گناه عظیم را مرتکب

(۱) عبد الله بن نور الله، عوالم ۱۷/۳۷۷ ح ۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۰

نگشته اند، به سخن پرداخت که متن خطابه آن حضرت بدین شرح می باشد:

(۱) «سپاس خدای را و صلوات او بر پدرم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر خاندان پاک نیکوکار او باد! اما بعد: ای اهل کوفه! ای صاحبان خدعه و نیرنگ! «۱» آیا گریه

می کنید؟! اشکتان آرام نگیرد «۲»، مثل شما مانند آن کسی است که آنچه را رشته است، پس از محکم شدن، باز از هم جدا می کند، آیا شما سوگندها و پیمانهایتان را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید؟ آگاه باشید، بد چیزی - که همان خشم خداست - را برای خود پیش فرستادید و در عذاب، جاودانه اید.

(۲) آیا گریه و زاری می کنید؟! آری به خدا! بسیار بگریید و اندک بخندید، همه آن به خاطر این است که حرمت فرزند خاتم پیامبران و سرور جوانان اهل بهشت را شکسته اید، آنکه جایگاه و پناهگاه گرفتاری، مشعل حجت و وسیله استواری سنت شما بود، چه زشت است آنچه بر خود بسته اید و دور و فرومایه باشید که تلاشتان ناکام و دستهایتان شکسته و دادوستدان زیانبار گشته و خشم خدا را برای خود فراهم نموده اید و ذلت و بیچارگی بر شما وارد شده است.

(۳) وای بر شما ای اهل کوفه! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بریده و چه خونی را از او ریخته و چه حرمتی را برای او شکسته اید؟ به حقیقت کار زشتی انجام داده اید که نزدیک باشد آسمانها از آن شکسته شوند و زمین شکافته و کوهها درهم کوبیده گردند! (۴) کار شما به وسعت زمین و آسمان، احمقانه و زشت می باشد، آیا در

(۱) در نسخه ای: «پیمان شکنی» آمده است.

(۲) در نسخه ای: «اشکتان آرام نگیرد و ناله تان خاموش نشود».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۱

شگفت شدید که آسمان، خون باریده است در حالی که عذاب آخرت رسواکننده تر باشد که آنان (یعنی عذاب شوندگان در آخرت) یاری نشوند، مهلت دادن خدا، شما را به خفت بکشاند

زیرا او شتاب و عجله نمی کند و از درگذشتن انتقام نمی هراسد، چرا که او در کمینگاه است...» (۱).

(۱) شیرزن کربلا- با منطق صداقت و صدای حقانیت، آنان را کوبید و بر نفسهای خبیثشان رهنمون گشت، به اشکهای دروغینشان فریفته نشد و فریبکاری و دروغشان بر او پنهان نمانده جنایت زشتشان را بر آنان یادآور شد که زشت ترین جنایتی است که بر روی زمین اتفاق افتاده است... آنان را با بدترین صفاتی توصیف کرد که فرومایه ترین ملتها به آن وصف می شوند؛ زیرا آنان را به نیرنگ و پیمان شکنی توصیف نمود که این دو، سرچشمه انحطاط و شقاوت انسان می باشند.

(۲) حضرت زینب علیها السلام در مورد گریه آنان، اظهار نظر نمود و گفت: آنان حق دارند بسیار بگریند و کمتر بخندند، به خاطر گناه عظیمی که مرتکب شده اند؛ زیرا سرور جوانان اهل بهشت و فرزند خاتم نبوت و نجات بخش و آزاده کننده آنان را کشته و جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بریده و حرمتش را شکسته و خانواده اش را به اسارت برده بودند، پس کدام جنایت، زشت تر و یا فجیع تر از این جنایت می باشد؟

(۳)

بازتاب خطبه حضرت زینب علیها السلام

مردم از خطبه فرزند نبوت، مضطرب گشتند و یقین نمودند که به هلاکت

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۱۰-۳۱۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۲

رسیدند. «خزیمه اسدی» میزان تأثیر فراوان به وجود آمده از خطبه آن بانوی بزرگوار را توصیف نموده و گفته است: به خدا! هیچ زن پاکدامنی را گوینده تر از او ندیده ام، گویی که از زبان امام امیر المؤمنین علیه السلام سخن می گفت، مردم پس از خطبه اش، سرگردان، دستها را بر دهانهای خویش گذاشته بودند،

پیرمردی را دیدم که به او نزدیک شد و می‌گریست به طوری که محاسنش را از اشک خیس کرده بود، می‌گفت: پدر و مادرم فدای شما باد! که سالخورده‌گانتان بهترین سالخورده‌گان و جوانانتان بهترین جوانان هستند و نسل شما هرگز بی‌ارزش و خوار نمی‌گردد «۱»، ولی امام زین العابدین علیه السلام سخن عمه اش را قطع نمود، فرمود: «ای عمه جان! خاموش شو که تو بحمد الله دانای بدون آموزش و فهمیده بدون تفهیم هستی...» «۲».

در اینجا شیرزن کربلا لب از سخن فرو بست و اجتماع را غوطه ور در غم و اندوه، رها کرد.

(۱)

سخنان حضرت فاطمه دختر امام حسین علیه السلام

فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام در حالی که کودکی بیش نبود، لب به سخن گشود و شیواترین و جالب‌ترین خطابه را ایراد نمود، مردم از بلاغت و فصاحتش در شگفت شدند. وی دلها را سرگشته ساخت و مردم را سرگردان رها کرد که اندوه، آنان را به شدت دربر گرفته بود، او گفت:

«سپاس خدا را، به تعداد شنها و سنگریزه‌ها و به وزن عرش تا زمین، سپاس

(۱) الدر النظیم، ص ۵۶۰.

(۲) طبرسی، احتجاج ۲/ ۱۰۹-۱۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۳

می‌گویم او را و به وی ایمان دارم و بر او توکل می‌کنم، گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خداوند یکتا نیست که او را شریکی نباشد و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست... فرزندان او در کنار رود فرات سر بریده شدند اینک خون و میراثی به گردنشان بوده باشد.

(۱) خداوندا! من به تو پناه می‌برم از اینکه بر تو افترا بندم و خلاف آنچه را که نازل فرموده‌ای بر تو بگویم از عمل به پیمانها گرفته تا وصیت برای

علی بن ابی طالب علیه السلام، آن که حقش غصب گردید و بی گناه آن گونه که فرزندانش دیروز کشته شدند در خانه ای از خانه های خدای تعالی که در آن گروهی بودند به زبان مسلمان، به قتل رسید، سرهایشان نابود باد! (۲) در حیات و مماتش ستمی را از او دور نکردند تا اینکه خداوند او را با صفاتی ستوده، خوبی نیکو، مناقبی مشهور و عقایدی معروف به سوی خود فراخواند که در راه خدای سبحان از سرزنش سرزنش کنندگان و یا بازداشتن بازدارندگان نمی هراسید. خداوندا! او را در خردسالی به اسلام هدایت کردی و در بزرگسالی، مناقبش را ستودی و وی پیوسته برای تو و رسولت، دلسوزی می نمود، در دنیا زاهد بود و بر آن حریص نبود و به آخرت، رغبت داشت و برای تو در راه تو جهاد می نمود، او را پسندیدی و برگزیدی و به راه راست، هدایت فرمودی.

(۳) اما بعد: ای اهل کوفه! ای اهل مکر و نیرنگ و خودبزرگ بینی! ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به شما و شما را به ما آزمود، آزمون ما را نیکو قرار داد و علمش را نزد ما و فهمش را برای ما قرار داد که ما گنجینه علم او و ظرف فهم و حکمت او هستیم و حجت وی در سرزمینش و برای بندگانش. خداوند ما را به کرامتش گرامی فرمود و به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله بر بسیاری از آفریدگانش به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۴

حقیقت، برتری بخشید ... شما ما را تکذیب و تکفیر نمودید و جنگ با ما و به تاراج بردن اموالمان را حلال دانستید،

گویی فرزندان ترک یا کابل هستیم، آن گونه که جدمان را دیروز کشتید...، از شمشیرهایتان خون ما اهل بیت می چکد، به خاطر کینه ای پیشین که چشمانتان بدان روشن و دلهایتان شاد گردید (هدفتان) افترا بر خداوند و مکرری است که انجام داده اید و حال آنکه خداوند بهترین مکر کنندگان است، پس مبادا از ریختن خون ما و دسترسی به اموالمان شادمان گردید که هر مصیبت بزرگ و فاجعه عظیمی که بر ما وارد شده قبل از آنکه ما آنها را ایجاد کنیم در کتابی ثبت است، این هم برای خدا آسان است، بر آنچه از دستتان رفته تأسف نخورید و به آنچه به شما رسانده خوش حال نگردید که خداوند هیچ خیال باف فخر فروش را دوست ندارد.

(۱) نابودی شما را باد! پس به نفرین و عذاب بنگرید که گویی بر شما دست داده و از آسمان، بلاهایی پی در پی شده و شما را با عذابی گرفتار می کند و بعضی از شما را بدی بعضی دیگر را می چشاند و سپس در عذاب دردناک روز قیامت، جاوید می مانید، برای آنکه بر ما ستم رانده اید که لعنت خداوند بر ستمکاران باد! (۲) وای بر شما! آیا می دانید با کدام دست فرمان بردید و کدام نفس به جنگ ما روی آورد و با کدام پای به سوی ما روان شدید و قصد نبرد با ما را نمودید؟

دلهایتان سخت و جگرهایتان سفت گردیدند و خداوند بر دلهایتان (مهر) کوبیده بر گوش و دیده تان، مهر زده است. شیطان، شما را فریفته و به شما دستور داده و بر دیدگانتان پوششی نهاده است، شما هدایت نمی یابید.

(۳) نابودی شما را باد ای اهل کوفه! کدام میراث

برای رسول خدا نزد شماست؟ و چه خونهایی برای وی به گردنتان می باشد به خاطر آنچه با برادرش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۵

علی بن ابی طالب، جدّ من و فرزندان و عترت پاک نیکوکارش انجام داده اید که افتخار کننده شما، به آن افتخار می کند:

قد قتلنا علیکم و بنیه بسیوف هندیه و رماح

و سببنا نساءهم سببی ترک و نطحناهم فأی نطاح «علیّ شما و فرزندان را کشتیم، با شمشیرهایی هندی و با نیزه ها».

«و زنانشان را همچون اسیران ترک، به اسارت بردیم و با آنان ستیز کردیم چه ستیزی!».

(۱) در دهان تو ای گوینده خاک سنگریزه باد که به کشتن قومی افتخار کرده ای که خداوند آنان را پاک و طاهر گردانیده و پلیدی را از آنان دور ساخته است، پس خشم خود را فرو بر و بر جای خود بنشین آن گونه که پدرت بر جای خود نشست که هر کسی را آنچه خود به دست آورده و عمل نموده است باشد.

(۲) وای بر شما! فضائی که خداوند متعال به ما داده بر ما حسد بردید، این فضل الهی است که به هر کس بخواهد می دهد، در حالی که او صاحب فضل عظیمی است، کسی که خداوند برای او نور قرار نداده، نوری برایش نیست...» (۱).

(۳) زاده نبوت و امامت، در خطابه عظیم خویش از مسائل بسیار مهمی سخن گفته است که عبارتند از:

۱- وی به محنت جدّش امام امیر المؤمنین علیه السّلام پیشوای حق و عدالت در زمین، اشاره نمود، محنتها و سختیهایی که تحمل کرد تا اینکه در خانه ای از

(۱) ابن طاووس، لهوف ۱۹۴-۱۹۷، ابن نما، مثير الاحزان ص ۸۷. عبد الله، مقتل الحسين عوالم ۱۷/

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۶

خانه های خدا شهید گشت و حال آنکه جامعه کوفه از او دفاع نمود و در کنار او نایستاد، بلکه او را تنها رها کردند که با سختیها مبارزه کند تا اینکه خداوند او را نزد خود فراخواند با مناقب فراوان و صفات ستوده و سرشتی نیکو که خداوند او را برگزید و به فضایل و مواهب، مخصوص گردانید.

(۱) ۲- همچنین از محنت اهل بیت در آن جامعه سخن گفت، زیرا آنان- سلام الله عليهم- به حکم رهبری معنوی امت، در مورد حمایت از آنها مسئولیت دارند، ولی امت، با حق، مخالف گشت و خونهای آنان را ریخت و حرمتهايشان را شکست و چه بزرگ است مصیبت و آزمون آنان.

(۲) ۳- وی تجاوز آشکار بر اهل بیت را محکوم نمود و تجاوز گران سنگدل را با زشت ترین صفات، موصوف ساخت و از خداوند خواست که انتقام و عذاب دردناکش را بر آنان فرود آورد.

(۳)

بازتاب خطابه حضرت فاطمه علیها السلام

این خطابه، تأثیر فراوانی بر دلهای افراد آن اجتماع گذاشت؛ زیرا دلها از آن پریشان شدند و چشمها اشکبار گشتند و مردم به گریه افتادند و گفتند: «ای دخت پاکان! بس است؛ زیرا دلهايمان را سوزاندى و گردنهایمان را داغ نهادی و درونمان را به آتش نشاندی» (۱).

(۴) وی، از سخن بازایستاد و آن جمع فراوان را در محنت و شقاوت خویش رها کرد که آه می کشیدند و افسوس می خوردند و بر قسمت ناچیز خود می نالیدند که چه گناه عظیمی را مرتکب شده بودند.

(۱) مقرر، مقتل الحسين، ص ۳۱۳ - ۳۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۷

(۱)

خطبه حضرت ام کلثوم علیها السلام

نوه دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت ام کلثوم؛ به سخن پرداخت و به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند، وقتی نفسها آرام

شد، شروع به سپاس خداوند و ستایش وی نمود و گفت:

«ای اهل کوفه! دست بازدارید، مردانتان ما را می کشند و زنانان بر ما می گریند، خداوند در روز قیامت میان ما و شما حاکم خواهد بود.»

(۲) ای اهل کوفه! بدآ به حالتان! شما را چه باشد حسین را رها کردید و او را کشتید و اموالش را به تاراج و زنانش را به اسارت بردید و او را دچار محنت نمودید، پس نابودی و فرومایگی شما را باد وای بر شما! آیا می دانید چه بلاهایی بر سرتان آمده؟ چه باری را بر پشت خود نهاده اید! چه خونهایی را ریخته اید؟ با چه زنان بزرگواری برخورد کرده اید؟ چه کودکانی را تسلیم نموده و چه اموالی را غارت کرده اید؟ بهترین مردان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل رساندید، رحمت از دلهایتان جدا شده

است.

همانا حزب خدا، رستگارانند و حزب شیطان، زیانکاران باشند».

اجتماع از خطابه وی پریشان گشت و زنان، موی پراکنده، بر گونه ها زدند و گریه کنندگانی پیش از آن روز دیده نشدند
«۱».

(۳)

خطبه امام زین العابدین علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام به سخن پرداخت و پس از سپاس و ستایش خداوند،

(۱) ابن طاووس، لهوف، ص ۱۹۸، سید مقرر ص ۳۱۶ و دیگران معتقدند که حضرت ام کلثوم، همان حضرت زینب علیها السلام می باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۸

گفت: «ای مردم! هر کس مرا شناخت که شناخت و هر کس مرا نشناخته باشد، من علی فرزند حسین بن علی بن ابی طالب هستم. من فرزند کسی هستم که حرمتش شکسته، نعمتش تاراج گشته، مالش به غارت رفته و خانواده اش اسیر گردیده است.

(۱) من فرزند کسی هستم که بی هیچ خونخواهی و یا میراثی، در کنار رود فرات سر بریده شد. من فرزند کسی هستم که شکیبانه به قتل رسید و مرا بدان افتخار کافی است.

(۲) ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید شما برای پدرم نامه نوشته، او را فریب داده، با او عهد و پیمان بسته، بیعت نموده و سپس با او نبرد کرده اید؟ پس نابودی شما را باد! به خاطر آنچه برای خود پیش فرستاده اید و بدا به حال عقیده تان! با کدام چشم به رسول خدا صلی الله علیه و آله می نگرید؟ آنگاه که به شما بگوید: عترتم را کشتید و حرمتم را شکستید، پس از اتمم نیستید».

صداها به گریه برخاست، فردی از میان آنان فریاد کشید: «هلاک شدید و نمی دانید!».

امام به خطبه خویش ادامه داد و فرمود: «خداوند رحمت کند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد

و سفارش مرا در مورد خداوند و پیامبر او و اهل بیتش، حفظ کند که ما را در رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشقی نیکو باشد».

(۳) آنان یک صدا فریاد برآوردند: «ای فرزند رسول خدا! ما شنوندگانی فرمانبردار و عهد تو را نگهدار هستیم و به آن بی اعتنا و از تو روی گردان نیستیم، پس ما را به امر خود فرمان ده، خدا تو را رحمت کند که ما با هر کس که با تو بجنگد در جنگ خواهیم بود و با آنکه تو را در صلح باشد در صلح هستیم و از هر کس که به تو و به ما ستم نموده است، بیزاریم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۰۹

(۱) امام، این وفاداری دروغین را بر آنان بازگردانده فرمود: «هیئات! هیئات! ای پیمان شکنان حيله گر! میان شما و خواسته هایتان جدایی افکنده شده است».

آیا می خواهید به سوی من بیایید آن گونه که قبلا به سوی پدرم آمدید؟، هرگز، سوگند به خدای شتران دونده که زخم هنوز بهبودی نیافته است، پدرم و اهل بیتش، دیروز کشته شدند و عزای رسول خدا صلی الله علیه و آله و عزای پدرم و فرزندان پدرم، فراموش نگشته، به خدا! آن داغ در کام من و تلخیش همچنان در گلویم و غصه اش، در میان سینه ام می باشد» (۱).

آنگاه امام علیه السلام از سخن بازایستاد و از آن پیمان شکنان فاجری که روی تاریخ را با کارهای متناقضشان سیاه کردند، روی گردانید، زیرا آنان، امام را کشتند و سپس بر او به گریه کردن، مشغول شدند.

(۲)

در مجلس ابن زیاد

دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که اسیر ذلت بودند، بر فرزند مرجانه،

آن زاده پلیدیها و خیانت، در قصر فرمانداری وارد کردند، در حالی که آن کاخ از سربازان جنایتکار خون آشام پر شده بود که او را برای پیروزی، شادباش می گفتند و از قهرمانیهای ساختگی خود در روز عاشورا برایش سخن می راندند، او خوش حال و شادمانه، پاهایش را تکان می داد در حالی که سر ریحانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در برابرش قرار داشت، آن پلید، آن را بازیچه قرار داده با چوب دستی کوچکش بر آن ضربه می زد و با شماتت می گفت: «من هرگز همانند این چهره را ندیده ام!!».

(۱) ابن نما، مثير الاحزان ص ۸۹، و لهوف، ص ۱۹۹-۲۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۰

(۱) هنوز سخنش را تمام نکرده بود که «انس بن مالک صحابی» تیری از منطق خود به سویس انداخت و به او گفت: «وی شبیه پیامبر بود» (۱).

آن پلید از سخنش به رنج آمد.

در آن مجلس، شخصی از طایفه «بکر بن وائل» بود که او را «جابر» می گفتند. وی از جای خود برخاست در حالی که می گفت: «به خدا! اگر ده نفر از مسلمین پیدا کنم که بر ضد تو قیام کنند، همراه آنان بر علیه تو قیام می کردم» (۲).

(۲)

ابن زیاد ستمگر در برابر بزرگ بانوی وحی

هنگامی که ابن زیاد، کینه هایش را از سر امام، سیراب نمود، روی به خانواده حضرت حسین علیه السلام کرد، زنی را دید که در گوشه ای از مجلس کناری ایستاده و بدترین جامه ها را بر تن دارد، در حالی که شکوه و جلال، او را دربر گرفته است، تا آنجا که ابن زیاد بر آن شد تا درباره او جويا شود، پس گفت:

«این کیست که کناری رفته و زنانش به همراه او

(۳) وی از او روی گرداند، ابن زیاد، سؤالش را دوباره تکرار کرد، اما وی او را ناچیز شمرد و حقیر دانست، به او پاسخی نداد. یکی از بانوان، به سخن آمد و گفت: «این زینب است، دختر فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله».

(۴) آن پلید فرومایه از حقیر شمردن خود به وسیله آن بانوی بزرگوار، رنجید و با زبانی الکن به اظهار شماتت پرداخت و گفت: خدای را سپاس که

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۷.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۱

شما را رسوا کرد و به قتل رسانید و سختتان را باطل نمود!!.

(۱) نوه رسول صلی الله علیه و آله با شجاعت، آن فرومایه پلید را حقیر شمرد، بر او فریاد کشید: «سپاس خدای را که به خاطر پیامبرش ما را کرامت بخشید و از پلیدی پاک گردانید، این فاسق است که رسوا می شود و این فاجر است که دروغ می گوید و او کسی غیر از ماست، ای فرزند مرجانه!» «۱».

(۲) این گفتار شدید را در حالی بر زبان آورد که وی و بانوان از آل محمد صلی الله علیه و آله در بند اسارت بودند و نیزه های فاتحان، بالای سر آنان افراشته و شمشیر شماتت کنندگان روبه رویشان کشیده شده بود ... وی، آن ستمگر را از تخت حکومتش به گور فرود آورد و خودبزرگ بینی اش را درهم کوبیده، او را در برابر خادمان و پیروانش معرفی نمود که رسوا شده و شکست خورده، اوست ... فرزند مرجانه در حالی که با فرومایه ترین و زشت ترین چیزها خود را تشفی می داد، گفت: «کار خدا را با

برادرت چگونه دیدی؟!». برادرت چگونه دیدی؟!».

(۳) بانوی بزرگ بنی هاشم با شجاعت و پایداری و با کلمات ظفر و پیروزی برای خود و خاندان خویش، به وی پاسخ داد و گفت: «جز نیکی ندیده ام، اینان قومی هستند که خداوند، کشته شدن را برایشان مقدر فرمود و آنان به سوی آرامگاههای خویش شتافتند، خداوند تو را با آنان روبه رو خواهد ساخت و تو مورد بازخواست و محاکمه واقع خواهی شد، پس در آن روز بنگر که پیروزی از آن چه کسی است، مادرت به عزایت بنشیند ای فرزند مرجانه!».

(۴) آن فرومایه، در برابر آن تحقیر دردناک و سخنان کوبنده، نتوانست خودداری نماید و به شدت دچار خشم و عصبانیت شده تصمیم گرفت او را به

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۲

کیفر برساند، ولی «عمرو بن حریث» او را نهی کرد و به او گفت: او زن است و به چیزی از گفتارش مؤاخذه نمی شود، پس رو به وی کرد و گفت: «خداوند قلب مرا از طاغوت تو و سرکشان اهل بیت شما آرامش بخشید!».

(۱) از این دلشادی و گستاخی، غم و اندوه بر حضرت زینب چیره شد و در حالی که قهرمانان برگزیده خاندانش را به یاد می آورد که در میدانهای نبرد شهید شده بودند، با اندوه فراوان گفت: «به جانم سوگند! تو بزرگ خاندانم را کشتی و خانواده ام را نابود ساختی، فرزندانم را از بین بردی و ریشه ام را برکندی، پس اگر این کار تو را آرامش می بخشد، تو انتقام خود را گرفته ای».

(۲) فرزند مرجانه آرام شد و خشمش فرو نشسته، گفت: «این، زنی مسجع گو می باشد، به جانم که پدرش مسجع گویی شاعر بود!».

حضرت زینب

به وی پاسخ داد: «من از مسجع گویی روی برگردانده ام، زن را به مسجع گویی چه کار؟» (۱).

این زندگی چه دردناک و بی ارزش است که دختر وحی را نزد فرزند مرجانه، اسیر می سازد و او در تحقیر و توهین وی فراوان می کوشد. ای روزگار! اگر باقیمانده ای از آنچه بزرگواران را می آزارد، نزد تو باشد، آن را بیاور.

(۳)

برخورد ستمگر، با زین العابدین علیه السلام

ابن زیاد ستمگر، به دیگر افراد اهل بیت علیهم السّلام نگاهی انداخت و امام زین العابدین علیه السلام را دید که بیماری، وی را رنجور ساخته بود، پس از او پرسید: تو کیستی؟

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۷. اللهوف، ص ۲۰۰-۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۳

- «علی بن الحسین».

- «مگر خداوند، علی بن الحسین را نکشته است؟! (۱) امام علیه السلام با آرامی به وی پاسخ داد: «مرا برادری به نام علی بود که او را کشتید، او در روز قیامت از شما طلبکار خواهد بود» (۱).

ابن زیاد، با وقاحت و بی شرمی به خشم آمد و بر امام فریاد کشید: خداوند او را کشت! امام با شجاعت کامل و پایداری به وی پاسخ داد: «خداوند، جانها را هنگام مرگ می گیرد، کسی را نباشد که بی اذن خدای بمیرد».

(۲) زمین، دور سر ابن زیاد چرخید و سختی گناه او را گرفت، زیرا بر او گران آمده بود که این جوان اسیر با این روانی و حجت قوی و شاهد مثال آوردن از قرآن، سخن بگوید. پس، بر او فریاد کشید: «جرئتی برای پاسخگویی به من داری! و هنوز برای تو چیزی باقی مانده است که به من جواب دهی!».

آن پلید ناپاک بر یکی از جلادانش فریاد کشید: «این جوان را ببر

و گردن او را بزَن».

(۳) حضرت زینب علیها السَّلام، آشفته خاطر گشت و با شجاعتی که از قدرت حکومت نمی ترسید، امام را گرفت و او را در آغوش کشیده به فرزند مرجانه گفت: «ای پسر زیاد! آنچه از خونهای ما ریخته ای تو را بس است، آیا کسی را غیر از این باقی گذاشته ای؟ اگر می خواهی او را بکشی، مرا همراه وی به قتل برسان».

آن ستمگر سرخورده گشت و با شگفتی گفت: «او را برایش رها کنید،

(۱) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۴

خویشاوندی چه می کند؟! او دوست داشت همراه وی کشته شود؟! «۱» (۱) اگر این اقدام حضرت زینب علیها السَّلام نمی بود، این باقیمانده از نسل حضرت حسین علیه السلام که سرچشمه خیر و فضیلت در زمین است، از دست می رفت.

(۲) «جاحظ» روایت کرده است که فرزند مرجانه در مورد علی بن الحسین علیه السلام به یارانش گفته بود: «بگذارید او را بکشم که وی باقیمانده این نسل است (یعنی نسل حضرت حسین علیه السلام) تا این ریشه را برکنم و با او این بیماری را بمیرانم و این سرچشمه را به آن قطع کنم» (۲).

ولی آنان به وی گفتند تعرّضی به وی ننماید و معتقد بودند که بیماریهایی که وی به آنها گرفتار است، او را از پای در خواهد آورد، اما خداوند به صورتی شگفت، او را از آنان نجات داد.

(۳)

قیام ابن عقیف

توده های مردم کوفه، تحت فشار هول انگیز رعب و خشونت، تخدیر شدند تا آنجا که اوضاع عمومی، به کلی دگرگون گشت و دیگر کوفه، همچون گذشته، صحنه جریانات سیاسی و مرکزی، برای جبهه مخالف نبود؛ زیرا چادر خواری و ذلت بر

سر کشید و طاعون ترس، در شریانهایش جاری گشت.

چه کسی می توانست سخنی بر زبان آورد، در حالی که فضا آکنده از ترس و وحشت بود، سر پیشوای امت و رهبر بزرگش، بالای نیزه ها قرار داشت و بانوان بزرگ رسالت، اسیرانی در آن سرزمین بودند، دیگر کسی را یارای آن نبود که

(۱) ابن الاثیر، تاریخ ۸۲/۴.

(۲) جاحظ، رسائل.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۵

حرفی بر زبان آورد؛ زیرا دهانها بسته شده، زبانها لال گشته، زندانها از بزرگان و نام آوران پر گردیده و همگان در برابر حکومت فرزند مرجانه، تسلیم شده بودند، وقتی آن ستمگر مغرور، به جامع اعظم آمد، در آنجا که اجتماعی عمومی برپا شده بود و نیروهای مسلح و دیگر افراد ملت جمع شده بودند، وی بالای منبر رفت و شادی بزرگ خود را از آن پیروزی دروغین، آشکار کرده گفت- و چه هولناک بود، آنچه گفت:-

(۱) «سپاس خدای را که حق و اهل آن را آشکار ساخت و امیر مؤمنان یزید و حزبش را نصرت بخشید و دروغگو فرزند دروغگو، حسین بن علی و شیعیانش را کشت!!».

(۲) این سخنان را در اجتماعی بر زبان راند که عدالت علی و صداقت او را می شناخت و سیرت فرزندش امام حسین را می دانست و آن را به حق و صدق، درخشنده یافته بود. اگر این را در شام یا در سرزمین دیگری می گفت، شاید توجیهی می داشت، ولی وی این سخنان را در کوفه که پایتخت اهل بیت بوده، بر زبان راند، هنوز آن پلید، سخنانش را پایان نداده بود که قهرمان انقلابی، «عبد الله بن عقیف ازدی غامدی» بپاخواست، وی نابینا بود و یکی از

چشمانش را در جنگ جمل و دیگری را در صفین، همراه امام امیر المؤمنین علیه السّلام از دست داده و پیوسته در مسجد به عبادت مشغول بود. او بر ابن زیاد فریاد زد:

«ای فرزند مرجانه! دروغگو فرزند دروغگو، تو هستی و پدر تو و آنکه تو را حکومت داده و پدر او، ای فرزند مرجانه! آیا فرزندان پیامبران را می کشید و با کلام صدّیقان، سخن می گوید؟» (۱).

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۶

(۱) آن ستمگر، از خود بی خود شد؛ زیرا این کلمات، همچون صاعقه ای بر سر او فرود آمد، پس همچون سگی هار، با صدایی بلند فریاد کشید: «این کیست که سخن می گوید؟».

(۲) - «من هستم که سخن می گویم ای دشمن خدا! آیا ذرّیه پاکی را می کشید که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخته و ادعا می کنی که بر دین اسلام هستی؟»

کجاست فریادرس؟ کجا هستند فرزندان مهاجرین و انصار تا از سرور ستمگرت انتقام گیرند «(۱)؟ همان ملعون، فرزند آن لعنت شده بر زبان محمد، شکوه آن ستمگر درهم شکست و غرور شادیهایش بر باد رفت، فریادها برخاست و مردم از هر سوی مسجد پیش آمدند تا آن گوینده را ببینند که احساسات آنان را بیان کرده بود؛ زیرا این نخستین اعتراض علنی بر ضد نظام حاکم در مورد کشتن ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

ابن زیاد، در حالی که به شدت خشمگین بود، با تندی فریاد زد: «او را نزد من بیاورید».

مزدوران، به سوی وی شتافتند تا او را برابیند، ولی «ابن عقیف» به شعار خاندانش فریاد کشید: «یا مبرور!».

(۳) در آن مجلس، هفتصد نفر از افراد قبیله

ازد، حاضر بودند. آنان به سوی وی برخاسته، او را نجات دادند و به منزلش بردند «۲» و «عبد الرحمن بن مخنف ازدی»، بر او خرده گرفته گفت: «وای بر غیر تو! خود و خاندانت را هلاک کردی!» «۳».

(۱) اللهوف، ص ۲۰۴. بحار الأنوار ۴۵ / ۱۱۹.

(۲) انساب الاشراف ۳ / ۴۱۳-۴۱۴.

(۳) ریاض الاحزان، ص ۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۷

(۱) ابن زیاد، خشمگین و پریشان شد، زیرا عبد الله، باب مخالفت را بر او گشود و شکوه حکومتش را درهم کوبید. آنگاه، خشمگین از منبر پایین آمد و داخل قصر شد و اشراف و سرشناسان برای رفتن نزد وی سبقت گرفتند. وی گفت: «آیا دیدید که اینان چه کردند؟».

- «آری».

(۲) آنگاه به اهل یمن و آنان که همراه وی بودند، دستور داد تا ابن عقیف را دستگیر کنند. «عمرو بن حجاج» به وی پیشنهاد کرد هر ازدی را که در مسجد بود، زندانی کنند که همین کار را کردند، در نتیجه، اهل یمن به شدت با قبیله ازد، درگیر شدند و نبرد سختی میان آنها جاری شد. ابن زیاد، به یکی از مأمورانش گفت: برو و بین میان آنان چه می گذرد. وی به سرعت نزد آنان رفت و دید جنگ میان آنان برپاست، به او گفتند: «به امیر بگو تو ما را به سوی مردم بی اصل و نسب جزیره یا کفشدوزان موصل نفرستاده ای، بلکه ما را نزد ازدیان، یعنی شیران بیشه ها فرستاده ای، آنان، تخم مرغی نیستند که شکسته شوند و یا دانه اسپندی که بر آن پای گذاشته گردد...».

(۳) از میان ازدیان، «عبد الله بن حوزة والبی و محمد بن حبیب» کشته شدند و

کشتگان از هر دو سوی، فراوان گشتند، ولی یمنیها، بر ازدیان، نیرو یافتند و به سوی قلعه ای در پشت خانه ابن عفیف رفته، آن را شکستند و بر او یورش برده وارد خانه اش شدند او تنها مانده بود، دخترش، شمشیری به وی داد و او (که نابینا بود) به دفاع از خود پرداخت «۱» در حالی که رجز می خواند و می گفت:

انا ابن ذی الفضل العفیف الطاهر عفیف شیخی و ابن أم عامر

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۸ کم دارع من جمعکم و حاسرو بطل جندلته مغاور «من فرزند عفیف پاک با فضیلت هستم، عفیف، بزرگ من است و من فرزند ام عامر هستم».

«چقدر افراد زره پوشیده و بدون زره و چقدر از قهرمانان رزم آور را به خاک افکنده ام».

(۱) دخترش، با سوز دل او را مخاطب قرار می داد و می گفت: «کاش مردی می بودم و در برابر تو با این فاجران قاتل عترت پاک، می جنگیدم».

(۲) آنگاه دخترش به راهنمایی وی بر جنگجویان پرداخت و به او می گفت:

«پدرم! آنان از فلان طرف به سوی تو می آیند، آنان بر سر او ازدحام کرده و از هر طرف او را در محاصره گرفته، دستگیر نمودند و او را نزد ابن زیاد بردند در حالی که وی بر سر راه خود می گفت:

أقسم لو یفسح لی عن بصری شق علیکم موردی و مصدری «۱» «سوگند می خورم که اگر چشمانم باز شوند، رفت و آمد من بر شما سخت می شد».

هنگامی که روبه روی ابن زیاد ستمگر قرار گرفت، آن پلید به وی گفت:

«سپاس خدای را که رسوایت ساخت».

(۳) «ابن عفیف» در حالی که او را به استهزا گرفته و ناچیزش شمرد.

بود، به وی پاسخ داد: «به چه چیزی رسوایم ساخت؟».

فرزند مرجانه می خواست، خونس را حلال شمارد، لذا از او درباره عثمان پرسید، شاید از او بدگویی کند و او این کار را وسیله ای برای مباح ساختن

(۱) اللهوف، ص ۲۰۵. بحار الأنوار ۴۵ / ۱۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۱۹

خون او بسازد، پس به وی گفت: «درباره عثمان، چه می گویی؟».

(۱) آن قهرمان عظیم، تیرهایی از منطق سرشار رها کرد و به او گفت: «تو را چه به عثمان! بدی کرده و یا نیکی نموده، صلاح داشته و یا تباه بوده باشد، خدای تعالی، ولی بندگانش می باشد که میان آنان و عثمان به عدالت و به حق، حکم می کند، ولی از من درباره پدرت و خودت و یزید و پدرش سؤال کن».

آن ستمگر دید که در برابر قهرمانی سخت اراده قرار دارد، پس به وی گفت: «دیگر چیزی از تو نمی پرسم تا مرگ را با غصه های پی در پی بچشی».

(۲) «ابن عقیف» در پاسخ وی گفت: «سپاس خدای آفریدگار جهانیان را، من پیش از آنکه مادرت تو را بزاید، از خداوند می خواستم که مرا شهادت روزی فرماید و از خداوند خواستم که آن را به دست ملعون ترین بندگانش و دشمن ترین آنان نسبت به وی قرار دهد، هنگامی که چشمانم را از دست دادم، از شهادت ناامید شدم ولی اینک خدای را شکر که پس از ناامیدی، آن را روزی ام ساخت و اجابت دعای قدیم مرا به من اطلاع داد» (۱).

(۳) آن پلیید، به خشم آمد و به جلادانش دستور داد تا گردنش را بزنند و او را در محل «سببخه»، به صلیب آویزند، آنان نیز چنان کردند (۲).

زندگی این قهرمان

بزرگ که حیاتش را برای خدا بخشیده بود، بدین گونه پایان یافت. وی، در برابر منکر، مقاومت کرد و با ستم، مبارزه نمود و سخن حق را در تیره ترین و سخت ترین شرایط، بر زبان آورد.

(۱) لهوف، ص ۲۰۵-۲۰۶. خوارزمی، مقتل ۲/۵۳-۵۵.

(۲) انساب الاشراف ۳/۴۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲۰

(۱)

بخشیدن ابن معقل

«ابن معقل» از کسانی بود که در قیام «ابن عقیف» شرکت داشت. او را تحت الحفظ، نزد ابن زیاد آوردند، وی او را بخشید و به او گفت: ما تو را برای عموزاده ات «سفیان بن عوف» واگذاشتیم که وی از تو بهتر است. «۱»

(۲)

دستگیری جندب

ابن زیاد ستمگر، دستور دستگیری «جندب بن عبد الله ازدی» را صادر کرد. وی از خاندان «عبد الله بن عقیف» و از نیکان شیعه و از یاران امام امیر المؤمنین علیه السلام بود. مأموران، او را تحت الحفظ آوردند و هنگامی که نزد وی حاضر شد، ابن زیاد بر او فریاد کشید: «آیا تو یار ابو تراب در صفین نبودی؟».

آن قهرمان بزرگ، اعتنایی به وی نکرد و به او گفت: «آری، من او را دوست دارم و به او افتخار می کنم و از تو و پدرت متنفر هستم، خصوصاً اینکه که سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران و خانواده اش را کشته ای و از خداوند با عزت، قدرتمند و انتقام گیرنده، نترسیدی...».

(۳) ابن مرجانه به خشم آمد و به وی گفت: «تو از آن کور (یعنی ابن عقیف) کم حیاطر هستی و من خود را نمی بینم جز اینکه با کشتن تو به خداوند تقرب جویم».

- «در آن صورت خداوند تو را قربت ندهد».

آن ستمگر، از خاندانش ترسید و او را رها کرد و گفت: «او پیرمردی است

(۱) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲۱

که عقلش از بین رفته و خرفت گشته است «۱».

(۱)

ابن زیاد در برابر قیسی

«قیس بن عباد» در مجلس ابن زیاد ستمگر حاضر شد و وی در برابر مزدورانش، به او گفت: «درباره من و حسین چه می گویی؟».

- «مرا معذور بدار...».

- «باید بگویی.».

- «روز قیامت، پدرش می آید و از او شفاعت می کند و پدرت می آید و از تو شفاعت می کند.».

ابن زیاد به خشم آمد و بر او فریاد کشید: «من فریب و پلیدی ات را دانسته ام، اگر روزی از من دور شوی، سرت را

در زیر زمین می گذارم» (۲).

آنگاه او را تحت نظر قرار داد و به اقامت اجباری در کوفه مجبور ساخت.

(۲)

قطعه قطعه ساختن سر مبارک امام حسین علیه السلام

آن زاده خیانت و ناکسی، فرزند مرجانه دستور داد تا سر امام علیه السلام را گرد گرد ببرند، ولی مردم به این کار اقدام نمودند و کسی گستاخی انجام آن را نمود،

(۱) مشیر الاحزان، ص ۹۴. خوارزمی، مقتل ۲ / ۵۵. مقرّم، مقتل، ص ۳۲۹.

(۲) ابن قتیبه، عیون الاخبار ۲ / ۲۱۵. و در وفیات الاعیان ۶ / ۳۵۳ آمده است که: عبید الله ابن زیاد به «حارثه بن بدر عدوانی» گفت: درباره من و حسین در روز قیامت، چه می گویی؟ گفت: پدر و جدش او را شفاعت می کنند، تو نیز پدر و جدت برایت شفاعت می کنند، پس از همینجا بدان که چه می خواهی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲۲

جز «طارق بن مالک» (۱) که سر مبارک را گرفت و آن را مثله نمود و بعضی از قسمتها را از آن جدا کرد. «عمرو بن حرث» برخاست و به ابن زیاد گفت: «تو به خواسته ات از این سر، رسیده ای، پس آنچه را از آن جدا ساختی به من ببخش».

- «می خواهی با آن چه کار کنی؟».

- «آن را به خاک بسپارم».

وی، اجازه این کار را به او داد و او قطعه های سر امام را گرفت و آنها را در پارچه ای پیچید و در منزل خود که به خانه «عمرو بن حرث» معروف است، به خاک سپرد (۲).

(۱)

گرداندن سر مبارک امام حسین علیه السلام

ابن مرجانه، دستور داد تا سر امام را در همه خیابانها و کوچه های کوفه بگردانند (۳) در حالی که منادی فریاد می کشید: «دروغگو فرزند دروغگو کشته شد!» (۴).

وی، با این کار می خواست پیروزی خود را اعلام کند و شیعیان را خوار سازد، ولی به فکرش نرسید که با این کار، زمینه نشر

دعوت امام و اتمام رسالتش را گسترش داده است؛ زیرا سر امام، به مسلمانان الهام می داد که سخن حق، چگونه باید بلندی یابد و رسالت اسلام، چگونه باید محافظت گردد.

(۲) به هر حال، سر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر آنان که مدعی اسلام

(۱) «طارق بن مالک»: جد ابو علی، کاتب عبد الله بن خاقان، وزیر متوکل بود.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۷. مرآه الجنان ۱/ ۱۳۵.

(۳) الدر النظیم، ص ۵۶۱. عبد الله، مقتل الحسین. عوالم ۱۷/ ۳۸۶

(۴) التاریخ السیاسی للدوله العربیه ۲/ ۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲۳

بودند، گرداندند ولی آنان برای گرفتن انتقام وی پیا.

(۱) «دعبل خزاعی» می گوید:

رأس ابن بنت محمد و وصیّه یا للرجال علی قناه یرفع

و المسلمون بمنظر و بمسمع لاجازع من ذا و لا متخضع «۱» «سر فرزند دختر پیامبر و وصیش را ای مردان! بر نیزه ای بالا می برند».

«در حالی که مسلمانان می بینند و می شنوند، نه کسی از این عمل به خشم می آید و نه دلی شکسته می گردد».

مسلمانان به صورتی هول انگیز، تحذیر شده بودند؛ زیرا سرشتهای خود را از دست داده، به صورت رشته هایی سست و خالی از شعور و احساس، درآمده بودند.

(۲)

زندانی ساختن بانوان وحی

ابن مرجه ستمگر، دستور داد تا بانوان وحی و بزرگ زنان رسالت، به زندان برده شوند. هنگامی که آنان را به زندان بردند، خیابانها پر از مردان و زنان بود و آن گونه که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید، زنان بر صورت خویش می زدند و سخت می گریستند.

(۳) دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله به زندان برده شدند و بر آنها بسیار سخت گرفتند.

نوه پیامبر صلی الله علیه و

آله اجازه نداد که هیچ زن آزادی بر آنها وارد شود و گفت: «جز زنانی که ام ولد یا کنیز باشند، کسی بر ما وارد نشود؛ زیرا آنان اسیر گشته اند، همچنانکه ما اسیر شده ایم».

(۱) دعبل، دیوان، ص ۲۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲۴

(۱) به سوی دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگی پرتاب شد که نامه ای را به آن بسته بودند، در آن نوشته شده بود قاصدی در مورد شما به سوی یزید رفته است، پس هرگاه صدای تکبیر را شنیدید، یقین کنید که هلاک خواهید شد و اگر صدای تکبیر را نشنیدید، این امانی برای شما خواهد بود. آنان برای رسیدن جواب، وقتی را تعیین کرده بودند. زنان به شدت پریشان و مضطرب شدند. دو روز پیش از رسیدن پیک، سنگ دیگری بر آنان انداخته شد؛ در آن نامه ای بود که به ایشان می گفت: «وصیت کنید و سفارشهای خود را بنمایید که رسیدن پیک، نزدیک شده است».

(۲) پس از پایان مدت، دستور یزید به انتقال اسیران به دمشق رسید. «۱» بعضی از منابع بیان می کنند که یزید تصمیم داشت تا همه نسل امیر المؤمنین علیه السلام را ریشه کن سازد، ولی وی پس از آن، از این تصمیم خود منصرف شد و آنان را بخشید.

(۳)

ربودن حضرت علی بن الحسین علیه السلام

یکی از کوفیان، امام زین العابدین علیه السلام را ربود و او را در خانه خویش مخفی ساخته، به خدمت و احترام وی مشغول گشت، هر وقت بر آن حضرت وارد می شد، به شدت می گریست که امام نسبت به وی خوش گمان شد، ولی مدت اندکی بیش نگذشت که منادی ابن زیاد، ندا داد که هر

کس علی بن الحسین را بیابد و او را بیاورد، سیصد درهم به او داده می شود، هنگامی که آن

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۴.

(۲) الوافی ۳/ ۲۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲۵

کوفی این را شنید، به سرعت نزد امام رفت و طنابی به گردن آن حضرت افکند و دست و پایش را با طناب بست، او را به آنان تحویل داد و پولها را دریافت نمود «۱». این کار عجیب، تصویری از میزان خودفراموشی آن جامعه در راه مادیات و فدا کردن خود در راه به دست آوردن آنها، به هر صورت ممکن به ما می دهد.

(۱)

پشیمانی ابن سعد

پلید ناپاک، عمر بن سعد، به شدت از اقدام به آن جنایت زشت، پشیمان شد؛ زیرا یکی از نزدیکانش، هنگام بازگشت وی از کربلا، حال وی را پرسید و او گفت: «هیچ بشری به سوی خانواده اش برنگشته است با چیزی بدتر از آنچه من با آن برگشته ام. فاجر ستمکار، ابن زیاد را فرمان بردم و خداوند حاکم عادل را معصیت نمودم، خویشاوندی شریف را قطع کردم و کار بزرگی را مرتکب گشته ام «۲».

اما، پشیمانی برای وی چه سودی دارد پس از آنکه خون عترت پاک را ریخت و رشته های خویشاوندی کسانی را قطع کرد که خداوند مودت آنان را فرمان داده است.

(۲)

ابن زیاد، نامه را از ابن سعد طلب کرد

ابن زیاد، در معرض موجی گسترده از انتقاد همه محافل روبه رو گردید

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۸. المنتظم، ۵/ ۳۴۵.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۶۰. سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۰۳. انساب الاشراف ۳/ ۴۱۴-۴۱۵.

و بر آن شد تا گناه آن عمل را بر ابن سعد بیفکند تا وی به جای او، مسئول این جنایت باشد، پس به دنبال وی فرستاد و به او گفت: نامه را به من بده.

- من برای انجام فرمان تو رفتم و نامه از بین رفت.

- باید آن را برای من بیاوری.

- آن را فرستاده ام تا بر پیرزنان قریش خوانده شود که از آنها معذرت خواسته گردد، به خدا! در مورد حسین با تو دلسوزانه رفتار کردم که اگر با پدرم سعد بن ابی وقاص به آن صورت دلسوزی می کردم، حق او را ادا می نمودم.

(۱) در آن مجلس «عثمان بن زیاد» حاضر بود و به برادرش عبید الله گفت:

«راست گفت. به

خدا! دوست داشتم که مردی از فرزندان زیاد نمی بود مگر اینکه در بینی اش حلقه ای تا روز قیامت می بود، ولی حسین کشته نمی شد».

آن ستمگر خاموش ماند و چیزی در پاسخش نگفت «۱».

نامه ای که ابن سعد، به مدینه فرستاده بود تا به وسیله آن، لعنتهایی را که بر او فرو می بارید، مانع شود و گناه را به گردن امیر و سرورش ابن مرجانه بیفکند، بدین شرح می باشد:

(۲) از عبید الله بن زیاد به عمر بن سعد، اما بعد: من تو را به سوی حسین نفرستاده ام تا از او دفاع کنی و نه برای اینکه با وی کار را به درازا بکشانی و به او امید سلامت و ماندن بدهی، یا نزد من از او شفاعت نمایی. بنگر که اگر حسین و یارانش فرمان مرا پذیرفتند و تسلیم شدند، آنان را سالم نزد من بفرست و اگر خودداری نمودند به سوی آنها پیشروی کن تا اینکه آنان را به قتل برسانی و آنها را تکه تکه نمایی که آنان مستحق آن هستند، پس هرگاه حسین را کشتی، اسبان را بر سینه و پشت او حرکت ده که او طغیانگر، سرکش و برهم زن و ستمکار است ...

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲۷

اگر تو به فرمان ما عمل کردی، به تو پاداش شنونده مطیع را می دهیم و اگر خودداری نمودی، از کار و سپاه ما دوری گزین و شمر بن ذی الجوشن را با سپاه بگذار که ما او را به امر خویش، فرمان داده ایم» «۱».

(۱)

محکوم نمودن ابن زیاد

اشاره

دور و نزدیک، ابن زیاد را به خاطر کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله محکوم نمودند که

بعضی از آنان عبارتند از:

(۲)

۱- مرجانه

«مرجانه» از فرزند ستمکار گناهکارش به خاطر ارتکاب این جنایت زشت، در خشم شد و به او گفت: «ای پلید! فرزند رسول خدا را کشتی، به خدا! هرگز بهشت را نخواهی دید» (۲).

(۳)

۲- عثمان بن زیاد

«عثمان بن زیاد»، برادر آن ستمگر، او را محکوم کرد و به او گفت: «به خدا! دوست داشتم که از فرزندان زیاد کسی نبود مگر اینکه تا روز قیامت در بینی او حلقه ای باشد، ولی حسین، کشته نشود» (۳).

(۱) همان، ۴۱۵ / ۵.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۸. تذهیب التهذیب ۱ / ۱۵۶. تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۷.

(۳) طبری، تاریخ ۵ / ۴۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲۸

(۱)

۳- معقل بن یسار

از جمله کسانی که بر فرزند مرجانه اعتراض کردند، «معقل بن یسار» بود، او به شدت از وی انتقاد نمود و او را محکوم کرد و از وی دوری گزید.

کشتن امام از حوادث عظیمی بود که جهان اسلام از هولناکی آن به لرزه افتاد و مسلمانان، این حادثه را بسیار عظیم دانستند، زیرا حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله - که از هر چیز دیگری به رعایت و توجه شایسته تر است - در این حادثه شکسته شد.

(۲)

اعتراض بر ابن سعد

مردم بر ابن سعد، به خاطر این جنایت زشت وی، اعتراض نموده، او را دشمن داشته، رها کردند، طوری شد که بر هر گروهی از مردم که می گذشت، او را لعنت می کردند و هرگاه وارد مسجد می شد، از آن خارج می گشتند «۱».

(۳)

ناخشنودی فراگیر

کشتن امام علیه السلام نارضایتی فراگیری در همه محافل به وجود آورد «حصین ابن عبد الرحمن سلمی» می گوید: «هنگامی که خبر کشته شدن حسین علیه السلام به ما رسید، سه روز ماندیم که گویی بر چهره هایمان خاکستر مالیده باشند». «۲»

«هبیره بن خزیمه» می گوید: «کشته شدن حسین را به ربیع بن خثیم خبر دادم، وی دگرگون شد و سخن خدای تعالی را تلاوت کرد: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ

(۱) مرآه الزمان، ص ۶۸.

(۲) تهذیب التهذیب ۲/ ۳۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۲۹

وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ...؛ خداوندا! تو آفریننده آسمانها و زمین، داننده پنهان و آشکار هستی، میان بندگان در آنچه با هم در آن اختلاف داشته اند، حکم می کنی «۱».

سپس گفت: «جوانمردانی را کشتند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را می دید، دوستشان می داشت و با دست خود به آنان غذا داده آنان را بر ران خود می نشانده» «۲».

(۱) به «حسن بصری»، خبر کشته شدن حسین علیه السلام را دادند، وی به گریه افتاد تا آنجا که دو طرف او تکان خورد و گفت: «چه ذلتی باشد برای امتی که فرزند نابکارش (یعنی فرزند مرجانه) فرزند پیامبرش را کشته است، «۳» به خدا جد و پدرش، از فرزند مرجانه، برای وی، انتقام خواهند گرفت».

«عمرو بن بعجه» نیز گفته است: «نخستین ذلتی که بر عربها وارد شد، کشتن حسین و

مدعی شدن زیاد بود» (۴).

مسلمانان به شدت در اندوه و درد کشته شدن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله رنجیده شدند و به سختی گریستند.

(۲) «امام شافعی» به شدت می گریست و این ابیات را می خواند:

تأوب همی و الفؤاد کئیب و ارق عینی و الرقاد غریب

و مما نفی نومی و شیب لمتی تصاریف ایام لهن خطوب

تزلزلت الدنيا لآل محمد و کادت لهم صم الجبال تذوب

فمن مبلغ عنی الحسین رسالہو ان کرهتها انفس و قلوب

(۱) ابن سعد، طبقات ۶ / ۱۹۰.

(۲) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۴.

(۳) تیسر المطالب فی أمالی ابی طالب، ص ۸۹.

(۴) مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۶. المعجم الکبیر ۳ / ۱۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۰ قتل بلا جرم کأن قمیصه صبیغ بماء الارجوان خضیب

تصلی علی المختار من آل هاشم و تنزی بنیه ان ذا لعجیب

لئن کان ذنبی حب آل محمد فذلک ذنب لست منه اتوب

هم شفعا ئی یوم حشری و موقفی و جبهم للشافعی ذنوب «۱» «اندوه من بازگشته و دل من اندوهگین است، چشمم از خواب مانده و خواب رفتنم عجیب باشد».

«از آنچه خوابم را ربوده و مویم را سفید ساخته است، حوادث زمانه هستند که مصیبت‌هایی دارند».

«دنیا، برای آل محمد به لرزه آمد، نزدیک بود که کوه‌های سخت برای آنها، آب شوند».

«آن کیست که از من پیامی به حسین رساند، هر چند جانها و دل‌هایی را خوش نیاید».

«آن کشته بی گناهی که گویی پیراهنش را با آب ارغوان خضاب کرده باشند».

«بر پیامبر برگزیده از خاندان هاشم درود می فرستی، ولی فرزندانش را دور می سازی، این، امری عجیب است».

«اگر گناه من دوستی آل محمد باشد، این گناهی است که از آن توبه نخواهم کرد».

«آنان شفیعان من در روز

حشر و موقفم باشند و دوستی آنان گناه شافعی باشد».

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۱

(۱) «ابن هباریه شاعر»، بر کربلا گذشت و بر حسین و خانواده اش به گریه پرداخت و این ابیات را به نظم آورد:

ا حسین و المبعوث جدک بالهدی قسما یكون الحق عنه مسائل

لو كنت شاهد کربلا لبذلت فی تنفیس کربک جهد بذل البادل

و سقیت حد السیف من اعدائکم عللا و حد السمهری الذابل

لکننی اُخرت عنک لشقوتی فبلابلی بین اللوی و بابل

هبنی حرمت النصر من اعدائکم فاقل من حزنی حزن و دمی سائل «ای حسین! سو گند به جدّ تو که به هدایت فرستاده شد، خداوند مرا درباره این سو گند، خواهد پرسید».

«اگر من شاهد روز کربلا می بودم، برای کم کردن اندوه تو تلاش بسیاری می کردم».

«لبه شمشیر را از خون دشمنان سیراب می کردم و نیز لبه نیزه ام را».

«ولی به خاطر شقاوت مندی ام از تو، به تأخیر افتادم ولی اندوههایم میان لوی و بابل باشد».

«گیرم که از نبرد با دشمنان محروم شدم، ولی آیا از اندوه من اندوهی کمتر باشد در حالی که اشکم روان است؟».

(۲) مورخان می گویند. وی در جای خود به خواب رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که به او فرمود: «خداوند تو را از سوی من، جزای خیر دهد، تو را مژده باد که خداوند تو را از جمله کسانی که در خدمت حسین جهاد کرده اند، نوشته است «۱»».

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۲

پشیمانی اهل کوفه

اشاره

اهل کوفه، با درد و اندوه فراوان، از گناه عظیمی که مرتکب شدند، پشیمان گشتند؛ زیرا آنان بودند که

با فرستادن هیأتها و نامه ها بر امام اصرار ورزیدند که به سوی آنان بیاید و هنگامی که به سوی آنان آمد، او را رها کردند و به قتل رساندند.

برخی از کسانی که اظهار پشیمانی نمودند عبارتند از:

(۲)

۱- براء بن عازب

«براء بن عازب» از اینکه یاری کردن امام را رها کرد، پشیمان گشت؛ زیرا امام امیر المؤمنین علیه السلام به وی فرموده بود: «آیا حسین کشته می شود، در حالی که تو زنده باشی و او را یاری ندهی؟!»!

- «یا امیر المؤمنین! این چنین نخواهد بود».

هنگامی که امام کشته شد، «براء» گفتار امام را به یاد آورد و در حالی که حسرت می خورد، می گفت: «چه حسرت عظیمی است که همراه او حاضر نشدم و در دفاع از او کشته نگشتم» (۱).

(۳)

۲- مسیب بن نجبه

«مسیب بن نجبه» از پرافسوس ترین مردم بر عدم شهادت در خدمت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و پشیمانی خود را در خطابه ای اعلام داشت که در میان گروههای توابین ایراد کرد؛ زیرا در آن خطابه گفته بود:

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۰/۱۴-۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۳

«ما با پاک شمردن خود، فریفته شده بودیم، خداوند ما را در هر موضعی از مواضع فرزند دخت پیامبرش صلی الله علیه و آله دروغگو یافت، او قبلا نامه ها و فرستادگانش را نزد ما فرستاد و نزد ما عذر آورد و یاری ما را در آغاز و در پایان و آشکارا درخواست نمود، ولی ما به جانهایمان نسبت به وی بخیل گشتیم تا اینکه در کنار ما به قتل رسید، نه با دستهایمان او را یاری دادیم و نه با زبانهایمان از او دفاع نمودیم و نه با اموالمان او را تقویت کردیم و نه از عشایرمان برای او یاری طلبیدیم، پس عذر ما نزد پروردگاران و هنگام روبه رو شدن با پیامبرمان چیست؟ جز اینکه قاتل او و آنان که بر ضد او

تحریک نمودند را بکشید و یا اینکه در این راه کشته شوید، شاید در آن صورت، پروردگار ما از ما بخشود گردد، من پس از دیدار او از عقوبتش ایمن نخواهم بود «(۱)».

این سخنان، میزان حزن و اندوه قلبی مسیب بر از دست دادن شرافت جانبازی همراه امام را نشان می دهد.

(۱)

۳- سلیمان بن سرد

از کسانی که اندوهی عمیق بر یاری نکردن امام داشتند، «سلیمان بن سرد» بود. او که درد، جانش را گرفته بود، در میان یاران توأبش به سخنرانی پرداخت و در ضمن سخنانش گفت: «ما برای آمدن اهل بیت پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله گردن فراز می کردیم، به آنان وعده یاری دادیم و آنان را به آمدن تشویق کردیم، ولی هنگامی که آمدند، سست گشتیم و ناتوان شدیم و مدافعه نمودیم و منتظر ماندیم، تا آنجا که فرزند پیامبر ما و سلاله و عصاره او و بخشی از گوشت و خون او، در

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۴

میان ما کشته شد، آنگاه فریادرس می طلبید و انصاف می جست و نمی یافت، فاسقان او را هدفی برای تیرها و جای زدنی برای نیزه های خود قرار دادند تا اینکه او را کشتند و بر او تاختند و دارایش را به تاراج بردند» (۱).

(۱)

۴- عبید الله بن حرّ

از پشیمان ترین و اندوهناک ترین افسوس خوردگان، «عبید الله بن حر جعفی» است که امام به سوی او رفت و از او یاری طلبید، ولی به جانش بخیل شد. او را تکانهای سخت نکوهش وجدان، به خاطر ترک یاری آن حضرت، فرا گرفت و اندوه و حزن خود را در این ابیات به نظم آورد:

فيا لك حسره ما دمت حیاتررد بین صدري و التراقی

غداه یقول لی بالقصر قولاً تترکنا و ترمع بالفراق

حسین حین یطلب بذل نصری علی اهل العداوه و الشقاق

فلو فلق التهلف قلب حرلهمّ الیوم قلبی بانفلاق

و لو واسيته يوماً بنفسى لنت كرامه يوم التلاق

مع ابن محمد تفديه نفسى فودع ثم اسرع بانطلاق

لقد فاز الاولى نصرنا و حسينا و خاب الآخرون ذوو النفاق «٢» «اى

حسرتی که تا زنده باشم، میان سینه و گلویم در آمد و شد خواهد ماند».

«آن روز که در کاخ، مطلبی را به من گفت: آیا ما را رها می کنی و قصد جدایی داری».

(۱) همان ۱۶۰ / ۴.

(۲) خوارزمی، مقتل الحسین ۱ / ۲۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۵

«حسین از من یاری می طلبید، در برابر اهل دشمنی و تفرقه».

«اگر افسوس قلب آزاده ای را می شکافت، امروز قلب من تصمیم بر شکافته شدن می داشت».

«و اگر روزی با جان خود فدای او می شدم، کرامت روز دیدار را به دست می آوردم».

«همراه فرزند محمد- که جانم فدای او باد- آنگاه وداع کرد و به سرعت حرکت نمود».

«آنان که حسین را یاری کردند، رستگار شدند و دیگران که اهل نفاق بودند، ناکام گشتند».

(۱) فرزند حرّ، در شعر خود، درد عمیقی را که بر جان وی دست یافته بود، به تصویر کشاند؛ زیرا وی تا زنده بود، بر آن شرف شهادت در خدمت فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که از دست داده بود در دل خود افسوسها داشت، اگر او را یاری می داد، بهشتها را به دست می آورد.

وی بر یاران حسین، غبطه می خورد، آنان که جانهایشان را فدای امام علیه السلام کردند؛ زیرا ایشان، پاداش فراوان و جایگاه بزرگی در پیشگاه خداوند به دست آوردند.

اینان، بعضی از نادمین بر ترک نصرت امام علیه السلام و عدم رستگاری به شهادت در خدمت آن حضرت می باشند که وقتی فرصتی به دست آوردند، همراه توأیین در کوفه، سر به قیام برداشتند.

(۲)

هجرت از کوفه

برخی از نیکان و اهل تقوا، پس از آن که مردم کوفه به کشتن ریحانه رسول

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۶

اللّٰه عليه و آله اقدام کردند، سکونت در کوفه را نپسندیدند، از میان آنان «عبد الرحمن قضاعی» بود که کوفه را رها کرد و در بصره سکونت گزید و گفت: «در شهری که فرزند دخت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در آن کشته شد، ساکن نمی گردم.» (۱)

کشتار کربلا، موج خروشان از اضطراب و بی تاب در همه محافل کوفه به وجود آورد و عظمت جنایتی که انجام شده بود، برای مردمانش معلوم گشت.

در اینجا سخن ما در مورد وارد شدن اسیران اهل بیت به کوفه و حوادث همزمان آن، پایان می یابد.

(۱) المعارف، ص ۴۲۶ (چاپ قدیم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۷

(۱)

اسیران خاندان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در دمشق

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۸

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۳۹

(۱) بانوان وحی و بزرگ زنان خاندان رسالت، در آن روزهای سیاهی که در کوفه بر آنان گذشت، محنتها و بلاها را تحمل نمودند؛ زیرا تلخی زندانی بودن و شماتت دشمنان و خواری اسارت را در شهری که موطن شیعیان و مرکز دعوت آنان بود، چشیدند و در حالتی غم انگیز قرار داشتند که از سختی آن جانها به سوز می آمد ...

در اینجا به سیر حوادث دردناکی که هنگام اعزام آنان به دمشق، بر ایشان گذشت، اشاره می نمایم.

(۲)

حرکت دادن سرها

فرزند مرجانه دستور داد سرهای عترت پاک را به دمشق بفرستند تا در آنجا بر اهل شام عرضه شوند آن گونه که به مردم

کوفه نشان داده شدند، تا دل‌های مردم از ترس و هراس از بنی امیه انباشته شود و عبرتی باشند برای هر کسی که به قیام بر ضد آنان می‌اندیشید. سرها، به همراه «زجر بن قیس جعفی، ابو برده بن عوف ازدی و طارق بن ظبیان ازدی»، حرکت داده شدند.

(۳)

حرکت دادن خانواده نبوی صلی الله علیه و آله

خانواده آل پیامبر صلی الله علیه و آله همراه «محفر بن ثعلبه»، از وابستگان قریش و «شمر ابن ذی الجوشن» حرکت داده شدند، در حالی که آنان را با طنابها بسته و بر کوهان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴۰

شترها سوار کرده بودند، در حالتی که بدن‌ها از آن می‌لرزید.

«عبد الباسط فاخوری» می‌گوید: «سپس عبید الله، سر مبارک و علی بن الحسین علیه السلام و خانواده همراه او را آماده حرکت نمود، با حالتی که از یاد آن، بدن‌ها می‌لرزید و مفاصل انسان، بلکه اعضای حیوان نیز از آن، به لرزه می‌افتند» (۱).

(۱)

بدرقه نمودن اسیران توسط اهل کوفه

مردم کوفه با همه طبقاتشان برای مشایعت کاروان اهل بیت، خارج شدند در حالی که می‌گریستند و نوحه سرایی می‌کردند. راه‌های کوفه پر از مردمی بود که تمام شب را می‌گریستند، کاروان از کثرت ازدحام، قادر به حرکت نبود. امام زین العابدین علیه السلام از آنان در شگفت شد و فرمود: «اینان ما را کشتند و بر ما می‌گریند!!» (۲).

زنان طایفه همدان، به گریه و زاری پرداختند و صدای فریاد و شیون آنان بلند شد. (۳)

(۲) «شمر بن ذی الجوشن» دستور داد تا امام زین العابدین علیه السلام را با غلی در گردن، به زنجیر کشند و این کار انجام شد (۴). پس از آن، اسیران را حرکت دادند تا به کاروانی رسیدند که سرها همراه آن بود. امام زین العابدین علیه السلام در طول راه با آن جفاکاران کلمه‌ای سخن نگفت و از آنان چیزی درخواست ننمود (۵).

(۱) تحفه الامام فی مختصر تاریخ الاسلام، ص ۷۷.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۹.

(۳) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۵.

(٤) انساب الاشراف ٣ / ٤١٦.

(٥) الارشاد،

کاروان، همچنان به راه خود ادامه می داد و به چیزی توجه نمی کرد تا اینکه به نزدیک دمشق رسید، در آنجا نگاه داشته شد تا شهر را با نشانه های غرور و شادی، آذین ببندند.

(۱)

آذین بندی شام

حکومت دمشق، به ادارات رسمی و غیر رسمی و اماکن عمومی و خصوصی، دستور داد تا برای پیروزی ای که در قتل ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسیر کردن ذریه آن حضرت به دست آورده اند، آذین بندی و شادمانی کنند.

(۲) یکی از مورخان، آن آذین بندی را چنین توصیف می نماید: هنگامی که آنان (یعنی اسرای اهل بیت) به چهار فرسنگی دمشق رسیدند، مردم شام، در حالی که سکه و نقل، پخش می کردند، شادمانه از آنان استقبال کردند تا اینکه آنان را به نزدیک دمشق رساندند. آنان را سه روز از وارد شدن نگهداشته، در آن محل محبوس ساختند تا آذین بندی شام، فراهم آید، آن را با زر، زیور، حریر دیباج، نقره، طلا و انواع جواهر به گونه ای آراستند که نه پیش از آن کسی همانند آن را دیده بود و نه پس از آن، سپس، مردان، زنان، خرد و کلان، وزرا، امرا، یهودیان، زردشتیان، مسیحیان و دیگر ملل برای تماشا خارج شدند در حالی که طبلها، دفها، بوقها، کرناها و دیگر وسایل لهو و طرب به همراه داشته، چشمان خود را سرمه زده و دستهایشان را خضاب کرده، گران ترین لباسها را به تن نموده و به بهترین صورت، خود را آراسته بودند که بینندگان، مراسمی بزرگتر

و جشنی پرازدحامتر از آن ندیده تا آنجا که گویی همه مردم در پهنه دمشق، فراهم آمده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴۲

بودند» (۱).

(۱) آن اجتماع که بر دشمنی اهل بیت، پرورش یافته بود، انواع سرور و شادمانی را نسبت به کشتن و اسارت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، آشکار نموده بود. سر با عظمت را در میان هاله ای از تهلیل و تکبیر به خاطر آن پیروزی که نوه ابو سفیان به دست آورده بود، آوردند، «خالد بن صفوان یا غفران» هنگام آوردن سر امام، در دمشق بود و اندوه فراوان و گریه خود را آشکار کرد و خود را از مردم پنهان نمود تا مبادا جاسوسان بنی امیه او را دستگیر کنند، در حالی که می گفت:

جاءوا برأسک یا بن بنت محمد مرملا بدمائه ترمیلا

و کأنا بک یا بن بنت محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا

قتلوك عطشاناً و لم یتربوا فی قتلک التأویل و التزیلا

و یکبرون بأن قتلت و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیلا «۲» «سر تو را ای فرزند دختر محمد! آغشته به خون خود آوردند».

«گویی با کشتن تو ای فرزند دخت محمد! آشکارا و عمدا پیامبری را کشته اند».

«تو را تشنه به قتل رساندند و در کشتن تو، تأویل و تزیل را رعایت نمودند».

«از اینکه کشته شده ای، تکبیر می گویند، در حالی که با کشتن تو، تهلیل و تکبیر را کشته اند».

(۲) «سهل بن سعد» می گوید: به سوی بیت المقدس خارج شدم تا اینکه به

(۱) حجه السعاده فی حجه الشهاده.

(۲) جواهر المطالب ۲/ ۳۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴۳

مرکز شام رسیدم و خود را در شهری با نه‌های روان و درختان فراوان که حجابها و دیباچ بر آن

آویخته و مردم، شاد و خوش حال بودند یافتم، زنانی داشتند که بر دَف و طبل می زدند، پس با خود گفتم: مردم شام، عیدی دارند که ما آن را نمی شناسیم، گروهی را دیدم که با یکدیگر سخن می گفتند، به آنان گفتم: «آیا در شام عیدی دارید که ما آن را نمی شناسیم؟!».

- «ای شیخ! تو را غریب می بینم».

- «من سهل بن سعد هستم که رسول خدا را دیده ام».

- «ای سهل! برای تو عجیب نیست که آسمان، خون نمی بارد و زمین با اهل آن، فرو نمی رود!».

- «جریان چیست؟».

- «این سر حسین است که از عراق، هدیه آورده شده است!!».

(۱) - «عجبا! سر حسین، هدیه می شود و مردم شادی می کنند؟ از کدام دروازه وارد می شود؟».

آنان به دروازه ساعات، اشاره نمودند، سهل به آن سوی شتافت، در حالی که ایستاده بود، پرچمها را دید که پی در پی می آمدند و سواری را دید که در دست او پرچمی بود که سرنیزه آن را برداشته بودند و بر روی آن سری بود از شبیه ترین چهره های مردم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی سر ریحانه او حسین بود، در پشت آن، اسیرانی بر روی شترانی بدون پوشش قرار داشتند. سهل به سوی یکی از زنان شتافت و از او پرسید: تو کیستی؟

- من سکینه دختر حسین هستم.

(۲) - آیا حاجتی نداری؟ من سهل، یار جدت، رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.

- به حامل این سر بگو که آن را پیش از ما قرار دهد تا مردم به نگاه کردن به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴۴

آن مشغول شوند و به خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه نکنند.

سهل به سوی حامل آن سر شتافت و چهارصد درهم به او داد و آن سر را از نزد زنان، دور ساخت «۱».

(۱)

مرد شامی در برابر امام زین العابدین علیه السلام

پیرمردی که تبلیغات دروغین او را گمراه ساخته بود، پیش رفت و صفوف مردم را شکافت تا اینکه نزد امام زین العابدین رسید و با صدای بلند گفت:

«سپاس خدای را که هلاکتان ساخت و امیر را بر شما مسلط نمود!».

امام به وی نگریست و او را فریب خورده ای یافت که حق بر او پنهان مانده است، پس به وی فرمود: «ای شیخ! آیا قرآن خوانده ای؟».

- آری.

(۲) - «آیا گفته خدای تعالی را خوانده ای که می فرماید: «بگو از شما مزدی بر این (کار خود) نمی خواهم، جز مودت داشتن نسبت به خویشاوندانم». و قول خدای تعالی را: «و به خویشاوندان، حقشان را بده». و قول خدای تعالی را:

«و بدانید که هر چه به دست آورید، یک پنجم آن، برای خداوند است و برای پیامبر و خویشاوندان»؟

شیخ آرام شد و با صدایی آهسته گفت: «آری، اینها را خوانده ام».

امام به او فرمود: «به خدا! خویشاوندان در این آیه ها، ما هستیم، ای شیخ! آیا قول خدای تعالی را خوانده ای: «همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک گرداند»؟

- «آری».

(۱) عبد الله نور الله، مقتل الحسين عوالم ۱۷ / ۴۲۷ - ۴۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴۵

- «ما اهل بیت هستیم که خداوند ما را به تطهیر، مخصوص گردانیده است».

(۱) آن پیرمرد به لرزه افتاد و خونس منجمد شده با صدایی لرزان به امام گفت:

«شما را به خدا سوگند! آیا شما همانها هستید؟».

- «سوغند به حق جدمان رسول خدا صلی الله علیه و

آله که ما بدون شک همانها هستیم».

آن پیرمرد، دوست می داشت که زمین او را در خود فرو می برد و آن سخنان سنگدلانه را بر زبان نمی آورد. خود را بر امام افکند و بر دستهایش بوسه ها زد و در حالی که اشکش بر چهره اش روان بود، گفت: «نزد خداوند از آنکه شما را کشته است برائت می جویم».

پیرمرد از امام درخواست نمود که او را ببخشد و از او خشنود گردد «۱» در حالی که اکثریت غالب مردم شام همانند این پیرمرد بودند که تبلیغات اموی آنان را گمراه ساخته و از شناختن اهل بیت علیهم السلام بازداشته بود.

(۲)

شادمانی یزید

شادیهها و خوش حالیههای فراوانی بر یزید دست داد. هنگامی که خبر کشته شدن امام به وی رسید، او در باغش، «خضراء» «۲» بود و با صدای بسیار بلندی تکبیر گفت «۳»، هنگامی که اسیران را آوردند، از بالای دیدگاهی در جیرون به پایین نگاه می کرد. وقتی اسیران را دید و سرها را مشاهده کرد که بر بالای نیزه ها قرار داده بودند، بسیار شادمان گشت و گفت:

(۱) لهوف، ص ۲۱۱-۲۱۳.

(۲) البستان الجامع لجميع تواریخ اهل الزمان، ص ۳۶.

(۳) خوارزمی، مقتل ۲/ ۶۰-۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴۶ لما بدت تلک الحمول و اشرفت تلک الرءوس علی شفا جیرون

نعب الغراب فقلت: قل او لا تقل فلقد قضیت من الرسول دیونی «۱» «هنگامی که آن کاروان آشکار شد و آن سرها بر بلندیههای جیرون روی آورد».

«کلاغ صدا کرد، پس گفتم: بگویی یا نگویی، من طلبهایم را از پیامبر گرفته ام».

(۱) نوه ابو سفیان، کینه های خود را سیراب نمود و انتقام خود را از فرزند فاتح مکه و درهم شکننده بتهای قریش

گرفت، زیرا عترت پاک را کشت و فرزندان آنان را در انتقامجویی و خونخواهی از پیامبر صلی الله علیه و آله به اسارت برد.

(۲)

سر امام علیه السلام در برابر یزید

«محفر بن ثعلبه عائدی» و «شمر بن ذی الجوشن»، سر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را نزد یزید بن معاویه فاجر، به هدیه بردند، هنگامی که به دربار اموی رسیدند، محفر صدای خود را بلند کرد تا یزید بشنود، وی گفت: «سر احمق ترین و فرومایه ترین مردم را آوردیم!!».

یزید بر او اعتراض کرد و به وی پاسخ داد: «آنکه را مادر محفر زاییده، فرومایه تر و احمق تر است، ولی وی قطع کننده ای ستمکار بود» (۲).

(۳) یزید، به مردم، بار عام داد تا به آنان نشان دهد که وی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را شکست داده است. مردم شام بر در کاخ ازدحام کردند و شادمانی بزرگ خود را

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۴۸.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/۸۴ و در البدایه و النهایه ۸/۱۹۴ آمده است که گویند: محقر است، نه محفر. و در الارشاد، ص ۲/۱۱۹ آمده: امام زین العابدین علیه السلام به وی پاسخ داد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴۷

اظهار داشتند و او را به این پیروزی دروغین، شادباش می گفتند (۱).

(۱) سر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر زاده خیانت و جنایت، گذاشته شد و با چوب دستی اش بر دهان حضرت می زد، آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را می بوسید، سپس انتقامجویانه و شماتت کننده گفت: «ای حسین! نتیجه ستمکاری ات را دیدی!». (۲)

(۲) سپس روی به همراهانش کرد و به آنان گفت: «گمان نمی کردم که ابا عبد

اللّه به این سن رسیده باشد در حالی که سر و صورتش از خضاب سیاه خارج شده اند» (۳). پس از آن، در چهره امام علیه السلام دقیق شد در حالی که هیبت آن حضرت، او را گرفته بود، چنین به سخن آمد: «هرگز همانند این چهره زیبا را ندیده بودم» (۴).

(۳) وی به ضربه زدن بر دهان امام ادامه داد در حالی که می گفت: این در برابر ما همانند گفته حصین بن حمام است:

ابی قومنا ان ینصفونا فانصفت قواضب فی ایماننا تقطر الدما

یفلقن هامنا من رجال اعزهلینا و هم کانوا اعق و اظلما

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۱۹۷.

(۲) مناوی، الکواکب الدریه ۱ / ۱۴۶. و در تذهیب التهذیب ۱ / ۱۵۷. از ابن حمزه روایت شده که گفت: زنی از عاقل ترین و زیباترین مردم را دیدم که او را «ربا» می گفتند. وی دایه یزید بن معاویه و صدساله بود. گفت: شخصی بر یزید وارد شد و به او گفت: مزده باد تو را که خداوند تو را بر حسین مسلط نمود، او را کشته اند و سرش را نزد تو آورده و در طشتی گذاشته اند. پس به غلامش دستور داد تا آن را آشکار کند. وقتی آن را دید، چهره اش سرخ شد. به ربا گفتم: آیا دندانهایش را با چوب دستی ضربه زد؟ گفت: آری به خدا!

(۳) ذهبی، تاریخ اسلام ۵ / ۱۹.

(۴) تاریخ قضاعی، ص ۳۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴۸

«قوم ما نخواستند با ما انصاف داشته باشند، پس شمشیرهای خون چکانی که در دست ماست، انصاف نمودند».

(۱) «سرهای مردان عزیزی از ما را می شکافند، آنان بدکامتر و ظالم تر بودند».

هنوز سخنش را به پایان نرسانده بود که «ابو برزه

اسلمی»، بر او اعتراض کرد و به وی گفت: «آیا با چوب دستی ات بر دهان حسین می کوبی؟ این چوب دستی تو بر دهان او جای گرفته، من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده ام که آن را می بوسید، اما تو ای یزید! روز قیامت می آیی و ابن زیاد شفیع تو باشد ولی این می آید و محمد صلی الله علیه و آله شفیع اوست».

(۲) سپس برخاست و خارج شد. «۱»، و یحیی بن حکم با حالتی متأثر گفت:

لهام بجنب الطف ادنی قرابهمن ابن زیاد العبد ذی الحسب الوغل

امیه امسی نسلها عدد الحصی و بنت رسول الله لیس لها نسل «۲» «آن سری که در کربلا بود، نزدیکی اش به ابن زیاد- آن بنده صاحب نسب زشت- نزدیکتر است» «نسل امیه به تعداد سنگریزه ها شده و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نسلی نمانده است».

(۳) آن ستمگر از سخنش رنجید و با دست خود بر سینه اش زد و به او گفت:

ساکت شو کاش مادرت تو را نزاده بود «۳».

هر دارنده وجدان زنده ای، از مصیبتهای دردناکی که آن ستمگر بر اهل بیت وارد ساخت، متأثر گردید.

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۵.

(۲) ذهبی، تاریخ الاسلام ۵/ ۱۸. البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۲. الارشاد، ۲/ ۱۱۹- ۱۲۰.

(۳) طبرانی، المعجم الکبیر، ۳/ ۱۲۴. طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۰- ۴۶۱. البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۴۹

(۱)

گذاشتن سر امام علیه السلام در مسجد دمشق

پس از آنکه آن مجرم، بیهوده کاری اش را با سر سرور جوانان اهل بهشت پایان داد، آن را در مسجد دمشق، در جایی که سر حضرت یحیی بن زکریا را گذاشته بودند قرار داد «۱» که مدت سه روز آویزان ماند «۲».

(۲)

سر امام علیه السلام نزد همسران یزید

یزید ستمگر، سر ریحانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را نزد زنان خویش فرستاد تا قدرت و غرور خود را در برابر آنان نشان دهد. «عاتکه» آن را گرفت و معطرش ساخت. یزید، بر این کار اعتراض نمود و گفت: این چیست؟

وی گفت: «سر عمویم را خاک آلود نزد ما فرستادی، من آن را جمع کردم و معطر ساختم» (۳).

(۳)

اسیران در مجلس یزید

یزید ستمگر، از مشاهده اسیران اهل بیت، بسیار شادمان شد و برای اهانت و خوار ساختن هر چه بیشتر آنان، ایشان را بر در مسجد، در جایگاه اسیران متوقف ساخت (۴). مأموران وی، دختران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و دیگر کودکان را با طنابها آن گونه که گوسفندان بسته می شوند به هم بستند، طناب در

(۱) صبح الاعشى ۴ / ۱۰۰.

(۲) تذهیب التهذیب ۱ / ۱۵۷.

(۳) انساب الاشراف ۳ / ۴۱۶.

(۴) الكواكب الدرّیه ۱ / ۱۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۰

گردن امام زین العابدین علیه السّلام تا گردن عمّه اش زینب علیها السّلام و دیگر دختران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله بود. بنا به گفته مورخان، هرگاه از راه رفتن بازمی ماندند، آنان را تازیانه ها می زدند، آنها را با چنین وضعی که کوهها از وحشت آن شکسته می گردند، با تکبیر و تهلیل آوردند و در برابر یزید، سرپا نگهداشتند.

(۱) امام زین العابدین علیه السّلام روی به یزید کرد و فرمود: «درباره جدّمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چه گمانی داری، اگر ما را با چنین وضعی ببیند؟».

یزید، متأثر شد، کسی در مجلس او نماند که به گریه نیفتاده باشد (۱)، آن ستمگر از آنچه دید، متأثر گردید و گفت: «خداوند پسر مرجانه را زشتی

دهد، اگر میان شما و میان او خویشاوندی می بود، با شما چنین کاری را نمی کرد» (۲).

(۲) سپس دستور داد، طنابها را از آنان دور کنند و روی به علی بن الحسین علیه السلام کرد و گفت: «هان ای علی بن الحسین! پدرت بود که با من قطع رحم کرد و حقم را نادیده گرفت و در قدرت، با من ستیز کرد، خداوند هم با او آنچه را می بینی انجام داد».

(۳) شیر بچه حسین علیه السلام با آرامش و متانت کامل، سخن خدای تعالی را در پاسخ وی آورد که:

«هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قحطی و آفت، فقر و ستم) یا از نفس خویش (چون ترس و غم، درد و الم) به شما رسد، همه در کتاب (لوح محفوظ ما) پیش از آنکه در دنیا ایجاد کنیم، ثبت است و خلق آن برای خدا آسان است.

(این را بدانید) تا هرگز بر آنچه از دست شما رود دلتنگ نشوید و به آنچه به شما

(۱) احمد فهمی، امام زین العابدین علیه السلام، ص ۵۵.

(۲) تذکره الخواص، ص ۲۶۰-۲۶۱. المنتظم، ۵/ ص ۳۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۱

رسد دلشاد نگردید که خدا دوستدار هیچ متکبر خودستایی نیست» (۱).

آن ستمگر به خشم آمد و سرمستی شادیهایش بر باد رفت، آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «هر مصیبتی که به شما رسید از عملکرد خودتان بوده است» (۲).

امام به وی فرمود: «این در حق کسی است که ظلم کرده باشد نه در حق کسی که ستم دیده است» (۳).

سپس، امام از او روی برگرداند و با او سخن نگفت (۴) تا او را حقیر شمارد و ناچیز

سخنرانی حضرت زینب علیها السلام

یزید ستمکار، شادمانی خود را از نابود شدن عترت پاک، آشکار ساخت؛ زیرا گمان می کرد مملکت برایش صافی گشته و کارها بر وفق مراد شده است، پس شادمانه پاهایش را تکان می داد و آرزو می کرد که کشتگان خاندانش در روز بدر حاضر می بودند تا به آنان نشان دهد چگونه به خونخواهی ایشان پرداخته و انتقامشان را از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در ذریه و عترتش گرفته است، آنگاه ابیات «ابن زبیری» را نغمه سرایی نمود و در حالی که سرمست بود، گفت:

(۱) حدید / ۲۲-۲۳: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

(۲) شوری / ۳۰: مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ

(۳) الفصول المهمه، ص ۱۹۵.

(۴) الارشاد / ۲ / ۱۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۲ لیت اشیاخی بیدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل

لأهلوا و استهلوا فرحائم قالوا یا یزید لا تشل

قد قتلنا القرم من ساداتهم و عدلناه بیدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملك فلاخبر جاء و لا وحی نزل

لست من خندق ان لم أنتقم من بنی احمد ما کان فعل «۱» «کاش بزرگانم در روز بدر می دیدند که چگونه خزرج از ضربه نیزه ها، بی تاب گشته اند».

«در آن صورت، شاد و مسرور می شدند و سپس می گفتند: ای یزید! دست فلج و شل مباد».

«ما بزرگ سرورانشان را کشتیم و آن را با بدر برابر ساختیم و برابر شد».

«خاندان هاشم با حکومت بازی کردند؛ زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است!».

«من از خندف نیستم اگر»

از فرزندان احمد انتقام کارهایش را نگیرم».

(۱) هنگامی که شیرزن کربلا، این ابیات را شنید که نشان دهنده کفر و شادمانی وی از کشتن عترت پیامبر صلی الله علیه و آله به انتقام کشتگان بدر بود، برخاست تا او را نهیب دهد و تکبرش را بکوبد، بدون اینکه اعتنایی به ستمگری و سرکشی او داشته باشد.

(۲) وی نه تنها بیم و هراسی به خود راه نداد، بلکه نمونه شجاعت بود و گویی او حاکم و پیروز شده و آن ستمگر، خود شکست خورده و مغلوب گشته بود، آن حضرت گفت:

(۱) اعلام النساء ۲/۹۵. البدایه و النهایه ۸/۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۳

(۱) «سپاس خداوند، آفریدگار جهانیان را و صلوات خداوند بر فرستاده اش و همه خاندانش باد! خداوند سبحان راست گفت آنجا که می فرماید: «سپس عاقبت انجام دهندگان بدی این بود که آیات خدا را تکذیب نمودند و به آنها استهزا کردند» (۱)، ای یزید! اینکه مناطق زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ گرفته ای و ما همچون اسیران رانده شده گشتیم، آیا گمان کردی که ما نزد خداوند بی ارزش هستیم و تو را نزد او کرامتی باشد و این به خاطر اهمیت تو نزد اوست که بینی خود را بالا برده و با گوشه چشمت نگاه کرده و خوش حال و شادمان شده ای که می بینی دنیا برای تو چون دام و کارهایت مهیا گشته و ملک و قدرت ما به دست تو قرار گرفته است؟! درنگ کن، درنگ و جاهلانه سرکشی مکن، آیا گفته خدای تعالی را فراموش کرده ای: «آنان که کافر شده اند، مپندار اینکه به آنان مهلت می دهیم، به نفع آنهاست، بلکه به

آنان مهلت می دهیم تا گناهشان افزون شود و غذایی خوارکننده برای ایشان خواهد بود» (۲).

(۲) آیا این از عدالت است، ای فرزند بردگان آزاد شده! که تو زنان و کنیزانت را در سراپرده ها می گذاری و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت می بری در حالی که پوشش آنان دور گردانیده شد، و چهره هایشان را آشکار کرده ای؟ دشمنان، آنان را از شهری به شهری می برند و ساکنان در کنار سرچشمه ها و مقیمان در قلعه ها بر آنان چشم می دوزند و دور و نزدیک، بر چهره آنان نظر می افکنند، نه حمایت کننده ای از حامیانشان همراه آنان است و نه سرپرستی از مردانشان.

(۱) روم / ۱۰ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا السُّوَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ.

(۲) آل عمران / ۱۷۸: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۴

چگونه امید باشد به کسی که دهانش، جگرهای پاکان را جویده و دور انداخته و گوشتش از خون شهیدان روییده و چگونه از کسی که به ما با کینه و دشمنی و ستم و عداوت می نگرد، انتظار درنگ در بغض ما اهل بیت برود، آنگاه بدون احساس گناه و بی اعتنا می گویی: «در آن صورت (اجدادم)، شاد و مسرور می شدند و سپس می گفتند: ای یزید! دستت فلج مباد».

(۱) در حالی که بر دندانهای ابا عبد الله سرور جوانان اهل بهشت خم شده و با چوب دستی خود بر آنها می کوبی، چگونه این را نگویی؟ در حالی که با ریختن خونهای ذریه محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از

خاندان عبدالمطلب، آنگاه بزرگان را ندا می‌دهی و ادعا می‌کنی که آنها را فرا می‌خوانی، اما تو به زودی به جایی که وارد شدند، می‌رسی، در آن صورت دوست خواهی داشت که فلج می‌بودی و لال می‌گشتی و آنچه را گفتی، بر زبان نمی‌آوردی و آنچه را کردی، انجام نمی‌دادی.

(۲) خداوندا، حق ما را برایمان بگیر و از آنکه به ما ستم نمود، انتقام گیر و خشم را بر آنکه خونهای ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فروریز.

(۳) به خدا! جز پوست خود را نبریده و جز گوشت خویش را جدا نکرده‌ای، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خواهی شد با آنچه از ریختن خون ذریه اش بر خود حمل کرده و از حرمتش در عترت و خویشانش شکسته‌ای، آنجا که خداوند آنان را فراهم می‌آورد و جمعشان را در کنار هم قرار می‌دهد و حقوقشان را می‌گیرد: «آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانی به حساب می‌آورد، بلکه آنان زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی می‌خورند» (۱).

(۱) آل عمران / ۱۶۹: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۵

(۱) همین تو را کافی است که خداوند حاکم، محمد صلی الله علیه و آله دشمن و جبریل پشتیبان (او) باشد. به زودی آن کس که تو را به این فکر انداخت و بر گردن مسلمانان مسلط ساخت، خواهد فهمید که برای ظالمین عوض ناگواری خواهد بود و (خواهد فهمید) که کدامیک جایگاهش بدتر و سپاهش ضعیف تر است.

(۲) اگر چه مشکلات و مصایب، کار را به اینجا کشانده که

من با تو گفتگو نمایم، ولی (بدان که) من تو را بسیار کم ارزش و سرزشت را کاری بزرگ و تویخت را بسیار می دانم.

(۳) اما (چه کنم که) چشمها گریانند و سینه ها پرسوز، عجیب است و بسیار عجیب! که پاکان حزب خدا به دست بردگان آزاد شده حزب شیطان کشته شوند که این دستها خون ما را می ریزند و این دهانها گوشتهایمان را می جوند، آن بدنهای پاک را گرگها می درند و کفتارها بر روی خاک می کشند، اگر ما را غنیمتی دانسته ای، به زودی ما را طلبکار خواهی یافت آنگاه که جز آنچه را که دستانت پیش فرستاده باشند نخواهی دید که پروردگار تو بر بندگان، ستمکار نباشد، به سوی خداوند شکایت می بریم و بر او متکی هستیم.

(۴) پس حيله ات را بکارگیر و تلاشت را به کار بر و کوشش خویش را انجام ده که به خدا سوگند! یاد ما را محو نخواهی کرد و وحی ما را نخواهی میراند و ننگ این کار هیچ گاه از تو کم نخواهد گشت. آیا اندیشه تو جز دوری از خرد و روزگارت جز چند صباحی است؟ جمع تو چیزی جز پراکنندگی نیست، آن روز که منادی ندا دهد: لعنت خداوند بر ستمکاران باد.

(۵) سپاس خدای پروردگار جهانیان را که اول ما را به سعادت و مغفرت ختم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۶

نمود و آخر ما را شهادت و رحمت عنایت کرد، ما از خداوند می خواهیم که پاداش آنان را کامل گرداند و بر آنان افزونی مرحمت سازد و ما را جانشینانی نیکو قرار دهد که رحیم و مهربان است، خداوند ما را بس است او بهترین و کیل می باشد.
«(۱)».

(۱) این

خطابه، برجسته ترین خطابه روایت شده در اسلام است که از متممهای نهضت جاوید حسین است؛ زیرا نوه پیامبر صلی الله علیه و آله جبروت آن ستمگر را با آن، درهم کوبید و ننگ و شکست را بر او وارد ساخت و به او فهماند که داعیان حق در برابر پیشوای سرکشان و ظالمان، سر خم نخواهند کرد.

(۲) «امام کاشف الغطاء رحمه الله می گوید: «آیا قلم موی بزرگترین نقاش و هنرمندترین هنرمند می تواند حالت یزید و خود بزرگ بینی، غرور، شادمانی و سرمستی او را از فراهم شدن کارها و دست یافتن بر ملک و لذت پیروزی و ظفر و کینه جویی و انتقام او را به صورتی بهتر از این، تصویر و ارائه نقش، مجسم سازد. و آیا کسی را این قدرت و امکان وجود دارد که دشمن خود را با حجت و بیان و توبیخ و سرزنش دور کند و برسد به آنچه آن حضرت - سلام الله علیها - با آن کلمات به آن رسید، در حالی که وی در آن وضعی بود که دانسته ای، سپس به این نیز قناعت نورزید بلکه خواست برای وی و حاضران نزد او، خواری باطل و عزت حق و بی اعتنایی و عدم توجه به قدرت، تسلط، هیبت و هراس را نشان دهد، می خواست او را با حقارت ارزش و فرومایگی مقدار و زشتی کردار و پستی

(۱) اعلام النساء ۲ / ۹۵ - ۹۷. بلاغات النساء، ص ۲۱. خوارزمی، مقتل ۲ / ۶۴. السیده زینب و اخبار الزینبیات، ص ۸۶. الحدائق الوردیه ۱ / ۱۲۵ - ۱۲۶. اللهوف، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۷

فرع و اصلش، آشنا سازد». (۱)

(۱) «مرحوم فکیکی» می گوید: «همراه من در

این خطبه آتشین، تأمل کن که چگونه فنون بلاغت و روشهای فصاحت و شایستگی بیان را با معانی شدت شور و هیجان و قوت احتجاج و حجت معارضه فراهم آورده است؛ زیرا دفاع با صراحت در راه آزادی و حق و عقیده، برای رسیدن به اعماق دلها، از شمشیرها نافذتر و از ضربه نیزه ها بر جان و درون انسانها در میدانهای نبرد صحنه های مبارزه، تیزتر است. و ایستادن بر نیش افعیها و سوار شدن بر نوک نیزه ها، برای یزید از شنیدن این استدلال کوبنده ای که دخت مجد و شرف، در برابر طاغوتهای بنی امیه و فراعنه آنان در جایگاههای عزت و مجالس دولت هرقلی اشرافی زشتشان فریاد کرد، آسانتر بود.

(۲) به علاوه این خطبه تاریخی کوبنده، از قهرمانیهای جاوید و جرئت کم نظیری سخن می گوید که آن روان قدرتمند حساس، دربرگیرنده نمونه بلند و والای اخلاق را شامل بوده است. این کار ادبی زنده در طول روزگار و در نسلهای متوالی و در هر یادی از حادثه خونین و دردناک کربلا، در برابر طاغوتیان ستمکار، فریادزنان، باقی خواهد ماند» (۲).

(۳)

مضامین خطابه حضرت زینب علیها السلام

این خطابه عظیم، استمرار انقلاب کربلا بود و به صورت برجسته ای، ارزشهای والا و هدفهای بلند آن را نمایان ساخت؛ زیرا شامل این موارد بود:

(۱) السیاسة الحسینیة، ص ۳۰.

(۲) مجله الغری، سال هفتم، شماره ۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۸

(۱) اول: این خطابه، غرور و ستمگری آن ستمگر را نشان داد، زیرا وی گمان کرده بود با داشتن نیروهای نظامی که صحراها و سرزمینها را پر کرده، به پیروزی رسیده ولی آن پیروزی، موقتی بوده است. او از بی عقلی اش گمان کرد که پیروزی به دست

آمده، به خاطر کرامتش نزد خداوند و خواری اهل بیت است، اما نمی داند خداوند به کافران در این دنیا نعمتهایی را می دهد تا گناهانشان بیشتر گردد و در آخرت، عذاب دردناکی داشته باشند.

(۲) دوّم: این سخنرانی، یزید را به خاطر اسیر کردن بزرگ بانوان اهل بیت، به شدت محکوم نمود؛ زیرا وی، خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد آنها مراعات ننمود، در حالی که آن حضرت در روز فتح مکه، بر پدران یزید منت نهاد و در نتیجه پدر و جدش را آزاد نمود، او، این نیکوکاری پیامبر را سپاس نگفت و با بدترین صورت، آن را پاداش داد.

(۳) سوّم: آنچه را آن ستمگر مرتکب شده بود یعنی ریختن خون عترت پاک، به انگیزه سرشت و خوی موروثی اش بود؛ زیرا جدّه اش «هند» بود که جگر حضرت حمزه سید الشهداء را جوید و جد او، «ابو سفیان»، دشمن اول اسلام بود، پدرش معاویه، خون مسلمین را ریخت و همه حرمت‌های خدا را مورد هتاک قرار داد، بنابراین، ارتکاب جنایات، از جمله سرشتها و خوبیهای اوست که بر آنها سرشته شده بود.

(۴) چهارم: حضرت زینب علیها السلام در مورد آن شعری که بدان تمثیل جست و حضور پیران اموی را آرزو کرد تا ببینند که چگونه وی انتقامشان را از پیامبر صلی الله علیه و آله با نابودی فرزندانش گرفته است، بر او اعتراض کرد و یزید، به آن جایی وارد می شود که آنان به آن وارد شدند و جاوید ماندن در آتش جهنم را به دست آوردند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۵۹

(۱) پنجم: آن طاغوت، با ریختن خون عترت پاک،

جز خون خود را نریخته و جز پوست خود را نبریده بود؛ زیرا آن جانهای پاک، زنده و جاویدند و کرامت را به دست آورده و به قلّه شرف رسیده اند، این یزید است که رسوایی و زیانکاری را نصیب خود ساخته است.

(۲) ششم: آن حضرت، به کسانی که آن ستمگر را در تسلط بر گردن مسلمین قدرت داده اند، اشاره کرد که آنان مسئول جنایاتی هستند که وی مرتکب شده بود، مقصود آن حضرت علیها السّلام معنای دورتری دارد که هر تأمل کننده در این مورد، آن را درمی یابد.

(۳) هفتم: آن حضرت، بلندی جایگاه خود را نشان داد و با کلام امیر و حاکم، با وی سخن گفت، او را ناچیز شمرد و ارزش او را کوچک دانست، بزرگمنشانه از گفتگو با وی، خودداری نمود و خود را بالاتر از آن یافت که او را مخاطب قرار دهد و اعتنایی به قدرتش ننمود ... آن بانوی بزرگوار با آن ضعف و دردش که از مصیبتها به وی رسیده بود، قدرتش از وی بیشتر و شجاعتش از او شدیدتر بود.

(۴) هشتم: آن حضرت، بیان کرد که هر چند یزید بکوشد تا یاد اهل بیت علیهم السّلام را محو کند، به این کار موفق نمی شود؛ زیرا آنان در دلهای مسلمانان و احساسات آنان جای دارند و بر حق هستند و حق، ناگزیر، پیروز می شود، در عمل نیز حضرت حسین علیه السّلام پیروز گشت و فاجعه آن حضرت، به شکوهی مبدل شد که هیچ انسانی بدان دست نمی یابد. پس کدام پیروزی به ماندن شایسته و به جاودانگی بایسته تر از پیروزی است که امام به دست آورد؟.

این، اندکی از موارد بسیاری

است که در این خطابه بیان شد؛ خطابه ای که نشانی از نشانهای بلاغت و فصاحت و معجزه ای از معجزات بیان و یکی از ضربه های مهلکی است که بر حکومت بنی امیه وارد شد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۰

(۱)

پاسخ یزید

خطبه آن بانوی بزرگوار، همچون صاعقه ای بر سر یزید فرود آمد؛ زیرا غرورش درهم شکست و خود بزرگ بینی اش درهم کوبیده شده، در پاسخ آن سرگردان شد و نتوانست چیزی بگوید جز اینکه قول شاعر را شاهد مثال آورد:

یا صبیحه تحمد من صوائح ما أهون النوح علی النوائح «۱» «ای فریادی که از فریاد زنان نیکوست! نوحه سرایی بر نوحه سرایان چه آسان است».

(۲) هیچ گونه مناسبتی میان آن خطبه عظیم که حضرت زینب، واقعیت یزید را در آن نشان داد و او را از همه ارزشهای انسانی دور ساخت و میان آن شعری که شاهد مثال آورد، وجود ندارد؛ اعلام کرد فریاد از فریادکشان نیکوست و نوحه سرایی بر نوحه سرایان آسان است، هیچ ارتباط موضوعی میان این دو، دیده نمی شود.

(۳)

بازتاب خطبه حضرت زینب علیها السلام

خطبه آن بانوی بزرگوار، موجی خروشان در مجلس یزید به وجود آورد و در دلهای حاضران، احساس اندوه، مصیبت و سرخوردگی را گسترش داد؛ زیرا همه شبهات را از آنان دور ساخت و همه اقداماتی را که معاویه برای برپا نمودن دولت و قدرت خویش انجام داده بود، بر باد داد، یزید، در پی یافتن بهانه هایی برای توجیه جنایت خویش برآمد و به مردم شام گفت: «آیا می دانید فرزند فاطمه از کجا آمد؟ و چه چیزی او را واداشت تا آن کار را انجام دهد و چه چیزی او را در

(۱) مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۱

آنچه گرفتار آمد گرفتار ساخت؟».

(۱) - «ادعا می کند که پدرش از پدرم بهتر و مادرش فاطمه دختر رسول خدا، از مادرم بهتر و او نیز از من بهتر و به این کار شایسته تر است، اما گفته اش که

پدر او، از پدرم بهتر است، پدرم، پدرش را نزد خدای عزیز و جلیل محاجه نمود و مردم دانستند که حکم به نفع کدامیک از آنها صادر شد.

و اما گفته اش که مادرش، بهتر از مادرم می باشد، به جانم سوگند که فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله از مادرم بهتر است.

(۲) و اما گفته اش که جد او از جدّم بهتر است؛ به جانم سوگند کسی نیست که به خدا و روز آخرت، ایمان داشته باشد و معتقد باشد که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما برابر و همتایی باشد، ولی وی (یعنی حسین علیه السلام) به سبب کم اطلاعی اش به این کار دست زد و قول خدای تعالی را نخواند که:

«بگو ای پیغمبر! بار خدایا! ای پادشاه ملک هستی، تو هر که را خواهی، ملک و سلطنت بخشی و از هر که خواهی بگیری و به هر که خواهی عزّت و اقتدار بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی» (۱).

«خداوند، ملکش را به هر کس که بخواهد، می دهد» (۲). «۳»

(۳) آن ستمگر، گمان کرده بود که منطبق فضیلت نزد خداوند، بر اساس دستیابی به قدرت است و از این راه، برتری خود را بر امام، ادعا می کرد در حالی

(۱) آل عمران / ۲۶: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ ...

(۲) ... وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ.

(۳) طبری، تاریخ / ۵-۴۶۳-۴۶۴، ابن کثیر، البدایه و النهایه، ص ۱۹۵-۱۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۲

که نمی دانست دستیابی به ملک و قدرت نزد

خداوند ارزشی ندارد؛ زیرا آن را به نیکوکار و بدکار می بخشد.

(۱)

خطبه امام زین العابدین علیه السلام

مجلس یزید ستمگر، پر از جمعیت مردم بود، او به خطیبی گفته بود که بالای منبر برود و امویان را تعریف و تمجید کند و حضرت حسین علیه السلام را ناسزا بگوید! خطیب، بالای منبر رفت و در ستایش یزید، مبالغه نمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندش حضرت حسین علیه السلام را ناسزا گفت تا بخششها و عطایای یزید را به دست آورد.

(۲) امام زین العابدین علیه السلام بپاخاست و بر او فریاد کشید: «وای بر تو ای گوینده! رضایت مخلوق را با خشم خالق خریده ای، پس جای خود را در آتش در نظر بگیر...».

آنگاه روی به یزید کرد و گفت: «آیا به من اجازه می دهی تا از این چوبها بالا- بروم و سخنانی بر زبان آورم که در آنها رضای خدا و برای این حاضران، اجر و ثوابی داشته باشد؟».

(۳) حاضران، مبهوت شدند و از این جوان بیمار که بر خطیب و امیر، اعتراض کرده و پاسخ داده است، در شگفت شدند. یزید درخواست او را رد کرد، ولی حاضران بر او اصرار کردند به او اجازه دهد. این کار، آغازی برای روشن شدن اذهان مردم شام شمرده می شود.

یزید به آنان گفت: «اگر بالای منبر برود، جز با رسوایی من و رسوایی خاندان ابو سفیان، پایین نمی آید».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۳

(۱) به او گفتند: این بیمار، ارزش دانسته هایش چه می تواند باشد. آنان او را نمی شناختند و گمان می کردند که وی چیزی نمی داند، ولی آن ستمگر او را کاملاً می شناخت، لذا به آنان گفت: «وی از اهل بیتی

است که علم به آنان خورانده شده است».

آنان بر او اصرار کردند و وی تسلیم گفته هایشان شده، به امام اجازه داد.

(۲) امام بالای منبر رفت و حمد و ستایش خدا را به جای آورد. مورخان می گویند: وی خطبه عظیمی ایراد فرمود که چشمها را با آن گریان ساخت و دلها را پریشان نمود، از جمله آنچه بیان کرد این بود:

«ای مردم! شش خصلت به ما داده شد و به هفت خصلت برتر گشته ایم:

علم، حلم، بخشندگی، فصاحت، شجاعت و محبت در دل مؤمنان به ما عطا گشته است و برتر شده ایم به اینکه پیامبر برگزیده، محمد صلی الله علیه و آله از ماست و صدیق از ماست و طیار از ماست و از ماست شیر خدا و شیر پیامبر. و از ماست سرور زنان جهانیان، فاطمه بتول و از ما هستند دو سبط این امت و دو سرور جوانان اهل بهشت.

(۳) هر کس مرا شناخت، شناخته است و هر کس مرا نشناخته باشد، او را از اصل و نسبم آگاه می کنم: من فرزند مکه و منا هستم. من فرزند زمزم و صفا هستم.

من فرزند آن کسی هستم که زکات را با گوشه های ردا حمل می کرد. من فرزند بهترین کسی هستم که عبا و ردا بر تن کرد. من فرزند بهترین کسی هستم که کفش به پا کرد و یا با پای بی کفش راه رفت. من فرزند بهترین کسی هستم که طواف نمود و سعی به جای آورد. من فرزند بهترین کسی هستم که به حج رفت و لَبِیک گفت.

من فرزند کسی هستم که بر روی براق در هوا برداشته شد. من فرزند کسی هستم که شب

هنگام از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد. پس پاک است آنکه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۴

او را شب هنگام برد. (۱) من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تا سدره المنتهی رساند. من فرزند آن کسی هستم که به فاصله دو کمان یا کمتر نزدیک و نزدیکتر شد. من فرزند کسی هستم که فرشتگان آسمان را در نماز، امامت کرد. من فرزند کسی هستم که خدای بزرگ، به او وحی کرد آنچه را وحی کرد. من فرزند محمد مصطفی هستم. من فرزند علی مرتضی هستم. من فرزند آن کسی هستم که بر بینی خلق کوبید تا لا اله الا الله گفتند. من فرزند آن کسی هستم که در خدمت پیامبر با دو شمشیر جهاد کرد و با دو نیزه ضربه زد، دو هجرت به جای آورد و دو بیعت را انجام داد، به سوی دو قبله نماز گزارد و در بدر و حنین، نبرد کرد و چشم به هم زدنی به خدا کفر نورزید. (۲) من فرزند نیکوکار مؤمنان، و وارث پیامبران، از بین برنده ملحدان و رهبر مسلمانان و نور مجاهدان و زینت عابدان و تاج گریه کنندگان و شکیباترین شکیبایان و برترین به نماز ایستادگان از خاندان یاسین و فرستاده پروردگار عالمیان هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تأیید نمود و میکائیل او را نصرت داد. (۳) من فرزند دفاع کننده از حرمت مسلمانان و کشنده ناکثان و قاسطان و مارقان و جهادکننده با دشمنان کینه توز می باشم، پرافتخارترین کسی که از میان همه قریش قدم برداشت و نخستین مؤمنی که دعوت خدا را اجابت نمود و

قدیم ترین پیشتازان و کوبنده تجاوزکاران و نابود کننده مشرکان و تیری از کمان خدا بر منافقان و زبان حکمت عابدان، یاری کننده دین خدا و ولی امر خدا و باغ حکمت خدا و گنجینه علم خدا آن بخشنده سخاوتمند خوش چهره پاک، اهل بطحای مکه، آن خشنود شده، خشنود گشته، پیشتاز دلیر، شکیبای روزه دار، مهذب شب زنده دار، شجاع پردل، بزنده کمرها و پراکنده ساز احزاب، آنکه از همه قوی دلترا بود و از همه آنان تازنده تر و به زبان، از همه پرجرئت تر و از میان همه باراده تر و دارای عزمی قویتر بود، شیری

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۵

شجاع و بارانی ریزان بود، در جنگها آنان را خرد می کرد و آنها را همچون ذره های پراکنده بر باد می ساخت، شیر حجاز و صاحب اعجاز و رهبر عراق، امام به نص و بر حق، اهل مکه و مدینه، اهل بطحا و تهامه، اهل خیف و عقبه، بدری احدی، در زیر درخت (به هنگام بیعت حاضر) مهاجر، در میان عرب، آقایشان و در جنگها چون شیر، وارث دو مشعر و پدر دو سبط، حسن و حسین، آشکار کننده شگفتیها و پراکنده سازنده لشکرها، شهاب ثاقب و نور پیگیر، شیر پیروز خدا، مطلوب هر جوینده، چیره بر هر غلبه کننده، او همانا جد من، علی بن ابی طالب است.

(۱) من فرزند فاطمه زهرایم. من فرزند سرور زنانم. من فرزند آن بانوی پاک بتول هستم. من فرزند پاره تن رسول صلی الله علیه و آله هستم. «۱» من فرزند آن به خون آغشته ام، من فرزند آن سربریده کربلایم. من فرزند آن کسی هستم که جن در تاریکی بر او گریست و پرنده در

هوا بر او نوحه سرایی نمود» (۲).

(۲) وی همچنین من، من می گفت تا آنجا که مردم به گریه و زاری پرداختند و یزید ستمگر، از وقوع فتنه و پیشامدن حوادث ناگوار ترسید، زیرا خطابه امام، انقلابی فکری در مجلس آن ستمگر به وجود آورده بود، یزید به مؤذن گفت تا با اذان گفتن، سخن امام را قطع کند، پس مؤذن فریاد برآورد:

«الله اکبر!».

(۳) امام گفت: بزرگی را به بزرگی یاد کردی که به قیاس نیاید و به حواس درک نشود، هیچ چیزی از خداوند بزرگتر نیست. هنگامی که مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله».

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۶۹ - ۷۰.

(۲) نفس المهموم، ص ۲۶۱ - ۲۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۶

حضرت علی بن الحسین گفت: موی، پوست، گوشت، خون، مغز و استخوان من، این را گواهی می دهد.

وقتی که مؤذن گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله».

(۱) حضرت علی بن الحسین علیه السلام روی به یزید کرد و گفت: «ای یزید! این محمد، جد من است یا جد تو؟ اگر ادعا کنی که جد تو است، دروغ گفته ای و اگر بگویی جد من است، پس چرا عترت او را کشته ای؟». (۱)

(۲) یزید از سخن، بازماند و از پاسخ دادن ناتوان شد، برای اهل شام، معلوم گردید که آنان غرق در جهالت و گمراهی شده بودند و حکومت اموی، برای گمراهی و بدبختی آنان کوشیده است.

(۳) امام در خطبه خود، تنها به معرفی خانواده و شخص خود پرداخت و به چیز دیگری اشاره ای ننمود، این یکی از برجسته ترین، دقیق ترین و عمیق ترین نکته سنجیها بوده؛ زیرا اجتماع شام، چیزی درباره اهل بیت نمی دانست و حکومت، هر چیزی در مورد آنان

را پنهان ساخته و مردم را با وفاداری نسبت به بنی امیه و کینه توزی نسبت به اهل بیت، تغذیه کرده بود.

(۴)

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام

خطبه امام علیه السلام تأثیر فراوانی در محافل شام نمود، آنان به یکدیگر نگاه می کردند و محرمانه از ناکامی و زیانکاری خود، سخن می گفتند تا آنجا که رابطه آنان با یزید، دگرگون شد «۲» و او را با نگاه تحقیر و پستی، می نگریستند.

(۱) خوارزمی، مقتل، ص ۶۹-۷۱.

(۲) جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام، ص ۱۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۷

(۱)

مرد شامی و فاطمه

یکی از مردم شام به حضرت فاطمه دختر امام امیر المؤمنین علیه السلام «۱» یا دختر امام حسین علیه السلام «۲» نگریست و به یزید گفت: «این دختر را به من ببخش تا خدمتکار من باشد».

لرزه بر اندام آن دختر افتاد و جامه های عمه اش را گرفته، به وی پناهنده گشت.

نوه پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن مرد این چنین بانگ زد: «دروغ گفתי و فرومایه گشتی، این کار نه برای تو باشد و نه برای امیرت».

(۲) یزید به خشم آمد که آن بانوی بزرگ به او اهمیتی نداده و او را بی ارزش دانسته بود، پس به وی گفت: «دروغ گفתי، این کار برای من باشد و اگر بخواهم، انجام می دهم».

حضرت زینب او را نهیب زد و در ستیز با وی گفت: «هرگز به خدا! این کار برای تو قرار داده نشده است، مگر اینکه از دین ما خارج شوی و دین غیر از ما را داشته باشی...».

(۳) آن ستمگر، خشمگین گشت که آن بانوی بزرگوار در برابر بزرگان اهل شام با وی ستیز نموده، پس بر آن حضرت فریاد کشید: «آیا با من اینگونه سخن می گویی، پدر و برادرت از دین خارج شدند».

(۴) آن بانوی بزرگوار، بی اعتنا به سلطه و

قدرت یزید، بر انتقام ستمگری به سخن آمد و با اطمینان به وی پاسخ داد و گفت: «تو و پدرت، به دین خدا و دین پدر، جدّ و برادرم هدایت یافتید اگر مسلمان باشی...».

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۴ المنتظم ۵/ ۳۴۳.

(۲) خوارزمی، مقتل ۲/ ۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۸

(۱) حضرت زینب، با این سخنان، پرده ای را که یزید با آن خود را پوشانده بود که حسین و اهل بیتش را کشته بود به این بهانه که آنان خارجی بودند و بر امام زمانشان قیام کرده اند، به کناری زد، آن پلید، قادر بر جواب نبود و در حالی که غرق در خشم و کینه بود، گفت: «دروغ گفتی ای دشمن خدا!».

خواهر حسین، جوابی نیافت که یاوه گوییها یزید را با آن پایان دهد جز اینکه گفت: «تو امیر مسلطی هستی، به ستم ناسزا می گویی و با قدرتت ظلم می کنی».

(۲) خشم آن ستمگر فرونشست و سر به زیر افکند، آن مرد شامی سخنش را خطاب به یزید بازگفت و آن خواسته را تکرار کرد، یزید بر او فریاد کشید:

«خداوند مرگی کشنده به تو ببخشد» (۱).

(۳) حضرت زینب، در آن محنتهای جانفرسا، نیروهای ذاتی اش را حفظ کرد و با اراده ای استوار و آگاهانه که از جدش، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده بود، با دشمنان اسلام به مقابله ایستاد.

(۴) یکی از نویسندگان می گوید: «حضرت زینب، با وجود ضعف و ناتوانی اش، نخستین پیروزی قاطع را بر ستمگران - که در تسلط و قدرت خود بودند - محقق ساخت؛ زیرا پی در پی، یزید را مجبور به سکوت می کرد، در حالی که برای همگان، نادانی اش را آشکار

می ساخت، همچنانکه کم اطلاعی او را در امور دین، بیان نمود؛ زیرا زنان مسلمانان را به هیچ وجه نمی توان اسیر به حساب آورد و مانند اسیران جنگی با آنها رفتار کرد.

(۵) گمان غالب این است که این سخن، از آن مرد شامی، سر آغاز انتقاد از یزید و آغازی برای گسترش آگاهی در میان شامیان بود نشانه اش این است

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۶۹

که پاسخ حضرت زینب علیها السلام به یزید کافی بود، زیرا اگر خواسته آن مرد شامی را اجابت می کرد از حیطة اسلام خارج می گشت، آن مشاجره شدید میان حضرت و یزید می رساند که هدف آن مرد شامی از خواسته اش، روشن شدن دید مردم و افتضاح یزید بود، خصوصاً که این درخواست، پس از خطبه حضرت زینب علیها السلام و سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام صورت گرفته که هر دو خطابه، آگاهی گسترده و موج خروشان از خشم، در مجلس یزید به وجود آورده بودند.

(۱)

امام سجاد علیه السلام و منهال

«منهال بن عمر» با امام سجاد علیه السلام روبه رو شد، از آن حضرت پرسید: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه ای؟! - «ما همچون بنی اسرائیل در آل فرعون گشته ایم که فرزندانمان را می کشتند و زنانمان را زنده نگه می داشتند ... عربها بر غیر عرب، افتخار می کنند که محمّد صلی الله علیه و آله از آنان است و قریش بر دیگر عربها افتخار می نمایند که محمد صلی الله علیه و آله از ایشان می باشد، اما ما اهل بیت او کشته و آواره گشته ایم، پس انا لله و انا الیه راجعون» (۱).

(۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرچشمه

اصیل شرافت امت عرب بود که به وی افتخار می نمودند؛ زیرا آن حضرت، برای عربها زندگی را برنامه ریزی نمود که با آن بر ملت‌های زمین، سروری یافتند و برای آنان، دولتی را پایه گذاری کرد که از عزیزترین و قوی ترین دولتهای جهان بود، پاداش وی از آنان این بود که قریش؛ یعنی آنان که بر دیگر عربها فخر می کردند که محمد از آنان است، به کشتن ذریه

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین ۲ / ۷۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۰

و ریشه کن کردن اصل آنان و اسیر نمودن زنانشان پرداختند، آیا سزای شخص رهایی بخش و آزاد کننده آنان، باید چنین باشد؟

(۱)

نوحه سرایی بر حضرت حسین علیه السلام

دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن ستمگر خواستند تا برای آنان خانه ای در نظر گیرد تا در آن، ماتمی برای سید الشهداء علیه السلام برپا نمایند، زیرا اندوه، دل‌هایشان را شکافته بود و نمی توانستند غم و اندوه عظیم و داغ دل‌هایشان را از ترس مأموران ستمگر، ابراز نمایند، همانها که تلاش کرده بودند تا آنان را از گریه کردن و نوحه سرایی بر ابا عبد الله علیه السلام بازدارند؛ زیرا از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هرگاه چشم کسی از ما اشکبار می شد، با نیزه بر سر او می کوبیدند».

(۲) یزید، این درخواست را پذیرفت و خانه ای را برای آنان خالی کرد، آنگاه، هیچ زن هاشمی یا قریشی باقی نماند مگر اینکه در سوگ حسین علیه السلام جامه سیاه بر تن کرده و دختران رسالت، هفت روز به نوحه سرایی پرداخته و با سوز دل بر سید الشهداء علیه السلام سوگواری کردند «۱» و بر ستارگان درخشان خاندان عبد المطلب، نوحه سرودند

که زمین از داغ اشکهایشان به سوز آمد.

(۳)

پاداش دادن به فرزند مرجانه!

یزید ستمگر، فرزند مرجانه را به خاطر کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاس گفت و در تقدیر و بزرگداشت وی کوشیده او را برای حضور نزد وی در

(۱) عبد الله، مقتل الحسين.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۱

دمشق فراخواند، تا در این خصوص، او را پاداش دهد.

یزید نامه ای بدین شرح به وی نوشت:

(۱) اما بعد: تو به جایی که در آن هستی، بالا رفته ای آن گونه که «اَوَّل» گفته است:

رفعت فجاوزت السحاب و فوقه فما لك الا مرتقى الشمس مقعد «تو بالا برده شده و از ابر و بالای آن گذشته ای، تو را جز جای بالا رفتن آفتاب، جایگاهی نباشد!».

پس هرگاه این نامه ام را دریافت نمودی، به سوی من بیا تا تو را بر آنچه انجام داده ای، پاداش دهم.

(۲) ابن زیاد، به همراه اعضای حکومتش به دمشق مسافرت کرد، هنگامی که به آنجا رسید، همه بنی امیه برای استقبال وی خارج شدند، وقتی که بر یزید وارد شد، به سوی او برخاسته ابن زیاد را در آغوش گرفت و میان دو چشمانش را بوسید، وی را بر تخت سلطنتش نشانید و به خواننده گفت تا با آواز بخواند و ساقی را گفت که جام بگرداند، سپس گفت:

اسقنی شربه تروی فؤادی ثم صل و اسق مثلها ابن زیاد

موضع السرّ و الامانه عندی و علی ثغر مغنمی و جهادی «جامی به من بنوشان که دلم را سیراب کند، سپس پیوسته باش و همانندش را به ابن زیاد بنوشان».

«آنکه جایگاه راز و امانت نزد من است و مرزدار غنایم و جهاد من می باشد».

(۳) فرزند مرجانه، یک ماه در دمشق اقامت

نمود و یزید یک میلیون درهم به وی جایزه داد و همانند آنها را به ابن سعد بخشید به علاوه خراج عراق را به مدت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۲

یک سال به ابن زیاد داد «۱». در دوستی وی کوشید و او را بر زنان و عیالش وارد ساخت «۲».

(۱) هنگامی که برادرش، مسلم بن زیاد بر یزید وارد شد، او را گرامی داشت و به احترام برادرش عبیدالله، او را بزرگ شمرد، به وی گفت: «محبت شما بر خاندان ابو سفیان، واجب شده است».

(۲) او را یک روز تمام، ندیم خود قرار داد و ولایت سرزمین خراسان را به وی واگذار کرد «۳». وی از خاندان زیاد، به خاطر نابود کردن خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپاسگزاری کرد و گمان داشت که آنان برای وی قدرت و حکومت را آسان نموده اند و نمی دانست که آنها مملکتش را ویران کرده و قدرتش را از بین برده و رسوایی و ننگ را برای او جاوید ساخته بودند.

(۳)

پشیمان شدن یزید ستمگر

پس از آنکه مسلمانان، آن ستمگر را به جهت کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد انتقاد شدید قرار دادند، از این امر پشیمان گشت و تلاش نمود تا گناه آن جنایت را به فرزند مرجانه بچسباند و پیوسته می گفت: «بر من چه می بود اگر رنج را تحمل می کردم و او (حضرت حسین) را همراه خودم در خانه ام قرار می دادم و در آنچه می خواست، حاکم می نمودم، هر چند در این کار بر من انتقادی می بود و در قدرتم، سستی پیش می آمد، به خاطر ننگ داشتن حرمت رسول خدا صلی الله علیه

و آله و مراعات حق و قرابت وی. خداوند فرزند مرجانه را لعنت کند؛

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۱۰۶.

(۲) ینابیع الموده ۱/ ۱۴۹. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۵.

(۳) الفتوح ۵/ ۲۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۳

زیرا با کشتن وی، مرا نزد مسلمانان، دشمن ساخت و در دلهای آنان دشمنی نسبت به مرا کاشت که نیکوکار و بدکار مرا به خاطر اهمیت کشته شدن حسین در میان مردم، دشمن داشته اند مرا با فرزند مرجانه چه کار؟ خداوند او را لعنت کند و بر او خشم گیرد «۱».

(۱) گمان غالب این است که وی این را گفت تا خود را در برابر مسلمین، تبرئه کند، اگر از صمیم قلب، پشیمان بود، از او انتقام می گرفت، او را بر کنار می کرد، از او سپاسگزاری نمی نمود و عطای بسیار به وی نمی داد و او را نزدیک نمی گردانید که این کار بر خشنودی و عدم پشیمانی وی در آنچه مرتکب شده بود، دلالت دارد.

(۲)

منتقدان و معترضان

اشاره

مسلمانان و دیگر افراد، به شدت بر یزید خشم گرفتند؛ زیرا او ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشته بود. گروهی از آزاداندیشان بر او انتقاد کردند که بعضی از آنان عبارتند از:

(۳)

۱- نماینده پادشاه روم

نماینده پادشاه روم، در مجلس یزید بود، هنگامی که سر امام را در برابر او دید، از این امر در شگفت شد و به او گفت: این سر چه کسی است؟

- سر حسین است.

- حسین کیست؟

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۰، ۴۶۱ و ۴۶۲، ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۴

- فرزند فاطمه.

- فاطمه کیست؟

- دختر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

- پیامبرتان؟

- آری.

(۱) وی از این امر پریشان شد و بر او فریاد کشید: «نابودی برای شما و برای دینتان باد! سوگند به حق مسیح که شما بر باطل هستید، نزد ما در یکی از جزیره ها، دیری است که در آن سم اسبی وجود دارد که مسیح بر آن سوار گشته بود، ما در هر سال از مسافت ماهها و سالها به سوی آن می رویم و ندورات و اموالی را با خود می بریم و بیش از آنچه شما کعبه خود را عظیم می شمارید آن را تعظیم می کنیم، وای بر شما!».

پس، خشمگین از نزد وی برخاست «۱»، در حالی که آن منظره هولناک او را پریشان ساخته بود.

(۲)

۲- یک روحانی یهودی

یک عالم یهودی در مجلس آن ستمگر نشسته بود، هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام خطبه شیوایش را ایراد نمود و هیجان پیاکرد و آن اجتماع را بیدار ساخت، آن روحانی یهودی، روی به یزید کرد و گفت: این جوان کیست؟

- علی بن الحسین است.

- حسین کیست؟

- فرزند علی بن ابی طالب است.

(۱) مرآه الزمان، ص ۱۰۱. الصراط السوی، ص ۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۵

- مادر او کیست؟

- دختر محمد است.

(۱) سبحان الله! این فرزند دختر پیامبر شماست که او

را کشته اید، رفتار شما پس از او با ذریه اش چه بد است. به خدا! اگر پیامبر ما موسی بن عمران، در میان ما نوه ای باقی می گذاشت، گمان داریم که او را به جای پروردگاران می پرستیدیم، دیروز بود که پیامبران از شما جدا گردید، اما شما به سوی فرزندش شتافتید و او را کشتید، بدا برایتان که چه امتی هستید!».

(۲) آن ستمگر، خشمگین شد و دستور داد تا بر دهانش ضربه زنند، آن روحانی یهودی برخاست در حالی که فریاد می کشید: «اگر می خواهید مرا بکشید، من در تورات یافته ام که هر کس ذریه پیامبری را بکشد، همچنان برای ابد لعنت شده خواهد بود و هرگاه بمیرد، خداوند او را به آتش جهنم می سوزاند» (۱).

(۳)

۳- قیصر، پادشاه روم

فریادهای اعتراض بر یزید، پی در پی شد، از جمله انتقاد کنندگان از او «قیصر پادشاه روم» بود که به وی نوشت: «شما پیامبر و یا فرزند پیامبری را کشته اید» (۲).

(۴)

۴- رأس الجالوت

از جمله انتقاد کنندگان از یزید، «رأس الجالوت» می باشد که به محمد بن

(۱) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۷. الفتوح ۵/ ۲۴۶-۲۴۷. الخوارزمی، مقتل ۲/ ۷۱.

(۲) بیهقی، المحاسن و المساوی ۱/ ۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۶

عبد الرحمن گفته است: «میان من و حضرت داود، هفتاد پدر وجود دارد، یهودیان مرا بزرگ می شمارند و محترم می دارند، در حالی که شما فرزند دختر پیامبران را کشته اید» (۱).

(۱)

۵- وائله بن اسقع

هنگامی که سر امام را به شام بردند، «وائله بن اسقع صحابی» در آنجا بود و به شدت خشمگین شد، پس با مردی از اهل شام روبه رو شد و چنین گفت:

«من پیوسته علی، حسن، حسین و فاطمه را برای ابد دوست می دارم، پس از آنکه شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان گفت آنچه را که گفت.»

- «رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان چه گفت؟»

- «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم در حالی که در منزل ام سلمه بود، پس حضرت حسن آمد و او را بران راستش نشانند و حضرت حسین آمد و او را بران چپش نشانند و او را بوسید سپس، حضرت فاطمه آمد که او را روبه روی خود نشانند. پس از آن، علی را فراخواند و آمد و بر آنان رواندازی خیری گذاشت، گویی که به آن می نگرم، سپس گفت: همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت، دور کند و پاک گرداند» (۲)».

(۲)

۶- ابن عباس

از سرسخت ترین انتقاد کنندگان از یزید، «عبد الله بن عباس» بود، یزید به

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۰. جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب، ص ۲/۲۷۴.

(۲) عبد الله بن احمد بن حنبل، فضائل امام امیر المؤمنین علیه السلام ص ۲/۶۷۲-۶۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۷

وی نامه ای نوشت و خواستار جلب دوستی وی شد و از او درخواست نمود تا وی را بر ضد ابن زبیر، یاری نماید.

(۱) ابن عباس، در پاسخ، این نامه را به وی نوشت: «اما بعد: نامه تو به

من رسید، اینکه من بیعت با ابن زبیر را ترک کرده ام، به خدا! من از این کار، نیکی و ستایش تو را امید نداشته ام، ولی خداوند به آنچه در دل دارم آگاه است. تو ادعا کرده ای که نیکی مرا فراموش نکرده ای، پس ای انسان! نیکی ات را از من بازدار که من نیکی ام را از تو بازداشته ام. خواسته ای که مردم را موافق تو سازم و آنان را نسبت به ابن زبیر دشمن کنم و از او بازبیدارم، پس نه چنین باشد و نه تو را شادی و کرامتی خواهد بود که این چگونه باشد، در حالی که تو حسین و جوانان عبدالمطلب، چراغهای هدایت و ستارگان مردمان را کشته ای؟ سپاهیان تو آنان را به فرمانت در بیابان رها کردند، در حالی که به خون آغشته بودند، اموالشان غارت شده و در بیابان رها گشته بودند. تشنه لب به قتل رسیده، نه کفن گشته و نه به خاک سپرده شدند. بادها بر آنان می وزید و شنهای بیابان بر آنان فرو می ریخت تا اینکه خداوند برای آنان قومی را مهیا کرد که در خون آنان شرکت نداشتند، پس، آنان را کفن کردند و به خاک سپردند، به خاطر من و آنان است اگر عزت یافتی و در آن جایگاهت نشستی «۱».

(۲) اگر چیزی را فراموش کنم، فراموش نمی کنم اینکه حسین را از حرم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سوی حرم خدا دور ساختی، سواران را به سوی او فرستادی همچنان بودی تا اینکه او را به عراق فرستادی و او هم ترسان و هراسان خارج شد و سواران به سبب دشمنی تو نسبت به خدا

و پیامبرش و اهل بیت او- که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخته و آنان را پاک گردانیده- او را فرود آوردند، او از شما

(۱) و در روایتی آمده است: «و به سبب من و آنان است که تو عزّت یافته ای».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۸

خواست که رهایش کنید و از شما درخواست بازگشت را نمود، ولی شما کمی یاران او و ریشه کن ساختن اهل بیتش را غنیمت دانستید، پس بر او همدست شدید، گویی اهل بیت را از ترک و کفر، کشته اید. نزد من چیزی عجیب تر از این نیست که دوستی مرا می طلبی در حالی که فرزندان پدرم را کشته ای و از شمشیر تو خون من می چکد، تو یکی از موارد خونخواهی من هستی. پیروزی امروزت بر ما، تو را مغرور نسازد که روزی هم ما بر تو پیروزی می یابیم «۱».

(۱) این نامه، یزید را متهم می کند که او امام حسین علیه السلام را به سوی عراق فرستاد تا وی را به قتل برساند و او خارج نشد جز به سبب تعقیب کردن لشکرهای یزید در مدینه و مکه و خارج شدنش به سوی عراق برای پاسخ دادن به درخواست مردم کوفه نبوده، بلکه لشکریان یزید، وی را بر آن کار ناگزیر ساخته بودند.

(۲)

۷- فرزند زبیر

از انتقاد کنندگان بنی امیه، «عبد الله بن زبیر» بود که آنان را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام مورد انتقاد قرار داد و در مکه خطبه ای ایراد کرد و گفت: «بدان اهل کوفه حسین را دعوت نمودند تا بر آنان ولایت داشته باشد و امورشان را به راستی آورد و نشانه های اسلام را باز گرداند، ولی هنگامی

که به نزد آنان رفت، بر او شوریدند و او را کشتند و به او گفتند: باید دست در دست فاجر ملعون، ابن زیاد گذاری که در مورد تو تصمیم خود را بگیرد، او مرگی بزرگوارانه را بر زندگی

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۱۲۷-۱۲۸، یعقوبی در تاریخش ۲/۲۴۸-۲۵۰ آن را به صورت دیگری روایت کرده که در آن حوادث هولناکی را که معاویه و یزید مرتکب شده بودند، بیان نموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۷۹

پست ترجیح داد. خداوند، حسین را رحمت کند و قاتلش را رسوا نماید و هر کس را که بدان کار راضی باشد و به آن فرمان داده، لعنت نماید» (۱).

(۱) فرزند زبیر، به طور ساختگی بر کشته شدن امام، اظهار اندوه نمود تا خود را به عامه مسلمین نزدیک سازد؛ زیرا وی در دل خویش شادمان بود که از بزرگترین مخالفانش آسوده شده است و اگر به آنچه گفت، ایمان داشت، قاتلان حسین را پناه نمی داد، زیرا کسانی که از دست مختار، سلامت یافته بودند همچون «شبت بن ربعی» و دیگران به سوی او رفته و به وی پیوسته بودند، او آنان را خوشامد گفته و آنها را برای جنگ با مختار، اعزام کرد.

(۲)

۸- ابو برزه

از انتقاد کنندگان بر یزید، هنگامی که با چوب دستی اش بر سر امام می زد، «ابو برزه اسلمی صحابی» بود، که در مباحث پیش به سخن وی اشاره نمودیم.

(۳)

۹- خاندان اموی

کار بر یزید مشکل شد و فریاد معترضان بر او متوالی گشت؛ زیرا خاندانش نیز بر او اعتراض کردند که از جمله آنان است:

(۴) الف- یحیی بن حکم: از سخت ترین اعتراض کنندگان بر یزید، «یحیی بن حکم» بود که در مجلسش از او انتقاد نمود، یزید بر سینه او زد و به مأمورانش

گفت تا او را بیرون ببرند. ما متن گفتارش را در مباحث پیشین، بیان کردیم.

(۱) ب- عاتکه دختر یزید: دختر یزید «عاتکه» هنگامی که سر امام را نزد خانواده و زنان خود برد بر او اعتراض کرد، عاتکه آن سر را گرفت و معطر ساخت و گفت: «سر عموی من می باشد». ما سخنش را در مباحث قبلی، بیان کردیم.

(۲) ج- هند: همسر یزید، «هند» دختر عمرو، بر او اعتراض کرد، زیرا وی پریشانحال به سوی مجلس او شتافت و صدایش را بلند نمود: «سر فرزند دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در خانه ماست!!».

آن ستمگر به سوی وی شتافت و حجاب بر سرش نهاد و به او گفت: «ای هند! بر او شیون کن که وی فقید بنی هاشم است و ابن زیاد بر او تعجیل نمود (۱)».

(۳)

۱۰- معاویه پسر یزید

«معاویه» بر پدرش یزید انتقاد کرد و جد خود معاویه را مورد سرزنش قرار داد. وی خلافت را نپذیرفت و نسبت به حکومت کردن، بی توجه شد، در میان مردم شام سخن گفت و جد و پدر خود را محکوم نموده، اظهار داشت:

(۴) «جدّ من معاویه در کار خلافت با کسی درافتاد که برای نزدیکی اش به رسول خدا صلی

اللّٰه عليه و آله و اقدامات گذشته و سابقه اش، به این امر شایسته تر از او بود، وی در ارزش، از مهاجران عظیم تر و نخستین فرد آنان در ایمان بود، عموزاده رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و همسر دخترش که او را برای وی به همسری برگزید و دخترش را برای او به همسری انتخاب کرد، باقیمانده رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله خاتم پیامبران هستند، پس

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۸۱

جدّ من نسبت به آنان مرتکب شد آنچه را که می دانید و همراه او دست زدید به آنچه از آن بی خبر نبودید «۱» تا اینکه مرگش فرا رسید و در قبر خود در گرو گناهان خویش، اسیر جنایتش گردید، سپس امر خلافت را به پدرم واگذار کرد که شایسته آن نبود و بر هوای خود سوار گشت، آرزو او را پشت سر نهاد و مهلتش کوتاه گشت و در قبر خود در گرو گناهان و اسیر جنایت خود شد. آنگاه به گریه افتاد و گفت: از بزرگترین امور بر ما این است که ما از بد مردنش و زشتی عاقبتش آگاه هستیم؛ زیرا وی عترت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را کشت و حرمتها را مباح ساخت و کعبه را ویران نمود «۲».

(۱) و بدین گونه بود که ملک خاندان ابو سفیان به دست معاویه پسر یزید ویران گشت استقرار ملک و دوام آن در خاندانش را که مدّ نظر داشت، بر باد رفت؛ زیرا کشتن حضرت حسین علیه السلام، هر آنچه را که معاویه ساخته و یزید پرداخته بود، در هم کوبید و مملکت

آن، روی به نیستی نهاد.

(۲) مورخان می گویند: در میان بنی امیه پس از سخنانی معاویه که در آن جد و پدرش را رسوا ساخت، قیامتی بپاشد و به سوی معلم وی «عمر القصوص» رفتند و به او گفتند: تو این را به وی آموخته و به او تلقین نموده، از خلافت بازداشتی، دوستی علی و فرزندانش را برایش زیبا جلوه دادی و او را بر اتهام ستمگری بر ما واداشته ای و بدعتها را برایش نیکو نمایانده ای تا اینکه این سخنان را اظهار داشت و گفت آنچه را گفت.

(۳) عمر، این کار را انکار نمود و گفت: به خدا! این کار را نکرده ام ولی وی بر

(۱) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب، ۲/ ۲۶۱.

(۲) النجوم الزاهره ۱/ ۱۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۸۲

دوستی علی آفریده شده و سرشته گشته است. آنان این مطلب را از او پذیرفتند و او را گرفتند و زنده به گور ساختند! «۱».

(۱)

پاوه ها و چرندها

اشاره

بعضی از متعصبان بنی امیه در گذشته و اخیراً، کوشیده اند تا یزید را منزّه ساخته، او را از کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله تبرئه کنند و گناه و مسئولیت را بر فرزند مرجانه بیندازند، جهل و تعصب کوری که آنان را از حق منحرف ساخت و در شری عظیم انداخت و آنان را به این کار واداشت، از جمله آنانند:

(۲)

۱- ابن تیمیه

یزید، نزد ابن تیمیه جایگاهی عظیم یافت؛ زیرا وی از سرسخت ترین مدافعان وی بود و منکر این گشت که وی به کشتن حضرت حسین علیه السلام دستور داده است. او به گرمی از یزید دفاع نموده و گفته است:

«یزید، دستور کشتن حسین را صادر نکرد و سر او را در برابر خود نهاد و با چوب دستی بر دندانهایش نکوبید، آنکه چنین کاری انجام داد، عبید الله بن زیاد بود، همانطور که این مسأله در صحیح بخاری ثابت شده است، نه سر او را در دنیا گرداندند

و نه کسی از خانواده حسین به اسارت برده شد!!» (۲).

(۳) این گفته، موجب تمسخر او می شود؛ زیرا ضروریاتی را منکر شده است که هر صاحب هوش و اراده ای، به آنها شک نمی کند؛ چون گفتار مورخان مبنی

(۱) دمیری، حیاة الحیوان ۱ / ۸۸ - ۸۹.

(۲) سؤالی در مورد یزید بن معاویه، از ابن تیمیه، ص ۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۸۳

بر این که یزید، این جنایت را مرتکب شده است، نادیده می گیرد، کاری که هر صاحب بینش دینی یا روح اسلامی با آن موافقت نمی نماید.

ابن تیمیه به تعصبی کور معروف است تا جایی که هر محقق آزاده ای و نویسنده تاریخ و بحثهای اسلامی، از نظراتش روی

برگردانده است.

(۱)

۲- غزالی

جای تأسف است که «غزالی» شیفته یزید بود و در اخلاص برای وی و دفاع از او غلو نموده و گفته است: «نه کشتن وی صحت دارد- یعنی کشتن حضرت حسین علیه السلام- و نه او را به آن دستور داد- یعنی یزید فرمان کشتن او را به ابن مرجانه نداده و به آن راضی نبوده است!!- وقتی این قضیه نزد او صحت نداشته باشد، گمان قتل نسبت به وی جایز نخواهد بود؛ زیرا بدگمانی نسبت به یک مسلمان، حرام است!! خدای تعالی فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها خودداری نمایید که بعضی از گمانها گناه می باشد» (۱) «۲».

(۲) غزالی، گمراهانه سخن رانده؛ زیرا بدیهیات را منکر شده است آن گونه که همکارش «ابن تیمیه» آنها را منکر شده بود، در حالی که مورخان اجماع دارند بر اینکه یزید بود که به ابن مرجانه دستور داد تا حضرت حسین علیه السلام را بکشد و در این امر بر او سخت گرفت و او را در این مورد تهدید کرد که اگر در جنگ خود با امام، اخلاص نرزد، وی را از خاندان ابو سفیان جدا می سازد و به جدش عبید رومی ملحق می کند، این مطلب را بدون اینکه نیازی به تکرار باشد، در مباحث قبلی بیان کردیم.

(۱) حجرات / ۱۲: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

(۲) وفيات الاعيان ۳ / ۲۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۸۴

(۱)

۳- ابن عربی «۱»

«ابن عربی» به دشمنی و ناخوشایندی نسبت به اهل بیت علیهم السلام معروف گشته، اعتقاد داشت که یزید، امام زمان خود و خلیفه خدا در زمین!! و خروج امام بر

او غیر مشروع بود و حضرت حسین علیه السّلام با شریعت جدّش کشته شد!! «۲».

(۲) مستی خاک بر او باد و بر هر کسی که از حق منحرف و از راه گمراه شده باشد، به کدامین منطق، یزید (آن یار) بوزینه ها و یوزپلنگها، امام مسلمین و خلیفه خدا در زمین بوده است؟ آیا به کشتن سرور جوانان اهل بهشت، یا با مباح ساختن مدینه رسول صلی الله علیه و آله و سوزاندن کعبه، امام مسلمین گشته بود، «عمر بن عبد العزیز»، شنید شخصی یزید را امیر مؤمنین می نامد، دستور داد او را بیست تازیانه بزنند «۳».

(۳) دفاع از یزید و مشروع دانستن حکومت وی و تبرئه اش از گناه در کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع از منکر و دفاع از باطل است؛ زیرا یزید و امثال وی از حکام اموی و عباسی بودند که سبب عقب ماندگی مسلمین شدند و فتنه ها و مصیبتها برای آنان به بار آوردند و آنها را به شری عظیم گرفتار ساختند.

(۴)

۴- ابن حجر

«ابن حجر هیثمی» منکر رضایت یزید یا دستور دادن او به قتل حضرت

(۱) قاضی ابو بکر بن عربی، متوفای ۵۴۳ ه. مدفون در «فاس» مراکش، او غیر از ابن عربی عارف مشهور است که نامش ابی بکر، محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبد الله طائی حاتمی ملقب به محی الدین بن عربی متوفای ۶۳۸ ه می باشد و در «دمشق» دفن گردیده است (مترجم).

(۲) العواصم، ص ۲۱۴.

(۳) شذرات الذهب ۱ / ۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۸۵

حسین علیه السّلام شد «۱» و تعصب کور، او را به این گفتار ناسازگار یا بدیهیات کشاند که

فرزند مرجانه، تنها ابزاری بوده بدون اینکه اندیشه یا اراده ای در کشتن حضرت حسین علیه السلام داشته باشد و به «مسافر بن شریح لشکری» گفته است: در جریان کشتن حسین، این یزید بود که به من کشتن وی یا مرگ خودم را عرضه داشت، من کشتن او را برگزیدم. «۲» ابن زیاد به کشتن حضرت حسین علیه السلام اقدام نکرد، مگر پس از آنکه یزید او را به کشتن، تهدید نمود اگر از وی فرمان نمی برد.

(۱)

۵- انیس زکریا

«انیس زکریا نصولی»، با حرارت از یزید دفاع نموده و گفته است: «بدون شك، یزید اصلا به کشتن حسین نیندیشید و آرزو نداشت که مسأله علوی تا این حد بزرگ شود و این نقش هولناک را ایفا نماید و ابن زیاد به کشتن وی اقدام کند!» «۳».

(۲)

۶- دکتر نجار

از جمله کسانی که یزید را منزّه دانسته اند، «دکتر محمد نجار» است که می گوید: «یزید بن معاویه چیزی از این گناه- یعنی گناه کشتن حضرت حسین- را متحمل نمی شود؛ زیرا به رغم اینکه تاریخش آغشته به سیاهی است، ولی وی- بر حسب ظاهر- از تهمت تشویق به کشتن حسین، مبرا می باشد!!» «۴».

(۱) الفتاوی الحدیثه، ص ۱۹۳.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۴۰.

(۳) الدوله الامویه فی الشام، ص ۵۸.

(۴) الدوله الامویه فی الشرق، ص ۱۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۸۶

(۱)

۷- محمد عزت دروزه

از سرسخت ترین مدافعان یزید در این روزگار، «محمد عزت دروزه» می باشد که از یزید، تعریف نموده و او را از این جنایت، منزّه دانسته است. و نیز ابن زیاد و دیگر نیروهای مسلّحی که حضرت حسین علیه السلام را کشته اند را غیر مسئول به

شمار آورده و حضرت حسین علیه السلام را سرزنش نموده و گفته است:

«چیزی وجود ندارد که نسبت دادن کشتن حسین به یزید را توجیه نماید؛ زیرا وی نه تنها او را نکشته، بلکه دستور به قتل او نیز نداده است و همه آنچه دستور داده بود این است که محاصره شود ولی با او جنگ نکنند، مگر اینکه خود او جنگ کند. (۲) همانند این قول، نسبت به عبید الله بن زیاد، صحیح است که همه آنچه دستور داده بود این است که محاصره گردد و با او جنگ نشود، مگر اینکه خود به جنگ پردازد و آورده شود تا دستش را در دست او بگذارد و یا با یزید که صاحب بیعت شرعی بود، بیعت کند، بلکه این امر را می توان نسبت به فرماندهان نیروهای مسلحی که میان آنان و حضرت

حسین و یارانش، نبرد صورت گرفت، صحیح دانست؛ زیرا آنان به آنچه دستور داده شده بودند، متعهد باقی ماندند و نیز آنان به شدت علاقه مند بودند که خداوند، آنان را از گرفتار شدن به جنگ با وی معاف بدارد نه اینکه او را بکشند. و می کوشیدند او را قانع سازند تا فرمان ابن زیاد را گردن نهد و با یزید بیعت کند، پس اگر حسین، خودداری کرد و تسلیم نشد تا داخل چیزی بشود که مسلمین به آن داخل شده بودند و به شدت مقاومت نمود، در این صورت، مقاومت در برابر وی و جنگ با او از نظر شرعی و سیاسی، جایز بود!!» (۱).

(۳) دروزه، معتقد است که کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور جوانان اهل

(۱) تاریخ الجنس العربی ۸ / ۳۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۸۷

بهشت از جهت شرعی و سیاسی جایز بوده است، نمی توانم باور کنم که آن آدمکشان جَلاد یعنی قاتلان حضرت حسین علیه السلام، نسبت به امام، کینه و دشمنی بیشتری از این شخص داشتند که باطل بر وجدانش زنگار نهاده و در امواج خروشان از منکر و گناه، غوطه ور گشته است.

(۱)

نظر دکتر طه حسین

«طه حسین» معتقد است که یزید مسئول ریختن خون امام بوده و صحیح نیست که گفته شود گناه این جنایت بر ابن مرجانه افکنده می شود، وی گفته است:

(۲) «راویان ادعا می کنند که یزید از کشته شدن حسین به این صورت، تبرئه جسته و بار این گناه را بر فرزند مرجانه، عبید الله بن زیاد افکنده است ولی ما نمی بینیم که وی، ابن زیاد را سرزنش نموده و یا کیفر کرده و یا از

همه یا بخشی از مقام خود معزول کرده باشد، پیش از او نیز معاویه، حجر بن عدی و یارانش را کشت و سپس مسئولیت کشتن آنان را بر زیاد افکند و گفت: فرزند سمیه مرا واداشت و من واداشته شدم» (۱).

(۳) ابن زیاد کارش را انجام نداد مگر به دستور قاطع یزید و اگر بدان خوشنود نبود، او را بر جنایتش مؤاخذه می کرد و همراه وی در مجلس شراب خواری نمی نشست و عطای فراوان به او نمی داد و این مسأله بر رضایت وی از کشته شدن حضرت حسین علیه السلام و پشیمان نشدن او - با وجود تلخی آن کشتار و هولناک بودن آن جنایت - دلالت دارد.

(۱) الفتنه الکبری ۲/ ۲۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۸۸

(۱)

سخن تفتازانی

«تفتازانی» گفته است: «متفق گشته اند بر جایز بودن لعنت نمودن کسی که حسین را کشته یا به آن دستور داده یا آن را جایز شمرده و به آن راضی بوده باشد... و حق این است که راضی شدن یزید به کشته شدن حسین و شاد شدن وی به آن و اهانتش نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلبی است که به تواتر معنوی رسیده، هر چند تفصیل آن از آحاد اخبار باشد و ما در مورد او بلکه در کفر وی درنگ نمی کنیم که لعنت خداوند بر او و بر یاران و اعوانش باد!» (۱).

(۲)

نظر یافعی

«علامه یافعی» می گوید: «حکم کسی که حسین را کشته یا فرمان به قتل وی داده این است که وی کافر است و هر کس آن را حلال شمارد نیز کافر می باشد» (۲).

(۳)

نظر احمد بن حنبل

«احمد بن حنبل» به خودداری از لعنت نمودن یزید فتوا داده است! «ابو طالب» می گوید: از احمد در مورد کسی که یزید بن معاویه را ناسزا گوید پرسیدم، گفت: در این موضوع سخن مگوی، پیغمبر گفته است: «لعنت کردن مؤمن، همانند کشتن اوست» (۳).

(۴) عجیب این است که در این فتوا، مدرک را حدیث نبوی قرار داده، در

(۱) شذرات الذهب ۱/ ۶۸.

(۲) همان، ص ۶۹.

(۳) شمس الدین حنبلی، الآداب الشرعیه و المنح المرعیه ۱/ ۲۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۸۹

حالی که این حدیث بر یزید منطبق نمی شود؛ زیرا وی بهره ای از ایمان و اسلام نداشته است پس از آنکه آن جنایات فجیع را مرتکب شد، همچون نابود ساختن عترت پاک و مباح ساختن مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله و به آتش کشاندن کعبه مقدس که هر کدام از این گناهان بزرگ، او را از حیطه اسلام، خارج می سازد.

(۱) «صالح»، فرزند احمد، بر او اعتراض کرد و به او گفت: عدّه ای ما را به دوست داشتن یزید نسبت می دهند؟ به او گفت: آیا کسی که به خدا ایمان داشته باشد، یزید را دوست دارد؟

پسرش به وی پاسخ داد: پس چرا او را لعنت نمی کنی؟! - چه وقت دیده ای که من کسی را لعنت کرده باشم؟

- پدر! چرا لعنت نشود، آن کسی که خداوند او را در کتابش، لعنت کرده است؟

- خداوند، در کجا یزید را لعنت کرده است؟

- «اگر حکومت به دستتان

بیفتد، آیا جز این انتظار می رود که به فساد در زمین پردازید و قطع رحم نمایید، اینان کسانی هستند که خداوند لعنتشان کرده است» (۱)، آیا فساد عظیم تر از کشتن [حسین علیه السلام] وجود دارد؟ ... در اینجا احمد از پاسخ دادن، خودداری نمود (۲).

(۲)

سخن معتضد عباسی

«معتضد عباسی» نامه ای را صادر نمود و در آن رسواییهای بنی امیه را

(۱) محمد / ۲۲ و ۲۳: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.

(۲) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۵. الآداب الشرعیه ۱/ ۲۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۰

منتشر ساخت و اهل بیت را گرامی داشت و دستور داد تا آن را در مجامع دولتی، مردمی، اجتماعات عمومی و اعیاد، منتشر سازند، درباره یزید، در آن آمده بود:

(۱) «هنگامی که خلافت به یزید رسید، پیگیرانه به خونخواهی مشرکان از مسلمین پرداخت و واقعه حره را بر مردم مدینه وارد ساخت، واقعه ای که همانند آن بر بشریت نگذشته و بر مسلمین نیز زشت تر و فجیع تر از آن وارد نشده است، پس کینه خود را آرام کرد و گمان کرد که برای پیروانش، از اولیای خدا انتقام گرفته و برای دشمنان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله خونخواهی نموده است».

(۲) وی اضافه می کند و می گوید: «مهمترین چیزی که هتک کرد و عظیم ترین جرمی که مرتکب شد، ریختن خون حسین بن علی علیه السلام بود، با آگاهی از جایگاهش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و شنیدن این مطلب که وی فرموده بود: «حسن و حسین دو ریحانه من از دنیا هستند. حسن و حسین، دو سرور جوانان

اهل بهشت می باشند» که بر خدا و پیامبرش گستاخی نموده نسبت به آن دو دشمنی روا داشته و از آن عمل خود، نه از انتقام ترسید و نه به فکر معصیتی بوده است» (۱).

(۳) کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله از عظیم ترین حوادث بزرگی بود که مسلمانان از آن، آشفته خاطر شدند و با آن، گرفتار آزمونی سخت و مشکل گشتند؛ همچنانکه آن واقعه، از فجیع ترین حوادث جهانی بود؛ زیرا آن سنگدلی که در برابر عترت پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشته شد، از فجیع ترین حوادثی است که در تاریخ عالم، صورت گرفته است.

(۴) آن جفاکاران مسخ شده از سپاه یزید، انواع فرومایگی و اقسام پستی را اعمال نمودند و همه ارزشهای انسانی و عرف حاکم و آن فضیلت و اخلاقی را که

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۱

مردم قانونی نموده بودند، نادیده گرفتند، مردان، کودکان و زنان را پس از آنکه آنان را از آب محروم نموده بودند، کشتند و آنگاه آن بدنهای پاک را تکه تکه کرده، آن سرهای مطهر را بر نیزه ها گذاشتند و یادگارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر بالای شتران به اسارت بردند و آنان را در سرزمینها و شهرها گرداندند تا آن ستمگر، ستمش را نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و چیره شدنش بر آنان را نشان دهد، همه این حوادث به دستور و اصرار وی اجرا شد و او درباره آنها مسئول است.

(۱) اما ابن زیاد، جز ابزار و وسیله ای در دست او، چیزی نبود که خواسته هایش را اجرا می کرد چنانچه

این مطلب را در بحثهای گذشته بیان کردیم.

(۲) منزّه ساختن یزید و افکندن مسئولیت بر فرزند مرجانه، چیزی نیست جز نمونه ای از نمونه های انحراف از حق و پیروزی از عصبیت کوری که هر صاحب عقل و اراده ای، پذیرای آن نمی شود.

(۳) در اینجا سخن ما در مورد یاهو ها و بیهوده هایی که در خصوص تبرئه کردن یزید، گفته شده و آنچه از بزرگان درباره مجرم شناختن یزید و مسئول دانستن وی در ریختن خون امام علیه السلام نقل شده است، پایان می یابد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۲

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۳

(۱)

به سوی مدینه

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۴

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۵

(۱) اقامت اهل بیت در دمشق، چندان ادامه نیافت؛ زیرا یزید از پیش آمدن فتنه و پریشان شدن افکار عمومی و حادث شدن اوضاع ناگوار، ترسید، چون خطبه حضرت زینب کبری و امام زین العابدین علیه السلام انقلابی فکری در همه محافل به وجود آورد، از آنجا که آن سخنرانیهای درخشان، خردها را روشنی بخشیدند و احساسات را برانگیختند و موضوع سخن روز در نشستها و مجالس شدند، همچون گداخته ها بر ضد آن دولت ستمگر می جوشید و از انفجار مردمی خبر می داد که دولت یزید را بنیاد براندازد چرا که مردم شام را با فرومایگی یزید و پلیدی سرشت او آشنا کرده بودند و افکار عمومی را بر علیه وی برانگیختند، وی، حتی در مجلس خود، با انتقاد مواجه شد و از نظر اجتماعی، سقوط کرد و جایگاهش در دلها را از دست داد.

(۲)

عذرخواهی یزید ستمگر از امام زین العابدین علیه السلام

یزید ستمگر، امام زین العابدین علیه السلام را فراخواند و از او عذرخواست و مسئولیت این جنایت را بر فرزند مرجانه افکند

و گفت:

«خداوند، فرزند مرجانه را لعنت کند! به خدا! اگر من همراه او بودم، هر چیزی را از من می خواست، به او می دادم و با هر چیزی که می توانستم، مرگ را از او دور می ساختم، اگر چه به قیمت جان بعضی از فرزندانم تمام می شد، ولی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۶

خداوند آنچه را دیدی، حکم فرمود. پسرم! هر نیازی داری برایم بنویس «۱»، در میان قوم تو اموری خواهد بود، پس در هیچ کدام همراه آنان داخل مشو» «۲».

امام علیه السلام از او روی برتافت و

پاسخی به او نداد؛ زیرا واقعیت عذر خواهی اش را دانسته بود که برای فرار از ننگ و فضحتش بود.

(۱)

عرضه نمودن اموال بر اهل بیت علیهم السلام

یزید ستمگر، دستور داد تا سفره هایی از ابریشم در مجلسش بگسترانند و بر آنها اموال فراوانی را فرو ریزند و آنها را به اهل بیت تقدیم کرد تا به عنوان دیه ای برای کشتگان آنان و عوضی برای اموال آنان باشد که در کربلا به تاراج رفته بود، پس گفت: «این مال را به جای آنچه بر شما رسیده است، بردارید!».

(۲)

پاسخ حضرت ام کلثوم علیها السلام

خواهر حضرت حسین علیه السلام حضرت ام کلثوم علیها السلام به درد آمد و خشمگین شد و بر او فریاد زد: «چه اندک است شرم تو! و چه پررو هستی! برادر و اهل بیت مرا می کشی و به جای آنان به من عوض می دهی» (۳).

حضرت سکینه گفت: «به خدا! شخصی را سنگدل تر از یزید ندیده ام، کافر یا مشرکی را بدتر از او و یا جفاکارتر از او نیافته ام» (۴).

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۷-۸۸.

(۲) تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۷.

(۳) عبد الله بن نور الله، عوالم امام حسین علیه السلام ۱۷/ ۴۲۲-۴۲۳.

(۴) همان ۱۷/ ۳۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۷

یزید، ناکام ماند؛ زیرا فکر می کرد مادیات، اهل بیت را می فریبد و نمی دانست آنان از دست پروردگان الهی هستند که پلیدی را از ایشان دور ساخته، پاکشان گردانیده است.

(۱)

درخواست امام زین العابدین علیه السلام

یزید ستمگر از امام زین العابدین علیه السلام خواست تا حاجتش را اظهار نماید.

آن حضرت علیه السلام فرمود: «از تو می خواهم که چهره پدرم را به من بنمایی و آنچه را از زنان گرفته اند، به آنان بازگردانی؛ زیرا میراث پدران و مادران ما در میان آنهاست و اگر می خواهی مرا بکشی، پس همراه خانواده ام، کسی را بفرست تا آنان را به مدینه برساند».

(۲) گمان غالب این است که مقصود امام از دیدن سر پدرش این بود که یزید، آن سر مبارک را به او بدهد تا آن را به خاک سپارد، ولی آن ستمگر، درخواستش را نپذیرفت؛ زیرا دستور داده بود تا آن را در همه نواحی کشور بگردانند تا پریشانی و هراس را میان مردم منتشر سازد و عبرتی برای هر کسی گردد که بر ضد

او قیام می کند. اما درخواست امام که آنچه را که از زنان گرفته بودند به آنان بازگردانند، منظور حضرت از این مطلب، زیورآلات و دیگر اموالی را که در روز کربلا از آنان به تاراج برده بودند نبود، بلکه حضرت می خواست میراثهای نفیسی را که از جدشان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده بودند، به آنان بازگرداند، همچون عمامه، زره و شمشیر آن حضرت و دیگر چیزهایی که از مال، گران قدرتر بودند.

(۳) آن ستمگر، سر به زیر انداخت و درباره درخواست امام علیه السلام به فکر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۸

فرو رفت، سپس سر خود را بلند کرد و به آن حضرت گفت: «چهره پدرت را نخواهی دید، ولی آنچه از شما گرفته شده است به شما بازگردانده می شود و اما زنان را کسی جز تو باز نمی گرداند، من از کشتن تو صرف نظر کرده ام» (۱).

(۱)

سفر به سوی مدینه

یزید ستمگر، به «نعمان بن بشیر»، دستور داد تا یادگارهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را سرپرستی کند و تا مدینه، همراه آنان باشد (۲). همچنین دستور داد تا آنان را از ترس فتنه و برهم خوردن اوضاع، شب هنگام از دمشق خارج نمایند (۳).

(۲)

رسیدن خبر مراجعت اهل بیت علیهم السلام به مدینه

خبر فاجعه بزرگ، پیش از رسیدن اسیران، به مدینه رسید، آن خبر را «عبد الملک بن حارث سلمی» به دستور ابن زیاد، به مدینه رساند که به سرعت راه می پیمود تا بدانجا رسید، در حالی که سفر، او را خسته کرده بود، به سوی «اشدق»، حاکم مدینه شتافت. شخصی او را دید و از پریشانشالی وی هراسان گشت و به سرعت از او پرسید: خبر چیست؟

- خبر، نزد امیر است.

(۳) آن شخص، عظمت مطلب را دریافت و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون، به خدا حسین کشته شده، ام سلمه در آن خبری که داده، راستگو

(۱) عبد الله، مقتل الحسين. عوالم ۱۷ / ۴۴۴ - ۴۴۵.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۸۷.

(۳) جوهره الکلام فی مدح- الساده الاعلام، ص ۱۲۸

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۴۹۹

بوده است» (۱).

فرستاده ابن زیاد، خبر کشته شدن حضرت حسین علیه السلام را به حاکم رساند و وی خوش حال و شادمان گشت و گفت: «مصیبتی در برابر مصیبت عثمان!» (۲).

«اشدق»، دستور داد تا آن خبر را میان مردم منتشر سازند. مردم، پریشان خاطر گشته، در حالی که گریه آغاز نموده بودند، به سوی مسجد نبوی به راه افتادند تا از جزئیات این خبر دردناک، آگاه شوند.

(۱)

سخنرانی اشدق

«عمرو بن سعید اشدق ستمگر»، بالای منبر رفت و در حالی که از قتل امام علیه السلام شادمانه پاهایش را تکان می داد، کینه ها و دشمنیهای خود را آشکار ساخت و گفت: «ای مردم! این برخوردی در مقابل یک برخورد و ضربه ای در برابر یک ضربه، چه بسیار خطبه که در برابر خطبه ای باشد، حِكْمَةٌ بِالْغَةِ فَمَا تُغْنِي النَّذْرُ» (۳)، او ما را ناسزا می گفت و ما

او را می ستودیم، از ما می برید و ما به او می رسیدیم، همچون عادت ما و عادت او، ولی چه کنیم با کسی که بر ما شمشیرش را می کشد و کشتن ما را می خواهد جز اینکه او را از خود دور کنیم!!».

(۲) «عبد الله بن سائب» سخنش را که در آن به کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار شماتت کرده بود، بر او قطع کرد و به او گفت: «اگر حضرت فاطمه زنده

(۱) عبد العزيز سيد الاهل، زينب بنت علي، ص ۱۵۲.

(۲) عبد الله، مقتل الحسين. عوالم ۱۷ / ۳۸۹. مقرر، مقتل، ص ۳۳۵.

(۳) حکمت بالغه خداست و او این پس اندوز و بند سودی نخواهد بخشید (قمر - ۵).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۰

بود و سر حضرت حسین علیه السلام را می دید، بر او می گریست».

(۱) این اعتراض، آغاز یک انتقاد بود که حاکم مدینه در حال خطبه خواندن با آن روبه رو شد، این مسأله او را سخت رنجاند، پس بر او فریاد کشید: ما به فاطمه از تو شایسته تر هستیم، پدرش عموی ماست، همسرش برادر ما و مادرش دختر ما. اگر فاطمه زنده بود، چشمش می گریست ولی قاتلش را سرزنش نمی نمود!! «۱».

(۲) اشدق، در این گفتارش از همه مراسم اجتماعی، منحرف شد؛ زیرا ادعا کرد که اگر فاطمه زنده بود، قاتل پسرش را سرزنش نمی کرد، بلکه نزد او ثابت بود که آن حضرت، قاتل گناهکار را تبریک می گفت؛ زیرا آن کار وی، تأییدی برای حکومت اموی و گسترشی برای قدرت آنان بود که همه جهت گیریهای جاهلیت را دربرداشت.

(۳) اگر حضرت فاطمه زنده بود و جگر گوشه اش را بر صحرای کربلا می دید که از

مصیبت‌ها و فجایعی رنج می برد که اگر بر هر انسانی جاری می شد، جانش به سوز می آمد، روان آن حضرت به افسوس و حسرت می گذاخت؛ زیرا از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:

«روز قیامت، دخترم فاطمه محشور می شود در حالی که همراه او جامه هایی آغشته به خون دارد و به ستونی از ستونهای عرش می آویزد و می گوید: ای خداوند دادگر! میان من و میان قاتل فرزندم حکم کن، پس سوگند به پروردگار بهشت که خداوند برای دخترم حکم می کند» (۲).

(۱) مقرر، مقتل، ص ۳۳۵.

(۲) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۱

(۱)

داغدار شدن هاشمیان

خبر دردناک شهادت حضرت حسین علیه السلام، همچون صاعقه، بر سر هاشمیان فرود آمد؛ زیرا صدای شیون و فریاد از خانه هایشان برخاست و بانوی بزرگوار، زینب دختر عقیل «۱»، در حالی که موی پریشان کرده بود، خارج شد و فریاد می کشید: «وا محمدا! و احسینا! ای وای برادرانم! ای وای خویشاوندانم!». «۲»

(۲) آنگاه، با سوز دل، به سرودن ابیاتی پرداخت که با آنها مسلمانان را مخاطب قرار داده می گفت:

ما ذا تقولون إن قال النبی لکم ما ذا فعلتم و أنتم آخر الأمم

بعترتی و بانصاری و ذریتی منهم اساری و قتلی ضرجوا بدم

ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی «چه می گوئید، اگر پیامبر به شما بگوید، چه کردید، در حالی که بهترین امته هستید».

«با عترت و با یاران و ذریه ام که بعضی از آنان اسیر و بعضی کشته و آغشته به خون گشته اند».

«این سزای من نبود که برای شما دلسوزی نمودم و شما این چنین بعد از من با

خویشاوندانم بدی کرده اید». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۵۰۱ داغدار شدن هاشمیان ص : ۵۰۱

(۳) «ابو الاسود»، در حالی که غرق در گریه و عزا بود، به وی پاسخ داد که

(۱) زینب، دختر عقیل با علی بن ركانه از خاندان عبدالمطلب، ازدواج کرد و از او پسری به دنیا آورد و از دختران او، عبده است که مادر ابی البختری، قاضی معروف می باشد. این مطلب در انساب الاشراف ۳ / ۴۲۰ آمده است.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۲

می گوئیم: «پروردگارا! ما به خود ستم کرده ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود».

(۱) آنگاه سخت بی تاب گشت و چنین سرود:

اقول و زادنی حنقا و غیظا زال الله ملک بنی زیاد

و ابعدهم کما بعدوا و خافوا کما بعدت ثمود و قوم عاد

و لا رجعت رکائبهم الیهم اذا وقفت یوم التناد «۱».

«می گوئیم: در حالی که کینه و خشمم افزون گشته است، خداوند حکومت بنی زیاد را نابود سازد».

«و آنان را دور گرداند که دور شدند و هراسان گشتند آن گونه که ثمود و قوم عاد، دور شدند».

«و شترهایشان به سویشان باز نیایند، آنگاه که در روز فریادرس ایستاده اید».

گریه و زاری، عمومیت یافت و عزاداری و اندوه در همه مناطق مدینه، منتشر گشت و بیش از آن روز، گریه کننده ای دیده نشده بود.

(۲)

عزاداری عبد الله بن جعفر

«عبد الله بن جعفر» ماتی برای سوگواری عموزاده اش حسین علیه السلام پیا کرد، مردم بر او وارد می شدند و او را در آن مصیبت دردناک، تسلیت می گفتند.

مورخان می گویند: عبد الله، غلامی داشت که او را «ابو السلاسِل» می گفتند، او به عبد الله گفت: «این است آنچه

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۹. طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۶-۱۲۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۳

(۱) آن نابخرد، فکر می کرد که با این سخن، به عبد الله تقرّب می جوید زیرا اگر حضرت حسین علیه السّلام نمی بود، دو پسر عبد الله بن جعفر شهید نمی شدند.

هنگامی که فرزند جعفر، سخنش را شنید، بی اختیار گشت و با نعلین خود بر او زد و گفت:

«ای فرزند کنیز بدبو! این را در مورد حسین می گویی؟ به خدا! اگر همراه او بودم، دوست داشتم که از او جدا نشوم تا اینکه همراه وی کشته گردم، به خدا! آنچه مرا در مورد فرزندانم آرام می سازد و مصیبت آنان را بر من آسان می کند، این است که آن دو، همراه برادر و عموزاده من، در حالی که با وی همدردی نموده و در کنارش شکیبیا بوده اند، کشته شده اند.»

(۲) سپس، روی به حاضران در مجلس خود کرد و به آنان گفت: «خدای را سپاس! مصیبت شهادت حسین بر من گران آمد، اگر من جان خود را فدایش نکردم، دو پسر من او را همراهی کرده اند» (۱).

(۳)

عزادار شدن ابن عباس

«ابن عباس» با درد و محنت فراوان، هنگام شنیدن خبر کشته شدن امام علیه السّلام، عزادار شد. وی در حالی که در مسجد الحرام بود، شخصی این خبر را محرمانه به وی رساند و او را از آن حادثه دردآور، آگاه ساخت. وی پریشان خاطر شد و بی اختیار گشت.

(۴) «محمد بن عبد الله» به وی گفت: «ای ابو عباس! چه اتفاقی افتاده است؟!».

- «مصیبت عظیمی که آن را نزد خداوند منظور می داریم».

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۴

افتاد و اندوهگین و غمناک به خانه خود رفت و در منزلش، ماتمی بیاساخت، مردم برای تسلیت گفتن به وی در آن مصیبت عظیم به سوی وی آمدند و با او در اندوه و عزا، مشارکت کردند «۱».

(۱)

مسور و فرزند زبیر

هنگامی که خبر شهادت حضرت حسین علیه السلام به مکه رسید، «مسور»، با پسر زبیر ملاقات کرد و به او گفت: «خبر کشته شدن حسین بن علی که آن را آرزو می کردی، رسیده است!».

«فرزند زبیر» به حيله گری پرداخت و گفت: «ای ابو عبد الرحمن! این را به من می گویی؟ به خدا! کاش در جما «۲» سنگی باقی نمی ماند، به خدا! که آن را آرزو نکرده ام».

(۲) مسور به وی پاسخ داد: «تو به وی پیشنهاد کردی که به منطقه دیگری برود».

«آری، به وی پیشنهاد کردم ولی نمی دانستم که کشته می شود، اجلش در دست من نبوده است، من نزد ابن عباس رفتم و او را تسلیت گفتم و دانستم که این کار از من بر وی گران می آید و اگر تسلیت گفتنش را رها می کردم، می گفت:

آیا همانند من وا گذاشته می شود و در عزای حسین، تسلیت داده نمی گردد، پس چه کنم؟ دایه‌های من، دل‌هایشان بر من ناخشنود شده است و نمی دانم برای چیست؟

(۳) مسور او را نصیحت کرد و به او گفت: «چه نیازی داری که از گذشته‌ها یاد

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۳۸.

(۲) «جما»: ارتفاعی است در نزدیکی مدینه.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۵

کنی، بگذار کارها جریان یابد و نسبت به دایه‌های نیکوکاری پیشه کن که پدرت، نزد آنان از تو ستوده تر است» «۱».

(۱)

سر امام حسین علیه السلام در مدینه

بیشتر مورخان عقیده دارند که یزید ستمگر، سر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مدینه فرستاد تا رعب و وحشت را

گسترش دهد و هر حرکتی بر ضد خود را سرکوب نماید. سر شریف را نزد «عمرو بن سعید اشدق» بردند، او از این کار انتقاد کرد و

گفت: «به خدا دوست داشتم که امیر المؤمنین! سر او را نزد ما نمی فرستاد».

(۲) در مجلس وی، آن مارمولک مارمولک زاده، یعنی مروان بن حکم، حاضر بود که بر وی فریاد کشید: «بدترین مطلب را گفته ای، آن را بیاور».

آنگاه، آن، سر شریف را برداشت و با شادمانی تکان خورد و شماتت کنان گفت:

یا حبذا بردک فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین «چه دوست داشتنی است دستهای سرد تو و رنگ قرمز گونه هایت!!».

(۳) آن سر با عظمت را آوردند و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دادند. زنان خاندان ابو طالب شیون کرده به سوی قبر شریف پیامبر شتافتند و گریه و شیون می نمودند. مروان گفت:

عجت نساء بنی زبید عجهکعجیج نسوتنا غداه الارنب «زنان اهل بیت گریستند همچون گریه زنان قریش در عزاداری کشتگان روز بدر».

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۳۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۶

(۱) مروان، هنگام شنیدن شیون زنان هاشمی، شادمانی خود را آشکار کرد و گفت: «به خدا! گویی که من به روزهای عثمان می نگرم» (۱)».

آنگاه روی به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و گفت: «ای محمد! یک روز در برابر روز بدر» (۲)».

کینه توزیهای اموی آشکار گشت و معلوم گردید که آنان به اسلام ایمانی ندارند و جاهلیت نخستین خود را نگهداشته و انتقام خود را از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله با نابود ساختن عترتش، گرفته اند.

(۲)

بازگشت اسیران به کربلا

بعضی از منابع گفته اند که اسیران اهل بیت، از هیات مأمور محافظت آنان خواستند که ایشان را به کربلا ببرند تا تجدید عهدی با قبر سید الشهداء علیه السلام داشته باشند. درخواست آنان را پذیرفتند و به سوی کربلا تغییر

مسیر دادند، هنگامی که به آنجا رسیدند، بانوان خاندان علوی با شیون و زاری به سوی مرقد ابا عبد الله علیه السلام شتافتند و بر آن تربت پاک، اشک ریختند و سه شبانه روز در آنجا ماندند که از سخت ترین شبها و دردناکترین آنها بر اهل بیت بود، هیچ گاه گریه و زاریشان آرام نشد تا آنجا که صداها گرفته و جانها به سوگ سوزانده شدند.

(۳) بعضی از منابع، بیان داشته اند که صحابی بزرگوار، «جابر بن عبد الله انصاری» نیز برای تشریف به زیارت قبر ابا عبد الله علیه السلام آمده و با امام زین

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان

(۲) شرح نهج البلاغه ۷۲/۴ و از جمله کسانی که از رسیدن سر به مدینه یاد کرده اند، بلاذری در انساب الاشراف ۴۱۷/۳ و قاضی نعمان مصری در المثالب و المناقب می باشند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۷

العابدین علیه السلام دیدار نموده بود که امام، از انواع مصیبتها و دردهایی که بر آنان گذشته بود، با وی سخن گفت، سپس کربلا را ترک گفته به سوی مدینه حرکت کردند «۱».

(۱)

به طرف مدینه

کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام به سوی مدینه حرکت کرد، به سرعت راه می پیمود و به چیزی توجه نداشت، در حالی که غمها و دردها بر آن سایه افکنده بود، چشمان دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله اشکبار بود و در فقدان عزیزان، نوحه می سرودند و با درد و سوگی هر چه بیشتر، اسارت و ذلتی که بر آنان گذشته بود، یادآور می شدند.

مدینه، قبل از رسیدن اسیران، جامه عزا بر تن داشت؛ زیرا ام المؤمنین، جناب ام سلمه، یک ماه پس از کشته

شدن حضرت حسین علیه السلام در غم و اندوه آن حضرت، جان سپرد «۲». او خود، مردم را از کشته شدن آن حضرت باخبر کرده بود.

(۲)

خبر دادن بشیر از شهادت امام حسین علیه السلام

هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام به نزدیکی مدینه رسید، فرود آمد و خیمه خود را پانمود نمود، عمّه ها و خواهرانش را پیاده کرد و روی به «بشیر

(۱) تیسیر المطالب فی امالی ابی طالب، ص ۹۳. الحدائق الوردیه ۱ / ۱۲۹. احمد فهمی، امام زین العابدین، ص ۵۹. عبد الله، عوالم الحسین ۱۷ / ۴۴۶. مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۶۱.

(۲) مرآه الزمان، ص ۱۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۸

جذلم» کرد، به او فرمود: «ای بشیر! خداوند پدرت را پیامرزد که شاعر بود، آیا تو نیز شعر می سرایی؟».

- «آری ای فرزند رسول خدا! من شاعر هستم».

- «به مدینه وارد شو و کشته شدن ابا عبد الله را خبر بده».

(۱) «بشیر» به سوی مدینه رفت و هنگامی که به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، صدای گریه آلودش را بلند کرد و گفت:

یا اهل یثرب لا مقام لكم بهاتل الحسین فادعی مدرار

الجسم منه بکربلاء مخرج و الرأس منه علی القناه یدار «ای مردم مدینه! چه نشسته اید که حسین کشته شده و چشمانم بر او می گریند».

«بدن آعشته به خونش در کربلاست، در حالی که سر او را بالای نیزه می گردانند».

(۲) توده های مردم به سوی مسجد نبوی شتافتند در حالی که بعضی نوحه سرایی می کردند و بعضی شیون کنان بودند و از بشیر، خبرهای بیشتری می خواستند.

(۳) وی، در حالی که سخت می گریست، روی به آنان کرد و گفت: «این علی بن الحسین است همراه با عمه ها و خواهرانش که به سرزمین شما وارد شده اند، من

فرستاده او به سوی شما هستم و محل او را به شما معرفی می کنم».

(۴) مردم سخت گریستند و برای استقبال از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله که به دین و دنیای آنان نیکی نموده است، شتافتند. اندوه گسترده و افسردگی در همه محافل منتشر شد. آن روز- آن گونه که مورخان گفته اند- همچون روزی بود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۰۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن وفات یافت «۱». مردم بر امام زین العابدین علیه السلام فراهم آمدند و آن حضرت را به مصیبت دردناکش تسلیت می گفتند و در اندوه و سوگ با وی مشارکت می نمودند.

(۱)

سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام

امام تصمیم گرفت درباره مصیبتها و گرفتاریهای عظیمی که بر آنان گذشته بود و رنجی که از اسارت توأم با ذلت و خواری برده بودند، با مردم سخن بگوید.

آن حضرت، نتوانست ایستاده سخنرانی نماید؛ زیرا بیماریها بر او دست یافته و دردها او را رنجور ساخته بود. پس برای آن حضرت علیه السلام صندلی آوردند که بر آن نشست و چنین فرمود:

(۲) «سپاس خدای پروردگار جهانیان را! بخشنده مهربان، صاحب روز رستاخیز، آفریننده همه آفریده ها، آنکه دور است و در آسمانهای بلند، مرتفع گشت، و نزدیک است تا جایی که رازگویی را شاهد گردید، او را بر کارهای بزرگ و فجایع روزگاران و درد آنها و سوز جاری و عظمت مصیبت و مصیبتهای فجیع، گیرا، سنگین و کوبنده، سپاس می گویم.

(۳) ای مردم! خداوند ما را به مصیبتهایی بزرگ و صدمات عظیمی در اسلام آزمود، ابا عبد الله الحسین علیه السلام و عترت او کشته شدند و زنان و کودکانش، اسیر گشتند و سرش را

در شهرها بالای نیزه گرداندند، این مصیبتی است که همانند آن مصیبتی نباشد.

(۴) ای مردم! کدام مرد از شما پس از کشته شدن آن حضرت، شاد می شود

(۱) اللهوف، ص ۲۲۶-۲۲۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۰

و کدام دل، به خاطر او غمگین نشود و کدام چشم از شما اشکش را نگه می دارد و ریزش آن را دریغ می نماید که هفت آسمان بزرگ به خاطر کشته شدنش گریه کردند، دریاها با امواجشان، آسمانها با ارکانشان، زمین با اطرافش، درختان با شاخ هایشان، ماهیها در گردابه‌های دریاها و فرشتگان مقرب و همه اهل آسمانها گریسته اند.

(۱) ای مردم! کدام قلب باشد که برای کشته شدن وی شکسته نشود و کدام دل، برایش نسوزد و کدام گوش است که این صدمه را که در اسلام واقع شده، بشنود و کر نگردد.

(۲) ای مردم! ما اینک آوارگانی طرد شده، و رانده گشته، و دور از شهرها شده ایم، گویی که فرزندان ترک و کابل هستیم، بدون اینکه گناهی مرتکب شده و یا ناپسندی را انجام داده و یا شکافی در اسلام به وجود آورده باشیم، این را در پدران پیشین خود نشنیده ایم، این چیزی جز کاری ساختگی نیست، به خدا! اگر پیامبر آن گونه که در حق، ما به آنها وصیت فرمود، جنگ کردن با ما را به آنان دستور می داد، بر آنچه با ما کردند، چیزی را نمی افزودند، پس انا لله و انا الیه راجعون، از مصیبتی که چه عظیم، فجیع، گیرا، زشت، تلخ و سنگین است، ما مصیبت‌هایمان و هر چه به ما رسیده را نزد خداوند منظور می داریم که وی عزیز و انتقام گیرنده است».

(۳) امام، در سخنرانی خود به مصیبت‌های سیاهی

که خاندان نبوت از آنها رنج برد و ظلم هولناکی که بر آنها جاری شد، سخن گفت ... «صعصعه» به سوی آن حضرت روی آورد و به سبب اینکه بیمار بود، عذرها خواست، امام، عذرش را پذیرفت و بر پدرش رحمت فرستاد. پس از آن، امام به همراه عمه و خواهرانش به سوی مدینه حرکت کرد، در حالی که جمعیت فراوان مردم دور آن حضرت را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۱

گرفته و صدای گریه و شیون از آنان بلند شده بود. وقتی که به مسجد نبوی رسیدند، بزرگ بانوی خاندان ابو طالب، دو سوی در مسجد را گرفت و خطاب به جدش، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای جد من! خبر کشته شدن برادرم حسین را برای تو آورده ام». (۱)

(۱) دختران رسول خدا، به سوگ نشستند و ماتم عزای سید الشهداء را برپا نموده، جامه های سیاه بر تن کرده، و با اندوه فراوان به سوگواری پرداختند.

(۲)

پاداش دادن به نگاهبانان

بانوان خاندان علوی از رئیس نگاهبانان تشکر کردند؛ زیرا از دمشق تا مدینه، آنان را سرپرستی نموده و خدمات ارزشمندی در حق آنان کرده بود که پاداش دادن به او را لازم می نمود، فاطمه دختر امام امیر المؤمنین علیه السلام به خواهرش زینب گفت: «این مرد، در حق ما نیکی کرده است، آیا در نظر داری که پاداشی به وی بدهیم؟».

- «به خدا! چیزی همراه ما نیست که به او ببخشیم، بجز زیورمان».

- «آری، سخن شما درست است».

آنگاه دو دستبند و دو انگوی خود را آوردند و آنها را برای وی فرستادند و مؤدبانه عذرخواهی نمودند.

(۳) آن مرد از این کرامت فراگیر متأثر شد، او

می دانست آنان در چه حالی از تنگدستی شدید هستند، آنها را به آنان بازگردانید و با احترام گفت: «اگر آنچه را انجام داده ام، برای دنیا می بود، اینها مرا راضی می ساخت ولی به خدا! این کار را

(۱) مقرر، مقتل، ص ۳۷۴-۳۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۲

تنها برای خدا و برای خویشاوندی شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده ام» (۱).

(۱)

اندوه امام زین العابدین علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام گریستن بر پدر را شب و روز ادامه داد. امام صادق علیه السلام می فرماید: جدم، علی بن الحسین علیه السلام بیست سال بر پدرش گریست، هیچ غذایی را به وی تقدیم نمی کردند، مگر اینکه به گریه می افتاد (۲).

یکی از غلامانش، آن حضرت را بازداشت و گفت: «می ترسم یکی از هلاک شوندگان گردی!».

(۲) امام با مهربانی به وی فرمود: «ای شخص! غم و اندوهم را نزد خداوند شکایت می کنم، از خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید، یعقوب، پیامبر بود، خداوند یکی از فرزندان را از او دور ساخت، وی دوازده فرزند داشت و می دانست که او زنده است ولی بر او گریست تا اینکه چشمانش از اندوه، سفید گشت، من پدر، برادران، عموها و یارانم را در اطراف خود، کشته شده دیدم، پس چگونه اندوهم پایان می یابد؟ من هرگاه کشته شدن فرزندان حضرت فاطمه را به یاد می آورم، بغض گلویم را می فشارد و هر وقت به عمه ها و خواهرانم نگاه می کنم، فرار کردن آنان را از خیمه ای به خیمه دیگر، به یاد می آورم» (۳).

(۳) اندوه امام بیشتر می شد و دردهایش مضاعف می گشت، هرگاه به دیار خاندانش می نگریست و آنها را خالی و وحشت انگیز می یافت که کشته شدن صاحبانشان را

یادآور می شدند؛ زیرا آن ستارگان از آنها دور شدند، آنها که

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۲-۴۶۳. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۸.

(۲) احمد فهمی، امام زین العابدین، ص ۳۱.

(۳) مقرر، مقتل، ص ۳۷۶-۳۷۷. و قریب به آن در حلیه الاولیاء ۳/ ۱۳۸ آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۳

زندگی فکری و اجتماعی مردم را روشنی می بخشیدند، شاعر، در مورد آنان می گوید:

مررت علی ایات آل محمد فلم ار مثلها یوم حلت

فلا یبعد الله الدیار و اهله و ان اصیحت منهم برغم تخلت «بر خانه های خاندان محمد گذشتم ولی آنها را همچون گذشته ندیدم».

«خداوند صاحبان خانه ها را از آنها دور نسازد، هر چند که به زور از آنها خالی شده باشند».

(۱) و «دعبل خزاعی» می گوید:

مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات «مدرسه های آیات قرآن از تلاوت خالی شده اند و منزل وحی از ساکنانش خالی گشته است».

(۲)

به سوگ نشستن هاشمیان

هاشمیان، به شدت بر سید الشهداء علیه السلام اندوهگین شدند و به غم و سوگ نشسته، سه سال بر آن حضرت نوحه سرایی را ادامه دادند، «مسور بن مخرمه، ابو هریره» و پیران از صحابه رسول خدا، مخفیانه می آمدند و به نوحه سرایی آنان گوش فرا می دادند و به سختی می گریستند. (۱)

(۳)

اندوه حضرت زینب علیها السلام

بانوی خاندان ابو طالب، بر انقراض خاندانش گریه و نوحه سرایی را ادامه

(۱) دعائم الاسلام ۱/ ۲۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۴

داد «۱» و اشکش هیچ گاه نمی خشکید و از گریستن، آرام نمی شد، هرگاه برادرزاده اش، حضرت زین العابدین علیه السلام را می دید، غم و اندوهش فزونی می یافت «۲» در حالی که مصیبتها قلبش را شکافته به صورت کالبدی خشک شده بود که پس از آن فاجعه، جز دو سال زنده نماند تا اینکه روحش به ملاّ اعلی پیوست.

(۱)

به سوگ نشستن رباب

«رباب»، همسر حضرت حسین علیه السلام به شدت برای حضرت سوگوار شد و به اندوهی عمیق گرفتار گردید. آنچنان وفادار بود که همانندش دیده نشده است؛ زیرا اشراف قریش او را خواستگاری نمودند، ولی وی خودداری نمود و گفت: من بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر شوهری نمی گزینم، پس از آن حضرت، یک سال باقی ماند، در زیر سقفی رفت تا اینکه به اندوه، درگذشت «۳»، (۲) مورخان می گویند: وی مرثیه اندوهباری در رثای حضرت سرود و گفت:

ان الذی کان نورا یستضاء به بکربلا قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاک الله صالحهنا و حییت خیر الموازین

قد کنت لی جبلا صعبا ألوذ به و کنت تصحبنا بالرحم و الدین

من للیتامی و من للسائلین و من یغنی و یاوی الیه کل مسکین

و الله لا ابتغی صهرا بصهرکم حتی اغیب بین الرمل و الطین «۴»

(۱) الوافی فی المسأله الشرقيه ۱/ ۴۳.

(۲) عبد الله، مقتل الحسين عوالم ۱۷/ ۴۲۴.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۸. جواهر المطالب ۲/ ۲۹۵

(۴) الاغانی ۱۶/ ۱۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۵

«آن کس که نوری روشنی بخش بود، در کربلا کشته شد و به خاک سپرده نگردید.»

«ای سبط

پیامبر! خداوند از ما تو را جزای نیک دهد و دور گرداند از تو خسران را».

«تو کوه استواری برای من بودی که به آن پناه می بردم، تو با ما به مهربانی و دین داری رفتار می کردی».

«چه کسی برای یتیمان و سائلان باشد و چه کسی بی نیاز می کند و پناه می دهد هر مسکینی را؟».

«به خدا! بعد از او دامادی نمی خواهم تا اینکه میان شن و گل پنهان گردانیده شوم».

(۱) بعضی از مورخان می گویند: وی، یک سال در کنار قبر شریف حضرت، اقامت نمود و سپس از آنجا دور شد، در حالی که می گفت:

الی الحول ثم السلام علیکما و من بیک حولاً کاملاً فقد اعتذر «تا یک سال و سپس سلام بر شما باد که هر کس یک سال کامل گریه کند، معذور خواهد بود».

(۲) این قول بعید است؛ زیرا خانواده حسینی، پس از روز عاشورا همگی از کربلا حرکت کردند و بنا به اجماع مورخان، هیچ کس در آنجا باقی نماند.

وفاداری همسران حضرت تا بدانجا بود که جناب «عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل» همسر آن حضرت، بر او نوحه سرایی می کرد و با سوز دل می گفت:

و احسینا فلا نسیت حسیناً قصدته اسنه الاعداء

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۶ غادروه بکربلا صریعاً سقی الغیث بعده کربلاء «۱» «آه ای حسین! حسین را فراموش نکنم، آنکه نیزه های دشمنان او را زدند».

«او را در کربلا بر روی زمین رها کردند، پس از او باران بر کربلا نبارد».

(۱)

غمهای ام البنین

«ام البنین» بر فرزندان نیکو کارش، گریه و نوحه سرایی نمود، آنان که همراه برادرشان حضرت حسین علیه السلام به شهادت رسیدند؛ زیرا اندوه، قلبش را شکافته بود، وی با سوز دل بر آنان

می گریست.

(۲) بعضی از مورخان می گویند: وی به سوی بقیع خارج می شد و با اندوه و درد بر آنان نوحه سرایی می کرد، مردم در اطراف او جمع می شدند و مرثیه های اندوهبار وی برای فرزندانش را می شنیدند و می گریستند. از جمله کسانی که برای این منظور می آمدند، «مروان بن حکم» بود که با وجود قساوت قلب و شدت دشمنی اش نسبت به اهل بیت علیهم السلام «۲» متأثر می شد.

(۳) «علامه محقق مرحوم سید عبد الرزاق مقرر» زنده بودن ام البنین را بعد از فاجعه کربلا رد کرده و نوشته است که وی پیش از آن، وفات یافته بود «۳»، در حالی که ابو الفرج و دیگر کسانی که به این مباحث اهتمام می ورزیده اند، گفته اند که وی زنده بوده است.

(۱) معجم البلدان ۴/ ۴۴۵. الأغانی ۱۸/ ۶۲.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص ۵۶.

(۳) مقرر، مقتل الحسین ص ۳۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۷.

(۱)

فرجام سر مبارک امام حسین علیه السلام

اشاره

سالها گذشت و نسلها و مردم، همچنان با اشتیاق می پرسند که سر حضرت امام حسین در کجا به خاک سپرده شد؟ پس از آنکه بدن پاکش زیارتگاهی در کربلا- واقع شد و مردم از موافق و مخالف آن را طواف می نمایند. گفته های مورخان در مورد محلی که به این شرافت، دست یافت فراوان است، بعضی از آنها بدین قرار می باشد:

(۲)

۱- در کربلا

در نزد شیعه امامیه مشهور آن است که آن سر با عظمت به کربلا بازگردانده شد و همراه بدن پاک، دفن گردید. «سید رضی الدین علی بن طاووس» گفته است که عمل شیعه بر این منوال است «۱». از کسانی که این مطلب را به نص گفته است، مجلسی «۲» و ابن نماست «۳» همچنانکه نزد گروه بزرگی از علمای سنت نیز مشهور گشته است، از آن جمله اند: شیراوی «۴»،

ابن جوزی، «۵» بیرونی «۶»، قزوینی «۷» و دیگران، بدون شک، علمای شیعه امامیه به بحث در این مورد، پیش از دیگران توجه و اهتمام دارند و آنان به واقعیت امر، آگاهتر و بر آن بیش از هر محقق دیگری، واقف ترند.

(۱) اللهوف، ص ۲۲۵.

(۲) بحار ۴۵/۱۴۴. اعلام الوری، ص ۲۵۰.

(۳) مثیر الاحزان، ص ۱۰۷.

(۴) الاتحاف بحب الاشراف، ص ۷۰.

(۵) تذکره الخواص، ص ۲۶۵.

(۶) الآثار الباقیه (فارسی)، ص ۵۲۸.

(۷) عجائب المخلوقات، ص ۱۲۰ حاشیه حیاة الحیوان، ج ۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۸

(۱) اما چگونگی انتقال سرهای شریف به کربلا و دفن آنها با اجساد پاک، به نظر ما یکی از دو امر، محتمل است:

اول: امام زین العابدین علیه السلام از یزید درخواست کرد که به وی اجازه این کار را بدهد و او

این درخواست را پذیرفت، زیرا یزید از امام تقاضای رضایت می نمود بنابراین آن روایت که: «امام علیه السلام هنگامی که از یزید خواست تا روی پدرش را به وی نشان دهد، درخواستش را نپذیرفت»، رد می گردد و احتمال دارد که وی پس از نپذیرفتن درخواست، با آن موافقت کرده باشد.

دوم: امام زین العابدین علیه السلام هنگام رسیدن سرها به مدینه، از حاکم آن خواست تا آنها را همراه بدن‌ها به خاک سپارد، وی به این امر رضایت داد و حضرت آنها را گرفت و به سوی کربلا بازگشت و آنها را همراه بدن‌های پاک، به خاک سپرد.

(۲)

۲- در بقیع

گروهی از مورخان عقیده دارند که حاکم مدینه، آن سر شریف را در بقیع در کنار مادر آن حضرت علیه السلام به خاک سپرد «۱».

(۳)

۳- در نجف

گروهی از اخبار، از امام صادق علیه السلام روایت شده که دلالت دارد بر اینکه سر شریف در «غری» دفن شده که بعضی از آنها بدین قرار است:

(۱) شذرات الذهب ۱/ ۶۷. مرآة الجنان ۱/ ۱۴۶-۱۳۶. البدایه و النهایه ۸/ ۲۰۴. وسیله المآل، ص ۱۹۴. المنتظم ۵/ ۳۴۴. طبقات ۵/ ۲۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۱۹

(۱) ۱- از «عمر بن طلحه» روایت شده است: امام صادق علیه السلام، در حالی که در حیره بود، به من گفت: آیا آنچه را به تو وعده داده ام نمی خواهی؟ گفتم: آری- یعنی رفتن به سوی قبر امیر المؤمنین علیه السلام- پس از آن حضرت سوار شد و اسماعیل نیز سوار گشت، من همراه آنان سوار شدم تا اینکه از «ثویه» گذشت و میان حیره و نجف در کنار آتشدانهای سفیدی، فرود آمد، اسماعیل نیز فرود آمد و من هم همراه آنان پیاده شدم، پس نماز خواند و اسماعیل نیز نماز خواند و من هم نماز خواندم، به اسماعیل فرمود: «برخیز و بر جدت حسین علیه السلام سلام کن» گفتم:

فدایت شوم! آیا حسین در کربلا نیست؟ فرمود: «آری، ولی هنگامی که سر آن حضرت برداشته شد، یکی از غلامان ما آن را دزدید و در کنار امیر المؤمنین علیه السلام به خاک سپرد «۱»».

(۲) ۲- «ابان بن تغلب» روایت کرده: همراه امام صادق علیه السلام بودم که از کنار کوفه گذشت و دو رکعت نماز خواند، سپس اندکی جلوتر رفت و دو رکعت

به جای آورد، پس از اندکی راه پیمود و فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد، پس گفت: «این، جای قبر امیر المؤمنین علیه السلام است». گفتم: آن دو جایی که در آنها نماز خواندی، کجا بود؟ فرمود: «جای سر حضرت حسین و جای منزل حضرت قائم است» (۲).

(۳) ۳- «علی بن اسباط» به سندش، روایت کرده: امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرگاه به غری بروی، دو قبر را می بینی، قبری بزرگ و قبری کوچک، آن قبر بزرگ، قبر امیر المؤمنین علیه السلام و آن کوچک، سر حضرت حسین علیه السلام می باشد» (۳).

(۱) وسائل الشیعه ۱/ ۳۱۰.

(۲) فروع کافی ۴/ ۵۷۲.

(۳) وسائل الشیعه ۱۰/ ۳۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۰

اینها برخی از اخباری هستند که دلالت دارند بر اینکه سر شریف، در غری دفن شده است، ولی عبارت «جای سر»، دلالت نمی کند که در آن دفن شده است.

(۱)

۴- در دمشق

گروه بزرگی از مورخان بر آنند که سر شریف در دمشق به خاک سپرده شد، ولی در مکانی که این شرف را داشته است، اختلاف دارند، بعضی از گفته ها بدین شرح می باشد:

الف- در دیوار دمشق.

ب- در دار الاماره.

ج- در قبرستان (۱).

د- درون دروازه فرادیس که معروف به «مسجد الرأس» می باشد. (۲)

ه- در مسجد دمشق (۳).

و- گفته های دیگری نیز وجود دارد.

(۲)

۵- در ایران

این مطلب را «احمد عطیه» (۴) ذکر نمود، که گفته ای خلاف قاعده است و کسی از مورخان، آن را ذکر ننموده است.

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۹.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۲۰۴.

(۳) ابن حیان احمد تمیمی، تاریخ الصحابه، ص ۶۷.

(۴) دائره المعارف الحدیثه، ص ۱۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۱

(۱)

۶- در مصر

بعضی از مورخان معتقدند که قاهره، آن سر شریف را در خود جای داده است، اما در کیفیت انتقالش به آنجا، دو قول وجود دارد:

۱- شعرانی ذکر نموده که حضرت زینب علیها السلام آن را به مصر منتقل نموده و در آنجا به خاک سپرد (۱) که این گفته ای خلاف قاعده است و مورد اعتماد نمی باشد.

۲- مقریزی بیان کرده که در سال ۵۴۸ هجری، در روز دهم جمادی الآخره از عسقلان به مصر، انتقال داده شد و سیف المملکه به همراه قاضی مؤتمن بن مسکین، آن را انتقال داده و استقبال عظیمی از آن به عمل آمده بود (۲).

(۲) اینها بعضی از گفته هایی است که در مورد به خاکسپاری آن سر عظیم بیان گردیده است. در بیشتر آن اماکن، مزارى برپا شده که مسلمین به زیارت آن می روند و مورد عزت و افتخار هر شهری است که این نسبت را صاحب گشته باشد.

به هر حال، حضرت حسین علیه السلام در احساسات مردم و دلهای آنان جای دارد که قبر و یاد آن حضرت در اعماق جانهاست؛ زیرا والاترین تصویری است که مردم در همه دورانها و زمانها، مقدس شمرده اند.

(۳) از «ابو بکر آلوسی» در مورد سر حضرت حسین علیه السلام پرسیده شد، گفت:

لا تطلبوا راس الحسين بشرق ارض او بغرب

و دعوا الجميع و عرجوانحوی فمشهده بقلبی

(۱) طبقات الکبری ۱/ ۲۷.

(۲) نور الابصار، ص ۲۷۱.

(۳) البابلیات ۳/ ۱۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۲

«سر حسین را در شرق زمین یا در غرب آن نجوید».

«همه را رها کنید و به سوی من آیید که مرقدش در قلب من است».

(۱) و «حاج مهدی فلوجی» گفته است:

لا تطلبوا رأس الحسین فانه لا فی حمی ثاو و لا فی واد

لکنما صفو الولاء یدلکم فی انه المقبور وسط فؤادی «۱» «سر حضرت حسین علیه السلام را نه در جای حمایت شده و نه در درّه ای مجوید».

«لکن صفای دوستی شما را رهنمون می گردد که وی در میان قلبم دفن شده است».

(۲) حضرت امام حسین علیه السلام احساسات مردم را تسخیر نمود و در دل آنان جای گرفت، آنان شیفته دوستی و پاکی او گشته و به مصیبت‌ها و گرفتاریهای عظیمی که بر آن حضرت جاری گردید، داغدار شدند، مصیبت آن حضرت همچنان دلها را می شکافت و جانها از عظمت آن به غم و اندوه، می سوزند.

مردم به سوی هر مرقدی که شرف انتساب مرقد سر امام علیه السلام، در آن باشد، برای زیارت می شتابند. مرقد عظیم، در قاهره پر از زائرانی است که از آن برکت می جویند و زیارتش را از برترین طاعات و قربتها نزد خدای تعالی می دانند.

(۱) شعراء الحله ۵/ ۳۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۳

آثار انقلاب حسینی

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۴

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۵

(۱) در تاریخ جهان، انقلابی همچون انقلاب امام حسین علیه السلام وجود ندارد که عالم را لرزانده، حق را شکوه بخشیده و برای انسان، افتخار آفریده باشد چرا که همه فصلهایش نور و همه آفاقش، شرافت و مجد

است. سرشار از درس‌هایی جاویدان در موضوع عقیده ای که در مانده نمی شود و ایمانی که شکست نمی خورد و همت بلندی که خوار نمی گردد؛ انقلابی که برای امت‌های جهان و ملت‌های زمین، روزگار جدیدی را سرآغاز گشت، روح انقلاب و سرکشی در برابر ظلم و ستم و مقاومت در برابر زورگویی و مبارزه با فساد، نشانه آن است.

انقلاب سرور آزادگان، نخستین انقلاب در تاریخ بشری است به خاطر آنچه در زمینه های فکری، اجتماعی و سیاسی محقق ساخته که از آن جمله است:

(۲)

پیروزی جریان اسلامی

امام بزرگوار، با شهادتش، پیروزی عظیمی به دست آورد که هیچ انقلاب دیگری بر روی زمین به دست نیآورده است؛ زیرا اهداف و اصولی که به خاطر آنها مبارزه کرد، پیروز گشتند و از مهمترین آنها پیروزی حرکت در نبرد آشکارش با نظام اموی است که سرنوشت اسلام را به بیهودگی گرفته و برای ریشه کن ساختن آن کوشید تا اثری از آن بر صحنه زندگی نماند. امام حسین علیه السلام سرنوشت دین اسلام را بر عهده گرفت و در راه آن شهید گشت و به اسلام،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۶

تازگی اش را باز بخشید و خطری را که بر آن چنگ انداخته بود، نابود ساخت.

(۱) «مارین» فیلسوف آلمانی می گوید: «انسان با وجدان، هرگاه در اوضاع آن روزگار و چگونگی موفقیت بنی امیه در اهدافشان و دستیابی آنان بر همه طبقات مردم و نیز تزلزل مسلمین ... دقت کند، برای او شکی نمی ماند که حسین علیه السلام با کشته شدنش، دین جدش و قوانین اسلام را زنده کرد؛ زیرا اگر آن واقعه پیش نمی آمد و آن احساسات صادقانه در میان مسلمین پیدا نمی شد ...

و اگر کشته شدن حسین علیه السّلام نبود، قطعاً اسلام بر آنچه اینک هست، نمی بود بلکه ممکن بود آثار و قوانینش نابود شود؛ زیرا در آن عصر، اسلام تازه در صحنه گیتی ظهور کرده بود».

(۲) همین پیروزی برای حضرت حسین علیه السّلام در شهادتش، کافی است که اسلام را زنده کرد و با خون خود، فدای آن شد. امام زین العابدین علیه السّلام هنگامی که طلحه بن عبد الله از او پرسید پیروز کیست؟ به این نکته اشاره نمود و به او فرمود:

«هرگاه وقت نماز فرا رسد، اذان بگو و اقامه بپادار، پیروز را می شناسی» (۱).

(۳) حضرت حسین علیه السّلام خود پیروزمند و غالب بود؛ زیرا به اسلام، زندگی و شادابی اش را بازگرداند، بنابراین، وی مجدد بود، شاید رسول اکرم صلی الله علیه و آله این جنبه را در نظر داشت که فرمود: «حسین از من است و من از حسین هستم».

زیرا اگر فداکاری حضرت حسین علیه السّلام نبود، همه تلاشهای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و آن خیر، برکت و رحمتی که برای مردم آورده بود، از بین می رفت؛

(۱) شیخ طوسی، امالی ص ۶۷۷، ح ۱۴۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۷

چون بنی امیه تیشه ویرانی همه اصولی را که این دین آورده بود، به دست گرفته و کفر و الحاد را اعلام کرده و در میان مردم با سیاستی حکومت نموده بودند که اثری از حکم قرآن در آن، دیده نمی شد.

(۱)

شکست امویان

اشاره

از نخستین پیروزیهای درخشانی که امام کسب کرد، شکست دادن امویان بود؛ زیرا فداکاری آن حضرت، همه پایه ها و بنیادهایی را که معاویه برای تحکیم حکومت خاندان ابو سفیان برپا

داشته بود، درهم کوید.

(۲) یکی از نویسندگان می گوید: «آنچه معاویه برای پسرش یزید، طی سالها ساخته بود، حسین، در چند روز، ویران ساخت، مردم به خلیفه با چشم تحقیر و بی توجهی نگریستند و مسلمانان از سیاستش و از اینکه این لکه به دولتشان چسبانده شده بود، متنفر شدند و انتقاد کنندگان، از او با صفات خدعه، نیرنگ، ظلم و ستم، یاد کردند، همه اینها در سایه هدایت و رهبری حضرت حسین و خوشنامی آن حضرت و اتخاذ سیاست حکیمانه در ایستادگی مقابل ستم آنان و برنامه ای استواری که برای دور ساختن سرکشی و ستم آنان طرح ریزی نمود، دورانیشی و ایثار در اقداماتش صورت گرفت» (۱).

امام، با نهضت مبارکش، آن سرها را سرنگون کرد چرا که تکبر، آنها را پر نموده، غرور، سنگینشان کرد و خودسری، کورشان گردانیده بود.

(۳) «سید میر علی هندی» می گوید: «کشتار کربلا، جهان اسلام را به شدت تکان داد؛ چیزی که به فرو ریختن پایه های دولت اموی، کمک کرد» (۲).

(۱) ریحانه الرسول، ص ۱۷۶.

(۲) مختصر تاریخ العرب.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۸

(۱) اما نشانه های شکست اموی پس از کشته شدن امام علیه السلام عبارتند از:

الف- جدا شدن آنان از واقعیت اسلام

کشتار هولناک کربلا، امویان را از محدوده اسلام، خارج ساخت و ثابت نمود که آنان همچنان بر بت پرستی و جاهلیتشان باقی مانده اند؛ زیرا آنچه بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وارد آمد از نابودی فراگیر پس از محروم ساختن آنان از آب به وسیله فرماندهی نظامی، گرفته تا تکه تکه کردن ریحانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از قتل و اسیر کردن آزادزان نبوت و بانوان وحی که آنان را از شهری به

شهری می گرداندند در حالتی که دیدن آن، موی بر بدن‌ها راست می کرد تا شکست خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان دهند و انتقامجویی خود را از آنان، در برابر افکار عمومی، عیان سازند و شعری که یزید به آن تمثیل جست و در آن، نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را منکر شد و اینکه وی عترت را به انتقام خون کسانی از امویان که در واقعه بدر کشته شدند، نابود ساخت، همه این امور، امویان را از هر سرشت اسلامی، خارج ساخت و خروجشان از دین را مدلل نمود.

(۲)

ب- عمومیت یافتن انتقاد و اعتراض بر آنان

از نشانه های شکست شدیدی که امویان بدان دچار شدند، عمومیت یافتن انتقاد و اعتراض بر آنان در همه محافل بود؛ زیرا امواج خروشان از اعتراض بر یزید- حتی از خانواده و خاندانش- پیاخاست که از این امر به شدت پریشان گشت و بر آنچه مرتکب شده بود، پشیمان شد و رابطه میان وی و میان فرزند مرجانه- بنا به گفته مورخان- به تیرگی گرایید.

(۳)

ج- انتقال خلافت از بنی امیه

انقلاب امام، حکومت اموی را دچار شکست ساخت و همه نشانه هایش را درهم کوبید و آن را گرفتار جوی از انقلابات پی در پی نمود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۲۹

شیعیان و دیگران، آنها را شعله ور ساخته تا آنجا که کاخ آن حکومت سیاه، با قیام دولت عباسی، فرو ریخت که به این مطلب، خواهیم پرداخت.

(۱)

راهنمایی به واقعیت اهل بیت

انقلاب سرور شهیدان علیه السلام واقعیت درخشان اهل بیت را مستدل ساخت و برای جهان اسلام، قدرتهای عظیمی را که دارا بوده اند از قبیل استواری بر حق و پایداری در برابر حوادث و پایه گذاری مسائل سرنوشت ساز امت، آشکار نمود، کاری که سبب شد تا بیشتر مسلمین، نسبت به آنان دوستی و محبت عظیم و خالص و وفادارانه پیدا نمایند.

فاجعه کربلا آشکار نمود که اهل بیت، نمونه های والای رهبری روحانی و عملی این امت و پیشتازان حق و عدالت در زمین هستند.

(۲)

از نتایج انقلاب حسینی این است که «تشیع» را در محدوده عقیدتی اش، مرکزیت بخشید که به صورت عقیده ای استوار در جان شیعیان درآمد.

«فیلیپ حتی» می گوید: «شیعه، در روز دهم محرم، متولد شد، از آن روز بود که امامت در نسل علی، قاعده ای از قواعد عقیده شیعه گردید، همان گونه که نبوت محمد صلی الله علیه و آله قاعده ای از قواعد اسلام بوده است» (۱).

یکی از خاورشناسان می گوید: «اگر کشته شدن حسین نمی بود، شیعه ای در اسلام وجود نمی داشت» (۲).

(۱) تاریخ عرب ۱/ ۲۳۷.

(۲) عمر ابو النصر، حسین بن علی، ص ۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۰

(۱) نیز «سترثمان» گفته است: «خون حسین که با شمشیرهای نیروهای دولتی جاری شد، هسته ای شد که عقیده شیعی را بیش از خون علی که به دست توطئه گر خارجی، ریخته شد، رویاند».

(۲) «شیخ شوشتری» گفته است: «اگر حضرت حسین، این مصیبتها را متحمل نمی شد، برای شیعیان، دینی ظاهر نمی گردید؛ زیرا بنی امیه هنگامی که بر کشور مستولی شدند و فساد به بار آوردند و در پنهان نمودن حق، کوشیدند تا آنجا که امر را بر مردم مشتبه ساختند و سب

علی را از اجزای نماز قرار دادند و در اذهان مردم وارد ساختند که بنی امیه ائمه اسلام هستند و این امر، در اذهان مردم، از روزگار کودکیشان ثابت گشت، چون آنان این مطلب را به معلمان سپردند تا کودکان را در مکتبها و مدارسشان با آن تغذیه کنند و مردم به حقیقت، معتقد گشتند که اینها ائمه دین می باشند و مخالفت با آنان، گمراهی است ... و هنگامی که حضرت حسین با آن کیفیت به قتل رسید و خانواده اش اسیر گشتند، مردم به خود آمدند که اگر اینان، رهبران حق بودند، این کار را نمی کردند. این عمل آنان با دین، مذهب و عدالت و حتی با ستم ستمکاران نیز مطابقت ندارد» (۱).

(۳) آن خونهای پاک، روح وفاداری و اخلاص نسبت به اهل بیت را نزد اکثریت مسلمین، تزکیه نمود و در آن روزگار، بسیاری از کسانی که موضع بی طرفی در میان احزاب درگیر نبرد برای رسیدن به حکومت، گرفته بودند، در زیر لوای آنان درآمدند (۲). آنچه از مصیبتهای هولناک بر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد، عقلها را سرگردان، خردها را آشفته و هر موجود زنده ای را سراسیمه کرده بود.

(۱) خصائص الحسین، ص ۸۹.

(۲) اتجاهات الشعر العربی، ص ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۱

(۱)

وحدت بخشیدن به صفوف شیعیان

فاجعه کربلا، شیعیان را وحدت بخشید و روح همکاری را میان آنان به وجود آورد، پس از آنکه از کمبود هیجان و فداکاری در دفاع از عقیده خود، مبنی بر شرعی بودن حق خلافت خاص اهل بیت، رنج می بردند، آن احساس، دگرگون شد و قوی ترین نیروی فعالی گشتند که برای سرنگونی حکومت امویان شتافتند

و همگی با شعار: «یا لثارت الحسین»، برای خونخواهی حسین، بپاخواستند.

(۲) یکی از نویسندگان می گوید: «این حادثه زشت و منکر، تا آخرین حد، تشیع را صفا بخشید و عاملی برای وحدت شیعیان و هیجان آنان برای یاری دادن به مذهبشان گردید و سببی شد برای قیامهای خروشانشان تا از قاتلان حسین، انتقام بگیرند» (۱).

(۳) «بروکلیمان» نیز این مطلب را با این گفته اش مؤکد می نماید: «آن خونهایی که زمین کربلا را سیراب نمود، روح تشیع را در دل شیعیان، صفا بخشید و به آنان این احساس را داد که باید صفوف خود را متحد سازند».

(۴) کشتار کربلا، احساسات و غمها را در دل شیعیان، برانگیخت و آنان را به این باور رساند که پیش از هر چیز، به ضرورت اتحاد برای گرفتن انتقام شهادت امام بزرگوار بیندیشند، کسی که به خاطر عدالت و بازپس گرفتن حقوق ستمدیدگان و رنج کشیدگان، بپاخواسته بود».

(۱) ادب السیاسه فی العصر الاموی، ص ۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۲

(۱)

به وجود آوردن شعور اجتماعی

نهضت امام در ایجاد شعور اجتماعی و آفرینش روح انقلابی در دلها، مؤثر بود، زیرا امت، به صورتی کامل دگرگون گشت و پس از آنکه در خاموشی به سر می برد، مسلح به قدرت ایمان و نیروی عزم و تصمیم شد و از همه منفی گراییهایی که بر آن دست یافته بود، رها شد و به مطالبه حقوق خود و تلاش پیگیر برای سرنگونی حکومت اموی پرداخت و سخاوتمندانه به تقدیم قربانی در قیامهایی پی در پی که نشانگر خشم خروشان و ناخرسندی کامل آنان نسبت به بنی امیه بود، پرداخت، دیگر اثری از ترس و پریشانی در میان آنان باقی نماند تا آنجا که مظاهر

غرور اموی را درهم نوردید و جبروت و طغیان امویان را بر انداخت.

(۲) انقلاب امام حسین علیه السلام مفهوم ترس و سرسپردگی را که بر امت حاکم شده بود، به اصول انقلاب، مبارزه و آزادیخواهی از بند ذلت و بردگی مبدل ساخت؛ زیرا امام، نیرویی برانگیزنده به آنان داد و روح انقلابی برای خیزش جهت نبرد با ظلم و ستم را به ایشان بخشیده بود.

(۳)

شکوفای نمودن استعدادها

از رهاوردهای انقلاب حسینی، این بود که استعدادها و شایستگیها را شکوفای ساخت و نیروهای عظیمی از ادبیات برجسته در طلیعه ادبیات جهان از نظر لطافت، برجستگی و زیبایی، آشکار شد.

(۴) ادبیات انقلاب حسینی، برجسته ترین مواردی را شامل شد که ادبیات سیاسی در اسلام، دربر گرفته است؛ زیرا در آن، معادن سرشاری وجود دارد که از پرفیض ترین و هنرمندانه ترین سرچشمه های فکری به شمار می آیند، از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۳

جمله مشخصات آن، این است که:

اول: ارج گذاری به عدالت اجتماعی و ارزشهای انسانی که امام بزرگوار به خاطر آنها مبارزه کرده بود.

دوم: محکوم نمودن ظلم و نبرد کردن با طغیان و مبارزه با غرور و خود سری.

سوم: برانگیختن جامعه به سوی عزت و بلندهمتی، به پیروی از امام حسین علیه السلام، سرور بلندهمتی و پیشتاز کرامت انسانی.

چهارم: عرضه نمودن جهت گیریهای فکری و عقیدتی امام بزرگوار.

پنجم: تمجید امام به صورتی که هیچ یک از شهدای اصلاحات اجتماعی بدان گونه تمجید نشده بودند؛ زیرا اصول آن حضرت با عواطف شعرای شیعه آمیخته گشت و موج حرکت انسانی در نهضت جاویدانش را دریافتند و با برجسته ترین صورت که یک مصلح اجتماعی در روی زمین تقدیس می شود، به تقدیس حضرتش پرداختند.

ششم: ابراز فرومایگی امویان و بیان

جنایات آنان در دشمنی با اسلام.

هفتم: شرح مصیبت‌ها و فجایعی که بر اهل بیت جاری شد.

(۱) «سید محمد سید گیلانی» می‌گوید: «ادبیات شیعه، تصویری راستین از ستمکاری جاری شده بر علویان ارائه می‌دهد». وی می‌گوید: «کشتار کربلا که حسین در آن کشته شد و آنچه پس از آن بر علویان پیش آمد، انگیزه‌ای نیرومند برای شعرا بود و آنان را به قصاید فراوانی گویا ساخت که اشکها را روان می‌سازند، دلها را می‌سوزانند و جگرها را می‌شکافند، در این، عجبی نیست که آنها بازتاب آن خونهای بی حساب ریخته شده و آن بدنهای پاره پاره گشته‌ای می‌باشند که بر روی زمین رها شدند تا طعمه‌ای برای پرندگان باشند ...»

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۴

(۱) اشعار، در رثای اهل بیت به صورتی هول‌انگیز، فراوان گشت، همه آنها از اعماق جانها برخاسته و از عمق دلها مایه گرفته است که برای ادبیات عرب این جهت ثروتی بی‌کران گشت» (۱).

(۲) هشتم: زیبایی برجستگی در ادبیات انقلاب حسینی و گرمی عاطفه.

یکی از نویسندگان می‌گوید: «شعری که حسین به آن مرثیه گفته شد، گرم و شعله خیز است؛ زیرا از عواطفی نیرومند تعبیر می‌کند و از جانهای گداخته و انقلابی سخن می‌گوید، آنان خشمگین و عصبانی هستند؛ زیرا بنی امیه، حقشان را از آنها سلب کرده و جایگاهشان را غصب نموده‌اند، لذا غضبشان را در شعری که بر امویان خشمگین است، صورت بخشیده‌اند» (۲).

(۳) شعر حسینی، نمایانگر صداقت در توصیف احساسات آتشین است و صاحبان آن نه خود را به تکلف انداخته و نه سخن دیگران را به خود نسبت داده‌اند، بلکه به شدت متأثر و دردآلود می‌باشند و امام را صادقانه

توصیف کرده اند.

آن ادبیات زنده از غنی ترین نمونه های ادبیات جهانی و از برجسته ترین ارزشهای فرهنگی در اسلام است.

(۴) آنچه اشاره به آن لازم است اینکه ادبیات حسینی، به اینگونه از وضعیت و جایگاه بلند در ادبیات اسلامی نرسیده، مگر پس از گذشت دوره ای طولانی و شاید علت آن به آنچه ابو الفرج ذکر نموده برگردد که شاعران از ترس بنی امیه به رثای حسین، اقدام نمی کردند.

(۱) اثر تشیع در ادبیات عرب، ص ۲۳.

(۲) ادب السیاسه، ص ۱۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۵

(۱)

منبرهای وعظ و ارشاد

از برجسته ترین نتایجی که انقلاب سرور آزادگان به بار آورد، همان منبرهای حسینی است که امروز به صورت جایگاهی برای ارشاد امت و رهنمود دادن به آن از طریق آنچه خطبا در وعظ، ارشاد و شرح فاجعه سید الشهداء علیه السلام بیان می نمایند درآمده اند که از مهمترین درسها و ارزشمندترین آنها برای فداکاری در راه حق و عدالت است.

(۲) «مارتن»، نویسنده آلمانی، این منبرها را از مهمترین عوامل پیشرفت مسلمین می داند، اگر آنها را به خوبی تنظیم و از آنها استفاده نمایند.

مصیبت ابا عبد الله علیه السلام جزئی جداناشدنی از رسالت اسلام و نمایانگر تلاش و مبارزه آن، بر ضد سرکشان و ایستادن آن در کنار ستمدیدگان و رنج بردگان می باشد.

(۳) «جون اشرا» می گوید: «مصیبت حسین، والاترین معانی شهادت در راه عدالت اجتماعی را دربردارد» (۱).

منبرهای حسینی از مهمترین دستاوردها و از برجسته ترین رهاوردهای انقلاب سرور شهیدان علیه السلام می باشد و سرشتهای خیرخواهانه را در دلها کاشته و جانها را از عوامل فساد و انحراف دور داشته و آنها را به نحوی شایسته رهنمود داده که پایداری و خوشرفتاری از مشخصات آن است؛

همچنانکه مدارس سیاری برای گسترش ایمان به خدا و انتشار ارزشهای اسلامی میان مردم می باشند.

(۱) رحله إلى العراق.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۶

(۱)

استمرار انقلاب

اشاره

فاجعه کربلا، موج هول انگیزی از پریشان خاطری و تأثرات عمیق به وجود آورد که بر جان مسلمین چیره شد و آنان را به کار سیاسی و دسته بندی اجتماعی برای سرنگونی حکومت اموی و انتقام گرفتن از آدمکشان جنایتکار، برانگیخت.

زمین، از زمان کشته شدن حسن، در آتش جنگ می سوخت «۱»؛ زیرا ملتهای اسلامی همچون سرکشی توانمند پیاخاستند و خشم خروشانان را بر ضد حکومت اموی اعلام نموده برای سقوط آن کوشیدند که بعضی از این قیامها، عبارتند از:

(۲)

۱- قیام عبد الله بن عقیف

قیام «عبد الله بن عقیف» نخستین قیام در کوفه است که بلافاصله پس از کشته شدن امام، صورت گرفت و قهرمان عظیم، «عبد الله بن عقیف ازدی»، به آن پرداخت، او نخستین کسی بود که جرقه انقلاب را روشن نمود و پیروزی دروغینی را که فرزند مرجانه به دست آورده بود، به شکست تبدیل نمود. در مباحث پیشین درباره جزئیات آن، سخن گفتیم.

(۳)

۲- قیام مدینه

حقیقت آن است که قیام مدینه، استمراری برای انقلاب سرور شهیدان علیه السلام

(۱) مقریزی، الذهب الملوک، ص ۲۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۷

بوده؛ زیرا جانها همچون دیگی بر آتش، از خشم و کینه بر علیه یزید می جوشید؛ چرا که حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را با کشتن عترت آن حضرت و اسیر کردن فرزندان، شکسته بود.

(۱) آنگاه که اسیران اهل بیت علیهم السّلام به مدینه بازگشتند و آنچه از مصیبت‌های عظیم و محنت‌های بزرگ پیش آمده را برای مردم بازگفتند و گرفتاری و اسارتی که بانوان سرای نبوت و آزادزان وحی کشیده بودند، برای آنان توضیح دادند، دلها بر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله پر از درد و اندوه شد.

خواهر حسین و نوه پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زینب علیها السلام برای گرفتن انتقام خون برادر خویش، احساسات را شعله ور می ساخت.

(۲) مردم مدینه بر این باور شدند که قیام بر ضد یزید، واجبی شرعی است، پس رسماً، بیعت او را شکستند و قیام بر ضد حکومتش را اعلام نمودند.

یزید، به «مسرف بن عقبه مری» جنایتکار دستور داد تا مدینه را اشغال نماید و لشکر فراوانی را که بالغ بر دوازده هزار نفر از

مردم شام بود، در اختیار وی قرار داده به او فرمان داد تا مدینه را به مدت سه روز برای سربازانش مباح کند تا هر چه خواهند با مردم آن عمل کنند و آنچه را دوست دارند از اموالشان، به تاراج برند!! (۳) مسرف، با سربازانش به سوی مدینه حرکت کرد و آن را اشغال نمود و شهر را به مدت سه روز برای سربازانش مباح کرد، آنان دست به قتل و غارت زدند و هر آنچه را خداوند حرام کرده بود، مرتکب شدند. سپس از مردم آن بیعت گرفت که آنان بردگان یزید هستند، هر کس خودداری نمود، گردن او را زدند، در آن واقعه، مصیبت‌هایی اتفاق افتاد که جانها را می سوزاند، مورخان، صورتهای هول انگیز و اندوهباری از آنچه بر مردم مدینه گذشت، بیان کرده اند، این فاجعه همچون فاجعه کربلا بود و ملت‌های اسلامی را به دسته بندی سیاسی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۸

برای اقدام بر ضد حکومت اموی و سرنگون نمودن آن، برانگیخت.

(۱)

۳- قیام توأین

اشاره

مردم کوفه از اینکه امام را وا گذاشته بودند، به شدت پشیمان شدند و از اینکه آن گناه بزرگ را مرتکب شده بودند، به شدت پشیمان شدند و از اینکه آن گناه بزرگ را مرتکب شده بودند، به سرزنش یکدیگر پرداختند و متفق شدند بر اینکه به گناه خود اعتراف نمایند که آن حضرت را فرو گذاشتند و لازم است با خونخواهی آن حضرت، کفاره گناهان خود را تقدیم کنند. یکی از آنان دخترش را مخاطب قرار داده و گفته است: «دخترم! پدرت، از گناه خود به سوی پروردگارش می گریزد» (۱).

(۲) آنان کنفرانسی در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» برپا نمودند

که بزرگ شیعیان و از صحابه رسول خدا و دارای سابقه و پیشینه ای در اسلام بود. آنها میان خود به گفتگو پرداختند و بر آن شدند که ننگ و گناه از آنان پاک نمی شود مگر با کشتن کسانی که حضرت حسین علیه السلام را کشته بودند.

در آن گردهمایی، چندین خطابه پرهیجان ایراد شد که برای گرفتن انتقام خون امام عظیم دعوت به همبستگی و وحدت کلمه می کرد. برپایی این کنفرانس - بنا به گفته مورخان - در سال ۶۱ هجری؛ یعنی سال شهادت حضرت حسین علیه السلام بود. (۲).

(۳)

مصوبات کنفرانس

کنفرانس به اتفاق آرا، تصمیماتی اتخاذ نمود از آن جمله:

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۵۵۲.

(۲) أنساب الأشراف ۶/ ۳۶۳ - ۳۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۳۹

۱- انتخاب «سلیمان بن سرد»، به عنوان فرمانده کل قیام تا به برنامه ریزی سیاسی و نظامی پردازد.

۲- مکاتبه با مناطق شیعه نشین در عراق و خارج آن و اطلاع دادن به آنان در مورد آنچه بر آن متفق شده بودند یعنی گرفتن انتقام خون امام و درخواست از آنان برای ملحق شدن به آنها.

۳- تأخیر قیام به مدت چهار سال، تا این چهار سال، دوره آمادگی و مهیا شدن برای نبرد باشد.

۴- نخيله، مرکز اصلی باشد و قیام در آنجا اعلام شود.

۵- محرمانه نگهداشتن امر قیام.

(۱) اعضای کنفرانس که به گفته مورخان، یکصد نفر بودند، پراکنده شدند و کار خود را برای جمع آوری کمکها برای خرید اسلحه ادامه داده، مردم را دعوت به همکاری و پیوستن به خود نمودند.

(۲)

اعلام قیام

در سال ۶۵ هجری، توّابین، قیام خروشان خود را بر ضد حکومت اموی اعلام نمودند که تعداد آنان- بنا به گفته مورخان- چهار هزار نفر بود، رهبر قیام، «سلیمان بن سرد»، «حکیم بن منقذ کندی» و «ولید بن عسیر کنانی» را به سوی کوفه فرستاد و به آنها دستور داد تا در شهر کوفه حرکت کنند و شعار «یا لثارات الحسین!»؛ «به خونخواهی حسین برخیزید» را ندا دهند.

(۳) هنگامی که آن دو به کوفه رسیدند، آن شعار را سردادند و برای نخستین بار، این ندای مؤثر، در آسمان کوفه طنین انداز شد و همچون صاعقه ای بر سر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۴۰

آدمکشان جنایتکار بود، همچنانکه مرهمی بر دل مؤمنان و مسلمانان بود، عدّه

زیادی از مردم، به نخيله شتافتند که سلیمان بن صرد، خطابه ای مؤثر در میان آنان ایراد کرد و برای آنان توضیح داد که وی در پی کسب موقعیت و یا غنیمتی نیست، بلکه رضای خدا و سرای آخرت را در نظر دارد و امیدوار است که خداوند، وی و برادرانش را به خاطر گناه عظیمی که در رها کردن ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب شده بودند، مورد آمرزش قرار دهد.

(۱)

در کربلا

تواین، تصمیم گرفتند که برای زیارت قبر سرور شهیدان علیه السلام به کربلا بروند تا در کنار مرقد آن حضرت، توبه خود را به درگاه خداوند اعلام نمایند.

(۲) گروههای تواین به سوی کربلا حرکت نمودند و هنگامی که به آنجا رسیدند، یک صدا فریاد «یا حسین!» برآوردند و غرق در گریه و زاری شدند و به درگاه خداوند تضرع نمودند تا توبه آنان را بپذیرد و آنها را بیامرزد. آنان در کنار مرقد امام گفتند: «خداوند! حسین شهید فرزند شهید، هدایت شده فرزند هدایت شده، صدیق فرزند صدیق را رحمت کن.

(۳) خداوند! ما تو را گواه می گیریم که بر دین و بر راه آنان هستیم، دشمن قاتلان و دوستدار دوستانش می باشیم.

خداوند! ما فرزند دختر پیامبرمان را واگذاشتیم، پس گذشته ما را بر ما ببخشای و توبه ما را بپذیر و حسین و یارانش - شهدای صدیق - را رحمت کن، ما تو را گواه می گیریم که بر دین آنان و بر آنچه به خاطر آن کشته شدند هستیم، اگر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۴۱

ما را نبخشی و بر ما رحمت نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (۱).

آنگاه بر آن قبر شریف، بیش از «حجر

الاسود»، ازدحام نمودند در حالی که گریه می کردند و به سوی خدا تضرع می نمودند تا گناهانشان را ببخشد و توبه شان را بپذیرد، سپس به سوی «انبار» حرکت نمودند.

(۱)

در عین الورد

گروههای توأین حرکت نمودند تا اینکه به «عین الورد» رسیده در آنجا اقامت نمودند. سپاهیان اهل شام به سوی آنان روانه گشتند و با آنها درگیر نبردی هولناک شدند، میان آنان سخت ترین و شدیدترین نبردها در گرفت و هر دو سپاه، متحمل تلفات فراوانی شدند، رهبران توأین، همچون «سلیمان بن صرد»، «مسیب بن نجبه»، «عبد الله بن سعد» و دیگران به شهادت رسیدند.

هنگامی که توأین دیدند که یارای روبه رو شدن با مردم شام را ندارند، میدان نبرد را ترک کرده، در تاریکی شب، به کوفه بازگشتند، سپاهیان اهل شام نیز به دنبال آنان نرفتند و هر یک به سوی شهر خویش بازگشتند و بدین گونه، نبرد توأین پایان یافت در حالی که امویان را پریشان ساخته و سنگین ترین تلفات را بر آنان وارد کرده بود.

(۲)

۴- قیام مختار

اشاره

«مختار»، از مشهورترین شخصیت‌های عربی است که تاریخ اسلامی آن را

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۵۸۹. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۴۲

شناخته و نقش مهمی در حوادث سیاسی و اجتماعی آن روزگار، ایفا نمود. و نیز از برجسته ترین سیاستمداران در طرح برنامه ها و ارائه شیوه ها و چیرگی بر موقعیتها بوده است. وی شایستگی خود را به عنوان مرد اندیشه و عمل، به اثبات رساند.

(۱) یکی از نویسندگان درباره او می گوید: «وی، اطلاعات وسیعی در علم روان شناسی و آگاهی از وسایل تبلیغ و اطلاع رسانی داشته و با احساسات مردم همانند خردهای آنان سخن می گفت و به وسایل تبلیغ معروف همچون خطابه و شعر، اکتفا نمی نموده، بلکه به وسایل دیگری برای تبلیغ دست زده بود، همچون نمایش، تظاهرات و شایعه پراکنی. و نیز آنچه امروزه با آن را کودتای نظامی

می‌نامیم دست زد و کوفه را از فرزند زبیر گرفت» (۱).

(۲) وی، یکی از بزرگان شیعه و شمشیری از شمشیرهای خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و به شدت در آتش درد و بی‌تابی به خاطر عترت پاک، می‌سوخت.

کسانی که شمشیرهای باطل، آنان را از بین برده بودند. وی برای رسیدن به حکومت تلاش کرد، نه به خاطر اینکه رغبتی بدان داشت، بلکه برای اینکه به خونخواهی اهل بیت پردازد و از قاتلان نشان انتقام بگیرد.

(۳) به این قهرمان عظیم، تهمتهای ناروایی زده شد، مانند متهم نمودن وی به ادعای نبوت و دیگر نسبتهای باطلی که از او بعید بوده و وی از آنها مبرا بوده است؛ زیرا او به خونخواهی امام بزرگوار برخاست، وجود دولت اموی را لرزانده و شکوه حکومت آن را ساقط گردانید و میان عرب و غیر عرب، مساوات را اجرا نمود، کسی را بر دیگری برتر نشمرد و در روزگار

(۱) المختار، ص ۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۴۳

حکومتش، می‌خواست که در پرتو شیوه سیاست حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام و پیروی از عملکرد آن حضرت در سیاست اقتصادی و اجتماعی، رفتار نماید.

(۱) وی، بسیار باتقوا و در دین، پرهیزگار بود. مورخان می‌گویند: او در ایام حکومت کوتاه مدتش، برای سپاس به درگاه خدای تعالی، بسیار روزه داری می‌کرد که خداوند وی را به گرفتن انتقام عترت پاک و نابودی آدمکشان پلید جنایتکار، موفق فرموده بود.

(۲) آنان تهمتهای بی‌اساسی به این قهرمان بزرگ چسباندند تا مقام وی را ناچیز سازند و از اهمیتش بکاهند، ما پس از مطالعه کارهای وی، او را یکی از افراد کم‌نظیر تاریخ و

از نامداران امت اسلامی یافتیم، با شایستگیهای فراوانی که در فضل و تقوا، اصالت اندیشه، عمق نظر و حسن تدبیر داشت که کمتر کسی از مردان و بزرگان روزگار چنین اوصافی را دارا بوده اند...، دوست داشتم که درباره نشانه های شخصیت ارجمندش، بیشتر سخن بگویم و درباره قیام وی و چگونگی دستیابی اش به حکومت، مطالب بیشتری را بیان نمایم ولی این کار خود مستلزم کتابی خاص می باشد که شاید به خواست خدا، موفق به این کار گردم و پیش از آنکه سخن درباره وی را پایان دهم، به صورتی مختصر به بعضی موارد مربوط به موضوع، اشاره ای می نمایم:

(۳)

پیشان شدن آدمکشان جنایتکار

ترس و وحشت بر جان آدمکشان جنایتکار و قاتلان ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله مستولی شد؛ زیرا آنان یقین داشتند که قیام مختار برای انتقام گرفتن از آنان برپا شده است، لذا بعضی از آنان از ترس وی، سر به بیابان نهاده و دیگر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۴۴

خبری از آنان به دست نیامد. عده ای دیگر نزد عبد الملک گریختند تا آنان را از حمله و خشم مختار حمایت کند که یکی از آنان خطاب به وی گفته بود:

ادنو لترحمنی و ترتق خلتی و اراک تدفعنی فاین المدفع «۱» «به تو نزدیک می شوم تا مرا رحم کنی و گرفتاریم را رفع نمایی، اما می بینم که مرا دور می سازی، پس کجا باید رفت؟».

(۱) «عبد الملک بن حجاج تغلبین» نیز به وی پناهنده شد و به او گفت: «من به سوی تو از عراق گریخته ام».

(۲) «عبد الملک بن مروان» بر وی فریاد کشید: «دروغ گفتی، به سوی ما فرار نکرده ای، ولی تو از خون حسین گریختی»

و بر جان خود ترسیدی و به ما پناه آوردی» (۲).

(۳) همچنانکه بعضی از آنان به سوی فرزند زبیر گریخته و به سپاه وی پیوسته و همراه وی جنگیده بودند، نه به عنوان ایمان به مسلک وی بلکه به خاطر ترس از مختار که او خانه هایشان را ویران ساخت و بر همه اموالشان دست یافت. وی، خانه «محمد بن اشعث» را ویران ساخت و مصالح آن را گرفت و خانه شهید «حجر بن عدی» را با آن بنا کرد که زیاد بن ابیه، آن را ویران ساخته بود (۳).

(۴) اما پلید ناپاک، «عمر بن سعد»، در خانه خود پریشان و هراسان، پنهان شد و شخصیتها را برای واسطه شدن نزد مختار برای گرفتن امان نامه و عفو کردن وی، می فرستاد. مختار او را به شرطی امان داد که دست به هیچ اقدامی نزنند، ولی وی در این مورد، اقدام به وارونه گویی و توریه نمود به این معنا که وارد بیت الخلاء نشود.

(۱-۲) ابن قتیبه، عیون الاخبار ۱/ ۱۷۹-۱۸۰.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۴۵

(۱) مختار، دل مجرمان و قاتلان امام را پریشان ساخت، به طوری که زمین در زیر پایشان لرزید و امواج خروشان از ترس و وحشت، آنان را در کام خود فرو برد و هیچ یک از آنان زندگی آسوده ای نیافتند؛ زیرا شیخ مرگ بر آنان سایه افکنده بود.

(۲)

نابودی فراگیر

مختار، به اجرای حکم اعدام در مورد هر کسی شتافت که در کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله مشارکت داشت؛ زیرا می کوشید تا از آنان انتقام گیرد و زمین را از آن پلیدان، پاک گرداند، به

طوری که- بنا به گفته طبری- در یک روز، دوستان و هشتاد نفر را کشت و کسی از فرماندهان و رهبران آنان موفق به فرار نشدند.

وی، جنایتکار خبیث، «عبید الله بن زیاد»، «عمر بن سعد» و پسرش «حفص» را به قتل رساند و «شمر بن ذی الجوشن» را به هلاکت رساند و لاشه اش را برای سگها افکند. همچنین، «قیس بن اشعث»، «حصین بن نمیر»، «شبت بن ربعی» و دیگران را کشت (۱).

(۳) خداوند، دعای امام بزرگوار را در مورد آن آدمکشان جنایتکار، اجابت فرمود و آنان را به کشتنی در مقابل کشتن، هلاک کرد، و جام تلخی را به آنان نوشاند و به شدیدترین صورت، از آنها انتقام گرفت، راست گفت خدای تعالی آنجا که می فرماید: «هرگاه پروردگارت بخواهد (مردم) سرزمینهای ستمگر را بگیرد، اینگونه می گیرد که گرفتن او دردناک و شدید است» (۲).

(۱) طبری تاریخ ۶/ ۵۱. تاریخ ابن اثیر ۴/ ۲۴۴-۲۴۵، تاریخ الاخبار الطوال، ص ۳۰۱-۳۰۲.

(۲) هود/ ۱۰۲: وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَ هِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۴۶

(۱) «زهری» می گوید: از قاتلان حسین علیه السلام کسی باقی نماند مگر اینکه در دنیا کیفر شد، یا به کشتن، کور شدن، روسپاهی و یا زوال ملک در مدتی ناچیز» (۱).

عذاب، در دنیا بر آنان محقق گشت و آنان در آتش جهنم جاویدانند که نه عذاب از آنان تخفیف داده و نه به آنها مهلت داده می شود.

(۲) در اینجا سخن از قیام مختار پایان می یابد که برجسته ترین و اصیل ترین قیامها در اسلام می باشد؛ زیرا هدفش، گرفتن انتقام عترت پاک بود که بنا به فرموده

پیامبر صلی الله علیه و آله همتای قرآن کریم هستند. و نیز هدفش گسترانیدن مساوات و عدالت اجتماعی میان مردم بود.

درود و رضوان خداوند بر مختار باد، روزی که به دنیا آمد، روزی که به شهادت رسید و روزی که باز زنده برانگیخته خواهد شد.

(۳)

استمرار انقلاب

کشتن مختار به وسیله فرزند زبیر، به تضعیف روحیه انقلابی نزد شیعیان نینجامید؛ زیرا قیامهای دیگری وجود داشت که نوادگان امام حسین علیه السلام و نوادگان برادرش امام حسن علیه السلام آنها را رهبری کردند؛ چون انقلابی عظیم، «زید بن علی» که برای نبرد با ظلم و ستم بپاخاست و آتش انقلاب را پس از او، فرزندش «یحیی»، شعله ور ساخت، آنان، اصول حضرت حسین علیه السلام را شعار خود قرار داده و انتقام خون وی را طالب بوده اند.

(۴) انقلابها، همچنان ادامه یافت تا اینکه پرچمهای سیاه همراه با طلیعه های سپاه مسلمین به فرماندهی ابو مسلم خراسانی سرازیر گشتند و تاج و تخت اموی را سرنگون ساختند و غرور و جبروتش را در هم کوبیدند.

(۱) جواهر المطالب ۲ / ۲۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۴۷

(۱) در اینجا سخن ما به اختصار در مورد رهاوردهای انقلاب که در زمینه های فکری و اجتماعی محقق شده اند، پایان می یابد و بدین گونه صفحات پایانی این کتاب را نیز به آخر می بریم. و آنچه را بارها گفته ام، تکرار می کنم که این تلاش با گستردگی و شمول و دربرگیرندگی خود، جز صفحه ای از زندگانی این امام بزرگ را نمایان نمی سازد که احساسات مردم و عواطف آنان را تسخیر نموده و در دلها و اندیشه هایشان جای گرفته است. من یقین دارم که آنچه در مورد آن حضرت، تألیف

یافته و آنچه تألیف خواهد یافت، تمامی جنبه های شخصیت حضرتش را دربرنمی گیرد و واقعیت زندگی آن حضرت را شامل نمی شود؛ حیاتی که ادامه زندگی جدش، پیامبر صلی الله علیه و آله و ارشادی که به نفع انسانیت در نظر داشت، می باشد.

(۲) وفاداری صادقانه اقتضا می کند که از دوستی و معرفت انسان نیکوکار بزرگوار، «حاج محمد رشاد عجینه» که در راه نشر این کتاب اقدام کرد یادی کنم، او که در نشر آثار اهل بیت و ابراز فضایلشان کوشش می کند، با ایمان به اینکه از گران قدرترین خدمتهایی که به امت تقدیم می شود و از لازم ترین و ماندنی ترین آنان، این خدمت است. وی برای چاپ آن از ارثی که پدر مرحومش «حاج محمد جواد عجینه» وصیت کرده بود، مبالغی را منظور نمود که از خداوند آرزومندم عمل وی بهره قبولی یابد و از سوی خداوند، مغفرت عایدش گردد همچنانکه این را هم برای خود آرزو دارم و هم برای برادرم «هادی» که در مراجعه بسیاری از منابع و اشراف بر مباحث این کتاب تفضل نمود که خداوند، وی را از سوی من پاداش دهد؛ بهترین پاداشی که برادری به برادرش می دهد «۱».

(۱) خداوند را شکر می گذارم که ترجمه جلد سوم این مجموعه نیز در مورخه ۴/ ماه مبارک/ ۱۴۱۷ ه. ق. برابر با ۲۵/ ۱۰/ ۱۳۷۵ ه. ش به پایان آمد و به خامه طبع سپرده شد. الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

